

# نور علم

۵۲-۵۳

نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دوره پنجم شماره چهارم و پنجم

- سرمقاله
- سرچشمه‌های علم تشریح
- ابلیس در قرآن و حدیث
- معرفت‌شناسی از دیدگاه شهید مطهری (ره)
- معراجی دیگر
- توسعه، آموزش و روحانیت
- ستاره فروزان (زندگینامه مرحوم حضرت آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی)
- سروی در بوستان حکمت (شرح حال حکیم جلوه)
- فهرست کتب خطی
- انقلاب فرهنگی و اسلامی شدن رشته‌های علمی
- نامه‌ها
- تازه‌های کتاب



# نور کلام

نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

دوره پنجم - شماره چهارم و پنجم - شماره مسلسل ۵۲ - ۵۳ مرداد - اسفند ۷۲

- سرمقاله ..... ۲
- سرچشمه‌های علم تشریح ..... حسن حسن‌زاده آملی ۳۰
- ابلیس در قرآن و حدیث ..... سید محمد باقر حجتی ۷۲
- معرفت‌شناسی از دیدگاه شهید مطهری ..... علی ربانی گلپایگانی ۱۳۲
- معراجی دیگر (صعود بر شانه پیامبر(ص)) ..... علی اکبر حسنی ۱۵۰
- توسعه، آموزش و روحانیت ..... سید هادی عربی ۱۶۲
- ستاره فروزان (زندگی نامه مرحوم حضرت آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی) ..... ناصرالدین انصاری ۱۹۵
- سروی در بوستان حکمت (شرح حال حکیم ابوالحسن جلوه) ..... غلامرضا گلی زواره ۲۲۳
- فهرست کتب خطی کتابخانه حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی ..... رضا استادی ۲۶۳
- انقلاب فرهنگی و اسلامی شدن رشته‌های علمی ..... اکبر میرسپاه ۳۰۵
- نامه‌ها ..... ۳۲۱
- تازه‌های کتاب ..... ۳۲۴

صاحب امتیاز: محمد یزدی
درج مقالات: تحت نظر هیئت تحریریه
نشانی: قم، میدان شهدا، خیابان بیمارستان نبش کوی ادیب کد پستی ۳۷۱۵۶
صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵
تلفن: ۳۳۰۹۵
حساب جاری: شماره ۸۰۰ بانک صادرات شعبه میدان شهدای قم بها ۸۰۰ ریال

چاپخانه دفتر انتشارات اسلامی □

نقل و ترجمه مقالات با ذکر ماخذ آزاد است.  
مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده بوده و دفتر مجله در حکم و اصلاح مقالات آزاد است.



### مدتی این مثنوی تأخیر شد

علت این تأخیر در شماره ۵۴ که آخرین شماره سال نهم مجله است، همراه با نمایه موضوع، نویسندگان و عناوین ۵۱ شماره پیشین به گونه‌ای مفصل بیان خواهد شد در اینجا فقط اجمالاً یادآور می‌شویم که مجله از حیث محتوا و گرایش بیشتر آن به مسائل فقهی و حوزوی در آستانه تحوّل سودمند است به امید آنکه لطف فقها، اساتید، نویسندگان، طلاب و دانشجویان عزیز در راهی که در پیش داریم کمک ما باشد.

در این شماره از سرمقاله صرف نظر، و توجه خوانندگان گرامی را به چند پیام بسیار بسیار مهم جلب می‌نماییم:

رهبر معظم انقلاب اسلامی طی نامه‌ای به ریاست  
محترم جمهور سیاست‌های کلی نظام را در برنامه  
دوم، طی ۱۲ ماده تبیین فرمودند اینک متن پیام:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای هاشمی رفسنجانی  
ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

آنچه سیاست‌های حاکم بر برنامه دوم را تشکیل می‌دهد  
پس از لحاظ کردن احکام شریعت اسلامی که اصل مقرر در  
قانون اساسی است و به معنای آن است که باید همه مواد برنامه  
در بخش‌های اقتصادی، پولی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و غیر  
آن، با ظواهر فقهی هیچگونه تعارض و تنافی نداشته بلکه در همه  
موارد مذکور در فقه اسلام بر آن منطبق باشد، به ترتیب زیر است:

۱ - رعایت عدالت اجتماعی در:

الف - تقسیم بهینه منابع و امکانات عمومی،

ب - دریافت مالیات بر حسب برخورداری از درآمد،

ج - حمایت جدی و قانونی از اقشار مستضعف جامعه در

زمینه‌های مربوط به خدمات دولت و قوه قضائیه،

د - بذل توجه و کمک بیشتر به مناطق محروم و روستاها در زمینه‌های مختلف، خاصه، ایجاد اشتغال، بهداشت و توسعه فضاهای آموزشی و فرهنگی،

ه - اتخاذ تدابیر مناسب برای جلوگیری از هر آنچه منجر به درآمدهای بادآورده می‌شود،  
و - ایجاد زمینه‌های اشتغال با رعایت استعدادها و اولویتهای منطقه‌ای،

ز - گسترش و بهبود نظام تأمین اجتماعی.

۲ - تقویت و ترجیح ارزشهای انقلابی در عرضه کردن منابع مالی و امکانات دولتی با اولویت دادن به کسانی که این منابع را در راه توسعه کشور و رشد آرمانهای انقلابی و اسلامی بکارمی‌برند و کسانی که در راه تحکیم انقلاب و نظام اسلامی تلاش بزرگی کرده‌اند از قبیل ایثارگران و رزمندگان و بسیجیان.

۳ - گسترش تولید داخلی بویژه در زمینه کشاورزی و تأمین نیازهای اساسی جامعه و کاهش واردات اجناس مصرفی و غیر ضرور همراه با افزایش کیفیت فرآورده‌ها در کشور و توسعه صادرات غیر نفتی.

۴ - تصحیح و اصلاح اداری و قضایی تا رسیدن به وضعی که بتواند برنامه را در جهت هدفهایش به درستی اجرا کند بوسیله کاستن از حجم، افزودن بر تحرك و کارایی، بکارگیری مدیران لایق، امین و متعهد، تنظیم قوانین مورد نیاز، تعبیه نظام نظارت و پیراستن از عیوب اخلاقی مانند کم کاری، رشوه‌خواری، بی‌تفاوتی در انجام وظایف و کاغذبازی در هر گوشه معیوب از آن.

۵ - اهتمام لازم به بخش‌های اجتماعی و توسعه سهم آن در برنامه از قبیل: امنیت عمومی و قضایی، فرهنگ، آموزش همگانی، بهداشت و درمان، آموزش عالی و تحقیقات، حفظ محیط زیست و تربیت بدنی.

۶ - جهت دادن کلیه فعالیت‌های اجرایی و تبلیغی به سمت رشد معنویت و فضیلت اخلاقی در جامعه، تعمیق و گسترش حساسیتها و باور دینی و گسترش ارزشهای انقلابی، حفظ کرامت انسانی، ایجاد نظم و قانون‌پذیری و روحیه کار و تلاش و خوداتکایی و قناعت و جلوگیری از اسراف و مصرف‌گرایی و پرداختن به زوائد.

۷ - رعایت اولویت در سرمایه‌گذاریهای زیربنایی و غیر زیر بنایی با هدف تکمیل زنجیره تولید برای مصرف داخلی و صادرات و بی‌نیاز کردن کشور از خارج در مصارف عمده و نیازهای اساسی و همچنین در تکمیل طرحهای نیمه تمام و تأمین حداقل نیازهای دفاعی کشور، و جلوگیری از سرمایه‌گذاری در اموری که با این هدفها ناسازگار است و موجب هدر دادن سرمایه‌ها و یا تضییع منابع می‌گردد.

۸ - توجه و عنایت جدی بر مشارکت عامه مردم در سازندگی کشور و رعایت جهات زیر در امر واگذاری مؤسسات اقتصادی به مردم.

الف: امر واگذاری در جهت تحقق اهداف برنامه باشد و خود هدف قرار نگیرد.

ب: در چارچوب قانون اساسی صورت پذیرد.

ج: موجب تهدید امنیت ملی و یا تزلزل حاکمیت ارزشهای

اسلامی و انقلابی نگردد.

د: به خدشه‌دار شدن حاکمیت نظام یا تضییع حق مردم و  
یا ایجاد انحصار نیاانجامد.

ه: به مدیریت سالم و اداره درست کار توجه شود.

۹ - اتخاذ تدابیر لازم برای نظارت شایسته و پیوسته بر  
اجرای برنامه و جلوگیری از اعمال سلیقه‌های فردی و بخشی.

۱۰ - تقویت بنیه دفاعی کشور در حد نیاز و در محدوده  
سیاستهایی که اعلام می‌گردد.

۱۱ - رعایت نکات زیر در سیاستهای پولی و بانکی:

الف - امحاء تدریجی استقراض داخلی.

ب - اتخاذ تدابیر لازم برای احیای سنت قرض الحسنه  
در مجموعه بانکی کشور.

ج - تسهیل دریافت اعتبار برای کسانی که از توانایی‌های  
کاری و فکری و فنی برخوردارند.

د - اتخاذ تدابیر لازم برای دچار نشدن کشور به  
استقراض خارجی و تلاش برای رهایی تدریجی از تعهدات فعلی.

۱۲ - رعایت اصول اعلام شده جمهوری اسلامی در  
سیاست خارجی و توجه اکید به عناوین عزت و حکمت و  
مصلحت در این روابط.

توفیق جناب‌عالی و همه مدیران و دست اندرکاران اداره  
کشور را از خداوند متعال مسئلت می‌کنم.

سید علی خامنه‌ای

توفیق روز افزون دولت را در به اجرا درآوردن کامل

این رهنمود از خداوند متعال خواستاریم.



پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به کنگره علمی  
تخصصی دایرة المعارف فقه

بسم الله الرحمن الرحيم

نخستین گردهمائی علمی تخصصی دایرة المعارف فقه پیام آور آن  
است که در حوزه علمیه قم تحول مبارکی که همه چشم انتظار  
آند با آهنگی متین و بی وقفه در حال وقوع است.

نگارش دایرة المعارف فقه بر مذهب اهل بیت علیهم  
السلام خود کاری تازه و نیز متکی بر پایه‌ها و ابزارهایی است که  
آشنایی حوزه‌های علمیه ما با آن تازه است و آنگاه که این کار به  
چنین پختگی و استواری و فراگیری پا به عرصه هستی می‌گذارد  
بیننده را به داوری خوشبینانه رهنمون می‌گردد.

فقه مصطلح اسلامی متضمن مجموعه کاملی از مباحثی  
است که در عرف علمی امروز «علم حقوق» نامیده می‌شود و  
دارای عرصه‌های متنوعی است که مجموعاً متکفل تنظیم روابط  
میان افراد جامعه بشری است و نظامات و مقررات حاکم بر  
زندگی بشر از جهات گوناگون را شامل می‌شود افزون بر این فقه  
روابط میان انسان با خدا را نیز در قالب احکامی متین و مشروح  
مشخص می‌سازد که علم حقوق از این بخش بیگانه است و بدین  
ترتیب فقه مصطلح اسلامی از علم حقوق مصطلح جهانی بسی  
گسترده‌تر است و در میان فقه مذاهب مختلف اسلامی فقه امامیه  
که متخذ از مذهب اهل بیت علیهم السلام است دارای ذخیره‌ای

گرانها و دریای عمیقی از تحقیق و تفریح است که نظیر آن را در فقه مذاهب دیگر اسلامی نمی‌توان یافت و این به فقه شیعه غنای فوق‌العاده و بی‌همانندی بخشیده است.

از آغاز پیدایش فقه تفصیلی و استدلالی در شیعه در قرن چهارم هجری تا امروز این دانش دینی روز بروز گسترده‌تر و با کیفیت‌تر گشته و بتدریج از اسلوب و روش استنباطی متقن و استوار که همان روش «فقاہت» است و علم اصول فقه عهده دار تدوین و تحکیم اجزاء و اصول آن است، برخوردار شده است. در این عرصه تلاش موفق و مجاهدت آمیز هزاران فقیه برجسته شیعه که در میان آنان صدها مؤلف نامدار و دهها فقیه صاحب سبک و مبتکر دیده می‌شوند حجم عظیمی از یک حرکت هزار ساله و روبه‌رشد و دارای محصولی اعجاب انگیز را در برابر دیدگان ما قرار می‌دهد.

این گنجینه پربار و کم نظیر امروزه در اختیار فقهاء برجسته شیعه و مورد استفاده آنان و تا حدودی آحاد مردم متدین است لیکن تکریم این ثروت معنوی سه وظیفه عمده در قبال آن را بر عهده همه علاقمندان و متخصصان فقه امامیه قرار می‌دهد این سه وظیفه عبارت است از معرفی، بهره‌برداری و تکمیل. دو وظیفه اول ناظر به گذشته و اکنون است و وظیفه سوم ناظر به آینده است.

بجاست در باره هر یک از این سه، سخن کوتاهی گفته

شود:

۱ - معرفی: فقه شیعه ناشناخت است در معلومات غیر مسلمین از فقه اسلام غالباً جایی ندارد در کتب استدلالی فقه که

از سوی غیر شیعه تدوین می‌شود آراء آن غالباً مورد سکوت و غفلت است در دائرة المعارف‌های جهانی و حتی اسلامی آراء آن غالباً در ردیف آراء فقهی مذاهب مهجور قرار می‌گیرد و این ستمی بزرگ است به دانشی بدین وسعت و عمق و پیشرفت که شاید بتوان گفت هیچیک از مذاهب اسلامی به تنهایی دارای فقهی با این خصوصیات سه گانه نیستند و هم به کسانی که می‌خواهند از آن بهره ببرند معرفی این فقه و کشاندن آن به مجموعه‌های جهانی و کتب فقهی دیگر مذاهب اسلامی و مطالعات حقوقی مراکز علمی جهان خدمتی به علم و به دانشمندان است و این کار باید به شیوه درست و منطقی انجام شود.

۲ - بهره‌برداری: بجز در احوال شخصیه و نیز در آنچه مربوط به فرد مسلمان است فقه اسلامی و از جمله فقه شیعی در طول قرن‌ها مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گرفته است پس از تشکیل جمهوری اسلامی فقه شیعه یکسره در معرض عمل جامعه ایرانی است و به تبع آن در همخوانی یا موج همه چائی گرایش ملت‌ها به اسلام. فقه سایر مذاهب نیز در برخی کشورها به جایگاه قانون گذاری نزدیک شده است.

با این همه هنوز توان عظیم فقه در گره‌گشائی معضلات زندگی و حل نقاط کور در مناسبات اسلامی فرد و جامعه بکار گرفته نشده و بعضاً شناخته نشده است پدیده‌های روز بروز زندگی در مقام استفهام و استفتاء از فقه اسلامی طبعاً باید به پاسخی قانع کننده و حکمی قابل همراه با استحکام برخوردار است می‌تواند در تکمیل و پیشرفت دانش حقوق مورد بهره‌برداری قرار گیرد و راه‌های تازه‌ای را در برابر محققان مراکز

حقوقی جهان بگشاید.

۳ - تکمیل یا پیشرفت فنی و صنعتی و علمی بشر که بر روی همه شئون زندگی وی اثر گذارده و سرعت حوادث و پدیده‌های نوین را نسبت به معرض پاسخگویی فقه قرار می‌گیرد و فقه باید حکم شرعی آنها را بیان کند نیز به همین نسبت افزایش می‌یابد بیشک چشمه‌های فقه و نیز شیوه فقاهت برای فهم حکم این موضوعات کافی است ولی شناخت موضوعی آنها و تحقیق و تدقیق لازم برای تطبیق موضوعات با عناوین کلی در فقه و استدلال مناسب و خلاصه بهترین روش برای درک حکم شرعی آن کاری مهم و راهی دراز است همچنین ای بسا موضوعاتی که در فقه مطرح گشته و حکم آن واضح است ولی امروزه موضوع چنان تحول و تطوری یافته که باسانی نمی‌توان حکم آن را از آنچه در گذشته گفته شده است دانست در چنین مواردی است که فقهاء عصر باید با روشن بینی و احاطه علمی و پابندی به روش فقاهت از یکسو و آزاداندیشی و شجاعت علمی از سوی دیگر مفاهیم جدیدی را در فقه کشف کرده و احکام تازه را با استناد به کتاب و سنت عرضه کنند و این تکمیل فقه است علاوه بر اینها استفاده از سبکهای نوین در تدوین و نگارش کتب و رساله‌های فقهی عمومی و تخصصی و نیز استفاده از روش‌های تحقیق فنی و علمی جدید و حتی استفاده از روش‌های پیشرفته بحث علمی و به کار بردن ابزارهایی که امروز در تسهیل کار علمی دارای سهم مؤثری است همه اینها به وظیفه تکمیل فقه کمک می‌کند.

آنچه باید صراحتاً اعلام کنیم آن است که تدوین دائرة المعارف فقه بر مذهب امامیه در مورد هر سه وظیفه مذکور اقدامی

بزرگ و بسی مؤثر است این طرح وسیع و ارزشمند در آن واحد می‌تواند هم به معرفی فقه شیعه و هم به بهره‌برداری علمی و عملی از آن و هم بالاخره به تکمیل و توسعه آن خدمتی بزرگ بکند. اینجانب خداوند حکیم و علیم را شکر می‌گویم که این توفیق به جامعه علمی و فقهی ارزانی گشته است و حوزه‌های علمیه قم بحمدالله اولین بار مقدمات شروع به کاری به این عظمت را فراهم آورده است و وظیفه خود می‌دانم که از کلیه علماء و فضلاء عالیقدری که در این طرح بزرگ سهیم‌اند و دامن همت برای انجام این کار به کمر زده‌اند تقدیر و سپاسگزاری کنم بویژه از فقیه محقق و عالم بزرگوار جناب حاجت الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمود هاشمی دامت برکاته که دانش وسیع و اندیشه پیشرو و همت بلند و توان کاری ایشان موجب شد که آرزوی قلبی اینجانب در عالم تحقق قدم بگذارد و شروع درخشان این کار امیدهای دیگری را زنده نماید امیدوارم زحمات طاقت فرسای ایشان و همکارانشان در پیشگاه پروردگار متعال مأجور و مورد تأیید و پسند حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداء باشد.

والسلام علیکم جمعياً ورحمة الله

سید علی خامنه‌ای

۷۲/۱۱/۱۴

با توجه به اینکه مقرر است مجله نورعلم در آینده عمدتاً عرصه‌ای باشد برای انعکاس نکته نظرات و گشایش معضلات و نقاط تاریک مسائل روز ایران و جامعه بشری از دیدگاه فقه امید است این مجله قدم مؤثری باشد در راستای پیام آن رهبر معظم.

پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی بمناسبت رحلت  
حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی

در پی ارتحال مرجع تقلید شیعیان حضرت آیت الله العظمی آقای  
حاج سید محمد رضا گلپایگانی از سوی حضرت آیت الله  
خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی پیام تسلیتی به این شرح  
صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

با تأسف و اندوه فراوان خبر مصیبت بار فقدان بزرگ و جبران  
ناپذیر را دریافت کردم عالم بزرگ، فقیه نام‌آور، مرجع تقلید عظیم  
الشان، عبد صالح و تقی نقی زکی، آیت الله العظمی آقای حاج  
سید محمد رضا گلپایگانی قدس الله نفسه و اعلی الله مقامه، دار  
فانی را وداع کردند و پس از عمری مشحون از حسنات با نامه  
عملی سرشار از خیرات و مبرات، دعوت معبود را لبیک گفته به  
پیشگاه محاسبه الهی شتافتند.

اینجانب با قلبی متألّم و با تضرع و ابتهال از حضرت حق  
جلت عظمته مسئلت می‌کنم که این میهمان نیکوکار و مطیع را با  
اسلام قولاً من رب رحیم استقبال و ضیافت فرموده به مرتبه والای  
لقاء الله نایل فرماید و بهترین پاداش صالحان را به وی ارزانی  
دارد. این شخصیت والای کهنسال، در میان مراجع عظام تقلید،

یکی از موفق‌ترین و سعادتمندترین‌ها بودند.

سی و دو سال مرجع تقلید، حدود هفتاد سال مُدرّس حوزه علمیه قم و حدود هشتاد و پنج سال سرگرم فرا گرفتن و آموختن فقه آل محمد علیهم السلام بودند.

اولین مدرسه علوم دینی به سبک جدید را ایشان در قم تأسیس نمودند. اولین مؤسسه بزرگ قرآنی را ایشان در قم بنیان نهادند. اولین فهرست بزرگ فقهی و حدیثی با استفاده از دانش و اختراعات جدید بشری را ایشان پدید آوردند. صدها مدرسه و مسجد و مؤسسه تبلیغ دین در سراسر کشور و در کشورهای دیگر بنیاد کردند هزاران شاگرد را از فقه پخته و عمیق خود بهره‌مند ساختند، بسیاری آراء و نظرات فقهی که حاکی از روشن بینی و ذهن نوگرایی ایشان بود ارائه کردند و بالاتر از همه با منش و رفتار پرهیزکارانه و با طهارت و تقوایی که می‌توانست برای علما و فقها، الگویی زنده و ملموس باشد، عمری پربرکت را به نزاهت کامل گذرانیدند.

آن بزرگوار یکی از استوانه‌های انقلاب و نظم جمهوری اسلامی به‌شمار می‌آید، در دوران اختناق و در مقابله با حوادث سهمگین سالهای تبغید امام خمینی قدس سره مواردی پیش آمد که صدای این مرد بزرگ تنها صدای تهدید کننده‌ای بود که از حوزه علمیه قم برخاست و به نهضت شور و توان بخشید. پس از پیروزی انقلاب همواره در قضایای عمومی کشور حضوری بارز و پشتیبانی صریح از نظام جمهوری اسلامی و از مقام منبع رهبری و شخص شخیص امام راحل قدس الله نفسه الزکیه داشت

و مورد تکریم و احترام بلیغ آن حضرت بود. فقدان این بقیة  
السلف اعظام و این ملجأ و مرجع مؤمنان ثلمه‌ای بزرگ و  
ضایعه‌ای جبران ناپذیر است.

اینجانب مصیبت این فقدان تأسف بار را به پیشگاه  
حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و به علمای عظام و مراجع  
تقلید و حوزه‌های علمیه و به عموم شیعیان و علاقمندان و مقلدان  
ایشان و بخصوص به بیت شریف و منیع و آقا زادگان محترم  
ایشان تسلیت می‌گویم. و در این شب جمعه و شب رحمت لطف  
و تفضل و غفران الهی را برای ایشان مسئلت می‌نمایم.

سید علی خامنه‌ای

۲۴ جمادی الثانی ۱۴۱۴

برابر با ۱۸ آذرماه ۱۳۷۲





متن وصیتنامه آیت الله العظمی سید محمد  
رضا موسوی گلپایگانی، «قدس الله نفسه الزکیه»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعترته الطيبين و  
لعن الله اعدائهم اجمعين

با اقرار به وحدانیت خداوند متعال جلّت عظمته و اقرار به  
نبوت انبياء عظام، مخصوصاً حضرت خاتم الانبياء - صلى الله  
عليه و آله و سلم - و ولايت حضرت اميرالمؤمنين و ساير ائمه  
طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين و بالخصوص مولا و آقايم  
حضرت بقيه الله الاعظم حجة ابن الحسن العسكري عجل الله  
تعالى فرجه الشريف و اقرار به معاد و جميع عقايد حقه و ما انزل  
على النبي - صلى الله عليه و آله - به شرح زير انشاء وصيت مي نمايم:  
اولاً - وصيت من به عموم برادران و خواهران ايماني، به  
تقوا و پرهيزكاري و انجام واجبات و اجتناب از محرمات و تمسك  
به حبل ولايت اهل بيت عليهم السلام و رعايت حقوق و حفظ  
شئون يكدیگر و ترحم و شفقت به هم و سعی در اعتلای كلمه  
اسلام و اصلاح ذات البين است.

ثانياً - در مورد حوزه های علميه، به حضرات آيات و  
اساتيد محترم و طلاب عزيز، تذکراً عرض مي نمايم:

عظمتی که هم اکنون برای حوزه های علميه، بویژه  
درخشش چشمگیر جهانی حوزه علمیه قم پس از انقلاب اسلامي  
ایران حاصل شده و موفقیت هایی که به دست آمده است که از

شرق و غرب دست نیاز به این مرکز شیعه دراز شده است، نتیجه ارشادات و تبلیغات و زحمات و فداکاریها و تحمل صدمات و مشقات علمای سلف و فقهای بزرگوار است که به دست شما سپرده شده است. شما باید با اتحاد و اتفاق و دور از هر گونه نفاق، در حفظ این میراث گرانبها که در واقع میراث ائمه طاهرین علیهم السلام است آنچه در توان دارید علماً و عملاً کوشش کنید که با اخلاق حسنه و اسلامی، هر چه بیشتر و بیشتر بر عظمت و استقلال و شخصیت علمی و معنوی آن افزوده شود که بتوانید جوابگوی کل مسائل عالم اسلام، بلکه جهان بشریت باشید و مخصوصاً بر پاسداری از استقلال حوزه و اداره آن زیر نظر مراجع عظام که مکرر تأکید کرده‌ام، باز هم تأکید می‌کنم که در پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مسئولید و توان و قدرت خود را بر آن قرار دهید که انشاء الله مورد نظر و رضایت حضرتش قرار گیرد تا بتوانید جامعه امروز، مخصوصاً نسل جوان را به خود جلب، و از شر فرهنگ منحط غربی نجات داده و به اسلام راستین هدایت نمایید.

طلاب عزیز بر شما است که قصد را خالص کنید و ارتباط مداوم خود را با ائمه اطهار، مخصوصاً حضرت صاحب و مولایمان حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تداوم بخشید و کثرت تلاوت قرآن کریم و ادعیه صالحه و عرض اخلاص و ادب به دخت حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیها و اینها همه، رمز موفقیت و توفیق در راه ادامه تحصیل ما است.

رشته معارف اهل بیت علیهم السلام و فقه و حدیث باید همیشه روشنی بخش چهره حوزه‌ها باشد و از آن، مکتب حضرت

امام بحق ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و شاگردان آن حضرت متجلی باشد.

ثالثاً - حفظ اصل جمهوری اسلامی را لازم می‌دانم! و بر مسئولین محترم است که از خط مستقیم اسلام منحرف نشوند و سعی کنند روز به روز نظام با اسلام تطبیق بیشتر پیدا کند و دور از هر اختلاف، با اتحاد از این عطیه الهی پاسداری نمایند و خیر و صلاح و رسیدگی به حال مستمندان را وجهه همت قرار دهند. و بر مردم است که در حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی کوتاهی نکنند و سعی و کوشش خود را در پشتیبانی حاکمیت اهداف قرآن مجید و اعلائی کلمه اسلام به کار گیرند و رضای حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفداء را در اعمال و کردار خود منظور دارند.

رابعاً - اموال و املاک و مؤسساتی که به نام یا تحت نظر این جانب به هر عنوان اداره می‌شده، از عنایات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از وجوه شرعی و تبرعات و مساعدت مردم خیر و نیکوکار تأسیس گردیده که با تصدی نورچشمان، آقای حاج سید محمد جواد و آقای حاج سید محمد باقر دامت توفیقاتهما بطریق شرعی بترتیبی که هم اکنون در جریان است، با آن عمل شود و هر کجا که اذن فقیه لازم است، با اذن جناب مستطاب آیت الله آقای حاج شیخ لطف الله صافی که من ایشان را مجتهدی مسلم و عادل می‌دانم و پس از ایشان، با یکی از مجتهدین مسلم و عالم حوزه علمیه قم عمل گردد و ان شاء الله تعالی مؤمنین از هرگونه مساعدت و همکاری در بقای این امور خیر کوتاهی نخواهند نمود.

خامساً - فرزندان و کسان خود را نیز وصیت می‌کنم به تقوا

و اطاعت و عبادت باری تعالی و تمسك به قرآن کریم و عترت طاهرین علیهم السلام و ارتباط با حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و مخصوصاً اقامه عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام را بنحو سنتی از دست ندهند که از بهترین وسایل نجات و تقرب به خداوند متعال است.

در خاتمه، اینجانب خداوند متعال و ساحت مقدس حضرت ولی الله الاعظم امام زمان را شاهد و گواه می‌گیرم که برای رسیدن به مقام و قدرتی، هیچگاه و هیچ گونه قدمی برنداشته و هرچه بر این بنده ناچیز عنایت شده، مسئولیتهایی بوده که یکی پس از دیگری از الطاف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به عهده اینجانب قرار گرفته و در مدت تصدی امور مسلمین، هرچه در توان و قدرت داشتم برای اعلائی کلمه الله و ترویج مکتب حق شیعه اثناعشری و پیشرفت و شوکت و عظمت حوزه‌های علمیه و رسیدگی و مساعدت به طلاب عزیز و تشویق فضیلتی گرام و توقیر علمای اعلام و مجتهدین عظام و کمک و رسیدگی به مستمندان و بیچارگان و مبارزه با کفر و ظلم و ستم و بدع، از هیچ چیز و در هیچ زمانی کوتاهی نکردم و اگر تقصیری یا قصوری از اینجانب صادر شده است، از همه آنها در پیشگاه عدل الهی طلب عفو و بخشش می‌نمایم و از انوار مقدسه چهارده وجود پاک معصومین علیهم السلام طلب استعانت و مدد، و از همه مؤمنین طلب عفو و مغفرت دارم.

این وصیتنامه در يك مقدمه و پنج بند و يك خاتمه در تاریخ

سوم ربیع الاول ۱۴۱۴ تنظیم گردید.  
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین  
محمد رضا الموسوی گلکهایگانی

## متن پیام مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای به سازمان صدا و سیما بسم الله الرحمن الرحیم

اکنون که به فضل الهی ملت ایران پانزدهمین سالگرد فرخنده انقلاب را با سر بلندی و احساس پیروزی به سر برده و دولت و ملت هماهنگ و استوار، راهی طولانی، پرماجرا و مشحون از توفیق‌ها و نیز دشواریها را پشت سر نهاده‌اند و دولت خدمتگزار با مجاهدتی عظیم و ابتکار آمیز، موانع عمده پیشرفت اقتصادی و رشد و توسعه ملی را از میان برداشته و راه به سوی سازندگی و رفاه عمومی را با شتابی متناسب با شرایط انقلاب طی می‌کند شرایط عام کشور نیازمند آن است که دستگاه تبلیغاتی صدا و سیما نیز سیاستی نوین و متناسب با پیشرفتهای همه جانبه کشور در پیش گیرد و فضای فرهنگی جامعه را از یکسو همگام با سیر شتابنده سازندگی و رشد و توسعه عمومی و از سوی دیگر

همخوان با اصول انقلاب و مبانی اساسی اسلام تجهیز کند و نیز به اقتضای مقابله با تهاجم تبلیغاتی و فرهنگی استکباروایادی اش میدان پیکار رسانه‌ها را هم در جبهه تبیین و تعمیق و تکریم اصول شورانگیز انقلاب اسلامی و هم در جبهه توزیع تلاش فداکارانه مسئولان کشور و قوای سه‌گانه به خصوص قوه مجریه سختکوش و خستگی‌نشناس با روش‌های نوین و پیشرفته و خردمندانه با جهادی بزرگ و هوشیارانه ببار آید.

با عنایت به آنچه گفته شد و همراه با ابراز قدردانی و سپاس از زحمات بی‌وقفه و مستمر جناب آقای محمد هاشمی که در مدت طولانی مسئولیت خود در اداره صدا و سیمای جمهوری اسلامی به خصوص در دوران جنگ تحمیلی تلاش عظیم و همه‌جانبه‌ای را در اداره این نهاد حساس و مهم مبذول داشتند جناب آقای دکتر علی لاریجانی را که از چهره‌های برجسته علمی و فرهنگی کشور و برخوردار از سوابق افتخار آمیز انقلابی و مسئولیتهای دولتی و شناخته به تعهد و تقوا و تجربه‌ای فرهنگی و هنری می‌باشند به ریاست سازمان صدا و سیما همراه با عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی برای مدت پنج سال منصوب می‌کنم.

انتظار می‌رود که ایشان با استفاده از همکاران خوش فکر و مبتکر انقلابی داخل آن سازمان و جذب عناصر برجسته از بیرون آن طرحی نوین و برنامه‌ای کارآمد پدید آورند که به بهره‌گیری از امکانات گسترده آن سازمان و تبدیل آن به پایگاه گسترش اندیشه و فرهنگ و هنر و مرکزی برای هدایت مردم مسلمان ایران و دیگر مشتاقان ندای ایران انقلابی و جایگاهی

برای ارائه توفیقات ملت ایران در صحنه‌های گوناگون زندگی، دانش، سیاست، صنعت، هنر، آموزش و پرورش و دیگر عرصه‌های زندگی بینجامد.

در اینجا لازم است از زحمات ارزشمند شورای محترم سیاستگذاری تشکر نموده و با آرزوی همکاری یکایک اعضای فاضل و ارزشمند آن با مدیریت صدا و سیما پایان کار آن شورا را اعلام نمایم.

رتوس مطالبی که در برنامه کلان نوین باید رعایت شود بدین قرار است:

گردش کار در سازمان صدا و سیما باید در جهت رسیدن به کیفیت برتر در همه برنامه‌های آن باشد و گسترش کمی در درجه دوم قرار گیرد با این حال پوشش حداقل لازم در سراسر کشور و در همه گوشه‌ها و راهها و روستاهای آن بر هر چیز دیگر مقدم است.

تشکیلات آن سازمان مورد بازنگری قرار گیرد و در جهت سبک و کارآمد کردن دگرگونی‌های لازم در آن پدید آید.

از همکاری دانشگاهیان و محافل دانشگاهی برای مطرح کردن مباحث علمی و اجتماعی و ارائه دیدگاه‌های تازه برای عموم مردم بهره گرفته شود و در مباحث اسلامی به کیفیت و عمق و والایی مطالب توجه شود. و از طرح مطالب ضعیف و آمیخته به اوهام و سلیق شخصی پرهیز گردد و برای برآمدن این مقصود همکاری متین و سنجیده‌ای با حوزه‌های علمیه و علمای دین به خصوص فضلاء و علمای عالی مقام حوزه مبارک قم برقرار گردد. بطور کلی صدا و سیما مدرسی گسترده برای طرح حقایق اسلام

ناب محمدی - صلی الله علیه و آله - و معارف اهل بیت - علیهم السلام - بگونه اصیل و صحیح گردد.

در تولید برنامه‌های هنری از همکاری نهادهای فرهنگی کشور مانند وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات و حوزه هنری و غیر آنها بیشترین بهره شایسته گرفته شود.

اطلاع رسانی که یکی از مهمترین کارهای صدا و سیما است، نظامی برتر یافته بیش از پیش از سرعت ویراستگی زبان رسا و درست برخوردار گردد.

زبان صدا و سیما باید فارسی درست و براستی زبان معیار باشد، غلط‌گویی و غلط‌خوانی یکسره از بین برود و صدا و سیما آموزنده زبان شیرین و رسا و پرتوان فارسی باشد در این باره تلاش‌هایی شده است و باید تکمیل گردد.

برنامه‌های هنری صدا و سیما از جذابیت و شیرینی برخوردار گردد و فاخرترین هنرهای نمایشی با مضامین پر بار اجتماعی و اخلاقی و سیاسی در این رسانه همگانی ارائه شود نمایش‌های سبک و بی مغز و گمراه کننده و فاقد کیفیت هنری که گاه بسی پرخرج هم هست یکسره موقوف شود.

از پخش موسیقی مبتذل و لهوی بویژه آنچه در این رشته هنری، فاقد هویت ملی و اصالت ایرانی است پرهیز شود. موسیقی ابزاری است که می‌تواند حرام و می‌تواند حلال باشد. نوع حلال آن بدرستی شناسایی و برابر نظرات روشنگر امام راحل «طاب ثراه» در معرض استفاده قرار گیرد و در این باره بیشتر از هنر اصیل ایرانی که با ساخت روحی و عاطفی مردم ما همخوان و هم‌نوا است کار گرفته شود.



در همه برنامه‌ها جهت کلی، مقابله با تهاجم تبلیغاتی و فرهنگی و خبری استکبار باشد، این اصل مهم نه تنها در خبر، که در گزارش‌ها، برنامه‌های علمی و اجتماعی و سیاسی و به خصوص در برنامه‌های هنری و سرگرم کننده مانند نمایش و داستانهای یکه یا دنباله‌دار باید رعایت شود. این نکته بدرستی برای همه کارکنان روشن گردد که فرهنگ مهاجم بیگانه از راه نمایش‌ها و برنامه‌های سرگرم کننده بیش از گفتگوی رویاروی بر ذهن و عمل مردم اثر می‌گذارد و از این اثر گذاری ناخواسته هوشیارانه و خردمندانه جلوگیری شود.

به طور کلی صدا و سیما چنانکه امام بزرگوار راحل «قدس سره» تعبیر فرمودند: دانشگاهی همگانی باشد که در آن دین و اخلاق و ارزشهای اسلامی و راه و روش زندگی و تازه‌های جهان علم و سیاست و اندیشه‌های نوین و راهگشا به زبان‌های رسا و باب فهم همه قشرها آموخته شود و همه از ذهن‌های ساده تا مغزهای متفکر و انسانهای برجسته بتوانند به تناسب آمادگی خود از آن بهره ببرند و از فیض آن سیراب شوند.

برنامه‌ها برای عامه مردم قابل فهم و استفاده باشد لیکن به هیچ روی عامیانه و سبکسرانه نباشد و صدا و سیمای باب ایران اسلامی که در آن تیزهوشی و استعداد و گرایش همگانی به فرهنگ و سیاست و علم در کنار ظرافت و ذوق و خوش طبعی و همراه با روحیه بازسازی و آفرینش دوباره کشور بزرگ و سربلند ایران طبیعت این ملت کهنسال و در عین حال جوان است به تدریج شکل گیرد.

در کنار این همه، سهم شنوندگان بیرون مرزها، میلیونها

انسانی که در کشورها و از ملت‌های گوناگون چشم و دل به سوی ایران و صدای انقلاب اسلامی دارند به طور برجسته در مدنظر باشد. برنامه‌های برون مرزی از ابتدال و تکرار و سبکی کاملاً مبرا و براستی نمایشگر ایران اسلامی باشد.

این تکلیف سنگین که برخی از مقدمات آن بوسیله مدیریت و مسئولان زحمتکش قبلی فراهم شده و بخش دیگری هم باید بوسیله مدیر فرزانه و اندیشمند کنونی فراهم آید بی شک نیازمند همکاری همه دستگاه‌های مرتبط بویژه هیات دولت و مجلس شورای اسلامی است.

اینجانب از نمایندگان مجلس شورای اساسی و اعضای محترم هیات دولت بویژه رئیس جمهور دانشمند و اسلام شناس و فرهنگ پرور می‌خواهم هرگونه کمک در زمینه بودجه و دیگر امکانات را برای حرکتی که امروز صدا و سیما نیازمند آن است مبذول نمایند. از علماء و صاحب‌نظران و هنرمندان و دیگر قشرهایی که به نحوی می‌توانند در رسانیدن این سازمان مهم به جایگاه شایسته خود مؤثر باشند انتظار دارم که با مدیریت آن همکاری کنند.

بی شک این پیشرفت ناگهان و در زمان کوتاه میسر نخواهد شد. مهم آن است که چنین سمت‌گیری در پیش باشد. از خداوند متعال توفیق و هدایت رئیس محترم سازمان و دیگر دست‌اندرکاران را مسئلت می‌کنم و امیدوارم همگان مشمول ادعیه زاکیه حضرت ولی الله الاعظم ارواحنا فداه و کمک‌های بزرگوار باشند.

والسلام علی جمیع اخواننا المؤمنین

۷۲/۱۱/۲۴

سید علی خامنه‌ای

در پی حمله وحشیانه صهیونیست‌ها به صفوف  
مسلمانان روزه‌دار فلسطینی در حرم حضرت ابراهیم  
- علیه‌السلام - در شهر الخلیل، حضرت آیت الله  
خامنه‌ای ولی امر مسلمین پیامی فرستادند متن پیام  
مقام معظم رهبری به این شرح است:

## پیام رهبر معظم انقلاب در باره جنایت تکان دهنده «الخلیل»

بسم الله الرحمن الرحيم

حمله شقاوت آمیز صهیونیست‌ها به صفوف نمازگزاران در شهر  
اشغالی الخلیل که دهها کشته و صدها زخمی برجای نهاد یکی  
از آن جنایتهای نمونه‌ای است که منحصرأ دست ظلم و تعصب  
صهیونیست‌ها مانند آنرا پدید آورده و متناسب با شقاوت و خباثت  
غصب کنندگان فلسطین است. این فاجعه دردناک یادآور  
کشتارهای دسته جمعی دیگر صهیونیست‌ها در طول دوران اشغال  
است. با این فرق که امروز این جنایت بزرگ در برابر چشم همه  
مردم دنیا واقع می‌شود. آیا وجدانهای بی اعتنا به آنچه در خانه  
فلسطینیان بر سر آنها می‌آید با این حادثه بیدار خواهند شد؟ آیا  
مدعیان صلح دروغین با دشمن غاصب پی به اشتباه خود خواهند  
برد؟ آیا مجامع و دولتهای داعیه‌دار حقوق بشر که سالهاست  
بزرگترین نقض حقوق يك ملت در فلسطین را ندیده گفته‌اند این

بار به سکوت شرم آور خود خاتمه خواهند داد؟ و به گناه خود در گذشته اعتراف خواهند کرد؟. آیا دولت آمریکا خواهد پذیرفت که در خون بی گناهان فلسطین شریک است؟ زیرا همواره بی قید و شرط از دولت صهیونیستی حمایت کرده است. یا اینکه این بار هم همه از کنار این حادثه تکان دهنده خواهند گذشت، بی آنکه به ابعاد آن توجه کنند و معنای عبرت آمیز آنرا بفهمند، همانطور که از فاجعه بزرگ این دوران در بوسنی و هرزگوین تغافل کرده اند. اما ملت فلسطین بی شک عبرت لازم را از آن خواهد گرفت. امروز یکبار دیگر این حقیقت تلخ برای آن ملت مظلوم آشکار شد که در خانه خود مجبور است مبارزه کند، تا بتواند در آن زندگی کند، آشکار شد که صهیونیست‌ها علیرغم اظهارات نزاکت آمیز بعضی از سرانشان همان وحشی‌های نژاد پرست و متعصب پنجاه سال قبل‌اند و اگر اندک فرصتی یا بهانه‌ای پیدا کنند، شقاوت آمیزترین ضربات را بر مسلمانان صاحب خانه وارد خواهند کرد بر دیر باورترین افراد فلسطینی نیز ثابت شد که رژیم‌های استکباری که این همه دم از امنیت صهیونیست‌ها می‌زنند، کمترین اهمیتی به امنیت مسلمانان فلسطینی نمی‌دهند و گرچه ارتش اسرائیل جرأت نمی‌کرد صفوف مقدس نمازگزاران را چنین قتل عام کند.

فلسطینی‌ها با مسلح شدن و ضربه زدن به منافع دولت غاصب است که می‌توانند حق حیات و حق زندگانی در خانه خود را به دست آورند. این است عبرت حادثه صبح جمعه الخلیل. دولت‌ها و ملت‌های مسلمان نیز مسئولیتی بزرگ دارند، کمترین چیزی که دولت‌های مسلمان می‌توانند مطالبه کنند، تحویل دادن

قاتلین و همکارانشان در ارتش صهیونیست به فلسطینیان مسلمان برای اجرای قصاص شرعی و عزل فرماندهان آن ارتش است. البته علاج نهایی منحصر به فرد، خلع ید از صهیونیست‌های غاصب و تحویل فلسطین به فلسطینیان از هر مذهب و ملت است. اینجانب ضمن عرض تسلیت به ملت مظلوم فلسطین به ویژه کسان شهدای این حادثه، از خداوند متعال غفران درگذشتگان و شفای مجروحان روزه‌دار و اصلاح حال مسلمین و حل عادلانه مسأله فلسطین را مسئلت می‌کنم و از همگان درخواست می‌کنم که این قضیه را با همه توان خود دنبال کنند.

جمعه چهاردهم ماه رمضان ۱۴۱۴

سید علی خامنه‌ای

در همین رابطه از طرف جامعه مدرسین حوزه  
علمیه قم اعلامیه‌ای صادر شد، اینک متن  
اطلاعیه:

## بیتان

دفتر جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم

تاریخ ۷۲/۱۲/۷

شماره ۲۱۱۱۴/۹۹

پیوست .....

### بسمه تعالی

حمله مسلحانه جمعی از صهیونیستهای خونخوار ، به مسجد حضرت ابراهیم در شهر الخلیل ، شهید کردن بیش از شصت نفر از نمازگزاران روزه دار و زخمی کردن بیش از سیصد نفر از آنان ، برای جهان اسلام يك فاجعه درد ناک و هشدار دهنده بود . صهیونیستها با این عمل وحشیانه ماهیت ضد انسانی و ضد اسلامی خود را آشکار ساختند . ارتکاب چنین جنایت هولناکی از صهیونیستهای سنگدل و خونخوار تعجب آور نیست ، آنها با چنین جنایتهایی خو گرفته اند . تعجب از سازمانهای دفاع از حقوق بشر است که چگونه در برابر چنین جنایتهایی سکوت می کنند . تعجب از سران بعض کشورهای اسلامی است که از مسئله سازش اعراب و اسرائیل ، دفاع می کنند . تعجب از عرفات روسیاه و خود فروخته است که با پذیرش ننگین سازش با اسرائیل آرمان مقدس ملت مسلمان و غیور فلسطین را پایمال می سازد و از طرح ننگین خود دفاع می کند . اما جنایت هولناک اخیر صهیونیستها ، به جهان اسلام و مسلمانان شجاع و غیور فلسطین هشدار داد که سازش با رژیم غاصب اسرائیل امکان پذیر نیست ، و برای آزادی سرزمین اسلامی فلسطین و قدس شریف ، جز مبارزه مسلحانه و همگانی چاره ای نیست . ما یقین داریم جوانان غیور فلسطین انتقام خون برادران روزه دار خود را از صهیونیستهای جنایتکار خواهند گرفت .

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم این عمل ننگین را محکوم می کند و این فاجعه درد ناک را به حضرت بقیة الله الاعظم ، امام زمان ارواحنا فداه ، و مقام معظم رهبری ، حضرت آیت الله خامنه ای - دامت برکاته - و همه مسلمانان جهان با لایح مسلمانان غیور ایران تسلیت می گوید . و از علما و طلاب و مردم شهید پرور شهر قم دعوت می کند که در راهپیمایی روز دوشنبه شرکت نمایند و خشم و انزجار خود را از عمل وحشیانه صهیونیستها ابراز دارند ، و نسبت به خانواده های شهیدای این فاجعه و مسلمانان داغمنده فلسطین اظهارمردمی نمایند .

زمان راهپیمایی : ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه ۷۲/۱۲/۹

مسیر راهپیمایی : از مسجد امام به سوی محن مطهر حضرت معصومه (س)

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

  
۷۲/۱۲



  
۷۲/۱۲/۷

قسم - خیابان یماستان فاطمی - تلفن ۳۳۰۹۵ و ۳۲۲۲۲

## سیاست از کلام امام

تاریخچه طرح جدایی دیانت و روحانیت از سیاست در کلام امام خمینی

- قدس سره -

...شیاطینی که در همه مسائل ملت‌ها مطالعه کردند، این را یافتند که اگر چنانچه قشر روحانی وارد صحنه سیاست شود، با داشتن پشتوانه عظیمی از ملت‌ها، کلاه آنها پس معرکه است، باید چه بکنند؟ باید به طور عموم این مطلب را القاء بکنند که اهل علم را به سیاست چه کار، اهل علم فقط وظیفه‌اش این است که عبایش را سرش بکشد و اول ظهر برود نمازش را بخواند و بعد هم برود منبر چند تا مسأله بگوید، نه مسائلی که مربوط به سیاست و مربوط به گرفتاری‌های ملت است... شأن بزرگ اهل علم این بود که این آقا نمی‌فهمد سیاست را. اگر آقائی اصلاً عقلش نرسید به اینکه سیاست چیست، این خیلی بزرگوار بود، آقائی است که دخالت در امور نمی‌کند، قربانش بروم، چه آقای خوبی، ظهر می‌آید نمازش را می‌خواند و می‌رود توی خانه‌اش می‌نشیند...<sup>۱</sup> این يك نقشه شیطانی بوده است که از زمان بنی امیه و بنی عباس طرح ریزی شده است و بعد از آن هم هر حکومتی که آمده است تأیید این امر را کرده است و اخیراً هم که راه شرق و غرب به دولت‌های اسلامی باز شده این امر در اوج خودش قرار گرفت که اسلام، يك مسائل شخصی بین بنده و خداست و سیاست از اسلام جداست و نباید مسلمانان در سیاست دخالت کنند و نباید روحانیون وارد سیاست بشوند...<sup>۲</sup> مع الاسف بعضی از اشخاص متدین و روحانیون متعهد هم باورشان آمده است که مثلاً اگر يك ملایی در مسائل سیاسی وارد بشود، به او ضربه می‌خورد. این یکی از نقشه‌های بزرگ استعمار است که بعضی باور کردند.<sup>۳</sup>

۱ - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۵۶. ۲ - همان، ج ۱۶، ص ۲۳۲. ۳ - همان، ص ۲۴۸.

نگاهی به «اهمیت تشریح و کالبد شکافی» از روزنه تاریخ

## سرچشمه‌های علم تشریح

حسن حسن‌زاده، آملی

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

(قرآن کریم، سوره علق)

با سلامی جانفزاتر از گلشن بهاران، و دعایی دماغ‌پرورتر از نسیم جویباران، به حضور انور دانشمندان و معلمان و استادان گرانقدر آناتومی، و طبیبان والاگهر و محققان و پژوهشگران بزرگوار، و مدیران محترم و دانشگاهیان عزیز و علاقمندان شریف کنگره با شکوه و عظمت «نخستین گردهمایی علمی آناتومیستها» در دانشگاه علوم پزشکی کرمان، معروض می‌دارد:

این رساله را - که به امثال مثال مبارک مدیران ارجمند آن بنیاد خیر نهاد، تدوین و تنظیم شده است - به ساحت مقدس آن ذوات محترم که پشتوانه حیات و مایه زندگانی انسانی، و از ارکان مدینه فاضله کشور جمهوری اسلامی ایران‌اند تقدیم می‌دارد. و سعادت جاودانی و تکامل و ترقی روزافزون و توفیق بیش از پیش خدمت به بندگان خدا را، برای همگامی از پیشگاه حقیقه الحقایق و صوره الصور خداوند عالمیان مسألت دارد.

قم - حسن حسن‌زاده آملی

قوله سبحانه: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ<sup>۱</sup>

شرافت علم قویم و اصیل تشریح که به فارسی «کالبد شناسی» گوئیم و به فرانسه «آناتومی» (Anatomie) گویند، از قدیم الدهر به منزلت مثل سایر درالسنه و اقلام دایر بوده است؛ آنچنان که عاریان از علم آناتومی را عاری از معرفت باری تعالی می‌دانسته‌اند. و در این موضوع بسیار گرانقدر و ارزشمند فرموده‌اند: مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْهَيْئَةَ وَ التَّشْرِيحَ فَهُوَ عَيْنٌ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى.<sup>۲</sup>



و به نظم نامی نظامی:

تشریح نهاد خود درآموز کان معرفتی است خاطر افروز  
و بدین مناسبت يك وجه از معانی حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ را که  
از غُرر احادیث است و ما بیش از نود وجه معانی آن را به قلم آورده‌ایم و تحریر  
کرده‌ایم، به معرفت علم تشریح ارتباط داده‌اند. و به بیان جامع مؤلف دستور  
العلماء:

علم التشریح علمٌ یُبْحَثُ فیهِ عن أعضاء الإنسان وکیفیة ترکیبها، فموضوعه  
أعضاء الإنسان، و غایتُه أمورٌ متعدّدة: منها معرفة کمالِ صنعه تعالی، و  
سهولة معرفة أسباب الأمراض و تیسر التداوي.<sup>۳</sup>

گوید: تشریح علمی است که از اعضای انسان و چگونگی ترکیب آنها  
بحث می‌کند، و غایت و غرض آن اموری چند است از آن جمله معرفت  
به کمال صنع الهی و دست یافتن به علل امراض و درمان آنها به آسانی.

حقیقت امر این است که علم تشریح اساس علم طب است، و بقای وجود  
علم شریف طبّ به قانون موزون علم تشریح بر پا و استوار است؛ لذا گفته‌اند:  
طیب بی بهره از تشریح به ندانستن علم طب شهره است، و تهیدستان از علم  
تشریح، از طب بجز افسون و دستانی در دست ندارند؛ زیرا که علم طب علمی را  
گویند که به واسطه آن صحّت و اعتدلال ابدان بشری شناخته می‌شود، پس چگونه  
بدون علم تشریح به وقوع می‌رسد؟!

این مبنا که اشاره کرده‌ایم که علم تشریح اساس علم طب است، در  
غالب کتب طبّی علمای پیشین ما، نخست در آغاز يك دوره تشریح و آثار و اعمال  
مترتبه بر آن را که امروز به واژه فرانسه فیزیولوژی (Physiologie) گویند تعلیم  
و تدوین کرده‌اند و پس از آن به مطالب و مسائل علم طبّ و جراحی پرداخته‌اند.  
چنانکه قانون جناب شیخ رئیس ابوعلی سینا - شرف الله نفسه - بر صدق مقالتم  
حجتی بالغ است.



در واقع منزلت علم تشریح به علم طب، به منزلت دانش ترازو - که آن را علم میزان و علم منطق نیز گویند - به حکمت و کلام اصیل اسلامی است که در افتتاح کتب حکمت و کلام يك دوره دانش ترازو را که میزان استدلال است تحریر می کردند و پس از آن علم حکمت و کلام را؛ چنانکه باز اشارات و شفای شیخ در قسم حکمت، و مطالع و تجرید و تهذیب در کلام، و بسیاری از کتب و رسائل دیگر در هر دو قسم بر مدّعی ما شاهد عادلند.

اگر طبیب در تشریح ماهر نباشد چگونه می تواند تشخیص مرض دهد و طبابت کند؟! و به حقیقت طبیعی که تشریح نداند محال است که بتواند تشخیص هر گونه مرض دهد و از عهده علاج آن برآید. معالجه امراض بدون معرفت به علم تشریح، ظنی می باشد نه یقینی. طبیعی که تشریح نداند حالت او در معالجه معلوم است که چه خواهد بود؟ به قول متین ابوالحسن علی بن ربن طبری: الطَّيِّبُ الْجَاهِلُ مُسْتَحْتَأُ الْمَوْتِ<sup>۱</sup> یعنی: پزشک نادان برانگیزاننده مرگ بیمار است.

به مثل يك چشم پزشک اگر از ترکیب جهاز چشم بخوبی آگاه نباشد، نحوه معالجت او مرچشم بیمار را به چه صورت باید بوده باشد؟!

می دانیم که ترکیب ارگانیکی اعضاء و جوارح هر يك از دستگاههای پیکر شگفت انسانی به صُنعی آن چنان شایسته و بایسته، آراسته و پیراسته است که اگر مثلاً به اندازه يك میکرون (micron) خلل و انحراف و ناهنجاری در عدسه چشم پدید آید، یا چشم از بینایی بماند، و یا از درست بینی باز ایستد و کاژ گردد.

همان گونه که قوه باصره برای انسان از جمیع حواس پنجگانه ظاهر اَلزم و اوجب است و جهاز چشم مر او را آلت است، و به تعبیر لطیف علی بن ربن طبری در فردوس الحکمة: إِنَّ الْعَيْنَيْنِ سِرَاجَا الْبَدَنِ<sup>۲</sup> - یعنی: دو چشم، دو چراغ بدنند - و به واسطه شرافتی که چشم را است ایزد تعالی مقرر و جایگاه آن را در بالای اندام انسان قرار داد تا بر اطراف و اکنافش مُشرف باشد و درست دیده بانی کند و انسان را از سقوط در مفاکها و وقوع در پرتگاهها و مانند آنها حفظ نماید، و از عثور بر



شجر و حجر و برخورد بر این و آن بازدارد؛ و نیز او را در محفظه‌ای چند مقرر داشت که از آفات وقایع و حوادث محفوظ بماند، و غشاء مُقله را به سان شیشه‌ای که بر روی جعبه ساعت تعبیه کنند محیط گردانیده، و ابروان را حافظ، و جَفْنِین (دو پلك) را به جهت آن حاجب قرار داد که همچو سرپوش در فوق و تحت مقله قرار گرفته‌اند تا در زمان حاجت باز، و در غیر ضرورت و لزوم بسته گشته، چشم را از عاهات و عوارض و آسیبها مصون دارند؛ همچنین چشم پزشك باید کسی باشد که به قاعده علم تشریح از ترکیب اعصاب و عضلات و ترتیب اغشیه و رطوبات و طبقات آنها بخوبی بصیرت داشته باشد تا بداند علّت ساریه عضو در کدامین جزء است، و باعث حدوث و موجب زوال این چیست که طریقه ازاله علّت و اعادت صحت را دریابد و متصدی معالجه آن عضو شریف گردد، و گرنه آیه لَطْمَسْنَا عَلٰی اَعْيُنِهِمْ را بر بیمار بیچاره باید تلاوت کرد.

علی بن عیسی کَحّال، چشم پزشکی چیره دست و چشم گیر بوده است. وی از دانشمندان بنام معاصر شیخ رئیس ابوعلی سینا بوده است، بلکه بیست و هفت سال پیش از شیخ وفات کرده است. کتاب بسیار گرانقدرش به نام «تذکره الکحّالین» موضوع آن چشم است و مسائل آن وصف چشم و بحث از عوارض و علاج آن است. این کتاب مستطاب سه مقالت است و هر مقالت آن چند باب. از باب ششم تا باب بیستم مقالت نخستین آن در تشریح جهاز چشم و بیان طبقات و رطوبات آن است که موجب شگفتی هر بخرد سخن شناس است. باب ششم آن در تشریح طبقات هفتگانه چشم به نامهای: «صُلبیه و مشیمیّه و شبکیّه و عنکبوتیه و عینیّه و قرنیّه و ملتحمه» اند که این طبقات هفتگانه چشم از دیرباز در نظم و نثر ارباب قلم مشاهده می‌شود. مثلاً حافظ شیرین سخن گوید:

اشك حرم نشین نهانخانه مرا      زانسوی هفت پرده به بازار می‌کشی  
و درد یوان این کمترین آمده است:



ز هفتم اسمان غیب بی عیب خدا بینم

گهرها ریخت کامروزم بشد هر دانه خرمنها

کتاب «تذکره الکحّالین» به قطع وزیری در ۳۸۶ صفحه در سنه ۱۳۸۳ هـ در حیدرآباد دکن به طبع رسیده است.

قدیمترین کتاب در چشم پزشکی که اکنون در دست است کتاب نفیس «العشر مقالات فی العین» تألیف حنین بن اسحاق عبّادی (۱۹۴ هـ - ۲۶۴ هـ) است که قریب به دو قرن قبل از شیخ رئیس می زیست. این کتاب بسیار مغتنم را دکتر «ماکس مایر هوف» (MAX MEYERHOF) انگلیسی ترجمه کرده است که اصل و ترجمه با مقدمه ای بسیار سودمند در معرفی چند رساله و کتاب قدماء در «طبّ العیون» (چشم پزشکی) در سنه ۱۹۲۷ م بسیار مرغوب و مطلوب به طبع رسیده است. در سرآغاز این کتاب شریف در تشریح چشم خوب بحث کرده است.

و همچنین بعد از حنین شاگردش علی بن سهل بن ربن طبری در باب اول مقاله سوم کتاب «فردوس الحکمة» در تشریح عین وارد شده است.<sup>۷</sup> و بعد از علی بن ربن طبری شاگرد وی محمد بن زکریای رازی متوفی حوالی ۳۲۰ هـ در کتاب عظیم الشان «الحاوی فی الطب» تشریح عین و مطلق تشریح را عنوان فرموده است.

حاجی خلیفه چلبی در کشف الظنون آورده است که: کُتِبَ التَّشْرِیحُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى<sup>۸</sup> - یعنی کتابهایی که در تشریح نوشته اند بیش از آن است که به شماره در آید تاریخ وفات چلبی صاحب کشف الظنون سنه ۱۰۶۸ هـ است.

آری بسیاری از دانشمندان پیشین را کتب ویژه در علم تشریح و شروح آنها مانند شرح ابوالحسن علی بن نفیس ابی الحزم القرشی، متوفی ۶۸۷ هـ بر تشریح قانون بوعلی سینا است.

علاوه آنکه در کتب طب نیز فصولی تشریح تحریر کرده اند. مانند کامل الصناعه علی بن عباس اهوازی متوفی ۳۸۴ هـ که از نفائس کتب طبیه است،<sup>۹</sup> و حاوی

رازی، و قانون ابن سینا، و العمدة في الجراحة تألیف ابوالفرج متوفی ۶۸۵هـ، و ذخیره خوارزمشاهی.

کتبی را که نام برده‌ایم در تصرف داریم و در آنها کار کرده‌ایم، مزیداً آنچه از کتب و رسائلی که در طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبعه، و در مطرح الأنظار فی تراجم أطباء الأمصار تألیف عبدالحسین طبیب تبریزی، و کتب تراجم دیگر نام برده شده‌اند.

غرض اینکه آن همه نسخ کتب و رسائل که در تشریح و طب به یادگار مانده‌اند، از معرفت پزشکان پیشین و دیرین اسلامی و غیر اسلامی و از اهتمام تام آن دانشمندان نستوه در پیشبرد و ارج نهادن به طب و تشریح، حکایت می‌کنند. تنی چند از دانشمندان متأخر ما نیز کتب بسیار سودمند در تشریح نوشته‌اند از قبیل کتاب «تشریح البشر» تألیف محمد بن عبدالصبورخونی، و کتاب «جواهر التشریح» تألیف علی بن زین العابدین همدانی، و کتاب «خلاصة الحکمه» و کتاب «مجمع الجوامع» تألیف میر محمد حسین عقیلی علوی؛ که هر یک از پزشکان نامور بوده‌اند و کتب یاد شده به زیور طبع به صورت چاپ سنگی و هیأت رحلی آراسته شده‌اند.

بسیار شایسته است که به گونه نمونه برخی از گفتار سودمندشان را به مناسبت موضوع مقاله در پیرامون تشریح، نقل کنیم:

تشریح در لغت به معنی اظهار و کشف و تبیین شیء است، و به اصطلاح عبارت از علمی است که شناخته می‌شود به آن، حقیقت اعضاء از روی کمیت و کیفیت و وضع، یعنی تعداد و صور اشکال و موقع و نسب آنها با هم از قرب و بعد و مشارکت و محاذات و غیرها.

و فائده علم تشریح بین و بدیهی است که طبیب محتاج بدان است که تا او را معرفت کما ینبغی حاصل نگردد بحث او از عوارض ذاتیه آن که موضوع آن است آسان نخواهد بود.



و انتفاع طبیب به این فن از جهت عمل اینکه بشناسد مواضع اعضاء را تا آنکه تواند ادویه موضعی را هر يك به جای لایق خود وضع نماید تا آنکه بزودی اثر ادویه به عضو مأوف\* مخصوص برسد و نفع آن به اسرع زمانی ظاهر گردد و خطا و خطر واقع نشود.

و دیگر اینکه بشناسد مبادی شعب اعصاب و عروق و مفاصل و استخوانها را تا آنکه تواند ادویه را بر مبادی آنها استعمال نماید تا انتفاع آنها بزودی ظاهر گردد که چون مبادی اصلاح یافتند بواقعی که فروع آنها بالتبع اصلاح می یابند.

و دیگر اینکه بشناسد هیأت اعضاء مفاصل را که اگر از جای خود به در روند به جای خود تواند آورد، و هر آفتی که به هر يك برسد به حد لایق آن، تواند اصلاح نمود.

و دیگر اینکه بشناسد اوضاع اعضاء و مواضع آنها را بعضی نسبت به بعضی تا آنکه در هنگام عمل آفتی به اعضاء دیگر مانند الیاف و عضلات و اعصاب و عروق و غیرها نرسد...<sup>۱</sup>

ولکن آنچه را که این بزرگواران به فارسی در کتب تشریح یاد شده آورده اند در حقیقت ترجمه و تفصیل عبارات علامه شمس الدین محمد بن محمود آملی شارح کلیات قانون و صاحب نفائس الفنون از دانشمندان بزرگ قرن هشتم هجری است؛ چنانکه در آغاز شرح [بخش] تشریح از قانون گوید:

أقول: و أنا العبد الضعیف محمد بن محمود الآملی: إنَّ علم التشریح من معظم أركان الطب إذ به يحصل الاطلاع علی ترکیب البنية و غوامض الحکمة، و الطبیب ینتفع به من وجوه: الأول من معرفة جواهر الأعضاء و أجزائها.....<sup>۲</sup>

البته جای انکار نیست که علم تشریح و طب مانند بسیاری از شعب علوم و فنون، سال به سال بلکه ماه به ماه و روز به روز در ترقی و تکامل است.

\* - «مأوف»: صدمه دیده.



مثلاً جناب شیخ رئیس در «قانون» در عمل جراحی کلیه سنگ گرفته،  
گوید:

و قد يتصدى قوم لأخراجها - یعنی اخراج حصات که سنگ کلیه باشد -  
من الخاصرة و من الظهر، و هو خطرٌ عظیمٌ و فعلٌ من لا يعقل له.....<sup>۱۲</sup>  
و امروز عمل شدیدتر از آن می‌کنند و کلیه را می‌گیرند و کلیه دیگر را پیوند  
می‌زنند و هیچ خطری روی نمی‌آورد، و فعل آن هم فعل عاقل است نه فعل من لا  
يعقل. (در اینجا مسأله فقهی روی آورد که گفته آید).

و نیز جناب بوعلی در «قانون» در بیماری سرطان گوید که سرطان را  
مجروح نکنند که قطع عضو سرطان گرفته موجب زیادتى شرّ می‌شود و در عضو  
دیگر پدید می‌آید<sup>۱۳</sup> که این دستور هنوز تا امروز در حدّتی به قوّت خود باقی است.  
یکی از شگفتیهای بسیار چشمگیر جناب استاد حضرت علامه ذوالفنون  
آیة الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی - رضوان الله تعالی علیه - در اثنای تدریس،  
موضوع بیهوش کردن بیمار و به هوش آمدن او بود که در کتب قدما و عمل جراحی  
آنان سابقه ندارد.

ولکن باید انصاف داد که دانشمندان پیشین را در ترقی و تکامل علوم حقّی  
عظیم و اهمّیتی بسزاست چه هر سابقى مُعدّ و کارگشای لاحق در رشته‌های علوم  
است، و در حقیقت اساس و پایه طبّ امروز همان طبّ دیروزی است همانند سایر  
علوم از ریاضی و هیئت و غیرهما.

بویژه پیشینیان را در اهتمام به گیاه شناسی و بیان خواص آنها و تعریف  
ضارّ و نافع اغذیه و درمان به ادویه گیاهی و پشتکار به فنون تجربی در معرفت به  
فواید و منافع اشیاء مطلقاً اعم از معدنی و نباتی و حیوانی و نظایر امور یاد شده،  
ایثار و جان نثاری و از خود گذشتگی شگفت است که همواره بشر مدیون  
خدمتهای علمی آن بزرگواران است؛ چنانکه صیدنه ابوریحان بیرونی، و ذخیره  
خوارزمشاهی، و جامع ابن بیطار عشّاب اندلسی، و تذکره داود انطاکی، و تحفه



حکیم مؤمن، و مخزن الأدویه محمدحسین عقیلی علوی، و دهها کتاب دیگر در موضوعات یاد شده گواهند.

شیخ رئیس - رحمة الله علیه - در چند جای طبیعیات «شفاء» بویژه در نبات و حیوان آن، سخن از تجربه به میان آورده است. تجربه در لسان دانشمندان ستوده شده است بدین لحاظ که بسیاری از داروها و درمانها و پدیده‌های علمی از تجربه به دست آمده است.

در فصل دوم مقاله هشتم حیوان «شفاء» گوید:

وقد حكي لي شيخ مَعْنٍ كان يُحِبُّ الصَّيْدَ وَكانَ مِنَ الثَّقَاتِ أَنه عاينَ الحُبَّارِيَّ تُقاتِلُ الأَفْعَى، وَ تَنْهَزمُ عَنْه إِلى بَقْلَةٍ تَتناولُ مِنْها، ثم تَعُودُ، وَ لا يَزالُ ذلكَ دأْبُها، وَ أَنَّ هذا الشَّيخَ قَد كانَ قاعِداً عِنْدَ مَصيدَتِهِ في كِنٍّ غائِرٍ فَعَلَّ القَنْصَةَ، وَ كانتِ البَقْلَةُ قَريبَةً مِنَ مَسكِنِهِ فَلَمَّا اشْتَغَلتِ الحُبَّارِيَّ بِالأَفْعَى قَلَعَ البَقْلَةَ، فَعادَتِ الحُبَّارِيَّ إِلى مَنبِتِها فَفَقَدَتِها وَ أَخَذتْ تَدُورُ حَولَ مَنبِتِها دَورَنا مُتتابِعاً حَتى خَرَّتْ مَيِّتَةً. فَعَلِمَ الشَّيخُ أَنها كانتِ تَتعالَجُ بِأكلِها مِنَ اللِّسَعَةِ، وَ لَمَّا شَرَحَ لي لَوْنَ البَقْلَةِ وَ شَكْلِها خَمَّنتُ أَنَّها الخَسُّ البَرِّيُّ.<sup>١٣</sup>

ترجمه: حُبَّارِيٌّ به ضم اول و الف مقصوره: پرنده‌ای است آبی از جنس مرغابی شبیه به مرغ خانگی که آن را به فارسی شوات - به فتح اول - گویند. و قنصه جمع قانص به معنی شکارچی است مثل طالب و طلبه. خَس: کاهو را گویند و خَس برّی کاهوی بیابانی است در مقابل کاهوی بستانی. و می‌دانیم که کاهوی بستانی منوم است و اندکی تلخی دارد، کاهوی برّی از آن تلختر و منومتر است. یعنی پیرمردی دوستدار شکار که بدو اعتماد داشتم برایم حکایت کرد که به عیان دیده است شوات با افعی به جنگ افتاد، و تا از افعی آسیب می‌دید و شکست می‌خورد به گیاهی روی می‌آورد و از آن گیاه می‌خورد و سپس به سوی افعی برمی‌گشت (که گویا آشیانه شوات در آنجا بود و جوجگانش در آشیانه)، و همواره





بر این سان بود. و آن پیرمرد در شکارگاه خود در پوششی چنانکه کار شکارچیان است پنهان بود، و آن گیاه نزدیک جایگاهش رسته بود، پس گاهی که شوات با افعی سرگرم به جنگ بود، پیرمرد آن گیاه را برکند، پس چون شوات به رستگاه آن گیاه برگشت آن را نیافت و شروع کرد به گرد رستگاه آن پیوسته دور زدن تا اینکه افتاد و مرد. پس آن مرد فهمید که شوات خود را به خوردن آن گیاه درمان می‌کرد و از زهر افعی نجات می‌یافت (که گویی افعی دشمن جوجگان شوات است و شوات برای روز مبادا آشیانه‌اش را در نزدیک چنان گیاهی می‌سازد)، شیخ رئیس گوید: چون آن پیرمرد رنگ و شکل آن گیاه را برایم حکایت کرد تخمین زدم که باید آن گیاه کاهوی برّی بوده باشد.

غرض اینکه شیخ رئیس - رضوان الله تعالی علیه - واقعه‌ای تجربی را که بیانگر يك حقیقت و واقعیت درمانی است چنان اهمیت می‌دهد که او را در متن کتاب عظیم الشان «شفاء» نقل می‌کند تا دانسته شود که در تألیف کتب طب و یافتن خواص اشیاء تا چه پایه اهتمام و اعتنا داشته و مقدمات پیشرفت را برای دیگران فراهم کرده‌اند. و از این گونه وقایع تجربی در کتب مربوطه بسیار حکایت شده است.

هیچگاه انسان از تحصیل معارف فارغ نبوده است و همواره در کار کاوش و پژوهش و بینش بوده و هست. به قول متین شیخ بزرگوار ابن سینا در تعلیقات: «النفسُ الأنسانیةُ مطبوعةٌ علی أن تشعر بالموجودات...»<sup>۱۵</sup> یعنی انسان بر پی بردن به هستیها سرشته شده است که موشکافی کند تا به تار و پود و نهان و آشکار هر چیز آگاه شود. و به فرموده دیگرش در آغاز شناختن قیاس دانشنامه علانی: «به هر نادانسته راهی است که به وی دانسته شود».

از آن جمله انسان همواره در راه چاره بیماریها، و دراندیشه و کار یافتن درمانها، که بخش بسیار بزرگ آن وابسته به علم آناتومی است، بوده و هست، و می‌داند که هر دردی را درمانی است.



به فرموده رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - تَدَاوَوْا فَإِنَّ الَّذِي أَنْزَلَ الدَّاءَ أَنْزَلَ الدَّوَاءَ.<sup>۱۶</sup>

و نیز فرموده است: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ دَاءٍ إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً.<sup>۱۷</sup>  
و همچنین از امام صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - است که: مَا خَلَقَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا جَعَلَ لَهُ دَوَاءً.<sup>۱۸</sup>

به مناسبت رویداد بحث خیلی به اختصار از تاریخ تشریح مستفاد از دو کتاب مستطاب «جواهر التشریح» و «تشریح البشر» که پیشتر از آنها نام برده ایم؛ و نیز از تاریخ طبّ مستفاد از کتاب گرانقدر «پزشکی نامه» تألیف مُنیف مرحوم میرزا علی اکبر طبیب کرمانی، که حاکی شمّه‌ای از خدمات ارزنده پیشینیان در تشریح و طبّند، چند سطری می‌نگاریم:

پیشینیان از تشریح حیوانات و بخصوص از تشریح میمون در کالبد شناسی انسان راهی می‌یافتند و آشنایی به دست می‌آوردند. اقدمین از ملت یهود و غیره که اغلب شکافتن بدن انسان و حیوان در مذهبشان نهی شده از ذبح حیوانات برای غذا و قربانی کردن، معرفتی به اشکال اعضاء و هیئات آنها تحصیل کرده بودند.

اول ملّتی از قدما که به علم شریف تشریح اعتنا کرده بود حکمای اصطخر فارس بودند، و پس از آنها اطّباء مصر که به تکمیل صنعت حفظ اجساد موتی و ذخیره کردن و تازه و خوب نگاهداشتن آنها بیشتر از شفای مرضی اهتمام داشتند، لذا در شکافتن بدن انسانها و مومیایی کردن آنها به مطالبی تشریحی دست یافتند. بعد از آنها یونانیان در این علم شریف بیشتر دقّت کردند و اعتناء زیاد نمودند، لیکن چون تشریح انسان در مذهبشان نهی شده بود و محرّم بود، هرچه امتحان و تحقیق می‌کردند در حیوانات بود، حتّی اینکه ذیمقراطیس (دیموکریت) حکیم، استاد بقراط غالباً اوقات خود را در بیابانها و جایهای خلوت و جنگلها به سر می‌برد و به عمل تشریح اشتغال داشت، عوام الناس او را مجنون می‌خواندند،

بقراط تجسس کرده معلوم نمود که خلوتی می‌جسته است که حیوانی به دست آورده تشریح نماید، به مردم خبر داد که این نه مجنون است، عاشق علم است و به تکمیل تشریح می‌کوشد.

ارسطاطالیس استاد اسکندر که تخمیناً هزار سال قبل از بعثت حضرت ختمی مآب - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌زیست، اول کسی است که حیوانات زنده را تشریح کرد و از مشابهت و مقایست حیوانات به انسان، بعض مطالب و تعریف و بیانات در علم تشریح نوشت. و در رأی بقراط که پیش از وی بود و می‌پنداشت اوعیه دمویّه از دماغ رسته‌اند. طعن می‌زد که این اوعیه از قلب رسته‌اند نه از دماغ، یعنی منبت اوعیه خون قلب است نه دماغ.

در تاریخ تشریح آورده‌اند که بقراط و شاگرد وی «اسکلیپیاد» در علم تشریح چندان کامل و متین نبوده‌اند، و تنها تشریح عظام و مواضع احشاء را می‌دانستند اما شرابین را از آورده و اعصاب را از اوتار تمیز نمی‌دادند.

آورده‌اند اول کسی که اجساد آدمی را تشریح کرد و کالبد انسان را شکافت دو نفر به نام «ارازسطراطوس» و «ایروفیل» که هر دو فیل نیز گویند، بوده‌اند. اولی پسر کوچک ارسطاطالیس و دومی حکیمی بود در مدینه کرتاچنس. این دو شخص نامور پس از مدتی که به تحصیل علوم بخصوص طب و شعب آن مشغول بودند به دیار مصریه سفر کرده و در اسکندریه مانده‌اند و در مدرسه اسکندریه که بانی آن «الابطلومیون» بوده است تشریح انسان می‌کردند و مردم را صنعت طب می‌آموختند و در آنجا از معلمین بسیار معروف شدند، پس از آن علم تشریح در اسکندریه متداول شد.

بعد از آن در مدت مابین این دو شخص و جالینوس که در حدود پانصد سال بوده است علم تشریح ترقی نیافت و بر یک حالت بماند، تا آنکه پیش از چهار صد سال قبل از هجرت حضرت خاتم انبیاء - صلی الله علیه و آله - جالینوس ظاهر شد و مدرسه جدیدی برای تشریح بنا کرد و در آن علم تشریح تحصیل می‌شد.



جالینوس بهتر از جمیع متقدمین در این علم تعمق نمود چنانکه بزرگترین مشرّحین قدما شد. و عصر او عصر دوم ترقی تشریح خوانده می‌شود.

جالینوس ثابت کرده است که شرابین مادام الحیات پر از خونند و ابدأ هوا در جوف آنها نیست. و بدین نظر صحیح بر «آرازسِطِراطُوس» که بر آن شده بود که شریانها پر از خون نیستند هوا هم در آنها هست، طعن می‌زد چنانکه بر برخی از آرای دیگر وی.

کتابی را که جالینوس در علم تشریح تصنیف کرده است بیشتر از هزار سال در میان اطبّا متداول و معتبر بوده است. و در باره زمان بعد از جالینوس، مؤلف «جواهر التشریح»، و همانند آن مؤلف «تشریح البشر» که بیشتر از آنها یاد کرده‌ایم، چنین گفته‌اند:

بعد از جالینوس این علم به همین حالت ماند، و در بلاد مصریه باز تحصیل تشریح می‌کردند. اعراب بخصوص حکمای کباری از آنها که در اسپانیول بودند اگر چه ظاهراً اجتناب از تشریح داشتند اما از بابت اینکه در جراحی زیاد ماهر بودند معلوم بود که تشریح کرده بودند و می‌کردند، تا اینکه عُمر بن الخطّاب کتابخانه اسکندریه را که از مبدأ خلقت آدم تا آن زمان آنچه کتاب از هر علم تألیف شده بود به سعی زیاد جمع کرده بودند - که مثل آن الی الآن ممکن نشده است - به آتش هوای خود سوزانید<sup>۱۹</sup>، کتب تشریحیه را که از اول انکشاف تشریح تا آن وقت مانده بود تماماً بسوخت و از تشریح نهی نمود. معلّمین به بلاد مغرب رفتند، علم تشریح مهجور و متروک شد.

پس از چندی اعراب کتب جالینوس را به دست آورده علاوه بر غلطهایی که داشت<sup>۲۰</sup> چون در ترجمه یونانی چندان ماهر نبودند غلطات زیاد دیگر بر آن افزودند و مدتی در میان آنها متداول بوده و هست. تا اینکه آفتاب علم از افق مغرب طلوع نموده پس از چندی به نصف النهار تحقیق و

تدقیق رسیده که اکنون این علم رزین در آن سرزمین کالشمس فی وسط السماء واضح و منکشف گردیده است. بیشتر از ششصد سال قبل از این، که ابتدای هنگام سوم ترقی تشریح است «ماندینی» معلم در مدرسه بولنی ایتالیا در حضور شاگردهای خود انسان تشریح می کرد، کتابی تصنیف کرد که مدتی در میان اطباء متداول بود با کمال احتیاط بسیاری از غلطهای جالینوس را تصحیح کرد. تا اینکه «ویسل ایتالیائی» ظاهر شد در پادوای ایتالیا انکشافات جدیده در تشریح نموده بدون خوف غلطهای جالینوس را واضح کرد جهال و حاسدین از اطباء بر او شوریدند، از خوف آنها از مدرسه و پس از آن از شهر خارج شده به کشتی رفت، از قضا کشتی او طوفانی گشته در دریا هلاک شد. کتابی حاوی نقشه های تشریحی زیادی تألیف کرده بود که ناتمام مانده بود، شاگردهای کافی قابلی داشت آن را به اتمام رسانیدند که هنوز هم در دست است. و همچنین از آن وقت تا به حال معلمین بیشماری آمده تشریح کرده اند اسامی بعضی آنها را که مشهورترند ذکر می کنیم:

«اوستاش» و «فلوپیوس» و «آنکر آسیاس» و «فارول» و غیرهم که بعضی در تشریح دماغ و بعضی در احشاء و سایر اعضاء مسائل مهمه منکشف نمودند. «وزال» و «سروه» و «سزال پن» هر يك قسمتی از دوران خون را دانستند. «فابریز» که معلم «هروه» بود در سنه ۱۵۷۴ عیسوی، مطابق سنه ۹۷۷ هجری ولوول داخل وریدها را پیدا کرد. ولی هنوز نتیجه ای را که دوران خون باشد نمی دانستند تا اینکه در سنه ۱۶۱۹ عیسوی، مطابق سنه ۱۰۲۶ هجری «هروه» معلم انگلیسی حکیمباشی «شارل» اول پادشاه انگلیس دوران خون را منکشف نمود. نه سال بعد از او «آزلی» عروق کیلوسی را شناخت. بیست و شش سال بعد از او «پکه» مخزن و مجمع الکیلوس و مجرای صدی را یافت. چهار سال بعد از او «بارتلن» معلم



مدرسه پاویا، عروق لمفاتیکی را ظاهر ساخت. بنابراین پس از قرن شانزدهم عیسوی شروع به شناختن اجزاء دوران خون شد، در وسط قرن هفدهم «هَرُوه» آن را آشکار کرد، در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم تکمیل شد، چنانکه معروف است هیچوقت مثل از اواسط قرن شانزدهم الی اواخر قرن هفدهم انکشافات عمده در تشریح نشده است. «وینزَلُو» و «مُرکانیتی» و «ویلیس» و «ویوسنس» و «استینو» و «حالی» و «سبته» و «دسول» هر يك مطالب جدیده یافته‌اند. و از متأخرین قریب به عصر ما «بیه» و «پایل» و «اسپلند ثانی» و «سیمرنگ» و «شسیه» و «اسکارپا» و «بیشا» و «میکل» و «زول کلوکه» و «بطل» و «دوماس» و «دویوترن» و امثال آنها که همه مستغنی از تمجیدند مطالب عالیه فهمیدند.

معاصرین پیشتر از پیشینیانند، از مشاهیر آنها: «کُل دُبرنارد» و «سایه» و «برکا» و «رین» و «شارکو» و «وولپیان» و «ریشه» و غیرهم‌اند که هر يك مساعی جمیله کرده انکشافات مفیده نموده در تشریح ذره بینی ترقی بسیار کرده‌اند، و به همینطور در سایر ممالک اروپا-که ذکر آنها موجب اطناب است-در همین قرن زیاد در تشریح پیش رفته‌اند، بخصوص در آلمان که در کلیه [انواع] تشریح بخصوص در تشریح ذره بینی فوق‌العاده جهد کرده‌اند. اعتقاد بعضی این است که در این فن در اول درجه واقعند، و الی الآن کسی به درجه آنها ترقی نکرده است.

این بود شمه‌ای از تاریخ تشریح که از مآخذ یاد شده به اختصار نقل کرده‌ایم. بسیار شایسته بود که حروف لاتین هر اسم با آن نوشته شود تا تلفظ آن به درستی و آسانی صورت گیرد چه اینکه در هر زبان لغت بیگانه به صورتهایی در می‌آید. مثلاً عرب در تصرف لغت بیگانه گوید: «عَجَمِي فَأَلْعَبُ بِهِ مَاشِئْت» یعنی: واژه بیگانه است هرگونه می‌خواهی بدان بازی کن. چنانکه «هَرُوه» در تشریح البشر به صورت «آروی» در آمده است، و «هرفیل» به صورت «ایروفیل». هَرُوه

لاتین ان بدین وجه است: HARVEY در صفحه ۷۹۵ جلد پنجم گرانند لاروس، بیوگرافی وی مذکور است و در آنجا بدین عبارت ستوده شده است:

### Harvey s'est immortalise par la decouverte de la circulation du sang.

یعنی: هروه جاوید است؛ زیرا که کاشف دوران خون است. ولکن چون این گونه مقالات و مباحث خواص را به کار آید که به تلفظ اسامی و بیوگرافی دانشمندان یاد شده بخوبی آگاهند، بدانچه نگاشته آمده است اکتفا شده است. جز اینکه طبیب هروی (محمد بن یوسف) در کتاب بسیار مفید «بحرالجمواهر» در لغت طب، از جالینوس یاد و چند سطر ی ذکر کرده است که هم طبیب را به کار آید و هم دیگران را، نقل آن را - هر چند که خارج از موضوع مقاله و جمله معترضه است - مغتنم می‌دانیم:

جالینوس از جمله هشت طبیب که مرجع و مآب و رؤس ارباب صناعت طب بودند یکی او بود. وی ختم اطبای کبار بود و در علم طب چهار صد کتاب تصنیف کرد، و زنی را که در علم طب مهارتی داشت خصوصاً در معالجه زنان دریافت و از او ادویه بسیار قلیل الوجود به دست آورد و بعد از آن به جانب مصر سفر کرد و مدتی از برای تحصیل عقاقیر در آنجا اقامت کرد.

از سخنان اوست:

شرف نفس انسان را بدان توان شناخت که از ملباست اعمال دون و مزاولت امور حقیر اجتناب نماید و پیوسته خاطر وی به عظام امور مقصور باشد. و چنین استماع افتاده که وی را در آخر عمر اسهالی شد و مدتی مدید هر چند در معالجت خود جدّ و جهد نمود آن مرض بیشتر می‌شد، مردم طعن بسیار می‌کردند که با وجود کمال در



معالجت امراض خصوصاً در این مرض عجب درمانده است. آخر الأمر از طعن مردم به تنگ آمد و ایشان را بخواند و فرمود که خمی بیارند و پر آب کنند و اندک داروی بر آن آب زد، و بعد از آن فرمود تا آن را بشکستند، آن آب بسته شده بود. فرمود که از این دارو بسیار خورده‌ام اصلاً نفع نکرد، بدانید که علم و تجربه در حین قضای حق تعالی به امری، هیچ نفع نمی‌دهد.<sup>۲۱</sup>

### تاریخ طب

اما سیر تاریخ طب، نقل به اختصار از کتاب «پزشکی نامه» یاد شده اینکه: طب به معنی پزشکی و داروی جسم و روح و درمان هر دو می‌باشد. و در اصطلاح پزشکان علمی را گویند که به واسطه آن صحت و اعتلال ابدان بشری شناخته می‌شود. و غرض از آن حفظ صحت است در صورتی که حاصل بود، و استرداد آن هرگاه زایل شده باشد.

در ابتدای تمدن در میان نوع انسانی آنچه در دست مردم بود مأخوذ از استقرار و تجارب بود. اول گروهی که شروع در این علم نمودند اهالی شهر بابل بودند، و آن نخست شهری است که در روی زمین پس از طوفان نوح بر پا شده است. داب آنان بر این بود که بیمارها را در گذرگاههای مشهور شهر می‌آوردند و نگاه می‌داشتند تا در مداوای آنها از عابرین - که یا خودشان به آن درد مبتلا شده‌اند و تجربه‌ای حاصل کرده‌اند و شفا یافته‌اند، و یا از دیگری که مبتلا شده بود و آگاهی حاصل نموده بودند - کسب استفاده کنند. و آنچه را که در این راه تحصیل می‌نمودند، بخصوص اسامی دواهای حتمی الأثر و طریق استعمال آنها را بر الواح





می نوشتند و ضبط می کردند؛ و بسیاری از مردم دیگر مانند مصریها به بابلیها اقتدا می کردند.

در سال ۱۵۶۴ قبل از میلاد اخراج دم از عروق به واسطه فصد معمول گشت، و در سال ۱۵۰۴ ق.م استعمال مقیّی، و در سال ۱۴۹۴ ق.م استعمال ضمادات متداول شد.

و در میان عبریها و بنی اسرائیل حضرت سلیمان پیغمبر که بعد از پدرش حضرت داود نبی - علیهما السلام - در سال ۱۰۱۴ قبل از میلاد بر تخت نبوت جلوس کرد، اول کسی است که در خواص نباتات و حیوانات سخن رانده است. و گروه آسینه در ۲۰۰ سال قبل از میلاد مشغول به تعلیم و تعلّم علم طب بودند و از قوه مؤلّده نباتات و جمادات گفتگو می کردند.

در یونان بنی اقلیموس که قبل از بقراط بودند خلفاً عن سلف مشغول به تداوی امراض بودند. این طایفه علم را از شخصی موسوم به اسکولاپ پسر آپولون اخذ کرده بودند، و اسکولاپ از شخص دیگری مسمی به شیرون قنطوری آموخته بود.

تا آنکه در ۴۶۰ سال قبل از میلاد بقراط در یونان ظاهر گشت و کتبی چند در این صناعت نوشت. و چون این دانشمند بزرگوار نخست کسی است که تجربیاتی را که در دست مردم بود ضبط نموده و مدوّن کرد و بعضی قواعد اساسی در نظر به احوال مرضی و تجربیات اختراع نمود و بیمارستانهای چند مرتّب ساخت لهذا اختراع طب را به او نسبت می دهند و او را أب الأَطَبَاء و امام الأَطَبَاء می نامند. و در سال ۳۸۴ قبل از میلاد، فیلسوف بزرگ ارسطاطالیس که معلّم اسکندر مقدونی بود ظاهر گشت و شروع در تشریح حیوانات و فحص از طبایع و خصوصیات او نمود. و نیز ثابت نمود که تولید اصوات به واسطه تموّج هوا است. و ثقل هوا را او معین کرد.

در سال ۱۵۰ بعد از میلاد جالینوس ظاهر شد و دایره طب را وسعت داد



وکتبی چند در طب تصنیف کرد. و در همین زمان نیز «روفس» و بعضی دیگر ظاهر شدند و دایره طب را وسعت دادند.

در زمان قیصره روم تا زمان ملوک بنی عباس اطبای بزرگ ظاهر شدند، چنانچه در مائه پنجم بعد از میلاد «ثیودورس برسیان» چهار مجلد کتاب به زبان یونانی در طب تصنیف نمود: جلد اول در ادویه مسهله عامه، جلد دوم در معرفت امراض، جلد سوم در امراض مخصوصه به زنها، جلد چهارم در مجربات طبیعی، و این مجلدات را به زبان لاتینی ترجمه کرده‌اند.

و تقریباً پنجاه سال بعد از این دانشمند «ابسیوس» نیز کتابی تألیف نمود و از «جالینوس» در این کتاب پیروی کرد.

و از قدمای اطبا بعد از بقراط و جالینوس «اسکندوترالی» است که صاحب دو تألیف مشهور یکی در ادویه، و دیگر رساله‌ای متعلق به دود احشاء است. در این کتاب جز تجربه و اختیار بر چیز دیگری استدلال نکرده است.

و در مائه هفتم بعد از میلاد «بولس» نام، همه انواع مسائل طبیه را تلخیص کرده و جمع نمود، و آن کتاب بخصوص جزء هفتمش که در تشریح است مقبول عامه اطباء گردید. و از متقدمین اول کسی که در فن ولادت گفتگو کرده این دانشمند است.

در زمان ملوک بنی امیه و بنی عباس بعضی از اطبای یهود و نصارا از قبیل جویه یهودی و بختیشوع نصرانی را استخدام کردند و ترویج این فن شریف را می نمودند. هارون رشید و پسرش مأمون را در طلب علوم فلسفیه و طبیه رغبتی تمام بود، و مأمون را بیشتر، چنانکه از اطراف و اکناف عالم حکم به جمع‌آوری علما و اصحاب معارف می‌کرد و آنها را بسیار گرامی می‌داشت و کمال جدّ و جهد را در ترجمه کتب فلاسفه یونانی به زبان عربی داشت. و مترجمینی که بر آنها اعتماد بسیار می‌نمود چهار نفر بودند: حنین بن اسحاق عبادی، و یعقوب بن اسحاق کندی، و ثابت بن قره حرانی، و علم بن فرجان طبری. و مؤلفات فیثاغورس و

افلاطون و ارسطاطاليس و بقراط و جالينوس را از زبان يونانى به زبان عربى ترجمه نمودند.

و همچنين عبدالرحمان اموى ملقب به ناصر در اندلس نيز در ترجمه اين علوم به نهايت راغب بود.

و در اين قرن فلاسفه بزرگ در اسلام ظاهر شدند كه از جمله آنان يعقوب بن اسحاق كندى، و ابو نصر فارابى اند. فارابى اصل وى ترك و مولدش فاراب و از اكابر فلاسفه مسلمين به شمار مى آيد، و به تعبير ابن خلكان در تاريخش: «وهو اكبر فلاسفة المسلمين، و لم يكن فيهم من بلغ رتبة في فنونه»<sup>۲۲</sup>، فارابى در شهر دمشق در سال ۳۳۹هـ وفات کرده است.

و از جمله اطباى بزرگ يکى يوحنا پسر ماسويه است كه طبيب مخصوص هارون رشيد بود و در نزد وى منزلتى تمام داشت. اين دانشمند داراى مؤلفات كثيره است مانند كتاب برهان و كتاب بصيرت و كتاب حميات و كتاب فصد و حجامت و كتاب جذام و كتاب اغذيه و كتاب معده و كتاب ادويه مسهله.

حنين بن اسحاق عبادى كه يکى از مترجمين اربعه ياد شده است شاگرد يوحنا بوده است، و در نزد مأمون تقرب زيادى داشت و داراى مؤلفاتى است از قبيل كتاب اغذيه و كتاب تدبير ناقهين و كتاب ادويه مسهله، و علاوه به طريق سؤال و جواب كتابى در فن نظرى و فن عملى طب تأليف کرده معروف به «مسائل حنين». يکى از شاگردان حنين، خواهر زاده اش به نام «حبيش اعسم» برخى مطالب مهم بر كتاب مسائل حنين افزوده است.

و شيخ عبدالرحمان نيشابورى كه از فحول اطبا مى باشد شرح مبسوطى در دو مجلد بر آن نوشته و از كتب عمده طب به شمار مى آيد. بالجمله پس از آنكه كتب بقراط و جالينوس را ترجمه نمودند اطباى اسلام پيروى استنباطات اين دو دانشمند يوحنا و حنين را کرده و مؤلفات بسيارى تأليف نمودند. و از جمله آنان محمدبن زكرياى رازى است كه طب را از حكيم ابوالحسن



بن زید طبری صاحب کتاب فردوس الحکمه اخذ کرده بود. رازی مطالب مهمه کتب بقراط و جالینوس را جمع کرده در قریب سی مجلد آنها را ایراد نمود و اسم آن را حاوی کبیر گذاشت. از این جهت است که گفته‌اند: «علم طب معدوم بود بقراط آن را ایجاد نمود. و مرده بود جالینوس احیاءش کرد. و متفرق بود رازی جمعش نمود. و ناقص بود شیخ رئیس ابوعلی سینا تکمیلش کرد.

محمد زکریای رازی در سال ۳۲۰ هجری پس از آنکه از دودیده نابینا شده بود وفات کرد. و در سبب کوری آن چنین نوشته‌اند که در اثبات صناعت کیمیا از برای امیر منصور بن امیر نصر سامانی کتابی تألیف نمود، امیر منصور فرمان داد آنچه را که از برای این ادعا از آلات و ادوات و غیرها لازم است جهت وی مهیا و حاضر کنند تا آنچه ادعا کرده و ضمانت نموده است به عمل بیاورد، و چون حکیم - أعنی محمد زکریا رازی - عاجز شد، منصور گفت: گمان نمی‌کنم که شخص حکیم به تخلید کذب در کتبی که آنها را به حکمت نسبت داده است راضی شود، پس فرمان داد تازیانه بر سر او زدند و نیز همان کتاب را به قدری بر سرش زدند تا پاره شده؛ و به واسطه این صدمه چشمش آب آورده و کور گردید.

نگارنده (حسن حسن زاده آملی) گوید که شیخ رئیس ابوعلی سینا در آغاز صنعت کیمیا را انکار داشت چنانکه در آخر فصل پنجم مقاله نخستین فن پنجم طبیعیات «شفاء» (ص ۲۵۵، ج ۱، رحلی، چاپ سنگی) به تفصیل صنعت کیمیا را رد کرده است، و لکن بعد از آن به صحت صنعت کیمیا اعتراف نموده است، و رساله‌ای در صحت آن به نام «حقائق الأشهاد» نوشته است؛ و ما به طور مشروح در شرح عیون مسائل نفس به نام «شرح العیون فی شرح العیون» آن را عنوان کرده‌ایم. (ط ۱ - ص ۲۳۶).

و دور نیست که نحوه تدبیر محمد زکریای رازی در معالجت منصور بن نوح سامانی بدان تفصیل که در مقاله مطبوع در کتاب شریف «اخلاق پزشکی» (ص ۲۷ - ط ۱) نقل کرده‌ایم، سبب چنان اهانت و جسارت منصور سامانی به جناب حکیم

محمد زکریای رازی شده باشد.

طیب جامع حاذق محمود بن الیاس شیرازی متوفای در حدود ششصد و نود و اند هجری کتاب حاوی کبیر رازی را در پنج مقاله که هر مقاله شامل چندین باب است و مجموع آن ۳۳۹ باب، تلخیص کرده است و آن را «حاوی صغیر» نام نهاده است. نسخه‌ای از حاوی صغیر، کامل و بسیار نفیس که تاریخ کتابت آن ۲۴ رجب ۱۱۷۲ هجری است در کتابخانه محقر این حقیر موجود است. بیوگرافی آن جناب در «فارسنامه ناصری» مذکور است. و قسمتی از عبارت آن این است:

و از مشاهیر علمای شیراز است مَلِكِ ملوک اطباء، حاوی کلمات فصحاء و ادباء، جالینوس زمان، بقراط عهد واوان، واقف اسرار امراض، رافع استار اعراض، دافع انواع آلام، شافی اصناف اسقام، استاد حکماء محققین، مولانا نجم الدین محمود بن الشیخ الربانی الامام الصمدانی صائن الدین الیاس شیرازی، مصنف کتاب «حاوی صغیر» در علم طب که بعد از کتاب قانون شیخ رئیس ابوعلی سینا، و کتاب کامل الصناعة، و کتاب حاوی کبیر محمد بن زکریای رازی کتابی در این صناعت نیست. و نیز کتاب «اسرار النکاح» از اوست. و او فقیهی کثیر الدرایه، و طبیبی مقبول الروایه بود... (فارسنامه ناصری، چاپ سنگی، رحلی، ج ۲، ص ۱۴۱).

پس از محمد بن زکریای رازی شیخ بزرگوار ابوعلی حسین بن علی بن سینا در بخارا ظاهر شد. و چون بر حکمای سلف تفوق یافت به شرف الملک شیخ رئیس ملقب گردید. این دانشمند بزرگ دارای مؤلفات بسیار است از آن جمله کتاب قانون در طب است که در همه فرنگستان بعد از جنگ صلیب و بیداری ملل فرنگ از خواب جهل، طب منحصر به طب ابن سینا بود، و کتاب قانون وی را در تمام مدارس تدریس می‌کردند، و به زبان لاتینی شرحها بر آن نوشتند. و با اینکه هزار



سال از عمر این کتاب مستطاب می‌گذرد هنوز به قوت و متانت خود باقی است و چون «شفاء» و اشاراتش از کتب درسی حوزه‌های علمیه است. و چنانکه در مقاله مطبوع در کتاب «اخلاق پزشکی»<sup>۲۳</sup> گفته‌ایم سه تن از اساتیدم که هر یک از ستارگان فروزان قدر اول آسمان علوم و معارف بوده‌اند قانون طب بوعلی را تدریس می‌فرمودند. و این کمترین آن را از محضر اعلای علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی فرا گرفته است.

بعد از این دو بزرگوار - اعنی رازی و ابن سینا - ابوعلی یحیی بن عیسی صاحب کتاب «منهاج» ظاهر شد، و در این کتاب به ترتیب حروف تهجی حشایش و عقاقیر و ادویه را ذکر نموده، و در سال ۴۹۳ هـ وفات کرده است. و پس از او ابوالصلت أمیة بن عبدالعزیز اندلسی ظاهر گشت، و کتابی در ادویه مفرده تصنیف نمود و در سال ۵۲۹ هـ وفات کرد.

بعد از آن ابو عبدالله محمد طبرستانی معروف به امام فخر رازی ظاهر شده است که در بسیاری از علوم دارای تصانیف معتبر است، و بر کلیات قانون شیخ رئیس شرحی نوشته است که معروف است.

در سال ۸۷۶ هجری مطابق با ۱۴۷۱ مسیحی در عصر لوئی یازدهم از سلاطین فرانسه انجمن طبّی در شهر پاریس بر پا شده و مؤلفات فخر رازی را تدریس می‌نمودند و پیرو قوانین ابن سینا بودند. و همینکه فن طباعت در سال ۸۴۰ هجری مطابق با ۱۴۳۶ مسیحی اختراع شد و نوع کتب علمی بنای انتشار گذاشت نسخه‌های متعدد از قانون ابن سینا به زبان لاتینی چاپ کردند و مدارس بزرگ و کوچک جهت تحصیل فن طب بر پا نمودند، و در سایر معارف نیز دانشمندان بزرگ در معالک فرنگ ظاهر شدند.

یکی از شرّاح قانون، علامه قطب الدین شیرازی است که طب را از خواجه نصیرالدین طوسی فرا گرفته است و قانون شیخ رئیس را در نزد او خوانده است و در حقیقت شرح قطب بر قانون، تقریرات درس خواجه است؛ چنانکه شرح قطب



بر حکمت اشراق سهروردی نیز تقریرات درس خواجه است.  
تا کنون در این رساله چهار تن از شراح قانون را نام برده ایم: «ابن نفیس،  
محمد آملی، قطب شیرازی، فخر طبری رازی».  
جناب شیخ بهائی در اوائل دفتر پنجم کشکول نه نفر از شراح قانون را  
بدین گونه اسم می برد:

الشارحون لكتاب القانون للشيخ الرئيس:

۱- عزالدین الرازی؛

۲- قطب الدین المصری؛

۳- افضل الدین محمد الجوینی؛

۴- ربیع الدین عبدالعزیز بن عبدالجبار الجلبی؛

۵- علاءالدین ابن ابی الحزم القرشی المعروف بابن النفیس؛

۶- یعقوب بن اسحاق السامری الطیب بمصر؛

۷- یعقوب بن اسحاق الطیب المسیحی المعروف بابن القف؛

۸- هبة الله اليهودی المصری؛

۹- المولی الفاضل مولانا قطب الدین العلامة الشیرازی.<sup>۲۴</sup>

در بیان سیر تاریخی تشریح و طبّ به همین قدر اجمالی که به صورت جمله  
معرضه در اثناء سخن پیش آمده است اکتفا می کنیم و به دنباله بحث در تشریح  
روی می آوریم:

دنباله بحث تشریح

می دانیم که در فن آناتومی، تنها تشریح عظام و مواضع احشاء را مثلاً



دانستن کافی نیست، این امور اولی را تا حدی از اجساد کهن مردگان و تشریح حیوانات می‌توان تحصیل کرد، ولکن شرابین را از آورده، و اعصاب را از اوتار تمیز دادن، و دوران خون را کشف کردن و به تشریح جنین و تشریح ذره‌بینی دست یافتن و... اهمیت بسزا دارد.

عالم واقعی به علم تشریح آن کسی است که علم وی به تشریح از روی تحقیق و یقین باشد نه مستنبط از قیاس و تخمین؛ و دلائل مسائش بر شهود و عیان باشد نه قیاس و بیان؛ و مبتنی بر تکرار دیدار باشد نه مکتفی به استماع و نقل اخبار همان گونه که جناب شیخ بزرگوار ابن سینا در قانون فرموده است: «و أما الأعضاء و منافعها فيجب أن يصادفها بالحس و التشریح...»<sup>۲۵</sup>

لا جرم ضرورت مزاولت به عمل تشریح در تعلیم و تعلم لازم آید، و در این مقام بعضی از مسائل شرعی فقهی روی آورد که باید عنوان شود.

البته کالبد شناسی حیوانات برای مبتدی در علم آناتومی بسیار مفید خواهد بود که هرکاری مشقی دارد تا آنکه شاگرد اوستاد شود و رموز آن کار را بداند و بفهمد. به گفته رسا و شیوای عارف بزرگوار: «مجدودبن آدم سنائی غزنوی»:

غازیان طفل خویش را پیوست تیغ چوبین از آن دهند به دست  
تا چو آن طفل مرد کار شود تیغ چوبینش ذوالفقار شود  
مرحوم مولی اسماعیل سبزواری در کتاب ارزشمندش «مجمع النورین»  
معروف به «حیوان سبزواری» فرماید:

دیدم که میر غضب پسر خود را سفارش می‌کرد و می‌گفت برو به سلاخ  
خانه کله گوسفند بسیار است، چشم کله گوسفند را بکن و مشق کن تا  
ماهر و استاد شوی، اگر وقتی پادشاه حکم کند که چشم کسی را بکن،  
بزودی فارغش کنی و خودت را معطل نکنی.<sup>۲۶</sup>

در بیوگرافی رنه دکارت فرانسوی (Rene DESCARTES) آمده است که روزی یکی از دوستانش به دیدارش رفته بود، دکارت با کارد و دستی



خون‌آلود درب خانه را به روی دوست بگشود، دوست گفت: این چه حالت است؟ گفت به مطالعه مشغولم، دید دکارت در حیاط پشت خانه به تشریح گوساله‌ای سرگرم بود.

ولکن تشریح حیوان نمودی از معرفت تشریح انسان است؛ زیرا که اعضاء حیوانات به حسب اختلاف نفوسشان و به حسب آنچه که در تعیش محتاج بدانند مختلف می‌باشند برای اینکه اعضاء آلات نفوس در ظهور و صدور افعال آنها، لذا هر يك از حیوانات را به حسب حاجت و ضرورت، اعضایی مختلف در عدد و مقدار و هیأت و شکل و اوضاع داده شده است.

بلکه سخن در تشریح فراتر از آن است که گفته آمد، و به عبارت مرحوم عقیلی علوی در کتاب متین و رصین «مجمع الجوامع» و «خلاصة الحکمة»:

معرفت تشریح عظام و مفاصل و مانند آن هر دو آسان است در میت از هر سببی که باشد موت آن. خصوصاً که مدتی گذشته و گوشت و پوست آن فانی شده و استخوانهای متصل به هم به رباطات مانده که محتاج به عمل بسیاری نیست برای معرفت هیئات عظام و مفاصل.

و اما معرفت تشریح قلب و شراین و حجاب و ریه و مانند آن موقوف بر کیفیت حرکت آن است که آیا حرکت شراین مصاحب حرکت قلب است یا مخالف آن؟ و همچنین حرکت ریه با حرکت حجاب؟ و معلوم است که اطلاع بر آن حاصل نمی‌گردد مگر در تشریح زنده و این بسیار دشوار است به سبب اضطراب آن به جهت رسیدن الم بسیاری بدو.

و اما تشریح عروق صفاری که در جلد است و چیزی که قریب بدان است این نیز در زنده بسیار دشوار است به همان جهت. و همچنین در میت نیز، خصوصاً میتی که موت آن به سبب امراض به تخصیص مرضی که لازم باشد آن را قلت دم و رطوبات، مانند دق و اسهال و نزف الدم که در اینها عروق مخفی می‌گردند.



و آسهل معرفت تشریح این اعضاء آن است که میّتی مخنوق باشد برای آنکه در خناق، روح و خون و قوه میل به خارج می نمایند و عروق ممّتی و برآمده می باشد، لیکن باید مقارن موت که هنوز گرمی در آن باقی باشد شکافته تحقیق نمایند، برای آنکه اگر زمان طویلی بر آن بگذرد که خوب سرد گردد خون و ارواحی که در عروق است انجماد و تحلیل یافته حجم آن باریک می گردد و نقصان در انتفاخ.

و جالینوس گفته که عادت من این بود که مخنوق می کردم شخصی را که معرفت تشریح آن اراده می داشتم در آب، تا آنکه عروق صغار و کبار آن به حال بماند و لاغر و باریک و منفسخ نگردد عرق از آن، به خلاف آنکه اگر او را مخنوق به ریسمان و یا غیر آن نمایند.<sup>۲۷</sup>

### تفاوت روح طبی و روح فلسفی

بیان: روح و ارواح در عبارت نقل شده بالا به معنی روح بخاری و ارواح بخاری است. روحی که در کتب طب استعمال می گردد غیر از روح به معنی نفس ناطقه انسانی است. روح بخاری جسم لطیف گرم است که از لطافت و صفوت اخلاط اربعه تن حاصل می شود، و روح به معنی نفس ناطقه انسانی و رای جسم و جسمانی و فوق طبیعت مادی است. به قول شیخ رئیس در بعضی از رسائش: «روح بخاری را جان گویند و نفس ناطقه را روان»<sup>۲۸</sup>

روح بخاری حامل قوا است. و چون قوا اصناف سه گانه حیوانی و نفسانی و طبیعیند، روح بخاری حامل آنها را نیز بر سه صنف دانسته اند و به صورت جمع، ارواح بخاری گویند.

یکی از مسائلی که در کتب طبّی قدما بدان نظر و اهتمام تام داشتند این بود که در فرق میان روح بخاری مادّی و روح انسانی مجرد از ماده هشدار می دهند که روح در کتب طبّی روح بخاری است، نه روان انسانی. بلکه فیلسوف قسطنطنیه لوقا معاصر ثابت بن قره و یعقوب بن اسحاق کندی در قرن سوم هجری رساله‌ای به نام «الفصل بین الروح و النفس» - یعنی فرق میان روح بخاری و نفس ناطقه - نوشته است.

نگارنده، این رساله قسطنطرا - پس از تصحیح و اضافاتی توضیحی - در کتاب «شرح العیون فی شرح العیون» در شرح عین یازدهم عیون مسائل النفس درج کرده است.<sup>۲۹</sup>

علی بن ربن طبری در «فردوس الحکمة،<sup>۳۰</sup>» و همچنین علی بن عباس اهوازی در کتاب کامل الصناعة.<sup>۳۱</sup> به تفصیل در فرق میان روح بخاری مادّی و نفس ناطقه مجرد از ماده - اعنی روح انسانی - بحث فرموده‌اند.

علی بن ابی الحزم قرشی در کلیات طبّ در بیان فرق یاد شده گوید:

الأرواح و لا نعني بها ما تسميه الفلاسفة النفس الناطقة كما يراد بها في الكتب  
الالهية، بل نعني بها جسماً لطيفاً بخارياً يتكوّن عن لطافة الأخلاط يتكوّن  
الأعضاء عن كثيفها، والأرواح هي الحاملة للقوى.<sup>۳۲</sup>

یعنی ما طبیبان که در کتب طب گوئیم «ارواح» مراد ما آن ارواحی نیست که فلاسفه در کتب حکمت الهیه به اسم نفس ناطقه از آن بحث می کنند، بلکه مقصود ما از ارواح آن جسم لطیف بخاری است که از لطافت و صفوت اخلاط چهارگانه متکوّن می شوند چنانکه اعضای بدن از کثیف و غلیظ آن اخلاط متکوّن می شوند. و ارواح بخاری حامل قوایند.

در این رساله به همین مقدار در بیان فرق مذکور اکتفاء می کنیم. در دو درس ۱۲۹ و ۱۳۰ کتاب «دروس معرفت نفس» به پارسی<sup>۳۳</sup>، و در شرح عین ۱۱ کتاب



«شرح العيون في شرح العيون» به تازی<sup>۳۴</sup> به طور مستوفی فرق مذکور را تقریر و تحریر کرده ایم و طالب را بدان دو کتاب ارجاع می‌دهیم و بحث تشریح را دنبال می‌کنیم:

### «تشریح» در فقه

در بعضی از مطالب فقهی مثل تعیین کعبین برای مسح پا در مسأله وضوء، و مسائلی از کتاب دیات، و فهم برخی از روایات مانند حدیث توحید مفضل<sup>۳۵</sup> و غیرها، سخن از تشریح به میان می‌آید و وجه حاجت به علم تشریح دانسته می‌شود، چنانکه در تفاسیر قرآنی در بیان کریمه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ.<sup>۳۶</sup>

جناب شیخ بهائی در شرح حدیث چهارم کتاب «اربعین» به تفصیل در تشریح کعبین بحث فرموده است. چنانکه در چند جای کتاب «کشکول» از کتب تشریح بحث آن را به میان آورده است:

در صفحه ۲۵۴ (کشکول معروف به چاپ نجم الدوله) گوید: «من شرح القانون للقرشي في تشریح الساق...».

و در صفحه ۲۷۲ آن گوید: «من التفسير الكبير للامام الرازي: جمهور الفقهاء على أن الكعبين هما العظام ناتيان من جانبي الساق...»  
و در صفحه ۴۸۰ آن گوید:

في تفسير النيشابوري جمهور الفقهاء على أن الكعبين هما العظام الناتيان من جانبي الساق. وقالت الأمامية وكل من قال بالمسح أن

الكعب عظمٌ مستديرٌ موضوعٌ تحت عظم الساق حيث يكون مفصل الساق  
والقدم كما في أرجل جميع الحيوانات، والمفصل يسمى كعباً، ومنه كعوب  
الرمح لمفاصله...

در کتاب شریف «جواهر التشریح» تألیف طبیب علی همدانی، تشریح کعب  
به تفصیل بیان شده است که: «کعب استخوانی است غیر منتظم که در تحت قصبه  
کبری و خلف زورقی و فوق عقب وانسی قوزک وحشی واقع شده و با آنها اتصال  
مفصلی دارد...»<sup>۳۷</sup>

فعلاً هدف ما این نیست که در بحث و تحقیق تعیین کعبین وارد شویم، بلکه  
غرض تنبیه بدین است که در بسیاری از مسائل فقهی سخن از معرفت به علم  
تشریح پیش می‌آید.

مرحوم مجلسی در چهاردهم بحار طبع کمپانی فصلی به اشباع در تشریح  
آورده است که فقط اهمیت نقل و حکایت از کتب متداوله در تشریح دارد، ولی  
متعرض مسأله تشریح بدن انسان از نظر فقهی نشده است. مگر اینکه گفته شود  
نقل یک دوره تشریح در یک جامعه روایی مانند بحارالانوار، تصدیق و اعتراف  
صاحب کتاب و امضاء و اجازه آن بر تشریح است؛ مانند نقل یک دوره رساله قبله  
شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب صلوة بحار که مجلد هجدهم طبع کمپانی است.<sup>۳۸</sup>  
ولکن این نظریه صورت استحسانی دارد و به اطلاق دال بر تجویز تشریح بدن  
مرده نمی‌باشد مگر این که امر لزوم و ضرورت را به تشریح ضمیمه کرد و حکم به  
جواز آن داد چنانکه گفته آید.

در شریعت اسلام تشریح بدن میت مسلمان منهی و حرام است. و قطع هر  
عضوی از اعضای میت موجب تعلق دیه بر قاطع آن مطابق احکام کتاب دیات  
است. مگر اینکه به حکم ضرورت و لزوم - چنانکه اشاره شده است - در صورت  
عدم تمکن به میت غیر مسلم، برای حفظ حیات جامعه‌ای مثلاً تجویز شود.

مؤلف کتاب «تشریح البشز» مرحوم طبیب محمد بن عبدالصبور تبریزی  
خونی در مفتاح آن گوید:



و در حین تحریر این کتاب تشریح که سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری بود، و پیش از آن نیز چند جثه از اجسام اموات به طریق شرعی تشریح نمودیم؛ زیرا که معالجه امراض بدون فهمیدن، تشریح ظنی می باشد نه یقینی.<sup>۳۹</sup>

نگارنده گوید: مؤلف تشریح البشر طبیعی مسلمان و شیعی دوازه امامی است چنانکه خطبه کتاب یاد شده اش به مذهب او نص صریح است. آنکه فرموده است: «چند جثه از اجسام اموات به طریق شرعی تشریح نمودیم...» قید «به طریق شرعی» را در کتب تشریح مسلمانان دیگر نیز دیده ایم. و اگر در کتاب تشریحی تصریح بدین قید - اعنی تشریح بدن انسان به طریق شرعی - فرموده اند، دلیل بر این نیست که مطلقاً تشریح بدن انسان نمی کردند. بنابراین تفوه و توهم به اینکه چون اسلام تشریح بدن انسان را منع کرده است، مسلمانان تشریح نمی دانستند و به تبع آن جراحان خوبی مثلاً نبوده اند، و امثال این گونه اتهامات بی اساس است. چنانکه کتب تشریح آن بزرگواران از قدیم الدهر و تلاش زائد الوصف آنان بر تکامل و ترقی علوم شاهد صادق بر این مدعا است و در اوائل این رساله، از کشف الظنون نقل کرده ایم که گفت: «کُتِبَ التَّشْرِیحُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى». علاوه اینکه تشریح جسد انسان در مذهب یهود و نصاری نیز ممنوع است، و بسیاری از مشرّحین قدیماً و حدیثاً از اهل کتابند.

در جواز تشریح میت انسان به طریق شرعی، که بدان تمسک نموده اند نیاز به بسط سؤال است که مرادشان از طریق شرعی در تجویز تشریح چیست؟ در بادی نظر وجوهی احتمال می رود:

۱ - مراد این باشد که در صورت تمکن و دسترسی به میت غیر مسلمان، تشریح آن، منع شرعی ندارد. لذا مشرّح مسلمان به تشریح میت کافر، نه گناهی را مرتکب می شود و نه دیه ای بدو تعلق می گیرد. این وجه نظری صحیح و بی دغدغه است.

۲ - و یا منظور این باشد که مباشر عمل دیگری است، یعنی بدن میت را



دیگری تشریح می‌کند و این شخص عمل او را می‌بیند و لاجرم بدان تعلیم می‌گیرد و به تشریح آگاه می‌شود. و اگر اشکالی شرعی روی آورد متوجه بدان مباشر عمل است نه بدین شخص ناظر عمل.

چنانکه مرحوم طبیب علی بن زین العابدین همدانی در کتاب جواهر التشریح گوید:

در شهر پاریس که مؤلف مقیم بود هر ساعت بر جمعی که مشغول تشریح بودند می‌گذشتم و آنچه از اعمال آنها تازگی داشت به امعان نظر می‌نگریستم و آنچه را نمی‌دانستم می‌پرسیدم. و همه روزه پس از فراغ از تشریح از ساعت چهار بعد از ظهر الی غروب آفتاب نیز در مدرسه آن مدرسه قطعه تشریح که تازگی داشت مثل عظام و عضلات باطن گوش یا یکی از طبقات و سایر اجزای چشم، یا جزئی از اجزاء دماغ، یا مفصلی از مفاصل و امثال آنها را حاضر کرده درس می‌گفتند، و فعلاً به همه نشان می‌دادند می‌دیدیم...<sup>۴۰</sup>

این وجه نیز برای ناظر به عمل تشریح، اشکال شرعی از قبیل حرمت تشریح و دیه پیش نمی‌آورد. بخصوص اگر موضوع عمل تشریح، بدن کافر باشد. آری اگر بدن مسلم باشد، مسّ بدنش قبل از غسل میّت موجب غسل مسّ میّت است؛ و نگاه به بدن و عورتش، هرگاه محرم نباشد، و نظر به عورتش هرگاه محرم غیر از زنش بوده باشد حرام است. و اگر موضوع تشریح و یا بیماری و عمل جراحی عورت مرد یا زن بوده باشد مسأله دیگر است. و لکن این مسائل خارج از مسائل عمل تشریح و تعلق دیه است.

۳- و یا مقصود این باشد که مُشَرِّح با تمکّن به بدن کافر، مرتکب گناه بشود و بدن مسلمانی را تشریح کند و پس از آن دیه قطع هر يك از اعضاء را به تفصیلی که در کتاب دیات آمده است بپردازد. و لکن این وجه را طریق شرعی نتوان گفت؛ زیرا که شرع چنین اجازه‌ای بدون داده است، و لکن چون گناه کرده است و بدن مسلم را با تمکّن به بدن کافر تشریح کرده است، وجوب تأدیه دیه بدو تعلق می‌گیرد.



۴- و یا در معنی «طریق شرعی» چنین گفته شود که تشریح بدن مسلمان به اذن خود آن مسلمان یعنی به وصیت او باشد، و یا به اذن ولی او باشد. و لکن این وجه صرف توهم و پندار است؛ زیرا که شارع رخصت چنین وصیت واذنی را به کسی نداده است. و اگر مسلمانی وصیت کند که بدن او را پس از مرگ وی تشریح کنند، وصیت او مسموع نیست و مشرّح آن آثم است و مطابق دستور شرع و جوب تأدیه دیه به او تعلق می‌گیرد؛ مگر عناوینی دیگر با آن وصیت ضمیمه شود که گفته آید.

۵- و یا مفهوم آن این باشد که تشریح بدن میت مسلمان مطلقاً چه با تمکن به بدن غیر مسلم و چه با عدم تمکن، به عنوان تعلیم و تعلّم علم تشریح جایز باشد. و لکن این وجه نیز غیر موجه است؛ زیرا که با فرض تمکن به بدن میت کافر، تشریح بدن مسلم مطلقاً جایز نیست. و با فرض عدم تمکن باز تشریح بدن مسلم برای مجرد تعلیم و تعلّم موجب تعلق دیه خواهد بود، و صرف تعلیم و تعلّم تشریح، مجوّز تشریح بدن مسلمانی نمی‌شود.

۶- و یا مدلول «طریق شرعی» در عبارت آنان این باشد که ضرورت مبرم، حاکم به تشریح بدن میت مسلمانی بوده باشد. بدین بیان که تشریح بدن غیر مسلمان به علت عدم تمکن و دسترسی بدان ممکن نباشد، و حیات افراد مسلمان جامعه هم به تشریح بدن مسلمانی توقف داشته باشد، در این صورت با چنین ضرورت مبرم، قول به جواز آن موجه است، و با مشروع بودن آن سقوط دیه نیز موجه است.

آنکه در پایان شماره چهارم گفته‌ایم: «مگر عناوینی دیگر با آن وصیت ضمیمه شود که گفته آید» مراد ما همین ضرورت مبرم است که در این شماره ششم تقریر کرده‌ایم؛ یعنی مثلاً ضرورت مبرم، تشریح بدن مسلمانی را ایجاب کند، و شخص مسلمان موصی هم احساس این ضرورت مبرم‌رانموده باشد و وصیت کند که بدن او را تشریح کنند، این وصیت را می‌توان گفت که مسموع است.

و برخی از احتمالات دیگر نیز در بیان طریق شرعی، مانند اجبار مشرّح به تشریح میت مسلمان و نحو آن روی می‌آورد. کیف کان بنای آناتومیست‌های





مسلمان از قدیم الایام بر این بود که به تشریح کالبد انسانی از طریق شرعی آگاهی دقیق تحصیل کنند خواه در عباراتشان قید «طریق شرعی» و یا مانند آن را به قلم آورده باشند یا نیاورده باشند.

### شرق، مهد علم و تمدن

طیب گرانقدر مرحوم میرزا علی اکبر کرمانی در کتاب ارزشمند پزشکی نامه فرماید:

از مائه هشتم تا مائه یازدهم میلادی، اهالی اروپا و ممالک غرب در دریای جهل و نادانی غریق شده و در بدترین حالتی گرفتار بودند و از علوم فلسفیه و فلکیه و طبیعی و غیرها بی خبر و اثری از این علوم در میان آنان نبود؛ تا اواخر مائه یازدهم میلادی که جهت استخلاص اراضی مقدسه از ید مسلمانان، اهالی فرنگ اجماع نموده و شروع در جنگ صلیب نمودند که ابتدای آن در سال ۱۰۹۶ میلادی بود، و در این وقت که عساکر صلیب به اورشلیم (بیت المقدس) وارد شده اراضی با حضرت و نُضرتی مشاهده کرده اند بهتر از اراضی خودشان هم از حیث زراعت و هم از حیث آبادانی. و در ممالک اسلامی تمدنی دیدند که بر تمدن ممالک اروپا از همه جهت تفوق داشت. و ملتفت شدند که سبب این برتری علوم و فنونی است که مسلمانان دارند. و فهمیدند که بدون اکتساب این علوم و معارف نمی توان با عساکر اسلام برابری کرد، اول باید کسب معرفت و دانش نمود و تحصیل کرد تا بتوان با دشمن دانا مقابلی نمود. و این مسأله سبب هیجان امراء و ملوک اروپا گردید، و علوم و معارف کم کم رو به ترقی گذاشته و منتشر گردید، و کار آنان به جایی رسید که اکنون مشاهده می کنید و به



معاینه می‌بینید. و ما مردم مشرق زمین و اهالی ایران در سبب استخلاص  
خود نمی‌کوشیم...<sup>۴۱</sup>  
و نیز همان جناب در کتاب یاد شده افاده فرموده است که:

### اسباب انتشار علوم در مغرب زمین

باری چون نیک‌بنگریم و در حالات حکماء و دانشمندان و أمرا و سلاطین  
مغرب زمین به دقت غوررسی نمائیم معاینه می‌بینیم که چند چیز است که  
سبب انتشار علوم و معارف و تکمیل تمدن در ممالک آنها شده است:  
اول ثبات رأی حکماء و دانشمندان در مطالب فرضیه خود مثل آنکه «گیلوم  
هاروی» طبیب انگلیسی که در سال ۱۶۷۸ میلادی (۱۰۸۹ هجری) متولد  
شد، در سال ۱۶۹۸ م به خیال دوران دم در بدن انسانی افتاد، و مدت سی  
سال مشغول به این خیال بود و امتحانات و اختبارات می‌کرد، تا در سال  
۱۷۲۸ م که نهایت وثوق را در خیال خود حاصل نمود آن را اظهار کرده و  
منتشر نمود.

دوم اتفاق کلمه و اتحاد رأی و اجماع دانشمندان در مسائل علمیه بدون  
ایراد اغراض شخصی، چنانچه «ژلیبیر» طبیب ملکه انگلیس در سال  
۱۴۶۷ م (۸۷۲ هـ) قوه الکتریسته را کشف نمود، و دانشمندان بعد با رأیی  
ثابت پیروی او را کرده و در فوائد و خواص آن تفحصات چند نموده تا در  
سال ۱۸۴۴ م (۱۲۶۱ هـ) تلگراف را اختراع کرده و فوائد بسیار در امور  
تمدن از آن حاصل نمودند.

و همچنین «پاپن» دانشمند فرانسوی که در سال ۱۶۴۷ م (۱۰۵۷ هـ) متولد  
شده در سال ۱۶۹۰ م (۱۱۰۲ هـ) آلات بخاری را اختراع کرد و دانشمندان

بعد پیروی او را نموده و کار را به جانی رسانیده‌اند که اکنون مشاهده می‌نمایید. و این همه کارخانجات و کشتیهای بخار و راه آهن و غیره که فائده آنها در امور تمدن بیش از آن است که بتوان شرح داد، اختراع نمودند.

سوم ترویج سلاطین و امراء و ولات را نیز در پیشرفت علوم و معارف و انتشار آنها مدخلیتی به کمال است. و تا آنان از حکماء و دانشمندان ترویج نکنند و اسباب اشتیاق آنها را فراهم نیاورند معارف پیشرفت نکرده و امور تمدن تکمیل نمی‌یابد. چنانکه «ادوارژن» که در سال ۱۷۷۶م (۱۱۹۰هـ) متولد شده، کوبیدن آبله گاوی (واکسین) را اختراع کرد، و دولت انگلیس سی هزار لیرای استرلین به او انعام کرد، با اینکه کوبیدن آبله رسمی از سال ۱۷۱۳م (۱۱۲۵هـ) در میان مردم منتشر و شایع بود.<sup>۲۲</sup>

این بود آنچه را که خواستیم از پزشکی نامه به مناسبت روی آوردن بحث نقل کنیم. در هر يك از اموری که مؤلف آن افاده فرموده است در خور توجه و دقت است و ما را در مثبت و منفی آنها شواهدی است که به علت خوف اطاله و خروج از موضوع رساله اعراض کرده‌ایم و در نکته ۵۶۴ کتاب «هزار و يك نکته» به بعضی از مطالب در این امور تذکر داده‌ایم.

در امر سوم که اشارت به اهتمام زمامداران در ترویج و انتشار علوم و معارف فرموده است، از جنبه منفی آن، کار نابخاری را و رفتار ناهنجاری را با طبیب روزگار و حکیم نامدار جناب محمد زکریای رازی صاحب حاوی کبیر در پیش ملاحظه فرموده‌اید.

و از جنبه مثبت اینکه چون ارسطو منطق را تدوین فرموده است، ذوالقرنین او را پانصد هزار دینار جایزه داد، و دستور داد که هر ساله نیز یکصد و بیست هزار دینار به ارسطو پیشکش شود. و اسکندر ذوالقرنین بر اثر این ادب و احترام که به پیشگاه دانش و دانشمند به کار برده بود، در قدیم علم منطق را میراث ذی‌القرنین



لقب داده بودند، به تفصیلی که در کتاب «نثر الدراری علی نظر اللثالی» تحریر کرده ایم.<sup>۴۳</sup>

و دیگر اینکه ابوریحان بیرونی کتاب عظیم الشان قانون را که مجسطی اسلامی در علم شریف هیئت استدلالی است به نام سلطان مسعود غزنوی کرده است، سلطان مسعود محض جایزه وانعام مقرر نمود تا بر فیلی يك بار نقره خالص حمل کرده نزد وی بردند؛ به تفصیلی که در نامه دانشوران مسطور است.<sup>۴۴</sup> آری هر يك از امرای سه گانه یاد شده به وفق اقتضای عین ثابت و طینت و سرشت خود با علم و عالم رفتار کرده اند، به قول عارف رومی در اول دفتر ششم مثنوی:

مه فشانند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر خلقت خود می تند

### پیوند کلیه از نظر فقهی

به موضوع بحث برگردیم؛ در اوائل این رساله اشاره ای شد که «در پیوند کلیه، مسأله ای فقهی روی می آورد که گفته آید» اکنون هنگام گفتن آن فرارسیده است: در حدود سی و پنج سال پیش از تاریخ این رساله روزی در محضر اعلای استاد بزرگوار آیت الله حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی - رفع الله درجاته - بحث از پیوند اعضاء به انسان مسلمان به لحاظ عمل پزشکی پیش آمده است که چون عضوی از بدنی جدا شده است آن عضو میتة و متصف به احکام میتة است و عضو میتة نجس است، چه عضو بدن مسلم و چه کافر، و چه عضو حیوان نجس العین باشد و چه غیر آن، و حال اینکه نمازگزار نمی تواند با محمول نجس - یعنی با عضو پیوند داده - نماز بخواند. در مسأله یازدهم فصل شرایط لباس مصلی از کتاب «العروة الوثقی» گوید: «استصحابُ جزءٍ من أجزاء المیتة فی الصلوة موجبٌ



لبطلانها و إن لم يكن ملبوساً؛ و همچنین با دیگر مسائل متفرع بر میته چه باید کرد؟. حل آن به این واقعیت منتهی شده است که چون نفس مسلمان آن عضو پیوند شده را جذب کرده است و تصرف نموده است، عضو حی جزء بدن او می شود، و مانند سایر اعضاء، حی به حیات بدن است و دیگر اطلاق میته بر آن عضو صادق نیست. نگارنده گوید که مطلب فوق در جواب سؤال از پیوند اعضاء کلامی کامل و در غایت اتقان است. و لکن سؤالی دیگر در اصل جواز قطع اعضاء پیش می آید؛ زیرا که در شرع از مثله انسان بلکه حیوان نهی شده است.

در نهج البلاغه و در بسیاری از جوامع و مصادر روایی فریقین در ذیل وصیت حضرت امام امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - به فرزندانش امام حسن و امام حسین - علیهما السلام -، پس از ضربت خوردنش از ابن ملجم، آمده است که:

أَلَا لَا يُقْتَلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي. أَنْظِرُوا إِذَا أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةَ بَضْرِيَّةٍ. وَلَا يُمَثَّلُ بِالرَّجُلِ فَأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَالْمُثَلَّةَ وَ لَوْ كَانَ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ.<sup>۴۵</sup>

ترجمه: آگاه باشید که به کشته شدن من نباید کسی - بجز کشته من - کشته شود. پس بزنید او را (قاتل مرا) يك بار زدن در ازای يك بار زدنش (يك ضربت شمشیر در مقابل يك ضربت شمشیرش). و آن مرد (یعنی ابن ملجم) نباید مثله بشود؛ زیرا که از رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - شنیدم که فرمود: از مثله حذر کنید اگر چه به سگ گزنده باشد.

ابن ابی الحدید در پایان شرح همین وصیت از رسول الله (ص) روایت نقل کرده است که فرمود: «لَا مُثَلَّةً، الْمُثَلَّةُ حَرَامٌ».<sup>۴۶</sup>

و بدین مفاد و مضمون در نهی از مثله، روایات دیگر نیز در جوامع روایی فریقین مروی است.

در منتهی الأرب في لغة العرب گوید:

مُثَلَّةٌ بِالضَّمِّ: غُوشٌ وَ بَيْنِي بَرِيدُكِي، اسْمٌ مَصْدَرٌ اسْتِ مَثَلَةٌ بِضَمِّ الشَّاءِ وَ سَكُونِهَا: عَقُوبَةٌ وَ كَارِيٌّ كَمَا بَدَانَ عِبْرَتٌ كَيْرُنْدٌ، مَثُولاتٌ وَ مَثَلَاتٌ جَمْعٌ. طَبْرَسِيٌّ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ فِي تَفْسِيرِ كَرِيمِهِ: «وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ»<sup>۴۷</sup> گوید:



المثالت: العقوبات، واحدها مُثَلَّة بفتح الميم و ضمّ الثاء، و من قال في الواحد: مُثَلَّة بضم الميم و سكون الثاء، قال في الجمع: مُثَلَّات بضمّتين نحو غُرْفَة و غُرْفَات.

فیروز آبادی در قاموس اللغة گوید:

مَثَلٌ بِفِلاَنٍ مَثَلًا و مُثَلَّةٌ بِالضَّمِّ: نَكَلَ كَمَثَلٍ تَمَثِيلًا، وَهِيَ الْمَثَلَةُ بِضَمِّ الثَّاءِ وَسُكُونِهَا. راقم گوید: بَا تَتَّبَعَ تام در کتب اصیل لغت عرب مانند صحاح جوهری و جمهره ابن دُرید و نهاییه ابن اثیر و قاموس فیروزآبادی و تاج العروس زبیدی و مفردات راغب و مجمع طریحی و معیار اللغة شیرازی دانسته می شود که مُثَلَّة مثل مُثَلَّة، به معنی صرف بریدن عضو یا اعضای آدمی - مثلاً - نیست؛ بلکه بریدن از روی قهر و غضب و تشفی غیظ و عقوبت و عبرت و تشویه خلقت و زشت نمودن هیئت است. لذا ابن میثم در شرح نهج البلاغه در ذیل شرح وصیت یاد شده در بیان نهی از مثله فرموده است:

وذلك لما في المثلّة من تعدي الواجب وقسوة القلب وشفاء الغیظ، وکلّ ذلك ردائل يجب الانتهاء عنها.<sup>۲۸</sup>

حالا که معنی مثله به تحقیق دانسته شده است، پاسخ پرسش دوم که جواز قطع اعضاء بوده باشد نیز دانسته می شود؛ زیرا که قطع عضو برای معالجه، در واقع غیر از قطع عضو به نظر مُثَلَّة است. مثلاً استخوان انگشت انسانی به بیماری خاصی مبتلا شده است که اگر پزشک آن را قطع نکند آن بیماری به همه بدن سرایت می کند و سبب مرگ آن کس می شود. هیچ گاه فقه در تجویز قطع آن دغدغه ندارد، بلکه تأخیر و مسامحه را روا نمی دارد. و هكذا قطع اعضای دیگر به حدوث عوارض و امراض.

ولکن باز سؤالی دیگر پیش می آید و آن این است که:

اگر معالجه بیماری به قطع عضوی از اعضای انسان دیگر و پیوند آن به بیمار بوده باشد، آیا قطع عضو جایز است یا نیست؟

در جواب آن باید گفت: آن بدنی که عضو او برای پیوند به بیماری باید قطع

شود، یا بدن مسلم است یا کافر است، و در هر دو صورت بدن حی است یا میت است، و آیا قطع عضو برای معالجه عضو مریض است، و یا حیات مریض در کل وابسته به آن پیوند عضو است، و باز قطع عضو با اجازه خود شخص و یا با اجازه ولی او است یا نه؟.

اگر قطع عضو میت کافر برای معالجه مسلم بوده باشد جواز آن بدون اشکال است. و بعد از پیوند اگر بدن آن را تصرف کرده است جزء بدن مسلمان می شود و احکام میت بر آن صادق نیست چنانکه در پیش گفته آمد. و هکذا هرگاه قطع عضو از بدن حی کافر بوده باشد. و اما در صورت عکس که قطع عضو مسلم برای معالجه کافر باشد، مطلقاً جایز نیست.

اما قطع عضو بدن مسلم برای پیوند به بدن مسلم دیگر، اگر قطع عضو بدن حی باشد - مثلاً کسی يك کلیه اش را به مسلمان بیماری ببخشد یا بفرشد - شرعاً چنین رخصت ندارد، و اولیای او نیز چنین اجازه شرعی ندارند.

و اگر قطع عضو از بدن میت مسلمان باشد، در این صورت یا برای معالجه عضو بدن حی مسلمان است، و یا حیات شخص مسلمان در کل وابسته بدان است؛ در صورت نخستین قطع عضو جایز نیست، و در صورت دوم کأن قول به جواز خالی از قوت نباشد.

در وجوه یاد شده از حیث تعلق دیه بر قاطع عضو ولو قاطع آثم، و یا بر مجیز به قطع؛ و نیز از حیث مالکیت دیه و یا ثمن عضو مسائلی فقهی روی می آورد. و فعلاً بدانچه نگاشته ایم اکتفا می کنیم و رساله را بدان خاتمه می دهیم، و خیر و سعادت همگان را مسألت داریم.

### پاورقی‌ها

۱ - سوره تین (۹۵): ۴.

۲ - چلبی در کشف الظنون در تعریف و فائده علم تشریح گوید: «...و قال ابن صدرالدین و هو علم بتفاصيل أعضاء الحيوان و كيفية نضدها و ما أودع فيها من عجائب الفطرة و آثار القدرة، و لهذا قيل: من لم يعرف الهيئة و التشریح فهو عنین في معرفة الله تعالى» (ج ۱، ط ۱ - ص ۴۰۹). در فلك السعادة علیقلی میرزا به عنوان خبر



- مأثور بدین صورت نقل شده است: «چه در خبر است: من لم يعرف علم الهيئة...» ولی نگارنده آن را در هیچ يك از جوامع روایی و معاجم آنها نیافته است. و ندانم کجا دیده‌ام در کتابی که آن را به خواجه طوسی نسبت داده‌اند.
- ۳ - جامع العلوم في اصطلاحات الفنون معروف به دستور العلماء تألیف احمد نکرّی، ط بیروت، ج ۱، ص ۲۹۳.
  - ۴ - عیون الأنبیاء في طبقات الأطباء تألیف ابن ابی اصیبه، ط بیروت، ج ۲، ص ۳۴۲.
  - ۵ - فردوس الحکمة في الطب، ابی الحسن علی بن سهل بن ربن الطبری، ط برلین، ص ۱۵۹.
  - ۶ - سوره يس (۳۶): ۶۶.
  - ۷ - فردوس الحکمة، ص ۱۵۹.
  - ۸ - كشف الظنون، ط ۱، ج ۱، ص ۴۰۹.
  - ۹ - در کامل الصناعه طبع قاهره و برخی از تراجم، او را علی بن عباس مجوسی معرفی کرده‌اند، ولیکن در مقدمه کتاب العشر مقالات في العين منسوب به حنین طبع قاهره آمده است: «کامل الصناعه او الکتاب الملکی، لعلی بن العباس من مسلمی فارس (توفي سنة ۳۸۴) يحتوي علی قسم خاص بالتشريح ترجمه «دی کوتنتج» و قسم خاص بطب العیون لخصه «هیر شبرج» (ص ۱۲).
  - ۱۰ - خلاصة الحکمة، بمبئی، ص ۴۷ و ۴۸: مجمع الجوامع، بمبئی، ص ۵۲.
  - ۱۱ - ط هند، ص ۱۹۲.
  - ۱۲ - قانون، ط رحلی، چاپ سنگی، کتاب سوم، ج ۲، ص ۲۵۸.
  - ۱۳ - همان، کتاب چهارم، ص ۷۰ و ۷۱.
  - ۱۴ - طبیعیات شفاء، چاپ سنگی رحلی، ج ۱، ص ۴۲۰.
  - ۱۵ - تعلیقات، ط مصر، ص ۳۰.
  - ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ - بحار کمانی، ج ۱۴، ص ۵۰۳.
  - ۱۹ - تفصیل این واقعه جانگداز را در جلد دوم از کتاب دوم ناسخ التواریخ «کتاب عمر از وقایع اقالیم سبعه» ط ۱، چاپ سنگی - ص ۳۸۶ و ۳۸۷ طلب باید کرد.
  - ۲۰ - جالینوس با اینکه در علم تشریح از جمیع متقدمین بهتر تعمق نمود و به حقایقی دست یافته بود و کتابش در این علم بیشتر از هزار سال در میان اطبا متداول بوده است سهو زیاد و اشتباه بسیار در تشریح دارد.
  - ۲۱ - بحر الجواهر، ط ۱، چاپ سنگی، ص ۹۷ و ۹۸.
  - ۲۲ - تاریخ ابن خلکان، چاپ سنگی رحلی، ج ۲، ص ۱۹۱.
  - ۲۳ - ط ۱، ص ۲۹.
  - ۲۴ - کشکول، ط ۱، چاپ سنگی معروف به چاپ نجم الدوله، ص ۴۹۹.
  - ۲۵ - قانون، ط اول رحلی، چاپ سنگی، ص ۷.
  - ۲۶ - کتاب حیوان سبزواری، ط ۱، چاپ سنگی رحلی، ص ۳۶۷.
  - ۲۷ - مجمع الجوامع عقیلی - ط ۱ چاپ سنگی رحلی - ص ۵۶ و ۵۷؛ و ص ۵۱ و ۵۲ ط بمبئی.
  - ۲۸ - اسفار صدر المتألهین، ط ۱ رحلی چاپ سنگی، ج ۴، آخر فصل آخر، باب ۵، ص ۶۱.





- ۲۹ - شرح العيون في شرح العيون، ط ۱ - ص ۲۷۱ - ۲۸۴.
- ۳۰ - فردوس الحكمة، ط برلين، ص ۶۰ - ۶۹.
- ۳۱ - ط مصر، ج ۱، ص ۱۴۹.
- ۳۲ - ط ۱، چاپ سنگی رحلی، ص ۱۹.
- ۳۳ - ط ۱، ص ۴۴۱ - ۴۴۷.
- ۳۴ - ط ۱، ص ۲۶۵ - ۲۸۴.
- ۳۵ - بحار ط کمانی، ج ۲، ص ۱۸ - ۴۷.
- ۳۶ - سورة مائده (۵): ۶.
- ۳۷ - ط ۱، چاپ سنگی، ص ۱۵۳.
- ۳۸ - بحار ط کمانی، ج ۱۸، ص ۱۵۳ - ۱۵۷.
- ۳۹ - ط رحلی، چاپ سنگی، ص ۶.
- ۴۰ - جواهر التشریح، ط ۱، چاپ سنگی، ص ۴ و ۵.
- ۴۱ - پزشکی نامه، ط ۱، چاپ سنگی رحلی، ص ۸، نقل به اختصار.
- ۴۲ - پزشکی نامه، ط ۱، ص ۱۰.
- ۴۳ - ط ۱، نشر ناب، ص ۶۵ و ۶۶.
- ۴۴ - ط ۱، چاپ سنگی رحلی، ج ۱، ص ۴۲.
- ۴۵ - نهج البلاغه - بند ۴۷ از قسم دوم در کتب و وصایای آن حضرت علیه السلام.
- ۴۶ - شرح ابن ابی الحديد، ط ۱، چاپ سنگی رحلی، ص ۳۱۳.
- ۴۷ - سورة رعد (۱۳): ۶.
- ۴۸ - ط ۱، چاپ سنگی رحلی، ص ۵۴۹.



# ابلیس در قرآن و حدیث

سید محمد باقر حجتی

## واژه ابلیس

پاره‌ای از واژه‌شناسان «ابلیس» را لغتی عجمی و مُعَرَّبِ واژه یونانی «دیابولس» (Diabolos) می‌دانند و می‌گویند: کلمه «Diable» در زبان فرانسه، و «Devil» در زبان انگلیسی از همین واژه مأخوذند؛ چنانکه نویسندگان قوامیس زبان عربی و عده‌ای از مفسرین بر حسب یکی از احتمالات آن را عجمی و از لغات دخیله در زبان عربی برشمرده‌اند.<sup>۱</sup>

گویند: لغت «دیابولس» در زبان یونانی به معنی نَمَام و مفتری است.<sup>۲</sup>

- .....
- ۱ - القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۱۳: لسان العرب، ج ۱، ص ۲۵۶، دائرة المعارف پطرس، ج ۱، ص ۳۳۷: روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ و تفاسیر دیگر، ذیل تفسیر آیه ۳۴ سوره بقره.
  - ۲ - لسان العرب، المصطلحات العلمية، ج ۴، ص ۶۹؛ دائرة المعارف پطرس بستانی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ دانشنامه ایران و اسلام، ج ۲، ص ۳۷۸؛ اعلام قرآن، ص ۷۷.

پاره‌ای دیگر از واژه شناسان و مفسرین «ابلیس» را عربی و مشتق از ابلاس - به معنی نومید شدن، سرگردانی، دهشت و سکوت، حزن و... می‌دانند، و شواهدی برای ادعای خود یاد می‌کنند:

ابلیس از رحمت خدا نومید شد و سرانجام به علت استکبار گرفتار سرگردانی و خوف و سکوت و اندوه گشت؛ در قرآن کریم نیز آمده است:

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ<sup>۳</sup>

روزی که لحظه وقوع قیامت فرا می‌رسد گنهکاران شدیداً نومید و اندوهگین می‌گردند. أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا يَبْلِسُ ابْلِيسُ وَجُنُودَهُ.

[خدایا] به تو پناه می‌برم از شر و گزند نومیدیِ ابلیس و سپاهیانش.

الم ترالجن و ابلاسهـا.

آیا جن و نومیدی و سرگردانی او را ندیدی!؟

احادیثی که وجه تسمیه ابلیس را عبارت از اشتقاق آن از «ابلاس» گزارش کرده‌اند بسیار چشمگیر و فراوان است و نیز لغت نویسانی که اشتقاق یاد شده را تأیید نموده‌اند شمار زیادی را تشکیل می‌دهند.<sup>۴</sup>

دانشمندانی که واژه «ابلیس» را عربی اصیل می‌دانند معذک آن را از «اسماء غیر منصرف» بر می‌شمارند و می‌گویند: عدم انصراف آن را می‌توان بدین گونه توجیه کرد که حرکت جرّ بر آن ثقیل می‌باشد علاوه بر این، واژه ابلیس در میان اسماء عربی نظیر ندارد و هیچ عربی در طول تاریخ بدان نامبردار نشده است؛ لذا عرب آن را همانند اسماء عجمی به صورت غیر منصرف استعمال می‌کند.<sup>۵</sup>

از «ابلیس» در یازده مورد از قرآن کریم - به صورت مفرد - یاد شده است

۳ - سورة روم (۳۰): ۱۲.

۴ - القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۱۳؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۴؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۲۵۶؛ معانی الاخبار، ص ۱۳۸؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۱؛ بحار، ج ۶۰، ص ۳۰۸؛ الاتقان، ج ۴، ص ۸۲؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۵ - همان مراجع اخیر و روح المعانی ۲۲۹/۱.

که نه مورد مربوط به استکبار و اباء ابلیس از سجده آدم (ع) می باشد.<sup>۶</sup>  
اما مورد دهم (سوره شعراء (۲۶): ۹۵) و یازدهم (سوره سبأ (۳۴): ۲۰) با این  
قضیه ارتباطی ندارد.

در نهج البلاغه نیز یازده بار - به مانند قرآن - نام ابلیس به میان آمده است.<sup>۷</sup>  
در هیچ موردی از قرآن کریم، کلمه «ابلیس» به صورت جمع به کار نرفته  
است؛ لکن در اخبار و احادیث و سایر کتب آسمانی «ابالسه جمع ابلیس» فراوان  
جلب نظر می کند.<sup>۸</sup>  
میبیدی گوید:

معنی «ابلیس» نومید است، یعنی «أَبْلَسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ». و پیش از آنکه  
لعنت بر وی آشکار شد، نام وی «عزازیل» بود و گفته اند: «حارث» و کُنیت  
وی «ابوگردوس» بود.<sup>۹</sup>

«ابالسه» جمع «ابلیس» و به معنی «شیاطین» است. کفعمی از ابلیس با  
عنوان «ابوالجن» یاد کرده و گفته: جن دارای طایفه ذکور و اناث (نرینه و  
مادینه) است. و تولید مثل می کند و می میرد. و نیز خاطر نشان ساخته که «ابالسه»  
عبارت از «شیاطین» هستند متشکل از ذکور و اناث و مولد نسل و نژاد، با این  
تفاوت که مرگ و میر در آنها راه ندارد؛ بلکه همانند «ابلیس» در دنیا مخلد و  
جاویدانند، اما «جان» پدر اجنه می باشد.

برخی را عقیده بر آن است که «جن» به «جان»: [مار] مسخ شده؛ چنانکه  
انبس به بوزینگان و خوکان مسخ گردیده است و خلقت ابلیس و شیاطین و اجنه  
پیش از آفرینش آدم صورت گرفت.

۶ - (۱) سوره بقره (۲): ۳۴؛ (۲) سوره اعراف (۷): ۱۱؛ (۳ و ۴) سوره حجر (۱۵): ۳۱، ۳۲؛ (۵) سوره  
اسراء (۱۷): ۶۱؛ (۶) سوره کهف (۱۸): ۵۰؛ (۷) سوره طه (۲۰): ۱۱۶؛ (۸ و ۹) سوره ص (۳۸): ۷۴، ۷۵.  
۷ - الکاشف، ص ۴۹.

۸ - رك: مصباح المتهدد، ص ۳۴۰، ۳۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۷ و ۲۶۶، ۲۶۷.

۹ - كشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۵.

دلیل تولید مثل ابلیس، آیه ۵۰ سوره کُهِف است:

...أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي...؟

آیا ابلیس و نژاد و فرزندان او را - منهای من - به عنوان دوستان خود بر می‌گیرد؟  
چنانکه «جنود ابلیس» که در قرآن کریم آمده، به نسل و فرزندان او نیز  
تفسیر شده است.<sup>۱۰</sup>

### ابلیس در کتب آسمانی دیگر

در انجیل، کلمه ابلیس به صورت جمع در چند مورد به کار رفته است که ما با اشاره  
به مآخذ آن موارد زیر را یادآور می‌شویم:  
در رساله اول پولس به تیموتاوس (اصحاح ۳، عدد ۱۵) و رساله دوم او  
(اصحاح ۲، عدد ۳) و رساله همو به تیتوس (اصحاح ۲، عدد ۳).  
در اصل یونانی «ابلیس» به صورت جمع و متضمن معنی وصفی استعمال  
شده است.

اما در موارد دیگر انجیل و نیز رسائل، از ابلیس همراه با توصیف آن - به  
عنوان شیطان - یاد شده و «یهودا» در انجیل یوحنا (اصحاح ۶، عدد ۷۰) و  
«پطرس» در انجیل متی (اصحاح ۱۶، عدد ۲۳) به «ابلیس» نامبردارند؛ چرا که  
«یهودا» در مدتی بسیار طولانی و «پطرس» در زمانی نسبتاً کوتاه دست اندرکار  
اعمالی به سان اعمال ابلیس بودند.<sup>۱۱</sup>

۱۰ - مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۴، ۵۵؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲؛ التبیان، ج ۱، ص ۱۵۲، الکافی (اصول -)،  
حدیث ۱۵۱۰.

۱۱ - دائرة المعارف پطرس، ج ۱، ص ۳۳۷، ۳۳۸؛ اعلام قرآن، ص ۷۸، ۷۹.

## ابلیس در فرهنگ یهود و نصاری و یزیدیه‌ها

در صورتی که «ابلیس» را به عنوان واژه‌ای یونانی تلقی کنیم - چنانکه قبلاً اشارت رفت - در مفهوم آن، القاء اختلاف و خصومت میان خدا و انسان منظور شده است. ابلیس از نظر نصاری، انسان را از رهگذر طغیان، دشمن خدا می‌گرداند؛ چنانکه این نکته از سخنی که ابلیس به وسیله آن حوّا را مورد خطاب قرار داد، استفاده می‌شود و همین مطلب در (اصحاح سوم سفر تکوین) چنین آمده:

ابلیس وارد اندرون مار شد و حوا را بر آن داشت - به مدد تزویر و دروغی که ساخته بود - از شجره منهیّه تناول کند، وی به دروغ به حوا گفت: «خدا ظالم است و فقط دوستدار خود و مصالح خویش می‌باشد و به مصالح آفریده‌های خود عنایتی ندارد؛ لذا شما (آدم و حوا) را از خوردن میوه درخت معرفت خیر و شر محروم ساخت»، ابلیس به زبان مار گفت: اگر از این درخت تناول کنید هرگز نمی‌میرید و [در بهشت]، جاودان می‌مانید، و خدا می‌داند اگر از این درخت تناول کنید، چشمان شما آنچنان گشاده [و نیروی آن بسی گسترده و عمیق] می‌گردد که به سان خدا بر تمام خیر و شر آگاه خواهید شد.<sup>۱۲</sup>

ابلیس از دیدگاه یهود و نصاری متضمن معنی دیگری: (روح عمدۀ شر) می‌باشد. در تعالیم آباء کلیسای آمده است: ابلیس، رئیس و سرپرست عصیان در میان فرشتگان و نیز دشمن خدا و مبدأ گناه و دست افزار رسیدن به معاصی است.

مسیحیت این مطلب را به آیاتی از کتاب مقدس مستند می‌سازد، ابلیس به سلطان این جهان نامبردار است و جهان بت پرستی فرآورده صنع اوست؛ لکن مسیح شوکت و اقتدار او را در هم شکسته و نیروی نفوذ فرمان او را تضعیف کرده تا آنجا که مسیحیت توانست بر وی چیره گردد. ابلیس دارای مقام نخست در میان

۱۲ - دائرة المعارف بطرس، ج ۱، ص ۲۳۸.

ساحران است؛ چرا که پادشاه «ارواح سفلیه» نزد مسیحیان و شعرای قرون وسطی است. این شعرا منظومه‌هایی خرافی در بارهٔ ابلیس ساختند و تابلویی از شعر در گزارش شکل و شمائل او پرداختند مبنی بر اینکه ابلیس، موجودی سیاه چرده، و دارای چشمانی است که لهیب آتش از آنها بیرون می‌زند و بوی گوگرد را در فضا می‌پراکند، شاخ و دم و ناخنهای واژگونه و سُم شکافته‌ای دارد.

در روایات اسلامی نیز شکل و شمائل ابلیس - با تفاوت‌های بسیاری که در آنها جلب نظر می‌کند - تقریباً بدین سان بازگو شده است:

مرحوم مجلسی دوم - پس از اینکه حدیث کوتاهی در بارهٔ چهره و اندام ابلیس، به روایت از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند - می‌گوید:

من این گزارش را در کتاب «غورالاعور» ترمذی با بسط فزونتری یافتم که دوست می‌دارم آن را در اینجا بازگو سازم:

...رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: ابلیس نزد انبیا - علیهم السلام - می‌آمد و با آنها - از زمان نوح تا عیسی - به گفتگو می‌نشست؛ اما با یحیی اُنس و آمد و شد بیشتری داشت. روزی بر یحیی وارد شد، وقتی می‌خواست باز گردد یحیی به او گفت: ای ابامره! مرا به تو حاجتی است، گفت: بگو. یحیی گفت: می‌خواهم تو با همان شکل و شمائل واقعی خود نزد من بیایی... ابلیس فردا آمد و در برابر یحیی ظاهر شد، او چهره‌ای واژگونه و مسخ شده‌ای را در مقابل خود یافت که دارای قیافه‌ای دهشت‌آور، و پیکرش مانند خوکان و صورتش به سان بوزینگان است، شکاف چشمان و دهان او از طول و به طرف سر تعبیه شده و سراسر دندان‌های استخوانی یکپارچه است و چانه و فك ندارد و موی سرش به سوی پشت و دارای چهار دست، دو دست بر شانه و دو دست در پهلو، انگشتان به طرف پشت و زانوهایش به طرف جلو و شش انگشتی است، گونه‌اش پیدا و يك تخته و سوراخ‌های بینی به طرف بالا و دارای خرطومی به سان مرغان و پرندگان، چهره‌اش در قفا و چپ چشم و لنگ و خمیده

و بالی بر تن دارد و پیراهن در بر کرده است که مانند مجوس کمربندی در میان دارد و کوزه‌هایی کوچک از آن آویزان می‌باشد. جَرَس و زبگی در دست و خودی بر سر دارد که بر فراز آن آهنی مستطیل و خمیده کج قرار گرفته است...<sup>۱۳</sup>

آنگاه مرحوم مجلسی مذاکرات ابلیس و یحیی را به تفصیل بازگو می‌کند.<sup>۱۴</sup> اما یزیدیه‌ها در زمان معاصر، ابلیس را می‌پرستند و اینان مقیم کردستان و ارمنستان و دو آبادی حوالی «حلب» می‌باشند که یکی از آن دو آبادی «جَلَمَه» نام دارد. ظاهراً یزیدیه‌ها نخست نصرانی بودند، آنگاه اسلام آوردند، سپس آشکارا به پرستش ابلیس آغاز کردند. علی‌رغم این پرستش بر این پندارند که ابلیس - پس از وقوع درگیری میان او و خدا! - سقوط می‌کند و در عین حال معتقدند بعداً با خدا سازش و صلح می‌نماید و دو باره مقام والای از دست رفته خود را باز می‌یابد. از نظر یزیدیه‌ها اعتماد و اتکای به ابلیس دارای فرجام سالمتری از اتکا به انبیای ادیان دیگر است.<sup>۱۵</sup>

### نامها و عناوین دیگر ابلیس

۱ - عزازیل: که گویند: عبری و به معنی عزیز خدا، و یا نام بزی است که کفاره گناهان را بر او می‌گذارند و در وادی بایر و بی آب و علف رها می‌کنند تا کفاره گناهان قوم را به موضعی نامعلوم ببرد؛ و آن نقطه نامعلوم، منتهی الیه گناهان است.

۱۳ - رك: دائرة المعارف بطرس، ج ۱، ص ۳۳۸، ۳۳۹؛ مجالس ابن الشیخ، ص ۲۱۶؛ المیزان، ج ۸، ص ۶۴، ۶۵.

۱۴ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۴ - ۲۳۳.

۱۵ - دائرة المعارف بطرس بستانی، ج ۱، ص ۳۳۸.



ابلیس قبل از ملعون واقع شدن دارای این نام بوده است.

۲ - رجیم: چون ابراهیم او را در منی رجم و سنگسار کرد و یا اینکه توسط ملائکه یا به وسیله شهابهای آسمانی پرتاب شد.

۳ - ۷: حارث، ابومرّة (یا ابوقره و یا قتره)، ابوگردوس، ابوخلاف، ابودوجانه.

۸- ابولینی: چون «لبینی» نام دختر ابلیس بود.

۹ و ۱۰ - نائل، و ابوالجان.<sup>۱۶</sup>

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در نهج البلاغه و بویژه در «خطبه قاصعه» ضمن گزارش حالات روحی مستکبران و اغواگریهای ابلیس و سوابق و شرارتهای ابلیس و شیطان را نسبتاً گسترده بیان می‌فرماید.<sup>۱۷</sup>

### ب - واژه شیطان

از آنجا که شیطان در قرآن کریم از جهات عدیده‌ای مرادف با واژه ابلیس می‌باشد، بررسی کوتاهی در باره ریشه آن ذکر می‌شود:

واژه «شیطان» را گروهی از دانشمندان، مشتق از ریشه «شَطَن» می‌دانند. «شَطَن» به معنی ریسمان درازی است که محکم تابیده شده و به وسیله آن آب از چاه می‌کشند و چهارپایان را بدان می‌بندند. بادیه نشینی عرب، در باره اسبی که سم او سائیده شده بود می‌گفت: «كَأَنَّ شَيْطَانَ فِي أَشْطَانٍ»: (گویا شیطانی است که اندر بند ریسمانها است). از علی - علیه السلام - روایت کرده‌اند که راجع به مارها سخن به میان آورد و می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الْمَوْتَ لِأَشْطَانِهَا» (خدای عزوجل مرگ را برای «أَشْطَان»=مارها» مقرر فرمود). آن حضرت «اشطان»=ریسمانها» را به عنوان استعاره در مارها به کار برد؛ چون مار به سان

۱۶ - بنگرید: لسان، ج ۱، ص ۲۵۶؛ قصص الانبیاء ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱؛ کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۵؛ معانی الاخیار، ص ۱۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۵، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۵۵، ۳۰۸، ۳۳۷؛ الانتقال، ج ۴، ص ۸۲، ۸۳؛ فرهنگ نفیسی، ج ۴، ص ۲۳۶۴؛ اعلام قرآن، ص ۷۸؛ روح البیان، ج ۱، ص ۵؛ روض الجنان، ج ۱، ص ۱۶؛ التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۲.

ریسمان دارای طول و امتداد می‌باشد. «بثر شطون» را عرب در باره چاهی که قعر آن عمیق است به کار می‌برد؛ و در این استعمال، بعد و دوری قعر چاه در مد نظر می‌باشد، «شطنت الدار» بدین معنی است که آن خانه دور است. ماری که دارای یال است عرب آن را «شیطان» می‌نامد.

از این بررسی کوتاه استفاده می‌شود که «نون» شیطان، اصلی و جزء کلمه است. و شیطان در محاورات عربی به هر موجودی متمرّد، (اعم از جن و انس و چهارپایان و غیره) اطلاق می‌شود.

عده‌ای از دانشمندان شیطان را از ریشه «شاط، یشیط» به معنی هلاك و تباه شدن و احتراق می‌دانند که نمی‌توان این نظریه را کاملاً درست شمرد.<sup>۱۸</sup>

بعضی از مفسرین آیه «كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ»<sup>۱۹</sup> را بدین صورت تفسیر کرده‌اند که شکوفه درخت دوزخ مانند سر مارها است؛ چون عرب - چنانکه دیدیم - پاره‌ای از مارها را «شیطان» می‌نامد. و گاهی مارهای باریک و کوچک را عرب - بر سبیل تشبیه آنها به ریسمانها - «شیطان و جان» می‌نامد.

و به طور خلاصه در مفهوم «شَطْن و شیطان» معنی طول و امتداد و دوری و پلیدی و سرکشی و ناخوشایندی چهره و غضب و رقت و باریکی و ناپیدایی منظور شده است و شیطان تقریباً مصداق کامل این معانی است: پلید و سرکش و دارای چهره‌ای ناخوشایند و به دور از خیر و رحمت.<sup>۲۰</sup>

احتمال می‌دهند واژه «شیطان» از لغت عبرانی «هاشتیطن» - به معنی مخالفت و دشمنی - و یا از لفظ سریانی مأخوذ باشد.

عنوان «شیطان» برای او - پس از آنکه مورد لعن خدا قرار گرفت - وضع

۱۷ - نهج البلاغه، عبده، ج ۳، ص ۲۲۸ و ج ۴، ص ۲۴۰؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۴، ۲۱۵.

۱۸ - رك: لسان العرب، ج ۱، ص ۳۱۶، ۳۱۷.

۱۹ - سورة صافات (۳۷): ۶۵.

۲۰ - لسان، ج ۲، ص ۳۱۶، ۳۱۷؛ النهایة فی غریب الحدیث، ماده «شطن»، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸؛ روض الجنان، تصحیح الهی قمشه‌ای، ج ۱، ص ۱۶.

شد، و قبلاً چنانکه اشارت رفت نامش «عزازیل» و یا «نائل» بود.

راجع به «ابلیس، شیطان، جن، ملک و آدم» مطالب زیر در کتب تفسیر و حدیث جلب نظر می‌کند:

کسانی که قائل به مجردات نیستند می‌گویند: اجنه عبارت از اجسامی هوایی و یا ناری (آتشی) هستند که قادرند به اشکال مختلف - از قبیل مار، عقرب، سگ، شتر، گوسفند، اسب، قاطر، درازگوش، پرنده، و انسان درآیند. اجنه دارای عقل و هوش می‌باشند و بر اعمال دشوار توانا هستند؛ چنانکه کارهایی سنگین را در زمان حضرت سلیمان به عهده گرفته بودند.

اما آن کسانی که قائل به مجردات می‌باشند، می‌گویند: اجنه مجرداتی ارضی و سفلی هستند؛ زیرا:

مجردات - یعنی موجوداتی که نیاز به حیّز و مکان ندارند و در متحیّزات حلول نمی‌کنند - یا عالی و منزّه از تدبیر و تأثیر اجسامند یعنی «ملائکه مقرب» که مشائیون آنها را «عقول» و اشراقیون «انوار عالیّه قاهره» می‌نامند؛ و یا وابسته به تدبیر و تأثیر اجسام که مشائیون آنها را «نفوس سماویه»، و اشراقیون «انوار مدبره» می‌نامند. والاترین موجودات مجرده، حاملان عرش می‌باشند که هم اکنون شمارشان به چهار می‌رسد، و در روز قیامت به هشت بالغ می‌گردند؛ آنگاه به ترتیب، ملائکه گرداگرد عرش، ملائکه کرسی، ملائکه سماوات، ملائکه کره اتیر (اتر) و هوا - که در طبیعت نسیم و باد جای دارد -، ملائکه کره زمهریر، ملائکه دریا و کوهها قرار دارند.

آنگاه ارواح سفلیه‌ای که در اجسام نباتی و حیوانی تصرف و تأثیر می‌کنند در نظام خلقت مرتبتی را احراز کرده‌اند. پاره‌ای از این ارواح سفلیه، تابان و الهی و دارای اعمال نیک و اهل نیکی هستند، اینان عبارت از «اجنه صالحه» و موجوداتی نامرئی می‌باشند که کرداری شایسته دارند.

و پاره‌ای دیگر از ارواح سفلیه، تیره و بدکار و بدخواه می‌باشند، اینان عبارت از «شیاطین» هستند.

ظاهراً شیاطین در قرآن و حدیث، همان ابلیس و اعوان و انصار او می‌باشند؛

اما بعضی را عقیده بر آن است که شیاطین عبارت از هر موجود متمرّد و سرکش و گمراه کننده از صراط مستقیم است، چنانکه خدا در آیه ۱۱۲ سوره انعام فرمود: «شَیَاطِیْنُ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ»<sup>۲۱</sup>

شیطان به صورت مفرد در هفتاد مورد، و به صورت جمع در هیجده مورد، و روی هم رفته در یکصد و هشتاد مورد در قرآن کریم به کار رفته، و از این واژه - مرادف با ابلیس و به صورت نکره - در سوره‌های تکویر، نساء، و صافات، و با اوصاف «رجیم، مرید، مارد» به ترتیب در قرآن یاد شده است.<sup>۲۲</sup>

## آیا ابلیس از سنخ ملائکه و فرشتگان بود

احادیث و آراء مفسرین در این باره ظاهراً مختلف و متعارض به نظر می‌رسد:

### أ - ادله قائلین به سنخیت ابلیس با فرشتگان

۱ - از بررسی روایات متعددی استفاده می‌شود که ابلیس دارای سنخیت با فرشتگان و حتی مقامی برتر از سایر ملائکه داشته است. می‌گویند: ابلیس - قبل از گناه و تمرد - از سنخ ملائکه و از ساکنان زمین بوده، و از لحاظ علم و اجتهاد بر همه فرشتگان فزونی داشت، و همین احساس مزیت و برتری موجب استکبار او گردید.

علاوه بر این، می‌گویند: ابلیس از قبیله‌ای - که به «جن» نامبردار بودند - محسوب می‌شد و بر ملائکه آسمان دنیا ریاست داشت. ابلیس به عنوان

۲۱ - روح البیان ۱/ ۵۰۴: اعلام قرآن، ص ۷۸.

۲۲ - المعجم المفهرس، ص ۳۸۲، ۳۸۳: اعلام قرآن، ص ۸۳، ۸۴.

باشرافت‌ترین فرشتگان و دارای بزرگترین قبیله در میان قبایل فرشتگان به شمار می‌رفت؛ چنانکه مقامی به عنوان «خازنِ جنت» را به عهده داشت، و از سلطه و اقتدار بر آسمان دنیا و نیز زمین برخوردار بوده و نیازهای مربوط به آنها را تدبیر و کارسازی می‌کرد، و از صاحبان «اجنحه اربعه=بالهای چهارگانه» به حساب می‌آمد. و از همین رهگذر بود که در خود اقتداری بر اهل آسمانها احساس می‌نمود و سرانجام از کبری سر برآورد که آن را در دل مخفی نگاه می‌داشت، تا آنگاه که خداوند همه فرشتگان را به سجود در برابر آدم فرمان داد و کبر و خود بزرگ‌بینی وی با این آزمون آشکار گردید، و از آن پس به صورت «شیطان رجیم و مارد و مرید» درآمد.<sup>۲۳</sup>

۲- دلیل دیگر سنخیتِ ابلیس با ملائکه این است: مفسرانی از قبیل قتاده و ابن عباس و دیگران در تفسیر آیه ۳۴ سوره بقره: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...» گفته‌اند: ابلیس یکی از فرشتگان بود و در میان گروهی از ملائکه به سر می‌برد که در زمین سکنی داشتند و به «جن» نامبردار بوده‌اند و این سخن علی - علیه السلام - در نهج البلاغه: «...لِيُدْخَلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا...»<sup>۲۴</sup> - مبنی بر اینکه ملک و فرشته‌ای را از بهشت بیرون راند - مؤید همین مطلب است؛ چنانکه از ابن مسعود نیز روایت می‌کنند که ابلیس بر حکومت آسمانها گمارده شد، و از زمره گروهی از ملائکه به شمار می‌رفت که آنها را «جن» می‌نامیدند، و این نام از آن رو بود که اینان «خازنِ جنت» بوده‌اند؛ اما ابلیس علاوه بر خازنی، حکومت بر آسمان دنیا را نیز به عهده داشت.

ابن عباس ضمن تفسیر آیه: «...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ»<sup>۲۵</sup> گفته است: از آن

۲۳ - جامع البیان، ج ۱، ص ۱۷۷، ۱۷۸؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۰؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲؛ التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۰، ۱۵۱؛ روح الجنان، ج ۱، ص ۸۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ص ۴۱.

۲۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲۵ - سوره کهف (۱۸): ۵۰.

جهت بهشت را «جنان» می‌نامند چون ابلیس - که از طائفه جن به شمار می‌رفت - خازن آن بوده است. و همو گفت: اگر ابلیس از سنخ ملائکه نمی‌بود به سجود مأمور نمی‌شد.

گروهی از مفسرین - پس از بازگو ساختن مطالب یاد شده - خاطر نشان کرده‌اند که محمد بن اسحاق می‌گفت: «جن» عبارت از هر موجودی است که مخفی است و به رؤیت در نمی‌آید؛ اما آیه: ...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ... بدین معنی است: ...مگر ابلیس که از جن و موجوداتی مخفی و غیر قابل رؤیت، و از زمره فرشتگان بود؛ چون ملائکه نیز مخفی و غیر قابل رؤیت هستند، و خداوند متعال نیز فرمود:

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ.<sup>۲۶</sup>

مبنی بر اینکه قریش می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند، خدا به آنها پاسخ می‌دهد: اگر فرشتگان دختران من باشند ابلیس هم از سنخ آنها است. پس در واقع میان من و ابلیس و نژاد و تبار او قائل به نسب و پیوند و خویشاوندی هستید. اعشی ضمن قصیده‌ای بیت زیر را بر همین مبنا انشاء کرده است:

و سَخَّرَ مِنْ جِنِّ الْمَلَائِكِ تِسْعَةَ

قیاماً لدیه یعملون بلا اجر  
سلیمان بن داود از گروه جن - که از سنخ ملائکه بوده‌اند - نه فرد را مسخر ساخت، و این نه فرد در پیشگاه او بدون مزد به کار و کوشش بر می‌خاستند. اصولاً عرب هیچ گاه جن را جز بر موجوداتی که مخفی هستند به کار نمی‌برد، و خدا نیز «جن» را منحصرأً به خاطر اینکه مخفی و غیر قابل رؤیت می‌باشد «جن»، و بنی آدم را از آن رو که پیدا و پدیدار می‌باشند «انس» نامیده است. جن مأخوذ از «اجتنان» به معنی ستر می‌باشد؛ به همین جهت «جنین» را چون در رحم مخفی است «جنین» می‌نامند، و سپر را چون ساتر است و جنگاور

.....  
۲۶ - سوره صافات (۳۷): ۱۵۸.

را در پشت خود مخفی می‌سازد «جُنَه» می‌گویند. بهشت را نیز از آن جهت «جَنَّت» می‌نامند؛ چون سرزمین آن پوشیده از درختان است. دیوانگی نیز از آن جهت به «جنون» تعبیر می‌شود، چون عقل در حال جنون در استتار و از کار افتادگی قرار می‌گیرد.

علیهذا می‌توان تعبیر «جن» را بر ملائکه - با توجه به مفهوم لغوی آن - اطلاق کرد، لذا طبرسی می‌گوید:

ملائکه و جن دارای يك حقیقت هستند با این تفاوت که افراد برگزیده عبارت از ملائکه، و افراد فروتر عبارت از جن می‌باشند، چنانکه در نوع انسان عده‌ای افراد ممتاز و برگزیده وجود دارند و آنها پیامبران و ائمه - علیهم‌السلام - می‌باشند، و افراد پایینتر که عبارت از همان توده مردم هستند.

در لابلای گزارش و تفسیر بیضاوی می‌بینیم:

پاره‌ای از ملائکه غیر معصومند، هر چند که عصمت در میان ملائکه غلبه دارد، چنانکه در میان انسانها هم عده‌ای معصوم می‌باشند، گر چه اکثر آنها غیر معصومند؛ و شاید صنفی از فرشتگان با شیاطین ذاتاً تفاوتی ندارند، بلکه تفاوت آنها در اعراض و صفات است، و ابلیس از صنف غیر معصوم بود و در میان ملائکه به سر می‌برد.

درست است که فرشته از «نور» و ابلیس از «نار» آفریده شده‌اند، اما نور عبارت از جوهری پرتو آفرین، و نار نیز بدین سان است، با این اختلاف که روشنایی نار و پرتو آن تیره و آلوده به دود بوده و به علت حرارت شدید و خاصیت سوزندگی سزای اجتناب می‌باشد؛ لیکن اگر این پرتو از اینگونه آرایشها مهذب و پالوده شده باشد محض نور خواهد بود، و چنانچه به قهقرا ارتجاع یابد حالت نخستین آن باز می‌گردد و این آلودگی آنچنان رو به تزیید می‌گذارد که خاموش شده و به صورت دود آزارنده و خالص در می‌آید.

محمد رشید رضا می گوید:

دلیلی در اختیار نداریم که میان ملائکه و جن، فصلِ ممیزِ جوهری وجود داشته باشد، فصلی که آن دورا از نظر ماهیت از هم ممتاز سازد؛ بلکه این اختلاف يك اختلافِ صنفی است که اساس آن اختلافِ اوصاف می باشد...<sup>۲۷</sup>

۳- یکی دیگر از ادله سنخیت ابلیس با فرشتگان، سیاق و روندِ تعبیر آیه‌های مربوط به تمرد و استکبارِ ابلیس است: خداوند - با استثناء ابلیس از زمره فرشتگان در سجده به آدم - سنخیت ابلیس را با فرشتگان خاطر نشان ساخته است، یعنی او از سنخ فرشتگانی بود که مأمور گشت همراه آنها آدم را سجده کند. و باید توجه داشت که ابلیس از لحاظ ماهیت از زمره فرشتگان استثناء نشد؛ بلکه این استثناء صرفاً مربوط به وصفی است که ابلیس پس از صدور فرمان، آن را از دست داده و آن عبارت از طاعتِ فرمانِ خدا می باشد؛ بنابراین از رهگذر استثناء یاد شده چنین وصفی از ابلیس نفی شده است نه سنخیت او با فرشتگان.

سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که اگر ابلیس از سنخ ملائکه نمی‌بود فرمان «و اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا...»<sup>۲۸</sup> شامل حال او نمی‌گشت، و تركِ سجودِ او به عنوان «اباء» و «استکبار» و «معصیت» قلمداد نمی‌شد، و در خور آن نبود که مورد نکوهش واقع شود. و چون می‌دانیم ابلیس - به خاطر تركِ سجود - مستکبر و مستحق نکوهش گشت نتیجه می‌گیریم که این فرمان او را نیز زیر پوشش خود می‌گرفت و مشمول این فرمان نسبت به ابلیس فقط در صورتی صحیح است که او از سنخ ملائکه باشد. و بالأخره این استثناء را باید به عنوان استثناء متصل بر شمرد

.....  
۲۷- رك: جامع البيان، ج ۱، ص ۱۷۸، ۱۷۹؛ التبيان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۲، ۱۵۳؛ التفسير الكبير، ج ۱، ص ۲۱۳؛ قصص الانبياء، ابن كثير، ج ۱، ص ۴۱؛ مجمع البيان، ج ۱، ص ۸۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۰؛ نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۶۲؛ قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۲۷؛ روح الجنان، ج ۱، ص ۸۷، ۸۸؛ الجامع لاحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴؛ انوار التنزيل، ج ۱، ص ۱۴۱، ۱۴۲؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۷۸، ۳۳۰؛ المنار، ج ۱، ص ۲۵۶ و ج ۸، ص ۳۲۸.

۲۸ - سوره بقره (۲): ۳۴.



مبنی بر اینکه مستثنی از جنس مستثنی منه می باشد.

ابوالفتوح رازی می گوید:

عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود، و سعید بن مسیب، و قتاده، و ابن جریح، و ابن جریر طبری می گویند: [ابلیس] از جمله فرشتگان بود، و مثل این از امام صادق - علیه السلام - روایت کردند، بر این قول، استثناء متصل بود؛ و استثناء منقطع را معنی آن بود که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد؛ چنانکه «ما بالدار احداً الا وتدأ»: (در خانه - جز میخ - احدی نیست).

چون خدای تعالی امر به سجده آدم کرد فرشتگان را، ابلیس مخالفت کرد، خدای تعالی او را به لفظ «الا» اخراج کرد، بنابراین باید از جمله فرشتگان باشد.<sup>۲۹</sup>

### ب - ادله منکرین سنخیت ابلیس با فرشتگان

شیخ مفید می گوید: ابلیس از جنس ملائکه نبوده است؛ بلکه از جنس «جن» می باشد، و اخبار متواتری که از ائمه - علیهم السلام - رسیده مؤید عدم سنخیت آنها با یکدیگر است، و همچنین نظریه علمای شیعه همین نکته را تأیید می کند. لذا دانشمندان شیعه برای اثبات عدم سنخیت ابلیس و شیطان با فرشتگان، ادله متعددی را یاد کرده اند:

۱ - خدا در آیه ۵۰ سوره کهف: «...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ...» ابلیس را از سنخ «جن» معرفی کرده، و فرشتگان را در آیه ۲۷ سوره انبیاء به عنوان «بندگان» بزرگوار که بر خدا در گفتار سبقت نمی جویند و طبق فرمانش عمل می کنند، شناسانده و توصیف فرموده است. ظاهر این آیه ها نشان می دهد که ابلیس از فرشتگان نبود؛ چنانکه از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «ملائکه تصور می کردند که ابلیس از سنخ خود آنها است؛ اما خدا می دانست که از جنس آنها

۲۹ - جامع البیان، ج ۱، ص ۱۷۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۵؛ التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴؛ انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۱؛ روح الجنان، ج ۱، ص ۸۷، ۸۸.

نبوده است».<sup>۳۰</sup>

«خدا ملائکه را به سجود مأمور فرمود؛ در دایره این فرمان، هم ملائکه و هم ابلیس قرار داشتند؛ زیرا ابلیس در معیت ملائکه خدای را در آسمان بندگی می نمود، و ملائکه می پنداشتند که او از سنخ آنها است؛ در حالی که از آنان نبوده است؛ لیکن وقتی خدا فرمان سجود را صادر کرد ابلیس آن [غضب و حمیت و] حسدی که در دل داشت بر ملا ساخت؛ در نتیجه ملائکه دریافتند که ابلیس از سنخ آنها نیست.<sup>۳۱</sup>

جمیل بن دراج گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم آیا ابلیس از ملائکه بود؟ و آیا تولیت و تدبیر کاری از آسمان را در اختیار داشت؟ فرمود: «از فرشتگان نبود و به هیچ وجه در رابطه با آسمان سمتی را در اختیار نداشت، او از جن بوده و در معیت ملائکه به سر می برد...».

چنانکه همان امام - علیه السلام - فرمود: [جن از نظر خلقت با فرشتگان داشت، و] «جان» همان موجودی است که خداوند در آیه ۲۷ سوره حجر فرمود: «او را قبلاً از (نار سموم=آتشی که بوی آن کشنده است) آفریدیم»<sup>۳۲</sup> لذا طرفداران این نظریه می گویند: کلمه «جن» اگر به صورت مطلق و بدون قیدی اضافی ذکر شود جز آن جنسی که با جنس «انس و ملائکه» مباین است چیزی دیگر را نمی توان از آن اراده نمود.<sup>۳۳</sup>

در صورتی که ابلیس را از سنخ «جن» بدانیم - که باید دانست - ناگزیریم بگوییم او از زمره فرشتگان نبوده است؛ چرا که خداوند متعال می فرماید:

و يَوْمَ يَخْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْؤُلَاءِ إِبْرَاهِيمَ كَانُوا يَعْبُدُونَ \* قَالُوا سُبْحَانَكَ

۳۰ - المیزان، ج ۸، ص ۲۲، ۵۶.

۳۱ - البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۸؛ الکافی، روضة، ج ۸، ص ۱۴۱؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۸، المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۵.

۳۲ - البرهان بحرانی، ج ۲، ص ۴۷۱؛ الکافی روضة، ج ۸، ص ۲۷۴.

۳۳ - التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴.

أَنْتَ وَلَيْسَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ...»<sup>۳۴</sup>

و روزی که خداوند همه آنها را محشور می‌سازد، آنگاه به ملائکه می‌گوید: آیا اینان بودند که شما را بندگی می‌کردند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: خدایا تو منزهی، تو منهای آنان ولی و سرپرست ما هستی؛ بلکه اینان جن را پرستش و بندگی می‌کردند.

این آیه صریحاً تفاوت میان «جن» و «ملک» را ارائه می‌کند.<sup>۳۵</sup>

حسن بصری می‌گفت: ابلیس - حتی به اندازه مدت چشم به هم زدن - هرگز از ملائکه نبوده است.

شهر بن حوشب نیز می‌گفت: ابلیس از جن بوده، و وقتی اجنه به فساد در زمین دست یازیدند خداوند سپاهی از ملائکه را به سوی آنان گسیل داشت، ملائکه آنها را کشتند و به جزایر دریاها تبعید کردند. ابلیس از جمله افرادی بود که به اسارت درآمد و ملائکه او را با خود به آسمان بردند، و او در آنجا به سر می‌برد، و آنگاه که ملائکه مأمور به سجود شدند وی از آن خودداری ورزید.<sup>۳۶</sup>

به امام صادق - علیه السلام - عرض کردند: امر به سجود چگونه شامل ابلیس می‌شد در حالی که این ملائکه بودند که به سجده آدم مأمور گشتند [و این امر شامل حال ابلیس نمی‌شد]؟ فرمود: ابلیس از طریق «ولاء» و تحت الحمايه بودن در معیت فرشتگان بود، ولی از سنخ آنها به شمار نمی‌رفت؛ به این دلیل که خداوند قبل از آدم آفریدگانی خلق فرمود، و ابلیس در میان آنها به سر می‌برد و در زمین حکومت می‌کرد. این آفریدگان به تمرد و فساد روی آورده و به قتل و خونریزی پرداختند، خداوند ملائکه را مأمور قتل و کشتار آنها ساخت، ملائکه ابلیس را اسیر کردند و او را با خود به آسمان بردند.<sup>۳۷</sup>

در برخی از روایات آمده است:

۳۴ - سورة سبأ (۳۴): ۴۰، ۴۱.

۳۵ - التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳۶ - الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴؛ قصص الأنبياء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۰.

۳۷ - البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۷۶.

...ابلیس در حالی که خردسال بود به اسارت ملائکه در آمد و در معیت آنها سرگرم عبادت بود، و لذا خطاب فرمان سجده آدم او را نیز در بر می گرفت [البته نه از آن رو که از ملائکه به شمار می رفت].<sup>۳۸</sup>

۲ - دومین دلیل عدم سنخیت، تفاوت دو عنصری است که ابلیس و ملائکه از آن دو آفریده شده اند: بی تردید ابلیس از آتش آفریده شده؛ چون در مقام اعتراض و احتجاج به خدا عرض کرد:

خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.<sup>۳۹</sup>

مرا از آتش آفریدی و او (آدم) را از گِل.

و قبلاً دیدیم که ابلیس از سنخ «جن» بود و قرآن صریحاً جن را آفریده ای از آتش معرفی کرده است:

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ.<sup>۴۰</sup>

و جان (جن) را از آمیزه ای از آتش آفرید.

می دانیم که ملائکه از آتش آفریده نشدند، بلکه آنها از نور و یا ریح و یا روح خلق شده اند، [در حالی که ابلیس همان شیطان است] و شیطان از آتش خلق شده است.<sup>۴۱</sup>

بنابراین با توجه به مبدأ خلقت ابلیس و ملائکه - از دیدگاه قرآن و حدیث - می توان گفت میان آنها امتیاز و جدایی ماهوی وجود دارد.

ابن ابی حاتم از محمد بن عامر مکی آورده است که می گفت: «خدا ملائکه را از نور، و جان را از نار، و بهائم را از آب، و آدم را از خاک آفرید، و طاعت را در ملائکه و معصیت را در جن و انس مقرر فرمود».<sup>۴۲</sup>

.....  
۳۸ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۳؛ جامع البیان، ج ۱، ص ۱۷۹؛ تفسیر قمی، ص ۳۲؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۳۴ و ۲۷۳؛  
الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴.

۳۹ - سورة اعراف (۷): ۱۲ و چند سورة دیگر.

۴۰ - سورة الرحمن (۵۵): ۱۵.

۴۱ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۴؛ المعجم، ونسینگ، ج ۳، ص ۱۲۸.

۴۲ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۱.

اگر چه مشهور است: ملائکه از پدیده‌های روحانی هستند؛ چرا که از «ریح» و یا «روح» آفریده شده‌اند؛ به این دلیل که ملائکه را باید صنفی از اصناف موجودات روحانی برشمرد، موجوداتی که می‌توان آنها را به سه صنف تقسیم کرد:

- ۱- اخیار و برگزیده‌ها که عبارت از ملائکه هستند.

- ۲- اشرار که عبارت از شیاطین می‌باشند.

- ۳- اوساط که میان آنها هم اخیار و هم اشرار وجود دارند. اینان عبارت از جن می‌باشند، به این دلیل که در آیه ۱۴ سوره جن می‌بینیم:

وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ.

بعضی از ما (گروه جن)، مسلمان و بعضی از ما منحرف و کجرو می‌باشند.

ابلیس و شیاطین آن گروه منحرف و کجرو طائفه جن را تشکیل می‌دهند.<sup>۴۳</sup>

- ۳- سه دیگر آنکه ابلیس را نسل و ذریه‌ای است، تولید مثل می‌کنند، و چنانکه قبلاً یادآور شدیم از وی طی روایات متعددی به «ابوالجان» تعبیر شده؛ چنانکه از آدم (ع) به «ابوالانس» یا «ابوالبشر». اما ملائکه بر خلاف ابلیس تولید نسل نمی‌کنند؛ نه چیزی می‌خورند و نه چیزی می‌آشامند.<sup>۴۴</sup>

دلیل این مطلب این است که توالد و تناسل از راه لقاح و آمیزش جنس نرینه با مادینه امکان پذیر است؛ اما در میان ملائکه جنس مادینه و نرینه وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال در مقام رد و انکار کسانی که به انوثت و مادینگی ملائکه معتقد بودند می‌فرماید:

وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ اِنَاثًا اَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ...<sup>۴۵</sup>

و ملائکه‌ای که آنان بندگان خدای رحمانند اناث و مادینگان پنداشتند، آیا حاضر و ناظر آفرینش آنها بوده‌اند.

وقتی انوثت و مادینگی در گروه ملائکه منتفی بود قهراً توالد و تناسل نیز در

۴۳- رك: التفسیر الكبير، ج ۱، ص ۲۱۴؛ المنار، ج ۸، ص ۲۴۱ و ۳۲۹.

۴۴- التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲.

۴۵- سوره زخرف (۴۳): ۱۹.

میان آنها منتفی است.<sup>۴۶</sup>

۴ - عصمت ملائکه را باید دلیل دیگری برای اثبات عدم سنخیت ابلیس با

ملائکه برشمرد؛ به دلیل:

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.<sup>۴۷</sup>

در برابر اوامر الهی عصیان نمی‌ورزند، و مأموریت‌های خود را انجام می‌دهند.

خداوند معصیت ملائکه را از آنان به طور کلی نفی کرده است؛ اما ابلیس دارای عصمت نیست و جز معصیت، کاری از او ساخته نبوده و نیست. علاوه بر این، خداوند ملائکه را به عنوان رسولان خود معرفی کرده است: جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ...<sup>۴۸</sup> پیدا است که در رسولان خدا کفر و فسق راه ندارد، و اگر کفر و فسق را بدانها راهی بود کذب را نیز بدانها راهی می‌بود؛ [لکن مسلماً هیچ کذبی از آنها سر نمی‌زند؛ این ابلیس است که همواره دست اندرکار فسق و کذب و کفر بوده و هست]<sup>۴۹</sup>

بنابراین ابلیس نمی‌تواند به هیچ وجه از سنخ ملائکه باشد.

۵ - استثناء در: فَسَجُدُوا لِإِبْلِيسَ نمی‌تواند دلیل قاطعی بر اثبات سنخیت

ابلیس با ملائکه باشد، ابلیس از آن جهت - در سجده آدم - استثناء شده است چون در معیت ملائکه بدان مأمور گشت؛ و لذا - همانگونه که قبلاً اشاره شد - عده‌ای از مفسرین استثناء را در امثال آیه یادشده استثنایی منقطع می‌دانند که مستثنی را به هیچ وجه سنخیتی با «مستثنی‌منه» نیست، استثناء مذکور به سان استثناء در آیه‌های زیر، منقطع می‌باشد:

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ.<sup>۵۰</sup>

۴۶ - التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۴.

۴۷ - سوره تحریم (۶۶): ۶.

۴۸ - سوره فاطر (۳۵): ۱.

۴۹ - رك: مجمع البيان، ج ۱، ص ۸۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۴.

۵۰ - سوره نساء (۴): ۱۵۷.

آنان را نسبت به ماجرای عیسی علم و یقینی جز پیروی از گمان نیست.

فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ\* إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا...<sup>۵۱</sup>

[اگر بخواهیم، آنانرا غرق می‌کنیم] پس از آن، نه فریادرسی برای آنان باشد و نه رهائی

یابند جز رحمتی از ما...

چهار دلیل قبلی نیز دلیل پنجم را مبنی بر اینکه استثناء در اینگونه آیات،

منقطع است تأیید می‌کند.<sup>۵۲</sup>

ابوالفتوح رازی تقریباً مجموع این ادله را به طور فشرده آورده است:

...سید - رحمة الله عليه - اعنى مرتضى علم الهدى قُوَّةَ آن می‌کند که

[ابلیس] فرشته نبود، ولكن مأمور بود به سجده آدم، و «الآ» در آیه منقطع

است به معنی «لکن». و ظاهر آیه - که «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» - اقتضاء می‌کند

که از «جن» بود که جنسی‌اند به خلاف ملائکه و بشر.

دگر آنکه: فرشتگان را خدای از نور آفرید، و او [ابلیس] را از آتش، و

فرشتگان روحانی‌اند و طعام و شراب نخورند، و میان ایشان مناکحه نبود.

ابلیس طعام و شراب خُورَد و نکاح کند. و اخبار متظاهر [یا متظافر] است

به آنکه ابلیس، پدر و أَصْلِ «جان» است، چنانکه آدم، «ابوالبشر». و این

قولِ عبدالرحمن زید است، و شهر بن حوشب روایت کند که ابلیس از

آن جنیان بود که در زمین فساد کردند، خدای تعالی فرشتگان را بفرستاد

تا ایشان را هلاك کردند، و ابلیس را اسیر گرفتند، و به آسمان بردند. و

مشایخ معتزله این قول اختیار کردند.

اگر گویند: نه خدای تعالی گفت: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا

إِلَّا إِبْلِيسَ = گفت: من فرشتگان را گفتم: آدم را سجده کنید، ایشان آدم را

سجده کردند مگر ابلیس، اگر ابلیس فرشته نباشد مأمور نبوده باشد به

سجده آدم؟

.....  
۵۱ - سوره یس (۳۶): ۴۳ و ۴۴.

۵۲ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۳؛ التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴.

جواب گوئیم: اجماع امت است که ابلیس مأمور بود به سجده. دگر: به ظاهر قرآن فی قوله تعالی: «أَلَّا تَسْجُدُ إِذْ أَمَرْتُكَ»<sup>۵۳</sup> خلاف در آن کردند که به يك امر و یا به دو امر؟ ظاهر آن است که به يك امر بر وجهی که ابلیس دانست که او داخل است (خطاب امر او به سجده).<sup>۵۴</sup>

مرحوم علامه طباطبائی را ذیل آیه ۱۱ سوره اعراف: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» گزارشی است مبسوط که فشرده آن را از این پس ملاحظه می‌کنید:

«خدای متعال سجود همه ملائکه را بیان کرد؛ چنانکه طی آیه ۳۰ سوره حجر تصریح فرمود: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»، و ابلیس را از آن استثناء نمود؛ و ضمن آیه ۵۰ سوره کهف: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»، فسق و تمرد ابلیس را خاطر نشان ساخت، و نیز از آنجا که - طبق آیه ۲۷ سوره انبیاء - فرشتگان کاملاً مطیع فرمان خدا بودند ظاهراً باید ابلیس نوعی دیگر و متفاوت از نوع فرشتگان باشد.

لذا میان مفسرین - در توجیه استثنائی - که طی آیات متعددی آمده است - اختلاف نظر دیده می‌شود که آیا با توجه به قاعده «تغلیب» و اکثریت نفرات ملائکه و فزونی شرافت آنها - استثناء یاد شده متصل است و یا منفصل، و آیا ابلیس طی امر جداگانه‌ای - جز امر مربوط به همه فرشتگان - مأمور به سجده گشت؟ اگر چه ظاهر برخی از آیات نشان می‌دهد که فقط يك فرمان [که ضمناً ابلیس نیز مخاطب آن بود] صورت گرفت.

آنچه از ظاهر آیات استفاده می‌شود این است که ابلیس در معیت ملائکه - بدون وجود هیچ گونه مشخصه‌ای که آنها را ممتاز از هم جلوه دهد - به سر می‌برد، و مقامی که آنها را مجموعاً در کنار هم قرار می‌داد مقام قدس بوده است؛ چنانکه این نکته از جریان مربوط به خلافت در زمین - ضمن آیه ۳۰ سوره بقره - استفاده می‌شود که فرمود:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ

۵۳ - سوره اعراف (۷): ۱۲.

۵۴ - روح الجنان، ج ۱، ص ۸۸.



فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...

و آنگاه که پروردگار تو به ملائکه گفت: تحقیقاً من در زمین جانشینی قرار می‌دهم، ملائکه گفتند: آیا در زمین کسی را خلیفه قرار می‌دهی که در آن تبهکاری و خونریزی می‌کند، و ما تو را تسبیح می‌کنیم و تقدیست می‌نماییم.

امر به سجود متوجه آن موجوداتی است که در چنین مقامی، پایگاهی برای خود احراز کرده‌اند؛ چنانکه به همین نکته اشاره کرده و فرموده است:

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا...<sup>۵۵</sup>

فرمود: [ابلیس را]، از آن فرود آی، ترا نسزد که در آن [جایگاه]، تکبر ورزی.

ضمیر «ها» در «فیها» و «منها» به منزلت و مقام، یا آسمان، و یا بهشت باز می‌گردد، و مآلاً مقام و منزلت - به هر صورت - در مد نظر است. اگر خطاب آیه - بدون در نظر گرفتن مقام و منزلت آنها در بهشت، یا آسمان - متوجه آنان می‌شد سزا بود بدون «فیها» بوده و گفته شود: «فما یكون لك ان تتكبر» بدین معنی که تو را شاید متکبر باشی؛ [در حالی که هدف این است که تکبر در چنین مقامی تو را نزیبد].

بنابراین میان ابلیس و ملائکه - قبل از صدور امر سجده - تفاوتی جلب نظر نمی‌کرد؛ اما پس از آن، این دو از هم ممتاز گشتند، و ملائکه بر پایگاهی باقی ماندند که مقام و منزلت آنها چنین پایگاهی را اقتضا می‌کرد، و آن عبارت از خضوع و فروتنی بندگی آسا و امثال امر الهی است: «وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»<sup>۵۶</sup>. این وضع و حال حقیقت و ماهیت زندگانی ملائکه و سنخ اعمال آنها را تشکیل می‌دهد، و آنان نیز بر مبنای همین حقیقت، جاودان ماندند؛ اما ابلیس از آن منزلتی که با فرشتگان در آن سهیم و شریک بود بیرون رفت: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنِ أَمْرِ رَبِّهِ»<sup>۵۷</sup>.

فسق به معنی بیرون آمدن خرما از پوست خود می‌باشد، خروج و تمرد

۵۵ - سوره اعراف (۷): ۱۳.

۵۶ - سوره انبیاء (۲۱): ۲۷.

۵۷ - سوره کهف (۱۸): ۵۰.

ابلیس باعث گشت که او از زمره فرشتگان به يك سو افتد و آن نوع زندگانی را از نو آغاز کند که جز خروج از کرامت الهی و طاعت عبودی جریان دیگری را نمی‌توان در زندگانی او جستجو کرد.

[همانگونه که قبلاً اشاره شد] امر به سجده يك بار صورت گرفت که متوجه ملائکه و ابلیس با هم بود. و امری که متوجه ملائکه بود قاعدهٔ نباید امری مولوی و تشریحی باشد، یعنی امری نبود که به فعلی تعلق گیرد که مأمور این فعل از نظر طاعت و معصیت، و سعادت و شقاوت در وضعی برابر و بدون تفاوت به سر برد؛ زیرا ملائکه مفسور بر طاعت و مستقر در مقر سعادت بوده و هستند؛ چنانکه ابلیس در نقطهٔ مقابل آنها از نظر موقیعت و فطرت قرار گرفته و استقرار یافته است.

[آفرینش آدم، محك و معیار ارائه چنین امتیاز و تفاوتی بود تا جدایی و عدم سنخیت آنها را با یکدیگر آشکار سازد]، اگر خداوند آدم را نمی‌آفرید، و ملائکه و ابلیس را به سجود در برابر او مأمور نمی‌کرد ابلیس در همان مقام قرب منزلت پایدار می‌ماند، و امتیازش با ملائکه آشکار نمی‌گشت؛ لکن خداوند آدم را آفرید و دو مقام را مقرر ساخت: مقام قرب و مقام بُعد، و سیر و حرکت را با برقرار ساختن و هموار نمودن دو راه مشخص فرمود: راه سعادت، و راه شقاوت [که ابلیس از این دو مقام، مقام دوم، و از این دو راه، راه دوم را به علت تکبر، برای خود برگزید و برای ابد از رحمت و قرب الهی محروم، و برای همیشه با شقاوت همدم گشت].<sup>۵۹</sup>

### ذریه و فرزندان ابلیس و حرفه آنها

از بررسی روایات و تفاسیر آیات مربوط به ابلیس - چنانکه قبلاً گذشت - نتیجه

.....

۵۸- ؟؟؟؟؟

۵۹- میزان، ج ۸، ص ۲۲ - ۲۴.

گرفتیم که توالد و تناسل در مورد ابلیس مورد تأیید می‌باشد، و ابلیس را ذریه و فرزندان و تبار و نژادی است که نام عده‌ای از آنها و نیز حرفه آنان در روایات مختلف - به صورتی که از نظر می‌گذرانید - آمده است:

۱ - لاقیس و ولها - یا - وولهان: که طهارت و نماز را زیر نظر دارد. اما در بعضی احادیث آمده که امام صادق - علیه السلام - در مقام تفسیح «مساحقه» فرمود: «خدا» لاقیس» دختر ابلیس را بکشد...».

۲ - الهفاف: که صحراها و بیابانها را می‌پاید مردم را در آن گمراه و سرگردان می‌سازد. و نیز گویند: او بر شراب مُسکر گمارده شده است.

۳ - زَنْبُور: که مأموری گمارده بر بازارها است، و یاوه و سوگند دروغ و تعریف و تمجید کالاها را در نظر بازاریان کاری شایسته جلوه می‌دهد. وی بیرق خود را در هر بازاری میان آسمان و زمین قرار می‌دهد، و آن را بر در نخستین دکانی که گشوده می‌شود، و آخرین دکانی که بسته و تعطیل می‌گردد نصب می‌کند.

۴ - ثیر: که بر مصائب و آسیبها مأمور است، و خراشیدن چهره‌ها و طپانچه زدن گونه‌ها و دریدن گریبانها را برای مصیبت زدگان مطلوب و انمود می‌سازد، و نیز مردم را به جنگ و نابودی فرا می‌خواند.

۵ - الاعور: که زنا و ا مور جنسی را زیر نظر دارد و گویند: اعور بر در سلاطین گمارده شده است.

۶ - داسم: وی کارش این است: وقتی مرد وارد خانه می‌شود و به اهل خانه سلام نمی‌گوید، و نام خدا را یاد نمی‌کند با او وارد خانه می‌شود، و میان او و افراد خانواده اش شر و فتنه بر پا می‌سازد، و چنانچه مرد به تناول غذا آغاز کند و نام خدا را بر زبان نیاورد با او در خوردن آن سهم می‌گردد.

۷ - مطرش - یا - مشوط - و یا - وشوط: که مأمور بر اخبار و گزارشهای واصله است. او این اخبار را - که دروغ و نادرست است - بر سر زبان مردم می‌افکند، اخباری که فاقد اصل و حقیقت می‌باشد.

۸ - لُبَيْتِي: که نام دختر ابلیس است، و ابلیس از رهگذر این دختر به

«ابولیبینی» نامبردار می‌باشد. این نام و عنوان (لبینی) را سهیلی در (الرَّوَضُ الْأَنْف) یاد کرده است. و گویند: به لبینی، «طرطبه» نیز می‌گفتند.

البته عناوین دیگری را راجع به فرزندان ابلیس - از قبیل «غیلان» و غیره یاد کرده‌اند که جمع «غول» می‌باشد و می‌گویند اصل و اساسی ندارد.<sup>۶۰</sup>

### جنود و سپاهیان ابلیس

تعبیر «جنود ابلیس» در قرآن کریم فقط در يك مورد آمده است، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

فَكَبَّكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ\* وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ.<sup>۶۱</sup>

پس آنان [مشرکان] و گمراهان و لشکریان ابلیس همگی به رود دوزخ افکنده شدند. در تفاسیر و احادیث، «جنود ابلیس» به صورتی - که از این پس ملاحظه می‌کنید - معرفی شده‌اند که تقریباً مضامین همه آنها به هم نزدیک است: ضمن روایت مفصلی که از امام صادق - علیه السلام - بازگو شده می‌بینیم که آن حضرت «جنود ابلیس» را ذریه و نسل و تبار او - که عبارت از شیاطین هستند - تفسیر فرمود.<sup>۶۲</sup>

جنود ابلیس، پیروان او - اعم از فرزندان او و فرزندان آدم - می‌باشند.<sup>۶۳</sup>  
جنود ابلیس پیروان معصیت کار او - اعم از جن و انس - هستند.<sup>۶۴</sup>  
جنود ابلیس عبارت از کسانی هستند که ابلیس آنان را به بت پرستی فرا

۶۰ - بنگرید به: بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۰۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۴۲۱؛ الاتقان،

ج ۴، ص ۸۳؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹، ۱۰۰؛ اعلام قرآن، ص ۷۸.

۶۱ - سوره شعراء (۲۶): ۹۴، ۹۵.

۶۲ - الکافی (اصول -)، ج ۳، ص ۴۶؛ ح ۱۵۱۰؛ البرهان بحرانی، ج ۳، ص ۱۸۵؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۱.

۶۳ - مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۹۴؛ جامع البیان، ج ۱۹، ص ۵۵؛ التبیان طوسی، ج ۸، ص ۳۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۶۴ - روض الجنان، تصحیح قمشاهی، ج ۷، ص ۲۶۵؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۴، ص ۱۵۲؛ روح المعانی، ج ۱۹، ص ۱۰۳.

می‌خواند و آنان در این دعوت از او پیروی می‌کنند.<sup>۶۵</sup>

امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - غضب را یکی از جنود ابلیس معرفی می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «از غضب حذر کن؛ زیرا غضب، جند و لشکری عظیم از جنود ابلیس است»<sup>۶۶</sup> و نیز همو فرمود: «تواضع را به عنوان سلاح و جنگ افزاری میان خود و دشمنان خویش برگیرید. دشمن شما ابلیس و جنود او هستند؛ زیرا ابلیس را از هر امتی، لشکریان و یاران و سپاهسانی سواره و پیاده است».<sup>۶۷</sup>

علامه طباطبائی می‌گوید: جنود ابلیس عبارت از همنشینان شیاطینی هستند که قرآن کریم از آنها به عنوان کسانی یاد می‌کند که از اهل گمراهی دست بر نمی‌دارند مگر آنگاه که موجبات ورود آنها را به آتش دوزخ فراهم آورند.<sup>۶۸</sup> خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.<sup>۶۹</sup>

آن که از یاد خدای مهربان روی برتابد برای او شیطانی برمی‌انگیزیم که وی قرین و

همنشین اوست.

تا آنجا که می‌فرماید:

وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ.<sup>۷۰</sup>

امروز چون بر خوشتن [در دنیا] ستم راندید هرگز این همنشین به شما سودی نمی‌رساند، تحقیقاً شما با شیطان [که در دنیا همنشینتان بود] در عذاب آتش دوزخ سهیم و شریک هستید.

.....

۶۵ - الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۶۶ - نهج البلاغه عبده، ج ۳، ص ۱۴۴.

۶۷ - نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۶۵.

۶۸ - المیزان، ج ۱۵، ص ۲۹۰.

۶۹ - سوره زخرف (۴۳): ۳۶.

۷۰ - سوره زخرف (۴۳): ۳۹.

## دو گروه از جنود ابلیس

در تفسیر کلیبی از این عباس روایت شده است: ابلیس جنود خود را به دو گروه تقسیم کرد:

گروهی را به سوی انسانها،

و گروهی را به سوی جن گسیل داشت.

بنابراین «شیاطین انس و جن» عبارت از دشمنان رسولان خدا و مؤمنان هستند، شیاطین انس و جن همواره در همه اوقات با هم دیدار می‌کنند و هر يك از آنها به دیگری می‌گوید: من یار و همنشین خود را با چنین و چنان حربه‌ای گمراه کردم، و دیگری با شنودن رمز اغوای وی می‌گوید: علیهذا پس من باید یار و پیرو تو را با وسیله‌ای به سان افزار گمراه‌گری تو اغوا کنم؛ و بدین سان شیاطین، فتنه انگیزی و شر و آشوب آفرینی را به افراد دیگر از جنس خود تعلیم داده و به هم القا می‌کنند.<sup>۷۱</sup>

از جنود ابلیس در قرآن کریم به «قبیل» نیز تعبیر شده است:

«إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...»<sup>۷۲</sup>

شیطان و گروه و کسانش شما را به گونه‌ای می‌بینند که شما آنها را نمی‌بینید.

طبرسی «قبیل» را به ذریه و فرزندان و تبار او، و یا جنود و لشکریان و اتباع

او یعنی جن و شیاطین تفسیر کرده است.<sup>۷۳</sup>

.....

۷۱ - مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۹؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۴۹ و ۱۷۶.

۷۲ - سوره اعراف (۷): ۲۷.

۷۳ - رك: مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۹؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۵۶.

## تمثل و تشکل ابلیس به اشکال و صور مختلف

اشاعره و معتزله در باره اینکه چرا جن - که ابلیس پدیده‌ای از سنخ آن است - دیده نمی‌شود ادله متفاوتی یاد کرده‌اند که اشاعره عدم امکان رؤیت جن را مربوط به نارسایی قوه باصره انسان (مراثی)، و معتزله مربوط به رقت و لطافت اجسام جن می‌دانند (مرثی).

فخر الدین رازی - پس از نقل آراء این دو فرقه در باره تمثل جن به صور مختلف - چنین می‌گوید:

اگر جن قادر بر ایجاد دگرگونی شکل و اندام خود به صور مختلف - طبق دلخواه خویش - باشد، اعتماد مردم در شناخت یکدیگر متزلزل خواهد شد؛ چرا که ممکن است آن کسی را که می‌بینیم و می‌گوییم او فرزند من، یا همسر من است؛ موجودی جنی باشد که به صورت فرزند من یا، همسر من تغییر شکل داده است... لذا رأی مربوط به تشکل و تمثل جن به هر صورت دلخواه و نیز رأی به اقتدار او بر ایجاد جنون در مردم - آن هم مطابق دلخواهش - درست نیست. اقتدار جن و یا ابلیس محدود است. مؤید این سخن آیه: **وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي...**<sup>۲۴</sup>

شیطان گفت: مرا بر شما سلطه و اقتداری نیست. جز در این حد که من شما را [به گمراهی و فساد] فرا می‌خوانم، و شما نیز عملاً به دعوت من پاسخ مثبت می‌دهید... مجاهد می‌گوید: «ابلیس گفت: چهار خصلت به ما دادند: می‌بینیم، کسی

.....  
۷۴ - سوره ابراهیم (۱۴): ۲۴.

ما را نمی‌بیند، از زیر زمین سر برون می‌آوریم، و پیران ما به حالت جوانی عودت می‌کنند».<sup>۷۵</sup>

اما اخباری که حاکی از تمثل ابلیس و جن به صور مختلف می‌باشد فراوان است، از جمله:

جابر بن عبدالله انصاری می‌گفت: «ابلیس در چهار صورت و چهره تمثل یافت:

۱ - در روز «بدر» به صورت سراقه بن جشعم مدلجی چهره نمود و به قریش می‌گفت: «لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ...»<sup>۷۶</sup>: «امروز کسی بر شما غالب نمی‌شود و من پشتیبان شما هستم، وقتی دو سپاه [کفر و اسلام] یکدیگر را دیدار کردند بر پاشنه‌های خود برگشت و گفت: من از شما بیزارم...».

۲ - در روز «عقبه» به صورت منبه بن حجاج درآمد و بانگ برآورد که: محمد [صلی الله علیه و آله] و کسانی که همراه او به آیین وی درآمدند در عقبه به سر می‌برند، آنان را دریابید. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود از او نترسید؛ زیرا صدایش هرگز از خودش تجاوز نمی‌کند [و به گوش دیگران نمی‌رسد].

۳ - روزی که قریش در «دارالندوة» گردهمایی داشتند به صورت مرد سالخوده‌ای از مردم نجد درآمد...

۴ - در روزی که نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - از دنیا رفت به صورت مُغیره بن شعبه تغییر شکل داد و گفت... خلافت را در بنی هاشم برنگردانید.<sup>۷۷</sup>

.....  
۷۵ - التفسیر الکبیر، ج ۱۴، ص ۵۴؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۵۷، ۱۵۸. به نقل از همان تفسیر.

۷۶ - سورة انفال (۸): ۴۸.

۷۷ - مجالس ابن الشیخ، ص ۱۱۱، ۱۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۳۳، ۲۳۴ و ۱۶۰؛ المیزان، ج ۹، ص ۱۰۸ به نقل از البرهان بحرانی.



## عبادت ابلیس قبل از استکبار

از مطالعه و بررسی پاره‌ای از احادیث چنین بر می‌آید که ابلیس - قبل از تمرد و استکبارش در سجدهٔ آدم - خدای را بندگی می‌کرد: طی «خطبهٔ قاصعه» می‌بینیم امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - می‌فرماید: «...از کار خدا نسبت به ابلیس عبرت گیرید؛ چرا که خدا کردار و کوششهای دور و دراز و طاقت فرسای او را حَبَط و نابود ساخت، و او همان کسی بود که «خدای را شش هزار سال بندگی کرد» و معلوم نیست که این سالها از سالهای دنیا و یا آخرت است».<sup>۷۸</sup>

مرحوم مجلسی در توضیح روایتی - که عیاشی در تفسیر خود راجع به اینکه «ملائکه تصور می‌کردند ابلیس از سنخ آنها است» آورده - می‌نویسد: «ملائکه می‌پنداشتند ابلیس در طاعت و عدم معصیت از جنس خود آنها است؛ چون ابلیس طی مدتی طولانی بر عبادت خدا مواظبت می‌کرد».<sup>۷۹</sup>

امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: «ابلیس خدای را در آسمان به مدت هفت هزار سال - طی دو رکعت - عبادت نمود، و خدا نیز مزایایی - در مقام پاداش عبادتش - بدو اعطا فرمود».<sup>۸۰</sup>

از همان امام - علیه‌السلام - سؤال کردند: چرا خداوند به ابلیس گفت: «تا روزگاری معلوم [و دور و دراز] مهلت داری فرزندان آدم را گمراه سازی؟» آن حضرت پاسخ داد: به خاطر سابقهٔ کار و کوشش او که در خور دریافت پاداش

۷۸ - نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۶۳؛ و نیز بنگرید به: بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

۷۹ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۱۸، ۲۱۹.

۸۰ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۱۳؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۴۰.

بود. راوی می‌گوید: آن کار چه بود؟ فرمود: دو رکعت عبادتی که طی دو هزار و یا چهار هزار سال به جای آورد.<sup>۸۱</sup>

با توجه به روایتی که این مدت را در هفت هزار سال مشخص نموده و روایت اخیر که این مدت را در دو هزار و یا چهار هزار سال محدود ساخته احساس می‌شود که ظاهراً میان آنها تعارضی وجود دارد. مرحوم مجلسی می‌گوید: تقیه موجب گشت این مدت در چهار هزار سال ارائه گردد؟!<sup>۸۲</sup>

از آن سو می‌بینیم در نهج البلاغه مدت عبادت ابلیس به شش هزار سال می‌رسد؟ احتمال می‌رود کلمه «سبعة» در نهج البلاغه به صورت «سته» و یا به عکس ضبط و دگرگون شده باشد؟!

در برخی از روایات نیز دیده می‌شود که يك سجده ابلیس مدت چهار هزار سال به طول می‌انجامید (سفینة البحار ۱/۱۰۲).

در صورتی که ما این روایات را بادیده قبول بنگریم باید بگوییم که ابلیس از اصل کافر بوده است مگر آنکه عبادت او را عملی ریاکارانه برشمریم؛ چنانکه پاره‌ای از روایات، ابلیس را اصلاً کافر و منافق معرفی کرده است، و ما به همین جهت بحث خود را در باره سابقه کفر و نفاق ابلیس و یا عدم آن ادامه می‌دهیم:

### آیا ابلیس از اصل، کافر و منافق بوده است؟

در این موضوع نیز میان علما اختلاف نظر وجود دارد:

\* - ابلیس همزمان با عبادتش و قبل از استکبارش، منافقی کافر بوده است:

.....  
۸۱ - تفسیر قمی، ص ۳۵؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۱۲؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۴۰ و ۲۷۵.

۸۲ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۰.

طرفداران این نظریه چند دلیل برای اثبات آن یاد می‌کنند:

۱ - گفتگویی که میان ابلیس و ملائکه - پس از امر به سجده آدم - انجام گرفت و پاسخ خداوند به آن، سابقه کفر و نفاق ابلیس را تأیید می‌کند: محمد بن عبدالکریم شهرستانی در آغاز کتاب «الملل و النحل» از ماری - شارح اناجیل اربعه - این گفتگو را بازگو کرده که به صورت مناظره میان ابلیس و ملائکه در تورات، به طور جسته و گریخته آمده است. مناظره مذکور پس از امر به سجده روی داد، بدین گونه که:

«ابلیس به ملائکه گفت: من قبول دارم مرا معبودی است که او آفریننده‌ام می‌باشد، و او موجد من و آفریدگار همه مخلوقات است؛ اما برای من در باره حکمت خدا هفت نقطه ابهام و جای پرسش وجود دارد: ا - حکمت در آفرینش چیست، بویژه در صورتی که خدا می‌داند کافر به هنگام آفریده شدن مستحق عذاب و آلام نیست [پس چرا او را آفریده که بعداً موجباتی برای عذاب او فراهم آورد]؟

ب - فایده تکلیف مردم به احکام و قوانین چیست؟ در حالی که از رهگذر تکلیف ضرر و نفعی عاید نمی‌گردد، و هر نفعی که به مکلفین عاید گردد خداوند می‌تواند آنها را بدون استفاده از تکلیف برای مردم فراهم آورد ج - خدا مرا به معرفت و طاعت خویش تکلیف فرمود؛ پس برای چه هدفی مرا به سجده آدم مکلف ساخت؟

د - آنگاه وقتی که من با ترک سجود، از فرمان او تمرد نمودم چرا مرا لعن و از رحمت خود طرد کرده و کیفری برای من مقرر نمود؛ در حالی که در این کارش نفعی عاید او و دیگران نمی‌شود؛ اما زیان مهم آن متوجه من می‌گردد؟

ه - وقتی که خداوند با من چنین معامله‌ای کرد چرا این امکان را برای من به وجود آورد که وارد بهشت گردم و آدم را وسوسه کنم؟  
و - وقتی که این کار را به انجام رساندم چرا مرا بر فرزندانش مسلط

ساخت و به من امکان داد تا آنها را اغوا و گمراه سازم؟  
ز- وقتی از او برای مدتی دور و دراز برای اغوای افراد بشر مهلت خواستم  
چرا به من مهلت داد؟ پیدا است که اگر جهان، خالی از شر باشد بهتر  
است؟

شارح اناجیل اربعه گفته است، خداوند از پس پرده جلال و کبریای خود  
به او پاسخ داد و فرمود:

ای ابلیس! تو مرا نشناختی؛ و اگر مرا می‌شناختی می‌فهمیدی که جای  
هیچ گونه اعتراضی در کارهایم وجود ندارد؛ چرا که من خدایی هستم که  
جز من هیچ معبودی دیگر شایسته پرستش نیست، و هیچ کسی نمی‌تواند  
از من در کارهایم بازپرسی کند [و علت آنها را با معیار اندیشه خود جویا  
گردد].<sup>۸۳</sup>

از این مناظره و پاسخ خداوند به دست می‌آید که ابلیس به خدا معرفتی  
نداشت؛ بلکه بر خلقت و افعال او ایراد می‌گرفت و منکر حکمت الهی بود.  
با توجه به اینکه ابلیس دارای سابقه کفر بوده است جمله وَ كَانْ مِنْ  
الْكَافِرِينَ<sup>۸۴</sup> بر ظاهرش حمل می‌گردد مبنی بر اینکه ابلیس از پیش گرفتار کفر و  
نفاق بوده و عبادتش برای آن بود که هم‌رنگ جماعت ملائکه شده و رسوا نگردد،  
یعنی اعمالش از ریا و تظاهر ریشه می‌گرفته است.

۲- دلیل دیگر بر سابقه کفر و نفاق، مسأله «موافات» است. گویند نظریه  
موافات به اشعری منسوب است. و موافات بدین معنی است که حق هر کسی به  
طور کامل ادا شود، و همین نظریه مؤید کفر ریشه‌دار ابلیس و سابقه دور و دراز  
نفاق اوست.

فخر رازی در این باره می‌گوید:

.....  
۸۳- التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۳۶، ۲۳۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۸؛ و با اختلاف در تعبیر، بنگرید  
به: الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶- ۱۸.  
۸۴- سوره بقره (۲): ۳۴.

ایمان موجب ثوابِ دائم، و کفر موجب عقابِ دائم است. جمع میان ثوابِ دائم و عقابِ دائم محال می‌باشد؛ اگر ایمان، زمانی در فرد به هم رسد، آنگاه دچار کفر گردد، یا این دو استحقاق [یعنی ثوابِ دائم و عقابِ دائم] با هم باقی می‌مانند که قطعاً چنین فرضی محال است. و یا آنکه استحقاقِ عقاب - که از عروض کفر پدید می‌آید - استحقاقِ ثواب را از میان می‌برد، این فرض نیز محال است؛ چرا که اعتقاد به احباط باطل می‌باشد.

شرط حصولِ ایمان آن است که فرد در هیچ زمانی و برای ابد به کفر دچار نگردد؛ اما وقتی خاتمه و فرجام زندگانیِ کسی عبارت از کفر باشد به این نتیجه می‌رسیم آنچه نخست از او ظاهر و صادر شده ایمان نبوده است. می‌دانیم فرجامِ کار ابلیس، کفر بوده است؛ و لذا باید بگوییم که او هرگز از ایمان برخوردار نگردیده بود.<sup>۸۵</sup>

#### \* توجیها ت مربوط به سابقه ایمان ابلیس قبل از امر به سجده آدم:

نظریه دیگر آن است که ابلیس دارای ایمان بود و بعداً کافر گشت. طرفداران این نظریه در تفسیر «وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» آراء گوناگونی یاد کرده‌اند:

ا - خدا از ازل می‌دانست که ابلیس محققاً دچار کفر خواهد شد [یعنی در علم خدا، او قبلاً از زمره کافران به شمار می‌آمد].

ب - ابلیس با داشتن سابقه ایمان در زمان معینی آلوده به کفر شد، و پس از گذشت چنین زمانی [ولو کوتاه] سزا بود که واژه ماضی «كان» در باره کفرش

۸۵ - التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۳۷؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۳؛ انوارالتنزیل، ج ۱، ص ۱۲۲؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۳۲؛ بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۳۰۹، ۳۱۰.

استعمال شود.

ج - «کان» به معنی «صار» است، یعنی ابلیس اگر چه قبلاً دارای ایمان بود؛ بعداً به علت استکبار کافر گشت، مانند: «و کان من المفرقین» که در مورد فرزند نوح در قرآن آمده مبنی بر اینکه او از غرق شدگان نبود، اما به علت عدم اطاعت از نوح، بعداً غرق شد و به غرق شدگان پیوست.<sup>۸۶</sup>

د - «کان من الکافرین» یعنی خدا ابلیس را به علت استکبار، گرفتار آنچنان کفری ساخت که از آن پس توانایی او بر ایمان از وی سلب گردید؟<sup>۸۷</sup>

### نظریه شیعه در باره سابقه کفر ابلیس

برای ادامه نظریه دانشمندان شیعی، بخشی از گفتار ابوالفتوح را به عنوان گزارشگر آراء آنها در زیر یاد می‌کنیم:

و آنان که گویند: این فعل، کفر بود و ابلیس به این کافر شد، «کان» را به «صار» تفسیر کنند، گویند: «صار من الکافرین» یعنی کافر گشت. و این از دو وجه خطا است؛ یکی: عدول از ظاهر، بی ضرورتی و دلیلی. دیگر: گفتن که جوارح کفر باشد. و درست آن است که آیه بر ظاهر خود است، و معنی آن است که خود کافر بود، نه آنکه کافر گشت. و مذهب ما آن است که مؤمن حقیقی - که خدای تعالی از او ایمان داند - کافر نشود برای منع دلیلی، و آن دلیل آن است که اجماع امت است که مؤمن مستحق ثواب ابد بود، و کافر مستحق عقاب ابد، و جمع بین الاستحقاقین - بر سبیل

.....

۸۶ - انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۱، ۱۴۲؛ الکشاف، ج ۳، ص ۳۸۲؛ جامع البیان، ج ۱، ص ۱۸۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۸؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۱؛ الکافی (اصول)، ح ۲۵۴۸.

۸۷ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۱.

تأیید - محال بود؛ چه استحقاق در صحت و استحالت، تبع وصول باشد، و احباط به نزدیک ما باطل است... پس دلیل مانع از ارتداد مؤمن این است که گفتیم، و ابلیس - علیه اللعنة - همیشه کافر بود و منافق، و آن عبادت که می کرد بر وجه نفاق می کرد، و فرشتگان از او نمی دانستند تا خدای تعالی امتحان به سجده آدم [را]، سبب کشف سِر او کرد تا فرشتگان را معلوم شد که منافق بوده است.<sup>۸۸</sup>

### کیفیت نفوذ ابلیس در انسان

بر حسب نظریه کسانی که به جسمیت ابلیس و شیاطین معتقدند باید گفت اینان اجسام لطیفی هستند که می توانند در عمق اجرام کثیف و متراکم نفوذ کنند، روح حیاتی انسان جسم لطیفی است که تا درون عمق بدن راه یافته است، و همانگونه که آتش در چرم و جنه ذغال، و گلاب در برگ گل، و روغن کنجد در جسم کنجد سریان و نفوذ پیدا می کند، شیطان نیز می تواند بدین سان در انسان راه یابد. این توجیه یکی از پاسخهایی است که در کیفیت نفوذ شیطان در انسان ارائه شده است. شمار زیادی از روایات نیز همین توجیه را نسبتاً تأیید می کند:

طی دیداری که میان موسی و ابلیس روی داد گفتگوهایی فیما بین مبادله شد، از آن جمله: «ابلیس گفت: ای موسی!! تو را بر من - به خاطر شفاعتی که راجع به من انجام دادی [و گرچه مؤثر واقع نشد] - حقی است و آن این است که: در سه مورد به یاد من [و وسوسه] باش، آنگاه که خشم می گیری مرا یادآور؛ زیرا من به سان جریان خون در تو نفوذ و سریان پیدا می کنم...».<sup>۸۹</sup>

۸۸ - روح الجنان، ج ۱، ص ۸۸، ۸۹.

۸۹ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۱؛ البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۷۷.

این سخن - با توجه به دو نوع احادیثی که راجع به ابلیس از معصومین علیهم السلام روایت شده است - قابل تأیید می‌باشد: نوعی از روایات، بیانگر کیفیت نفوذ ابلیس و یا شیطان در انسان است از این قبیل: «...فرزندی برای آدم زاده نمی‌شود جز آنکه همراه آن، دو فرزند [و یا فرزندی=همزادی] از ابلیس به دنیا می‌آید و به سان جریان خون در عروق، در آدمی نفوذ می‌کند، مسکن و مأوای آنان در سینه آدمیان است، به انسانها وعده می‌دهند، و آرزوهای دور و دراز را در آنها به هم می‌رسانند، و جز غرور و نیرنگ چیز دیگری را به انسانها نوید نمی‌دهند»<sup>۹۰</sup> و با هر انسانی، شیطانی قرین و همدم است»<sup>۹۱</sup>.

روایاتی که کیفیت نفوذ ابلیس در آدم را - به سان جریان خون در عروق - بیانگر است فراوان و چشمگیر می‌باشد.<sup>۹۲</sup>

چنانکه روایاتی که قرائن نفوذ شیطان را - که از آتش آفریده شده و آتش نیز سرخ فام است - بازگو می‌کند نسبتاً زیاد است:

طی روایت مندرج در «الدر المنثور» دیدیم، یکی از راههای هموار نفوذ ابلیس در آدم، خشم اوست [و چهره انسان به گاه خشم، سرخ و در صورت شدت، همانند دود تیره آتش، سیاه می‌گردد].

ابوحمزه ثمالی از امام باقر - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود: «این خشم پاره آتشی از شیطان است که در قلب آدمیزاد برافروخته می‌شود، و آنگاه که یکی از شما دچار خشم می‌گردد چشمان او سرخ شده، و رگهایش برآمدگی یافته، و شیطان در او نفوذ می‌کند»<sup>۹۳</sup>.

روایات از دست اخیر، بیان کننده ظهور و تجلی نفوذ ابلیس و شیطان ناری

.....

۹۰ - سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۰۰.

۹۱ - رك: بحار، ج ۶۰، ص ۲۶۸، ۲۶۹ و ۳۳۱؛ البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۷۷، ۷۸؛ عرائس المجالس، ص ۴۱؛

المعجم المفهرس، دنسینگ، ج ۳، ص ۱۲۹؛ المیزان، ج ۸، ص ۶۲ و ۶۴؛ دائرة المعارف پطرس، ج ۱، ص ۳۳۹؛

مفتاح كنوز السنة، ص ۹.

۹۲ - الكافي، ج ۲، ص ۳۰۴، ۳۰۵؛ المیزان، ج ۸، ص ۶۴؛ [بخش نخست حدیث]، منیة المرید، ط بمبئی،



در انسان است.

اجمالاً باید یادآور شد، ابلیس موجودی است که خدا او را آفریده و دارای شعور و اراده است و انسان را به شر فرا می‌خواند، و به معصیت سوق می‌دهد، و قبلاً همراه با فرشتگان و در مرتبت آنان آنگونه به سر می‌برد که امتیازی میان آنان مشهود نبود؛ لیکن پس از آفرینش انسان از فرشتگان، ممتاز گشت، و در جانب شر و فساد قرار گرفت، و به نوعی از استناد، انحراف انسان از صراط مستقیم و گرایش او به سقوط و بدبختی و گمراهی و ارتکاب معصیت و اعمال باطل بدو مستند است؛ چنانکه فرشته، موجودی دارای ادراک و اراده می‌باشد که به نوعی از استناد، هدایت انسان به منتهای سعادت و مرتبت قرب و کمال بدو مستند است. همانگونه که قبلاً اشارت رفت: ابلیس را اعوان و یارانی از جن و انس و نژاد و تباری است که از نظر نوع، مختلف هستند و ابلیس به آنها دستور می‌دهد در تمام مسائل دنیایی انسان تصرف و دخالت کنند و باطل را به صورت حق جلوه دهند و امور زشت را بیارایند.

ابلیس و اعوان و انصار او در قلب و بدن و سایر شؤون حیاتی انسان - از قبیل اموال و فرزندان و جز آنها - با تصرفهای متفاوتی به طور دسته جمعی یا انفرادی، تند یا کند، بدون واسطه و یا با واسطه، تصرف و نفوذ می‌کنند؛ اما انسان حضور و نفوذ و اعمال آنها را احساس نمی‌کند؛ بلکه جز خویشتن، چیزی را احساس نمی‌نماید، فقط عمل خود را می‌بیند. و افعال ابلیس با اعمال و ذوات و اعیان انسان تزاخم و اصطکاک پیدا نمی‌کند تا آن را احساس نماید. خداوند متعال صرفاً این مطلب را در قرآن کریم گزارش فرموده که ابلیس از سنخ جن است و جن از آتش آفریده شده، و ابلیس حالش در آغاز امر با فرجامش دگرگونی یافته [و دچار فسق و تمرد گشته است].<sup>۹۳</sup>

ص ۱۵۱؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۶۵؛ با تفاوت یسیری؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۲۳.

۹۳ - المیزان، ج ۸، ص ۴۴.

آنچه از بررسیهای مفسرین و محدثین در باره ابلیس استفاده می‌شود این است: که عرصه عمل و فعالیت ابلیس ادراک انسانی می‌باشد و وسیله عمل او عواطف و احساسات درونی اوست. و این ابلیس است که اوهام تهی از واقعیت و افکار باطل را در نفس انسانی القا می‌کند: ...الْوَسْوَسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ.<sup>۹۴</sup>

لیکن انسان معذک تردید ندارد که این افکار و اوهام - که «وسوسه‌ها» نام دارد - افکار خود اوست که خود در خویشتن به هم رسانده است بدون اینکه جز خود موجود دیگری را احساس کند که این افکار و اوهام را به او القا می‌نماید. اگر دخالت شیاطین و سببیت او در ایجاد این افکار مانند سببیت متعارف بود قهراً با استقلالمان در تفکر به هیچ وجه نمی‌ساخت، و ما نسبت فعل اختیاری را به خودمان احساس نمی‌کردیم؛ چرا که در غیر این صورت علم و انتخاب و اراده، به ابلیس نسبت داده می‌شد نه به ما... تصرفات ابلیس در انسان يك تصرف طولی است و با اقدام خود انسان و انتساب عمل به خود انسان منافاتی ندارد؛ آری اگر این تصرف و دخالت ابلیس در عرض تصرفات خود انسان می‌بود نمی‌توانستیم بگوییم این انسان است که چنین و چنان کرده است، یعنی عمل انسان را هم نمی‌توانستیم به خود او مستند سازیم.<sup>۹۵</sup>

### مسائل مختلفی که در باره ابلیس قابل طرح است

با اینکه خداوند ابلیس و ماهیت او را می‌شناخت چرا وی را آفرید؟ چرا خدا ابلیس

.....  
۹۴ - سورة ناس (۱۱۴): ۵، ۴.

۹۵ - المیزان، ج ۸، ص ۴۱.

را - با اینکه از ملائکه نبود - در میان آنها قرار داد؟ با اینکه خدا می‌دانست که ابلیس از فرمانش تمرد می‌کند چرا وی را مأمور به سجده کرد؟ چرا خدا ابلیس را موفق به سجده نساخت؟ چرا این همه اقتدار و نفوذ در انسان را برای او به هم رساند که - به سان جریان خون در عروق - سرپای وجود آدمی را در اختیار گیرد؟ چرا او را پس از تمرد با مرگ و نابودی کیفر نداد؟ چرا خداوند ابلیس را با جنود سواره و پیاده تقویت کرد و او را بر تمام شوون حیاتی بشر مسلط ساخت؟ چرا او را در برابر احساس انسان پدیده‌ای پدیدار نیافرید که از وی بر حذر باشد؟ چرا خداوند انسان را با نیروهای امدادگری به مانند جنود ابلیس تأیید و تقویت نکرد؟ چرا اسرار آفرینش آدم و فرزندان او را از ابلیس مخفی نکرد تا او سودای اغوای آنها را در سر نهروراند؟

ابلیس چگونه وارد بهشت شد؟ با اینکه بهشت از قداست و طهارت برخوردار است. چگونه وسوسه و دروغ از رهگذر ورود ابلیس، در آن راه یافته است؟ و چند مسأله دیگر که حس کنجکاوی انسان برای یافتن پاسخ آنها برانگیخته می‌شود.

پاسخ اینگونه مسائل را مفسرین و محدثین در آثار خود کما بیش یاد کرده‌اند، بویژه می‌توان پاسخ همه آنها را در المیزان (ج ۸، ص ۳۷ - ۴۴) به گونه‌ای جالب به دست آورد.

**افرادی که ابلیس از نفوذ در آنها احساس ناتوانی می‌کند (موانع نفوذ)**

امام صادق - علیه السلام - فرمود: ابلیس گفته است: مرا در باره پنج نوع افراد چاره‌ای برای نفوذ و تأثیر در آنها وجود ندارد، اما به جز این نوع افراد، سایر افراد در قبضه نفوذ و اقتدار من قرار دارند. افرادی که من برای نفوذ در آنها احساس

ناتوانی می‌کنم عبارتند از:

- \* کسی که با نیتی راستین چنگ در خدا دارد و در تمام شوون زندگانی خود به او توکل می‌کند.
- \* کسی که تسبیح و ذکرش شبانه روز ادامه می‌یابد [و اکثر ساعات و لحظات روز و شبش در تسبیح و یادِ خدا و تقدیسِ پروردگار می‌گذرد و از او غافل نمی‌گردد].
- \* کسی که برای برادر ایمانی خود همان را می‌پسندد که برای خویشان پسند می‌کند.
- \* کسی که بر مصیبت - آنگاه که بر او وارد می‌شود - نمی‌نالد و شکوه نمی‌کند.
- \* و کسی که به قسمت الهی از نظر روزی راضی است، و آنچه‌ان برای روزی خود تلاش و اهتمام و دلبستگی شدید ندارد.<sup>۹۶</sup>

### کالاهای نفوذ ابلیس و خریداران آنها

حضرت عیسی - علیه السلام - ابلیس را - در حالی که طَبَقَهايي را همراه خود می‌برد و بارهایی بر آن نهاده بود - دیدار کرد و گفت: این بارها چیست؟ پاسخ داد: مال التجاره‌ای است که در جستجوی خریداران آنها هستم. فرمود این مال التجاره چیست؟ گفت:

یکی از آنها جور و ستم است. عیسی فرمود: چه کسانی خریداران آن هستند؟ گفت: پادشاهان.

.....  
۹۶ - الخصال، ج ۱، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۸؛ به نقل از همان کتاب، سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۰.

آنگاه ابلیس کبر و حسد و خیانت و نیرنگ را یاد کرد و خاطر نشان ساخت که خریداران آنها - به ترتیب - عبارتند از: روستاییان، علما، تجار، و زنان.<sup>۹۷</sup>

ابلیس زدگانی که اعمال آنها مقبول درگاه الهی واقع نمی‌شود

از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که فرمود: ابلیس به سپاهیانش گفت: آنگاه که من بتوانم در سه چیز، انسان را تحت نفوذ خود در آورم مرا در رابطه با اعمال [نیک] او باکی نیست؛ زیرا در چنین صورتی اعمال و تلاشهای او در پیشگاه خدا تلقی به قبول نمی‌گردد:

- ۱- فردی که عمل و کوشش خود را فراوان [و در خور تقدیر و تشکر] پندارد.
- ۲- کسی که گناه خود را فراموش کند. ۳- و شخصی که عجب و خودپسندی به [درون] او راه یابد.<sup>۹۸</sup>

چرا ابلیس - پس از استکبار - ناگزیر از شر و اغوا گشت؟

مقدمه یاد آور می‌شوم: ما هیچ آفریده‌ای را نمی‌شناسیم که وجود آن بر شر و باطل سرشته شده و مجبور بر کفر و یا گریز از فسق باشد. جمله: «فَفَسَّقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» نشان می‌دهد که ابلیس در طاعت و معصیت مختار بوده است؛ چون او از طایفه

.....  
۹۷ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۰.

۹۸ - الخصال، ج ۱، ص ۱۱۲.

جن، و جن نیز پاره‌ای از آنها مسلمان و پاره‌ای دیگر منحرف و متمرند، به سان انسان که عده‌ای مؤمن، و گروهی دیگر کافرند؛ چنانکه به این نکته - با استناد به آیات - قبلاً اشاره شد. روایات نیز مؤید سابقه طاعتِ ابلیس (هر چند که آن را ریایی و نفاق گونه شناساندند) می‌باشد.

با توجه به اینکه آدم از رهگذر چشیدن «شجره منیه» دچار عصیان گشت، و ابلیس نیز به خاطر تمرد و استکبارش از سجده آدم، گرفتار معصیت شد، و باید هر دورا گناهکار برشمرد که دارای شرایطی همسان از نظر نافرمانی بودند؛ اما باید یاد آور شد میان عصیان آدم و تمرد ابلیس - با توجه به شرایط آینده‌شان - فرق و تفاوتی جلب نظر می‌کند؛ زیرا آدم [و حواء] پس از عصیان و هبوط از بهشت، نادام گشتند و توبه نمودند؛ و خدا نیز توبه آنان را پذیرفت.<sup>۹۹</sup>

اما ابلیس - نه تنها توبه نکرد - بلکه رویِ تمردِ خود پافشاری نموده و زبان به اعتراض گشود؛ لذا برای همیشه ملعون و مطرود از رحمت خدا گشت و مجبور به شر و باطل و مفسد بر اغوا و اضلال شد. مآل و فرجام ذریه ابلیس - که عبارت از شیاطین و پیروانِ راهِ آنها هستند - عبارت از گمراهی و انحراف و گمراه سازی و شر و بدخواهی است؛ اما سرانجام ذریه آدم - که توبه نمود - دارای اختیار و انتخاب خیر و شر، و آزادی در طاعت و معصیت می‌باشد. و سرانجام، فالِ فرشتگان که هیچ گناه از آنها سر نزد محض طاعت و عبادت است.

اموری که ابلیس نخستین بار آنها را بنیاد کرد

۱ - استکبار - یا - نخستین معصیت: طی روایات متعددی آمده است: «نخستین

۹۹ - سوره بقره (۲): ۳۷؛ سوره اعراف (۷): ۲۳.

معصیتی که از نخوت درونی بازگو می‌کرد و از روی کبر روی داد از ابلیس سرزد؛ و استکبار نخستین گناهی بود - که از نافرمانی در برابر امر الهی [پس از آفرینش آدم] ریشه می‌گرفت - روی داد.<sup>۱۰۰</sup>

۲ - قیاس: از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و برخی از ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - روایت شده: نخستین کسی که با تکیه به رأی خود در امر دین قیاس کرد ابلیس بود (بنگرید به مراجع زیر عنوان «ابلیس - یا - نخستین بنیانگذار قیاس» که بحث بعدی ما است.

۳ - کفر: از امیرالمؤمنین علی - عَلَيْهِ السَّلَام - روایت شده: «ابلیس نخستین کسی است که کافر شد و اساس کفر را بنیاد کرد» چنانکه همین سخن از امام صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - نیز روایت شده و آن حضرت این توضیح را افزود که: «کفر ابلیس، شرک نبوده است؛ زیرا او کسی را به عبادت غیر خدا فرا نخوانده بود؛ بلکه بعداً مردم را به شرک دعوت کرده و خود، مشرک گشت».<sup>۱۰۱</sup>

۴ - لواط: از امیرالمؤمنین علی - عَلَيْهِ السَّلَام - راجع به نام ابلیس که در آسمان معروف بود سؤال کردند، فرمود: نام او «حارث» بود و نیز در باره نخستین کسی که عمل زشت لواط «کار قوم لوط» را انجام داد پرسیدند، فرمود: ابلیس بود، و او این کار زشت را با خود انجام می‌داد. همان امام از رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - روایت کرده که فرمود:

«...وقتی خدا فرمان هبوط آدم را صادر کرد، آدم با همسرش هبوط کردند، ابلیس در حالی که بدون جفت و همسر بود هبوط نمود، و او اولین کسی است که با خود لواط کرد».<sup>۱۰۲</sup>

۱۰۰ - تفسیر قمی، ص ۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۷۴؛ المیزان، ج ۸، ص ۵۹، ۶۰، به نقل از «الکافی» و «تفسیر قمی».

۱۰۱ - الکافی (اصول)، ج ۴، ص ۳۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۸؛ المیزان، ج ۸، ص ۵۹ به نقل از تفسیر عیاشی.

۱۰۲ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۳۳ و ۲۸۱؛ عیون اخبارالرضا، ص ۱۳۴ و ۱۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۳۴۶، ۳۴۷.

۵ - مسأله: از امام باقر - علیه السلام - روایت کرده اند که فرمود: «وقتی ابلیس دید کارش [یعنی اغواء به لواط] در مورد مردان عملی گشت سراغ زنان آمد و خود را به صورت زنان بگردانید  
گفت: مردان شما با هم در می آمیزند؟ گفتند: آری، ما این کار را دیدیم لوط - علیه السلام - آنان را نصیحت و سفارش می کرد، اما ابلیس آنان را آنچنان اغوا کرد تا زنان به زنان بسنده نمودند [و به مسأله روی آوردند].<sup>۱۰۳</sup>  
۶ - ۸ - گریه و زاری، آواز خوانی، سرود: جابر از نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - آورده است که فرمود:

ابلیس نخستین کسی است که صدا به گریه و زاری بلند کرد، و اولین کسی است که آوازخوانی آغاز نمود، و اولین سراینده است. آنگاه فرمود:  
وقتی آدم از شجره منهیة تناول کرد ابلیس آواز سرداد، و به هنگام هبوط سرود می خواند، و وقتی در زمین استقرار یافت گریه و زاری آغاز کرد و بر نعمتهای بهشت [افسوس می خورد] و از آن یاد می کرد.<sup>۱۰۴</sup>

۹ - حسد: از جنادة بن امیه نقل شده: «اولین لغزش و اشتباهی که روی داد حسد بود، ابلیس نسبت به آدم - به خاطر آنکه مأمور به سجده در برابر وی گشت - حسد ورزید، و همین حسد او را به نافرمانی [و استکبار که نخستین گناه او بود] واداشت» و لذا از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که: «... ابلیس به نوح گفت: از حسد بهره‌یز؛ زیرا حسد با من همان کاری کرد که کرد...» [و موجب هبوط و لعن من گشت].<sup>۱۰۵</sup>

۱۰ - تعصب بی جا: امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرمود: «...حمیت بر ابلیس عارض گشت... و به خاطر اصل خلقتش نسبت به آدم تعصب ورزید. پس [ابلیس] دشمن خدا پیشوای متعصبین و سلف مستکبرین می باشد، ابلیس که

۱۰۳ - الکافی، ج ۵، ص ۵۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۷۸.

۱۰۴ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰ و ۲۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۹ و ۲۱۹.

۱۰۵ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۱؛ الخصال، ج ۱، ص ۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۲ و ۲۸۱.



اساس عصبيت را بنياد كرد...» امام صادق (ع) فرمود: «...خدا مي دانست كه ابليس از فرشتگان نبود و آن حميت و عصبيت و غضبي را كه ابليس در خود نهان کرده بود آشكار ساخت...»<sup>۱۰۶</sup>

### ابليس، نخستين بنيانگذار قياس

عيسى بن عبدالله قرشي گفت: ابو حنيفه بر امام صادق - عليه السلام - وارد شد، حضرت به او فرمود: «به من گزارش کردند كه تو [در دين و احكام آن] قياس مي كني؟ عرض كرد آري، من قياس مي كنم. فرمود: قياس را [در دين خدا] روا مداريد؛ زيرا «نخستين كسي كه قياس كرد ابليس بود»؛ چرا كه او - [در مقام بهانه جويي و پاسخ به اعتراض خدا، مبني بر اينكه چرا آدم را سجده نكردي؟] - گفت: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. ابليس با اين سخن ميان آتش و گل و خاك قياس كرد. اگر او نورانيتِ آدم را با روشنايي آتش مقايسه مي كرد به مزايای اين دو نور و صفا و زلالی یکی از آن دو [و برتری آن] نسبت به دیگری پی می برد، [يعنی] اگر ابليس، جوهری كه خداوند آدم را از آن آفريد با آتش قياس می كرد در می يافت نور و پرتو گوهر آدم فزونتر و ارجمندتر از آتش می باشد.<sup>۱۰۷</sup>

این سخنان امام صادق - عليه السلام - ناظر به گفتار نبی اکرم - صلی الله عليه و آله - است كه امام از آن حضرت روايت کرده است كه فرمود: «اول من قاس امر الدین برأيه ابليس». امام صادق - عليه السلام - پس از نقل این حدیث فرمود: «اگر کسی امر مربوط به دين را با [مقياس و معيار] رأی خویش قياس كند خداوند او را در روز قيامت همنشين ابليس می سازد؛ چرا كه او از ابليس در قياس پيروي کرده است.<sup>۱۰۸</sup>

.....  
۱۰۶ - نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۲؛ الكافي، ج ۲، ص ۳۰۸؛ تفسير عياشي، ج ۲، ص ۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۰ و ۲۵۹.

۱۰۷ - البرهان، ج ۲، ص ۴؛ الكافي (اصول)، ح ۱۷۶؛ تفسير قمي، ص ۳۲؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۵؛ قصص الانبياء، ابن كثير، ج ۱، ص ۳۸؛ الميزان، ج ۸، ص ۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۸ و ۲۷۳.  
۱۰۸ - الدر المنثور، ج ۳، ص ۷۲؛ المنار، ج ۸، ص ۳۳۱؛ الميزان، ج ۸، ص ۵۹.

در کتب تفسیر و حدیث، روایتِ یاد شده از زبان دیگران نیز نقل شده و نشان می‌دهد که برخوردار از شهرت است: از ابن عباس و حسن بصری و ابن سیرین نقل می‌کنند که آنها می‌گفتند: «اول من قاس ابلیس». ابن سیرین می‌گفت: «آفتاب و ماه جز از رهگذر مقایسه به پرستش در نیامدند [یعنی اگر قیاسی در میان نمی‌بود مردم به آفتاب پرستی و یا پرستش ماه و اصولاً بت پرستی و شرك روی نمی‌آوردند].»<sup>۱۰۹</sup>

### جهالت و نادانیِ ابلیس در این قیاس و ریشه‌های آن

ابلیس در قیاس آتش با خاک و گل گرفتار چند نوع جهل و نادانی رسواگر بوده است:

- \* نخست آنکه به پروردگار خود اعتراض نمود. و این کار یقیناً کفر به شمار می‌آید [و جهل است که ریشه کفر را می‌پردازد].
- \* در صدد بر آمد که خدا او را به کاری فرمان دهد که مطابق دلخواه و هماهنگ با رأی سست او باشد، و همین امر از قیاسگری او سر بر آورد.
- \* به مزیت ماده و میدنی استدلال کرد که خود از آن آفریده شده بود. اما باید چنین استدلالی را از چند جهت، جهالت بر شمرد:
- ا- برتری ماده‌ای بر ماده دیگر را نمی‌توان با برهان و قیاس! اثبات نمود.
- ب- پاره‌ای از مواد و اشیاء گرانبها از لحاظ اصل و بنیاد پست و فرومایه‌اند، مانند مشک که از خون (نافه) آهو است و الماس که از دل و درون ذغال به دست می‌آید.

.....  
 ۱۰۹ - المنار، ج ۸، ص ۳۳۱؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۹؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۷۱.

ج - ملائکه از نور آفریده شدند؛ لیکن ابلیس از آتشی لهیبنده و سوزان آلوده به دود آزارنده، و گرفتار اضطراب و فاقد آرامش خلق شده؛ بدون تردید نور را بر نار برتری است؛ چون نار دودآلود و آسیب آفرین و مؤذی است.

با اینکه ملائکه از نور و عنصری بهتر و ارجمندتر آفریده شده‌اند با کمال تواضع در برابر فرمان الهی امتثال جستند و سجده کردند؛ پس بنابراین ابلیس را - که از عنصری کم ارزش‌تر و آزارنده آفریده شده بود - سزاتر بود که در برابر آدم - در جهت امتثال امر الهی - سجده کند؛ بلکه ابلیس سزاوارتر بود که به وی در مقام توبیخ گفته شود «أُولَى لَكَ فَأُولَى» مرگ و نابودی سزای تو باد.

علاوه بر این، نمی‌توانیم به‌ذیریم آتش، بهتر و برتر از خاک و گل است؛ زیرا تمام موجودات زنده نباتی و حیوانی در کره ارض - بی واسطه و یا با واسطه - از خاک آفریده شده‌اند؛ ولی آتش فاقد چنین فایده و مزیت است.

ابلیس از آن مزیتی که خداوند با دست قدرت خود، آدم را بویژه از آن بهره‌مند ساخت غافل و جاهل بود، غافل از اینکه خدا از روح خود در او دمید و استعداد علمی و عملی او را فوق استعداد همه آفریده‌ها قرار داد و از مأمور ساختن ملائکه به سجده آدم، شرف و کرامت آدم را خاطر نشان ساخت و او را با چنین مزیتی برتر از ملائکه معرفی فرمود، بدون تردید ملائکه از نظر عنصری که مبدأ آفرینش آنها را می‌پرداخت و نیز از لحاظ طاعت، از ابلیس برتر بودند (که نتیجه قهری آن برتری آدم بر ابلیس می‌باشد؛ چرا که ملائکه برتر به سجده آدم مأمور گشتند، علیهذا قیاس ابلیس قیاسی نادرست و بازده جهل و غباوت او بوده است).

قرطبی برای ارائه نادرستی و سستی قیاس ابلیس ادله دیگری را یادآور می‌شود و می‌گوید: حکما گفته‌اند:

در عنصر خاک و گل، رزانت و آرامش و وقار و سکون وجود دارد؛ لذا آدم را بر آن داشت که پس از عصیان به توبه و تواضع و تضرع روی آورد؛ اما در آتش، سبکی و تندى و تیزی و اضطراب و سر به هوایی جلب نظر می‌کند و همین نکته

ابلیس را به تمرد و استکبار و اصرار بر آن واداشت.  
 در احادیث می‌بینیم که خاک بهشت از «مسک ازفر=مُشکِ خوشبو» است؛  
 لیکن در هیچ خبری دیده نمی‌شود که در بهشت، آتش وجود دارد، [یا آتش بهشت  
 چنین و چنان است]!  
 خداوند آتش را وسیلهٔ عذاب معرفی کرده؛ لیکن خاک را به عنوان ابزاری  
 برای عذاب گنهکاران معرفی نفرموده است.  
 خاک از آتش بی نیاز است، اما آتش به مکان نیاز دارد که آن عبارت از خاک  
 می‌باشد.

لذا ابن عباس گفته است: ابلیس را طاعت، اولی از قیاسش بود؛ اما او به  
 قیاس چنگ انداخت و اولین موجودی بود که به رأی خویش قیاس کرد.  
 بیضاوی گفته است: ابلیس نخستین بنیانگذار کبر و استبداد و اعتماد به  
 رأی شخصی است.

اغنیای غوطه‌ور در عیش و نوش قیاس را از ابلیس اقتباس کردند و  
 همانگونه که ابلیس به اصل و مبدأ آفرینش خود می‌بالید و بر آدم تعصب ورزید و  
 از آفرینش او خرده‌گیری کرد، مترفین و عیش‌مداران نیز به مال و اولاد خود  
 می‌بالیدند و در خود احساس کبر می‌کردند و می‌گفتند: «نحن اکثر اموالاً و اولاداً  
 و ما نحن بمعذبین»

## کار و حرفه‌های ابلیس = شیطان

می‌دانیم که شیطان و شیاطین در قرآن و حدیث مرادف با ابلیس و هم‌زمان او

۱۱۰ - رك: مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۰۲؛ المنار، ج ۸، ص ۳۳۰ - ۳۳۲؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۹؛  
 الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۱۷۱؛ انوار التنزیل، ج ۳، ص ۴؛ نهج البلاغه، عبده، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۷۴.

می‌باشند و در قرآن و حدیث و پاره‌ای از کتب آسمانی دیگر کار و حرفه او به صورت‌های گوناگون ارائه شده است و موارد ذیل بیانگر نمونه‌هایی از کارهای او است که ما نیز نمونه‌هایی از آیات را در مقام استناد بدانها در زیر یاد می‌کنیم:

دشمنی با انسان،<sup>۱۱۱</sup>

تحریک به بدی و زشتی و دروغ بر خدا،<sup>۱۱۲</sup>

تخویف و ایجاد ترس در اولیاء خدا،<sup>۱۱۳</sup>

وعده‌های دروغ و فریبا،<sup>۱۱۴</sup>

ایجاد دشمنی و کینه میان مردم به وسیله باده و قمار،<sup>۱۱۵</sup>

حالت آماده باش بر اعمال دشمنی با انبیا،<sup>۱۱۶</sup>

جلوگیری از ذکر خدا و نماز،<sup>۱۱۷</sup>

وسوسه و اغوای آدم و نسل و نژاد او در جهت محرومیت از بهشت و

سعادت،<sup>۱۱۸</sup>

خلف وعده،<sup>۱۱۹</sup>

تزئین و تسویل کارهای زشت،<sup>۱۲۰</sup>

ایجاد نسیان از ذکر خدا،<sup>۱۲۱</sup>

.....  
۱۷۵.

۱۱۱ - سوره بقره (۲): ۱۶۸؛ سوره انعام (۶): ۱۴۲؛ سوره اعراف (۷): ۲۲؛ و آیات فراوانی که جا به جا شیطان را دشمن آشکار انسان معرفی می‌کند.

۱۱۲ - سوره بقره (۲): ۱۹۹، و آیات دیگر.

۱۱۳ - سوره آل عمران (۳): ۱۵۹.

۱۱۴ - سوره نساء (۴): ۱۲؛ سوره اسراء (۱۷): ۶۴، و آیات دیگر.

۱۱۵ - سوره مائده (۵): ۱۹.

۱۱۶ - سوره انعام (۶): ۱۱۲.

۱۱۷ - سوره مائده (۵): ۱۹.

۱۱۸ - سوره اعراف (۷): ۲۷؛ سوره انفال (۸): ۲۷؛ سوره طه (۲۰): ۱۲۰؛ سوره بقره (۲): ۳۶ - و آیات دیگر.

۱۱۹ - سوره انفال (۸): ۴۸؛ سوره ابراهیم (۱۴): ۲۲؛ سوره حشر (۵۹): ۱۶.

۱۲۰ - سوره انفال (۸): ۴۸؛ سوره نحل (۱۶): ۶۲؛ سوره محمد (۴۷): ۲۵.

۱۲۱ - سوره یوسف (۱۲): ۳۲؛ سوره مجادله (۵۸): ۱۹.

تحريك به تبيذير و اسراف،<sup>۱۲۲</sup>  
لواط،<sup>۱۲۳</sup>  
پروردن آرزوهای دور و دراز در انسان،<sup>۱۲۴</sup>  
واداشتن مردم به ایجاد دگرگونی در فرمان و دین خدا،<sup>۱۲۵</sup>  
تعلیم سحر و جادو به مردم،<sup>۱۲۶</sup>  
ذلت آفرینی برای بشر،<sup>۱۲۷</sup>  
همدمی با فراموشکاران خدا،<sup>۱۲۸</sup>  
اعمال سلطه و اقتدار در دوستداران خود،<sup>۱۲۹</sup>  
رهنمون ساختن مردم به عذاب دوزخ،<sup>۱۳۰</sup>  
عصیانگری در برابر خدای رحمان،<sup>۱۳۱</sup>  
استکبار،<sup>۱۳۲</sup>  
ایجاد انگیزه فساد در میان مردم،<sup>۱۳۳</sup>  
فرود آمدن بر دروغگویان و گناهکاران حرفه‌ای،<sup>۱۳۴</sup>  
حسد،<sup>۱۳۵</sup>

- .....
- ۱۲۲ - سوره اسراء (۱۷): ۲۷.
- ۱۲۳ - به مراجع ذیل عنوان «اموری که ابلیس نخستین بار آنها را بنیاد کرد (ش ۴) رجوع شود.
- ۱۲۴ - سوره نساء (۴): ۱۱۹.
- ۱۲۵ - همان.
- ۱۲۶ - سوره بقره (۲): ۱۰۲.
- ۱۲۷ - سوره فرقان (۲۵): ۲۹.
- ۱۲۸ - سوره زخرف (۴۳): ۲۶.
- ۱۲۹ - سوره نحل (۱۶): ۱۰۰.
- ۱۳۰ - سوره حج (۲۲): ۳ و ۴؛ سوره فاطر (۳۵): ۶.
- ۱۳۱ - سوره مریم (۱۹): ۴۴.
- ۱۳۲ - سوره ص (۳۸): ۷۴؛ و نیز بنگرید به «ش ۱» ذیل عنوان «اموری که ابلیس نخستین بار آنها را بنیاد کرد».
- ۱۳۳ - سوره یوسف (۱۲): ۱۰۰؛ سوره اسراء (۱۷): ۵۳؛ و آیات دیگر.
- ۱۳۴ - سوره شعراء (۲۶): ۱۱۱، ۱۱۲.
- ۱۳۵ - بنگرید به «ش ۹» ذیل عنوان «اموری که ابلیس نخستین بار...».

راست جلوه دادن پندار خود برای مردم،<sup>۱۳۶</sup>

غواصی و بنائی،<sup>۱۳۷</sup>

صنایع و اختراعات عجیب: ساختن پرستشگاه، پیکر تراشی، ساختن جامه‌هایی مانند آبگیر، و دیگهای ثابت<sup>۱۳۸</sup> اختراع حمام، نوره، آسیاب، آبگینه، صابون<sup>۱۳۹</sup>... البته عده‌ای از آنها بدین سان بوده و هستند.

یورش همه جانبه به تمام انسانها،<sup>۱۴۰</sup>

تعلیم و سوسه و آراء به ظاهر آراسته به یکدیگر،<sup>۱۴۱</sup>

کثیر الاختفا بودن آنها پس از پدیداری=الخناس،<sup>۱۴۲</sup>

انقباض خاطر به هنگام ذکر خدا، و انبساط به گاه عدم ذکر

خدا=الخناس (به حسب برخی از تفاسیر)،<sup>۱۴۳</sup>

لغزاندن مردم با آواز و تاختن با یاران سواره و پیاده خود و شرکت در اموال

و اولاد انسان،<sup>۱۴۴</sup>

القاء و تعلیم و سوسه به دوستانش برای ستیزه با مؤمنان،<sup>۱۴۵</sup>

تماس با انسان و تأثیر در او و سرانجام، ایجاد جنون.<sup>۱۴۶</sup>

.....

۱۳۶ - سوره سبأ (۳۴): ۲.

۱۳۷ - سوره ص (۳۸): ۴۰؛ سوره انبیاء (۲۱): ۲۲؛ در دریاها فرو می‌رفتند و جواهر را استخراج می‌نمودند (بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۸۰).

۱۳۸ - سوره سبأ (۳۴): ۱۳.

۱۳۹ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۸۱.

۱۴۰ - سوره اعراف (۷): ۱۷، ۱۸؛ سوره حجر (۱۵): ۳۸.

۱۴۱ - سوره انعام (۶): ۱۱۲.

۱۴۲ - سوره ناس (۱۱۴): ۴ و بنگرید به: بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۰.

۱۴۳ - سوره ناس (۱۱۴): ۴ و رك: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۱؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۹۴.

۱۴۴ - سوره اسراء (۱۷): ۶۴.

۱۴۵ - سوره انعام (۶): ۱۲۱.

۱۴۶ - سوره بقره (۲): ۲۷۵.

حدیث زیر بیانگر اوضاع کلی زندگانی ابلیس است:  
 از قتاده نقل شده است: وقتی ابلیس هبوط نمود آدم به خدا عرض کرد:  
 پروردگارا! ابلیس را از رحمت خود دور و بیگانه ساختی، پس علم و  
 اطلاعات او چیست؟ فرمود: سحر. گفت: چه می‌خواهد؟ فرمود: شعر.  
 عرض کرد: چه می‌نویسد؟ فرمود: دروغ راست نما. گفت: خوراک او  
 چیست؟ فرمود هر مرداری که نام خدا [هنگام ذبح آن] بر آن ذکر نشده  
 است. عرض کرد: چه می‌نوشد؟ فرمود: باده و شراب مُسْکِر. گفت: مجلس  
 او کجاست؟ فرمود: بازارها. عرض کرد: صدای او چیست؟ فرمود: نای.  
 گفت: دامهای او چیست؟ فرمود: زنان.<sup>۱۴۷</sup>

راجع به اوضاع و شرایط دیگر ابلیس از نظر قرآن و حدیث و تفصیل آنها  
 در رابطه با مطالب یاد شده و نیز همزات شیاطین، حفظ آسمان از آنها، رصد نشینی،  
 رمی آنان با شهابها، گوش گرفتن به سخنان فرشتگان و امثال آنها، رجوع کنید به:  
 بحارالأنوار، ج ۶، ص ۱۸۴ - ۱۸۹.

### محبوب‌ترین امور در نظر ابلیس

همه امور زشت و ناپسند، محبوب و دلخواه ابلیس است؛ اما پاره‌ای از این امور  
 از محبوبیت فزونتری در نگاه ابلیس برخوردار است، از آن جمله:  
 لواط و مساحقه: «حضرت سلیمان از شیطان پرسید چه کار نزد او محبوب‌تر  
 و نزد خدا مبعوض‌تر است؟ جواب داد: آمیختن مرد به مرد و زن به زن...»<sup>۱۴۸</sup>

۱۴۷ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۳؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۸۱؛ و با تفصیلی بیشتر تفاوتی در مضمون ببینید در: دائرة  
 المعارف پطرس، ج ۱، ص ۳۳۹؛ عرائس البیان، ص ۴۱.  
 ۱۴۸ - اعلام قرآن، ص ۸۱.



مرگ فقیه و دانشمند دینی: امام صادق - علیه السلام - فرمود: مرگ هیچ يك از مؤمنین - از دیدگاه ابلیس - محبوبتر از مرگ يك فقیه: (انسان آگاه دینی) نیست.<sup>۱۴۹</sup>

قهر و دوری افراد مؤمن از یکدیگر: ابی بصیر از امام صادق - علیه السلام - آورده است که فرمود: «ابلیس - تا وقتی که دو فرد مسلمان و مؤمن از هم دوری می‌جویند - همواره خرسند و شادمان است...»

زنان - یا - نور چشم ابلیس: در ملاقاتی که میان حضرت یحیی و ابلیس روی داد گفتگوهایی بین آنها رد و بدل شد؛ از آن جمله یحیی به ابلیس گفت: چه چیزی دیدگان ترا روشنتر می‌سازد [و شادمانی فزونتری در تو، به هم می‌رساند]؟ گفت: زنان؛ چرا که آنها تله‌ها و دامهای صید من هستند؛ زیرا وقتی دعا‌های صالحین و لعنت‌های آنان بر من هجوم می‌آورند و نزد من تجمع می‌یابند به سوی زنان باز می‌گردم و دلم به وسیله آنها شادی و آرامش می‌یابد [چون می‌توانم افراد را از رهگذر زنان منحرف سازم].<sup>۱۵۰</sup>

### اموری که ابلیس را سخت می‌آزارد

از آنجا که ابلیس خواهان شر و باطل است قهراً از هرگونه کارهای نیک و پسندیده متنفر می‌باشد؛ لیکن پاره‌ای از کارهای نیک و پسندیده ابلیس را سخت می‌آزارد و او از اینگونه کارها شدیداً متنفر و گریزان بوده و بسیار آزرده خاطر می‌گردد. ما نمونه‌هایی از اینگونه کارها را - که موجب رنجش عظیمی برای ابلیس می‌گردد -

.....

۱۴۹ - الکافی (اصول)، ط اسلامیه، ج ۱، ص ۴۶؛ منیة المرید، ط بمبئی، ص ۱۸۴؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۱۵۰ - سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.

خاطر نشان می‌سازیم:

ذکر نام خدا=بَسْمَلَه: ابلیس از «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌گریزد، امام صادق - علیه السلام - فرمود: «وقتی مرد بر زن وارد می‌شود و در جای خود جلوس می‌کند شیطان در آنجا حضور به هم می‌رساند. اگر این مرد نام خدا را یاد کند شیطان از او دور می‌گردد...» و همو فرمود: «هنگامی که نهار و شام [برای خوردن بر زمین] می‌نهند بگو «بسم الله»؛ زیرا شیطان - [وقتی نام خدا را بر زبان آوردی] - به یارانش می‌گوید: بیرون روید که نه از شام خبری است و نه از خواب...»<sup>۱۵۱</sup>

سجده و اطاله آن: در حدیث آمده است که امام - علیه السلام - فرمود: «سجده را طولانی سازید؛ چون هیچ کاری بر ابلیس دشوارتر و فرساینده‌تر از آن نیست که فرزند آدم را در حال سجده ببیند؛ زیرا او مأمور به سجده برای آدم شد و از فرمان خدا تمرد ورزید؛ اما این فرزند آدم [را می‌بیند] که مأمور به سجده شده و از آن فرمان برده و نتیجه نجات یافته است» ریشه فرسایش ابلیس از سجده در برابر خدا را می‌توان طی روایتی جستجو کرد که ابوالفتوح آن را بازگو ساخته است، وی می‌گوید:

رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: چون یکی از فرزندان آدم سوره سجده بخواند و به جای سجده برسد و سجده بکند شیطان با کناره [و دور] شود و گریستن گیرد و گوید: «ویلاه=وای بر او» [یعنی وای بر من] فرزند آدم سوره برخوانده و سجده کرد و مستحق بهشت شد و من سجده نکردم مستحق دوزخ شدم» ابلیس در برابر سجده انسانها به یاد دوران تلخ هبوط و طرد خود از رحمت الهی می‌افتد و سخت رنجور و آزرده می‌شود.<sup>۱۵۲</sup>

ذکر فضیلت اهل البیت همراه با ذکر خدا: «آنگاه که دو فرد مؤمن یکدیگر را دیدار می‌کنند و خدا و فضیلت اهل البیت - علیهم السلام - را بر زبان می‌آورند بر گونه ابلس هیچ پاره گوشتی نمی‌ماند؛ بلکه گوشت

۱۵۱ - تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۰۷؛ المحاسن، ص ۴۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۰۱، ۲۰۳.

۱۵۲ - الخصال، ج ۲، ص ۶۱۶؛ روح الجنان، ج ۱، ص ۸۹.

چهره و گونه او فرو می‌ریزد تا آنجا که از شدت درد و رنج روحش به استغاثه در می‌آید».<sup>۱۵۳</sup>

وجود مصحف در خانه و یا تلاوت آن: امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرمود: «خانه‌ای که قرآن در آن تلاوت می‌شود و در آن خانه از خدا یاد می‌کنند، برکت آن خانه رو به فزونی گذارده و فرشتگان در آن حضور می‌یابند و شیطان از آن خانه می‌کوچد و می‌گریزد...» و نیز امام باقر - علیه السلام - فرمود: «اینکه [می‌بینم] مصحفی در خانه‌ای وجود دارد و از [برکت وجود آن]، خدا شیطان را از آن خانه طرد می‌کند در شگفتم»، چنانکه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: «تلاوت قرآن، شیطان را به دور می‌افکند».<sup>۱۵۴</sup>

اذان نماز: بانگ نماز از اموری است که شیطان را در محیط طرد می‌کند.<sup>۱۵۵</sup>

شهادت: شهید شدن انسان در راه خدا از اموری است که ابلیس سخت از آن می‌هراسد، «چنین روایت کرده‌اند: مردی ابلیس را روزانه هزار بار لعن می‌نمود، روزی در اثناء خواب شخصی آمد و او را بیدار کرد و به او گفت: برخیز؛ چرا که دیوار در حال سقوط است. گفت: تو کیستی که اینچنین برای من دلسوزی کردی؛ پاسخ داد: من ابلیس هستم. گفت: با اینکه من تو را هر روز هزار بار لعنت می‌کنم این رفتار دلسوزانه تو برای چیست؟ جواب داد: به خاطر اطلاعی که - در رابطه با مقام شهداء در پیشگاه خدا - در اختیارم دارم، ترسیدم تو [با مهدوم شدن زیر آوار] در زمره

.....  
۱۵۳ - سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۱۵۴ - الکافی، ج ۲، ص ۴۴۶؛ ثواب الاعمال، ص ۹۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۳؛ سنن دارمی، ک ۲۳، ب ۱۴؛ صحیح مسلم، ک ۶، ح ۲۱۲ «نقل از مفتاح کنوز السنة، ص ۹»؛ القرآن فی احادیث الرسول و اهل بیت، ص ۹۲.

۱۵۵ - مفتاح کنوز السنة، ص ۸ و ۳۱.

آنان قرار گرفته و به مقام و مرتبت والای شهداء نائل گردی» (عرائس المجالس، ص ۴۳) این نکته از آن رو است که «مهدوم» یعنی کسی که زیر آوار جان خود را از دست می‌دهد و غریق و زنی که با درد مخاض از دنیا می‌رود ثواب شهید نصیب آنها می‌گردد.<sup>۱۵۶</sup>

تجدید دوستی و آشتی افراد مؤمن با یکدیگر: امام صادق - علیه السلام - فرمود: «...وقتی دو فرد مؤمن به هم می‌رسند و دوستی خود را تجدید می‌کنند، زانوهای ابلیس سست می‌گردد و می‌لرزد، به گونه‌ای که نمی‌تواند در جایی قرار گیرد و رگ و پیوندش از هم گسیخته می‌شود و فریاد می‌زند: وای بر او [بر من] که سقوط و بدبختی بدو [یعنی به من] آسیب رسانده است».<sup>۱۵۷</sup>

احسان به دوستان اهل بیت - علیهم السلام - : امام صادق (ع) به اسحاق بن عمار فرمود: ای ابا اسحاق! به دوستان من تا می‌توانی نیکی کن، هیچ مؤمنی به مؤمن دیگر احسان و یاری نمی‌کند مگر آنکه چهره ابلیس می‌خراشد و قلبش مجروح می‌گردد.<sup>۱۵۸</sup>

## موضوعات گوناگون در باره ابلیس

مناظره او با ملائکه که بحث نسبتاً گسترده‌ای راجع به آن ذیل عنوان «آیا ابلیس در اصل کافر...»<sup>۱۵۹</sup> گزارش شده.

.....

۱۵۶ - سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۲۰.

۱۵۷ - الکافی، ج ۴، ص ۴۵، ۴۶؛ منیة المرید، ص ۱۵۵.

۱۵۸ - سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۰۰.

۱۵۹ - التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۳۶، ۲۳۷؛ المیزان، ج ۸، ص ۴۴.

كحول: سرمه چشم ابليس، خواب است، و سعوط: داروی بینی و انقیه او، کبر یا غضب است، و لعوق: لیس و مکیدن او، دروغ می باشد.<sup>۱۶۰</sup> مشافهات ابلیس با آدم و نوح و انبیای دیگر.<sup>۱۶۱</sup>

بصره: مهبط ابلیس، و فرود او در سرزمین «ابله»، و فرود مار در اصفهان، و طاووس در بابل.<sup>۱۶۲</sup> علل عداوت ابلیس با آدم،<sup>۱۶۳</sup> ناله ها و خورناسهای ابلیس،<sup>۱۶۴</sup> گفتگوی ابلیس با فرعون در حمام،<sup>۱۶۵</sup> ماهیت سجده ای که فرشتگان و ابلیس مأمور شدند در برابر آدم به جای آورند= سجده کرامت و گرامیداشت آدم،<sup>۱۶۶</sup> در پوش نهادن ظروف و بستن در خانه برای عدم نفوذ ابلیس در آنها،<sup>۱۶۷</sup> ضعف کید شیطان و ابلیس،<sup>۱۶۸</sup> ابلیس در ادبیات فارسی.<sup>۱۶۹</sup>

- .....
- ۱۶۰ - معانی الاخبار، ص ۱۳۸، ۱۳۹؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۸.  
۱۶۱ - بحار، ج ۶۰، ص ۲۵۰، ۲۵۱؛ المیزان، ج ۸، ص ۶۶.  
۱۶۲ - نهج البلاغه عبده، ج ۳، ص ۲۰؛ اعلام قرآن، ص ۸۴.  
۱۶۳ - المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۹؛ با استفاده از: التفسیر الکبیر.  
۱۶۴ - الخصال، ج ۱، ص ۲۳۶؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۴۱، ۴۴۷؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۴.  
۱۶۵ - عرائس المجالس، ص ۴۲؛ دائرة المعارف بطرس، ج ۱، ص ۳۳۹.  
۱۶۶ - روح الجنان، ج ۱، ص ۸۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۸؛ التبیان طوسی، ج ۷، ص ۲۱۴؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۲۱، ۲۲۴.  
۱۶۷ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۰۴.  
۱۶۸ - کتب تفسیر در ارتباط با آیه ۷۶ سوره نساء.  
۱۶۹ - اعلام قرآن، ص ۸۶ - ۸۹.



از دیدگاه فیلسوف شهید مطهری (ره)

## معرفت‌شناسی

علی ربانی گلپایگانی

- \* اهمیت بحث‌های معرفت‌شناسی
- \* معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی
- \* مفهوم و واقعیت علم
- \* تقسیم علم به حضوری و حصولی
- \* اقسام علم حضوری
- \* ملاک علم حصولی و حضوری
- \* نحوه ارتباط عالم و معلوم در علم حضوری

### پیشگفتار

آثار علمی بر جای مانده از متفکر و استاد شهید آیت الله مطهری - رضوان الله تعالی علیه - به دو دسته نوشتاری و گفتاری - و احیانا نوشتاری - گفتاری - تقسیم می‌شوند، که با انگیزه‌های خاص و در مناسبت‌ها و شرایط مکانی - زمانی مختلف پدید آمده‌اند؛ زیرا آن بزرگوار عالمی متعهد، هوشیار، فداکار و

درد آشنا بود که خود را در پیشگاه خدا و در برابر دین و فرهنگ اسلامی مسئول می‌شناخت، و روشنگری، هدایت افکار، دفاع از حق و مبارزه با هر نوع اعوجاج و انحراف در زمینه عقاید و معارف اسلامی را بزرگترین رسالت خویش می‌دانست، و در ایفاء این رسالت در همه صحنه‌های علمی - دینی حضور می‌یافت و از هر وسیله مشروعی بهره می‌گرفت.

قلمرو روشنگری و هدایت او محدوده خاصی نمی‌شناخت، نوباوگان، نوجوانان، جوانان، محصلان، آموزگاران، حوزویان، دانشگاهیان کارگران، بازاریان و مردان و زنان و... همگی مورد توجه او بوده و برای هر يك متناسب با سطح معلومات و توان فکری‌شان می‌گفت و می‌نوشت، در ایفاء این مسئولیت گاهی در مسجد و حسینیه حضور می‌یافت و بر فراز منبر می‌نشست، و گاهی در کلاس درس یا جلسه بحث علمی یا کنفرانس تحقیقی حاضر می‌شد و از تریبون سخنرانی بهره می‌جست، کتاب، مجله و روزنامه ابزار دیگری بودند که آن عالم فرزانه در مسیر تبلیغ و هدایت آنها را به خدمت گرفته بود.

آری مطهری صاحب نظر بلند پایه‌ای بود که در رشته‌های مختلف معقول و منقول گذشته بر شرح و تبیین آراء صاحب نظران بزرگ آن رشته‌ها خود آراء و اندیشه‌های ابتکاری آموزنده و سازنده بسیار دارد ولی به دلائلی که اشاره شد این اندیشه‌ها در آثار گوناگون وی پراکنده است و در نتیجه دست یابی به آنها جز برای افراد خاصی میسر نیست و این امر خود مایه محروم ماندن معرفت دوستان مشتاق از این مواهب بزرگ علمی شده است از این روی تحقیق و کاوش موضوعی در آثار بر جای مانده از آن گرانمایه يك اقدام ضروری و فوق العاده مفید خواهد بود.

این جانب به تناسب رشته علمی خود سالها است که با آثار و اندیشه‌های مرحوم مطهری - به ویژه اندیشه‌های فلسفی و کلامی او - مأنوس بوده و در بحثهای خود از آنها بهره فراوانی گرفته‌ام، و پیوسته در این فکر



بوده‌ام که در فرصت مناسب به تحقیق و بحث موضوعی پیرامون اندیشه‌های فلسفی - کلامی آن اندیشمند بزرگ مبادرت ورزم، و تاکنون به‌مناسبت سالگردهای شهادت آن عزیز مقالاتی در این راستا نگاشته‌ام، و اکنون بر آنم تا با عنایت الهی بحثهای مربوط به معرفت‌شناسی را مورد بررسی قرار داده، و آراء و نظرات استاد شهید را پیرامون موضوع مزبور در يك مجموعه منسجم و هماهنگ به دانش پژوهان - به ویژه شیفتگان اندیشه‌های استاد - عرضه نمایم. و انشاء الله در فرصت دیگر به تحقیق پیرامون موضوعات دیگر فلسفی - کلامی خواهم پرداخت.

روش تحقیق ما بدین گونه است که در هر مقاله يك یا چند مسأله معرفت‌شناسی مطرح گردیده، سپس آراء و نظرات فیلسوف شهید پیرامون آنها نقل می‌شود، و اگر احیاناً مواردی - به نظر نگارنده - نیاز به توضیح داشته و یا جای تأمل و مناقشه باشد در بخش پایانی مقاله تحت عنوان توضیحات بیان خواهد شد.

باشد که این اقدام به عنوان گامی در جهت خدمت به فرهنگ علمی - دینی جامعه و احیاء اندیشه‌های عالم و متفکری که عمر خویش را با تمام توان با اخلاص قابل ستایش در مسیر احیاء حق سپری نمود، بشمار آید، بدیهی است پیشنهادات و انتقادات آموزنده خوانندگان دانشمند در حُسن انجام این هدف کارساز و مایه امتنان و سپاس نگارنده خواهد بود.

و ماتوفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب

علی ربّانی گلپایگانی



## اهمیت بحث‌های معرفت‌شناسی

مسائل مربوط به علم، چه در فلسفه قدیم و چه در فلسفه و علوم جدید، بسیار حائز اهمیت است، و بالخصوص فلاسفه و محققین اروپایی در چهار قرن اخیر بیشتر همت خویش را صرف تحقیق در این مسائل کرده‌اند به طوری که می‌توان گفت سه مسأله:

۱- ارزش معلومات ۲- راه حصول علم ۳- تعیین حدود علم، محور مسائل فلسفی اروپا به شمار می‌رود. و با توجه به این که مسائل مربوط به علم در فلسفه اسلامی نیز از بغرنج‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل است، لزوم امعان نظر در این مسائل روشن می‌شود.

اختلاف نظر در مسأله اول است که فلاسفه را از سوفسطائیان و جزمیون را از شکاکان جدا کرده است، و اختلاف نظر در مسأله دوم است که دانشمندان اروپا را به دو دسته مهم عقلیون و حسیون منقسم، و مشاجره عظیمی بین دو دسته بر پا کرده است، و اختلاف نظر در مسأله سوم است که عقاید و نظریات دانشمندان را در باره فلسفه تعقلی که بارزترین مصداقش فلسفه اولی است، و قدما آن را علم کلی و فلسفه حقیقی می‌خواندند، مختلف کرده است، به طوری که گروهی تحقیق در این فن و قضاوت در باره مسائل مربوط به آن را نفیاً و اثباتاً از حدود توانایی ذهن بشر خارج دانسته‌اند، و گروهی بر عکس این فن را یقینی‌ترین و بی‌نیازترین فنون دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

## معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی

مباحث مربوط به ادراک و معرفت در کتب فلاسفه ما در موارد متعدد و به طور متفرق

ذکر شده است:

#### ۱ - باب مقولات:

قسمت ناچیزی از آن در باب مقولات مطرح گردیده است، در آنجا به مناسبت بحث در باره مقوله «کیف» و تقسیم آن به کیف جسمانی و نفسانی از علم به عنوان یکی از مصادیق کیف نفسانی بحث می‌شود.

#### ۲ - باب کلی و جزئی:

بخش دیگری از مباحث علم و ادراک بحثهایی است که در باب کلی و جزئی مطرح می‌شود، به مناسبت اینکه کلیت و جزئیت بستگی به عالم ذهن دارد، لذا مقداری از مباحث علم و ادراک هم در آنجا مطرح می‌شود.

#### ۳ - اعتبارات ماهیت:

یکی از مسائل مربوط به علم و ادراک که مسأله خیلی مهمی هم هست، مسأله‌ای است که به نام اعتبارات ماهیت داریم که مربوط می‌شود به اعتبارات ذهن و معرفت انحاء ماهیت، از قبیل ماهیت لابشرط، بشرط شیء، و بشرط لا.

#### ۴ - مبحث معقولات ثانیه:

بحث معقولات ثانیه مربوط به ذهن است، در آن جا معقولات تقسیم می‌شوند به معقولات اولی و معقولات ثانیه، و باز معقولات ثانیه به دو گونه‌اند: معقولات ثانیه منطقی، و معقولات ثانیه فلسفی، و همه این مسائل مربوط به علم و ادراک و معرفت است.

#### ۵ - مباحث نفس:

در مباحث نفس در باره قوا و فعالیت‌های نفس بحث می‌شود، بدین جهت بحث مربوط به علم و ادراک به میان می‌آید، و مسائل مربوط به ادراک، مراتب و انواع ادراکات مورد بحث واقع می‌شود.

بوعلی مفصل‌ترین بحث را در باره علم در مباحث نفس مطرح کرده است،

در «شفا» در مباحث نفس، و در «اشارات» در نمط سوم - که خیلی خوب در باره نفس بحث نموده - مباحث مربوط به علم و ادراك را به تفصیل آورده است.

#### ۶ - مبحث عقل و عاقل و معقول:

قسمت دیگری از مباحث علم بعدها تحت عنوان «عقل و معقول» مطرح شده است، و در کتبی مثل «اسفار» جایی که بحث علم و ادراك بیشتر از جاهای دیگر آمده، مباحث عقل و معقول است. صدرالمآلهین، مسائل مربوط به ادراکات، حس و خیال، وهم و عقل، مراتب عقل، کیفیت حصول مفاهیم در ذهن و امثال اینها را در موقف دهم اسفار آورده است، و ما هم در پاورقی‌های اصول فلسفه بیشتر مسائل مربوط به معرفت را از همان مسائل باب عقل و معقول استفاده کرده‌ایم.

#### ۷ - مبحث وجود ذهنی:

بحث وجود ذهنی که در فلسفه اسلامی به طور جداگانه مطرح گردیده، در واقع بحث شناخت است، یعنی بحث ارزش علم است، - همان مسأله‌ای که در دنیای اروپا از اهمیت بسیار برخوردار است - بحث در باره ماهیت علم و ادراك است و این که حقیقت علم چیست؟ و چه رابطه‌ای میان عالم و معلوم برقرار است که ملاک کشف و آگاهی است؟<sup>۲</sup>

### مفهوم و واقعیت علم

انسان در خود حالتی می‌یابد که نام آن حالت را علم یا ادراك یا دانایی یا آگاهی و امثال اینها می‌گذارد، نقطه مقابل علم و ادراك، جهل و ناآگاهی است، ما وقتی که شخصی را که تاکنون ندیده بودیم می‌بینیم، یا شهری را که تاکنون نرفته بودیم مشاهده می‌کنیم، احساس می‌کنیم که اکنون در خود و همراه خود چیزی داریم که قبلاً نداشتیم و آن عبارت است از تصویری از آن شخص و تصویر یا تصویرهایی از آن شهر. حالت اول ما را که این تصویرات را نداشتیم و منفی بود، جهل می‌نامند، و

حالت دوم ما که اثباتی است و تصویری از آنها داریم، و این تصویرات ما را با آن اشیاء که واقعیات خارجی می‌باشند مربوط می‌کنند، علم یا ادراک نامیده می‌شوند. پس علم (الف) صورتی از معلوم است در ذهن، از این رو در تعریف علم و ادراک گفته‌اند: العلم هو الصورة الحاصلة من الشيء عند العقل» یعنی ادراک عبارت است از صورتی که از يك شیء در ذهن پدید می‌آید.<sup>۲</sup>

بنابراین باید گفت «خود شناخت يك تعریف بدیهی و مشترکی برای همه افراد و مکاتب دارد که همه نظریات بر آن اساس است. شناخت، معنایش آگاهی پیدا کردن و آگاه شدن به مورد شناخت است»<sup>۳</sup> و از طرفی هر کس بالبداهه و حضوراً به وجود يك سلسله امور ذهنی که آنها را علوم و ادراکات می‌نامند اذعان دارد، وجود این امور بر انسان از وجود عالم خارج روشن‌تر است؛ زیرا اگر فرضاً کسی پیدا شود (مانند ایده‌آلیستها) که در وجود جهان خارج تردید کند و ادراکات خود را يك سره باطل، یعنی غیر مطابق با واقع بداند، در وجود خود این ادراکات نمی‌تواند تردید کند (ب)، پس وجود يك سلسله امور ذهنی کلاهر انسانی حضوراً به آنها آگاه است بدیهی است و احتیاجی به دلیل علمی یا فلسفی ندارد.<sup>۵</sup>

### تقسیم علم به حضوری و حصولی

نخستین تقسیم علم و آگاهی، تقسیم آن به حضوری و حصولی است، این دو نوع آگاهی تفاوت‌هایی دارند که عبارتند از:

الف: در علم حصولی واقعیت علم غیر از واقعیت معلوم است، مثل علم ما به زمین و آسمان و درخت و انسانهای دیگر، در این جا واقعیت علم، تصویری است که در ذهن ما موجود است، و واقعیت معلوم ذاتی است که مستقل از وجود ما در خارج موجود است.

ولی در علم حضوری واقعیت علم عین و اقعیت معلوم است، و شیء ادراک کننده، بدون وساطت تصویر ذهنی، شخصیت واقعی معلوم را می‌یابد، مثل آن وقتی

که اراده می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم، یا آن وقتی که لذت یا اندوهی به ما دست می‌دهد. واقعیت تصمیم و اراده، و لذت و اندوه بر ما هویداست، و ما در آن حال بدون وساطت تصویر ذهنی آن حالات مخصوص را می‌یابیم.

ب: در علم حضوری قوه مخصوص و آلت مخصوصی دخالت نمی‌کند، بلکه عالم باذات و واقعیت خود، واقعیت معلوم را می‌یابد، اما در علم حصولی يك قوه مخصوصی از قوای مختلف نفسانی که کارش صورت‌گیری و تصویرسازی است دخالت می‌کند و صورتی تهیه می‌نماید، و نفس به وساطت آن قوه عالم می‌شود. بنابراین علم حضوری مربوط به يك دستگاه مخصوص از دستگاههای مختلف نفسانی نیست، ولی علم حصولی مربوط به يك دستگاه مخصوص است که به عنوان دستگاه ذهن یا دستگاه ادراکی خوانده می‌شود.<sup>۶</sup>

ج: شك و یقین، و تصور و تصدیق، و خطا و صواب، و حافظه، و توجه و تذکر و تعقل و استدلال و تفهیم و تفهم، فلسفه و علوم، همگی مربوط به علمهای حصولی، و به عبارت دیگر مربوط به عالم مخصوص ذهن است که عالم صور اشیاء است، و در مورد علم حضوری هیچ يك از معانی بالا معنا ندارد.<sup>۷</sup>

## اقسام علم حضوری انسان

انسان دارای اقسام مختلفی از علم حضوری است که عبارتند از:

الف: علم حضوری نفس انسان به خود؛

ب: علم حضوری نفس به افعال و آثار نفسانی، مانند اراده، تصمیم، محبت،

نفرت و صورتهای ادراکی اشیاء دیگر؛

ج: علم حضوری نفس به قوا و ابزارهایی که به وسیله آنها کارها را انجام

می‌دهد؛

د: علم نفس به يك سلسله خواص مادی، از واقعیت‌های مادی خارج، که از

راه حواس و اتصال با قوای حساسه، با نفس اتصال پیدا می‌کنند، از قبیل اثر مادی

که هنگام دیدن در شبکیه پیدا می‌شود، و اعصاب چشم با خواص مخصوص خود تحت شرایط معین تأثیری، در آن اثر می‌کنند و آن را به شکل و صورت مخصوصی در می‌آورند.

این قسمت از يك لحاظ مهمترین اقسام علمهای حضوری است؛ زیرا بیشتر صورتهای ذهنی که تهیه و بایگانی می‌شود از همین‌راه است، و از همین راه است که نفس نسبت به عالم خارج اطلاعاتی کسب می‌کند.<sup>۱</sup>

### یادآوری دو مطلب

۱ - بسیاری از دانشمندان در حقیقت علم حضوری تعمق کافی نکرده‌اند و پنداشته‌اند که همواره علم هر کسی به خود و حالات نفسانی خود حضوری است، این دانشمندان بین صور ذهنیه و تصورات مربوط به نفس و امور نفسانی که از نوع علم حصولی هستند، و بین علم حضوری نفس به خود و به حالات نفسانی خود که صور ذهنیه دخالت ندارند و از نوع علم حضوری است فرق نگذاشته‌اند.

علم هر کسی به خود و به حالات نفسانی خود دو گونه است:

یکی همان یافتن ابتدایی که هرکس از اول تکون و حدوث، خودش از خودش پوشیده نیست، و همچنین حالات نفسانی خودش از خودش پوشیده نیست، و او همه اینها را بدون وساطت تصویر ذهنی می‌یابد.

و دیگری تصوراتی که به تدریج برایش پیدا می‌شود، زیرا قوه مدرکه همان طوی که از اشیاء خارجی صورت‌گیری و تصویر سازی می‌کند، پس از مدتی که از راه حواس و تهیه و جمع‌آوری صور اشیاء خارجی قوی شد، به سوی عالم درونی منعطف شده و از نفس و حالات نفسانی نیز صورتهایی تهیه می‌کند و همه آنها را با علم حصولی معلوم می‌سازد.

بنابراین نباید میان تصور «من» و تصور لذت و اندوه و اراده که علم حصولی هستند، و خود «من» و خود لذت و اندوه و اراده که علم و معلوم حضوری هستند اشتباه کرد.<sup>۱</sup>

۲ - در مشاهده آثار و افعال (قسم دوم علم حضوری) و همچنین مشاهده قوا و ابزار نفسانی (قسم سوم علم حضوری) از آن جهت که این پدیده‌ها از ملحقات

و مراتب وجود «من» هستند و به حسب واقعیت و وجود با واقعیت و وجود «من» پیوسته می‌باشند، به طوری که وجودشان عین اضافه و نسبت است، و فرض انقطاع نسبت، عین فرض نابودی آنها است، هیچگاه متصور نیست که ذهن این دو قسم را جدا از شهود خود «من» شهود کند، مثلاً آنجا که ذهن دیدن خود را شهود می‌کند، چون دیدن خود را شهود می‌کند (دیدن+میم) نه دیدن مطلق را، پس شهود دیدن خود، همواره ملازم است با شهود خود.

از اینجا نادرستی استدلال «دکارت» بر اثبات وجود نفس از راه وجود اندیشه و فکر، چنان که گفته است: «می‌اندیشم پس هستم» روشن می‌گردد؛ زیرا انسان در مرحله قبل از آنکه وجود اندیشه را در خود بیابد، وجود خود را می‌یابد، و جمله دکارت: «می‌اندیشم» ناظر به اندیشه مطلق نیست، بلکه اندیشه مقید به «من» است، پس او قبل از آنکه اندیشه خود را بیابد، خود را یافته است.<sup>۱</sup>

## ملاك علم حصولی و حضوری

دانستیم که علم حصولی عبارت است از صورت برداری ذهن از اشیاء و واقعیت‌های عینی، چه واقعیت‌های بیرونی (خارجی) چه واقعیت‌های درونی (نفسانی)، و این کار را قوه خاصی و دستگاه ادراکی ویژه‌ای انجام می‌دهد تمام تصورات ذهنی که در حافظه مجتمع و متمرکز است، و اعمال متعدد و مختلف ذهنی بر روی آنها واقع می‌شود، به وسیله این قوه تهیه شده است.

این قوه به خودی خود نمی‌تواند تصویری تولید کند، تنها کاری که می‌تواند انجام دهد این است که اگر با واقعیتی از واقعیت‌ها اتصال وجودی پیدا کند، صورتی از آن واقعیت می‌سازد و به حافظه می‌سپارد، پس شرط اصلی پیدایش تصورات اشیاء و واقعیت‌ها برای ذهن، ارتباط و اتصال وجودی آن واقعیت‌ها با واقعیت قوه مدرکه است، و البته قوه مدرکه که کارش صورت‌گیری و عکسبرداری است، از خود وجود مستقل و جدا ندارد، بلکه شعبه‌ای است از قوای نفسانی، و

ارتباط و اتصال وجودی وی با واقعیتی از واقعیت‌ها هنگامی است که خود نفس با آن واقعیت اتصال وجودی پیدا کند.

پس می‌توان گفت که شرط اصلی پیدایش تصورات اشیاء و واقعیت‌ها برای ذهن، اتصال وجودی يك واقعیتی با واقعیت نفس است، و چنانکه بعداً گفته خواهد شد، اتصال وجودی يك واقعیتی با واقعیت نفس موجب می‌شود که نفس آن واقعیت را با علم حضوری بیابد.

بنابراین فعالیت ذهن یا قوه مدرکه از این جا آغاز می‌شود، یعنی همین که نفس به عین واقعیتی نائل شد، و آن واقعیت را با علم حضوری یافت، قوه مدرکه (قوه خیال) صورتی از آن می‌سازد و در حافظه بایگانی می‌کند، و به اصطلاح آن را با علم حصولی پیش خود معلوم می‌سازد.

مطابق این نظریه، منشاء و مأخذ تمام علمهای حصولی، یعنی تمام اطلاعات معمولی و ذهنی ما نسبت به دنیای خارجی و دنیای داخلی (نفسانی)، علمهای حضوری است، وملاك و مناط علمهای حضوری اتحاد و اتصال وجودی واقعیت شیء ادراك کننده و واقعیت شیء ادراك شده است.<sup>۱۱</sup>

### یادآوری يك نکته

در این جا یادآوری این نکته لازم است که نفس در ابتداء تکون و حدوث هیچ چیزی را با علم حصولی نمی‌داند، و از هیچ چیزی تصویری در ذهن خود ندارد، حتی از خودش و از حالات نفسانی خودش، بلکه اساساً در ابتدا فاقد ذهن است؛ زیرا عالم ذهن جز عالم صور اشیا پیش نفس چیزی نیست، و چون در ابتدا صورتی از هیچ چیزی پیش خود ندارد، پس ذهن ندارد.

پس انسان در ابتدا فاقد ذهن است، بعد به تدریج صور ذهنیه برایش تهیه می‌شود و تصوراتی از اشیا و تصویری از خود، و تصوراتی از حالات نفسانی خود برایش حاصل می‌گردد و تشکیل ذهن می‌دهد، ولی در عین حال، با اینکه نفس در ابتدا هیچ چیزی را با علم حصولی نمی‌داند، و فاقد ذهن است، از همان ابتدا تکون و حدوث، خود را و آنچه از قوای نفسانی واجد است، به طور علم حضوری می‌یابد؛ زیرا ملاك علم حصولی فعالیت و صورت‌گیری قوه خیال است، ولی ملاك علم





حضورى - چنانکه بیان گردید - اتحاد و اتصال وجودى ادراك کننده با ادراك شده است، و این ملاک در مورد نفس و قوای آن از آغاز تحقق دارد.

### نحوه ارتباط عالم و معلوم در علم حضورى

سابقاً معنای علم حضورى و فرق آن با علم حصولى را بیان کردیم، و نیز گفتیم که مبنا و مأخذ تمام علم‌های عادى و تصورهای معمولى که از آنها به علم حصولى تعبیر مى‌شود علم‌های حضورى است، و نیز یادآور شدیم که ملاک علمى حضورى ارتباط و اتصال وجودى واقعیت شیء ادراك شده با واقعیت شیء ادراك کننده است، حالا باید بدانیم که این ارتباط و اتصال به چه نحو است، و چه نوع نسبت و رابطه‌ای بین عالم و معلوم باید باشد تا منشاء علم حضورى شهودى گردد.

در این جا چند نظریه است:

الف: مادیگرایان معمولاً در تفسیر علم حضورى مى‌گویند: تمام حالات نفسانى و از آن جمله تصورات و افکار، خاصیت مستقیم تشکیلات اعصاب و مغز بوده و مادى و مکانى مى‌باشند و مى‌توانند با یکدیگر اجتماع و ارتباط مکانى پیدا کنند، علت این که ما حالات نفسانى خود را حضوراً پیش خود شهود مى‌کنیم این است که ما تصورى از خود داریم (تصور من) و این تصور که کیفیتى است مادى و مکانى با سایر حالات نفسانى از قبیل لذت و اندوه و اراده و تصورات دیگر ما فعل و انفعال مادى و اجتماع و ارتباط مکانى، و به عبارت دیگر اتصال وجودى پیدا مى‌کنند، و همین ارتباط و اتصال است که منشاء علم حضورى شهودى مى‌شود.

بر این نظریه سه اشکال وارد است:

۱ - بین تصور «من» که علم حصولى است، و غیر از معلوم است و خود «من» که علم حضورى است، و عین معلوم است فرق گذاشته نشده است، و این اشتباه بزرگى است که همواره باید از آن برحذر بود.

۲ - چنانکه در مقاله (۳) بیان شد<sup>۱۱</sup> ادراکات، مادى و مکانى نیستند و در

ماورای اعمال مخصوص عصبی قرار دارند.

۳- همانطور که در فلسفه تحقیق شده است، ارتباط و اجتماع مکانی دو چیز نمی‌تواند ملاک حضور واقعی آن دو چیز پیش یکدیگر باشد؛ زیرا دو شیء مکانی هر چند هیچ فاصله‌ای بینشان نباشد، بالاخره هر يك از آنها مکانی را اشغال می‌کند غیر از مکان دیگری، و هرگز ممکن نیست که اجتماع حقیقی در مکان پیدا کنند، یعنی واقعاً هر دوی آنها مکان واحد را اشغال کنند، حداکثر اجتماع مکانی دو چیز این است که بین دو نهایت آنها فاصله‌ای وجود نداشته باشد.

بلکه يك شیء مکانی نیز چون قهراً مشتمل بر تجسم و بُعد و امتداد است، هر جزء مفروضی از آن، جزئی از مکان را اشغال می‌کند، غیر از آن جزء مکانی که جزء مفروض دیگر آن شیء آن را اشغال کرده است، و در هر جزء باز اجزائی فرض می‌شود که همه از یکدیگر دور و در عین وحدت اتصالیه از یکدیگر غایبند، یعنی يك شیء مکانی نیز اجزا و ابعاض مفروضه‌اش اجتماع حقیقی ندارند و از یکدیگر محتجب و پنهانند.

بنابراین مکانی بودن، مناط احتجاب و غیبت است، نه مناط انکشاف و

حضور.

ب: بسیاری از فلاسفه و روانشناسان جدید بر این باورند که در تمام علمهای حضوری همواره عالم عین معلوم است، یعنی هر يك از حالات نفسانی و اندیشه‌ها و احساسات هم عالم است و هم معلوم، و هر يك از آنها خودش خودش را درک می‌کند.

این نظریه نیز نادرست است؛ زیرا اولاً: هر کس به طور وضوح خود را يك واحد می‌یابد که می‌بیند و می‌شنود و رنج می‌کشد و لذت می‌برد. و ثانیاً: هر يك از این حالات را در حال تعلق و انتساب و ارتباط به واقعیت دیگری که از آن واقعیت به «من» تعبیر می‌شود می‌یابد.

ج: برخی از روانشناسان جدید میان علم حضوری انسان به ذات خود، و علم حضوری او به حالات نفسانی خود فرق گذاشته و گفته‌اند: علت علم حضوری هر کس به خودش، وحدت عالم و معلوم است، اما علت علم حضوری هر کس به حالات نفسانی خودش تأثیر عناصر روحی در یکدیگر است. توضیح آنکه در فلسفه و



روانشناسی تأثیر عناصر نفسانی از قبیل عواطف و هیجانات و اشتیاق و تصمیم و احکام و افکار در یکدیگر محقق و مسلم شناخته شده است، علت علم حضوری به این حالات نفسانی همان تأثیر و نفوذ عناصر روحی در یکدیگر است. یکی از این عناصر روحی تصور «خود» یا «من» است، در اثر تأثیر و پیوستگی این عنصر با عنصر دیدن و شنیدن و چشیدن و لذت و رنج و غیره، علم حضوری نسبت به این عناصر حاصل می‌شود. اشکال این نظریه - گذشته بر اینکه - بین واقعیت «من» و تصور «من» کاملاً فرق گذاشته نشده است - این است که نوع پیوستگی و ارتباط امور نفسانی به نفس درست تشخیص داده نشده است.

توضیح اینکه: پیوستگی دو چیز با یکدیگر به دو نحو ممکن است فرض شود:

۱ - هر يك از آنها واقعیت و وجودی مستقل دارد و فقط خاصیت پیوستگی به دیگری را پیدامی‌کند، و به فرض اینکه خاصیت پیوستگی منقطع شود، واقعیت آن محفوظ می‌باشد.

۲ - پیوستگی، عین وجود و واقعیت یکی از آن دو، نسبت به دیگری است، این نوع پیوستگی از قبیل پیوستگی فرع به اصل و معلول به علت است، هر معلولی نسبت به علت ایجاد خود این طور است که در درجه اول از خود واقعیتی ندارد که در درجه دوم با علت پیوستگی پیدا کند، بلکه اصل وجود و واقعیت وی و پیوستگی وی یکی است، و به اصطلاح صدر المتألهین، وجود و واقعیت او عین ارتباط و انتساب و تعلق به علت است.

این نوع ارتباط و انتساب، البته از يك طرف خواهد بود، نه از دو طرف، یعنی ممکن نیست که دو چیز هر دو، نسبت به یکدیگر این طور باشند و هر دو عین انتساب و ارتباط به یکدیگر باشند؛ بلکه قهراً یکی از آن دو، وجود مستقل و مستغنی و دیگری وجود نیازمند و ربطی خواهد داشت.

مطالعه حضوری عمیق و تفکر دقیق در وضع ارتباط و انتساب امور نفسانی به نفس، به خوبی روشن می‌کند که از قبیل قسم دوم است نه قسم اول، همان طوری که در متن (کلام علامه طباطبائی) اشاره شده، دیدن من، و شنیدن من، و



لذت من، به نحوی است که اگر مطابق کلمه «میم» را از آنها بگیریم، نه این است که فقط خاصیت پیوستگی دیدن «من» با «من» از بین می‌رود و دیدن مطلق باقی می‌ماند، بلکه فرض انقطاع نسبت بین «من» و دیدن عین فرض انعدام و نابودی مطلق آن دیدن است.

د: از نظر محققان فلاسفه اسلامی ملاک علم حضوری این است که واقعیت معلوم از واقعیت عالم محتجب و پنهان نباشد، و این هنگامی محقق خواهد بود که پای ابعاد و امتدادات مکانی و زمانی در کار نباشد، خواه آنکه واقعیت عالم و معلوم وحدت حقیقتی داشته باشند، مثل علم حضوری نفس به خود، و یا اینکه معلوم فرع و وابسته وجودی وی باشد، مانند علم حضوری نفس به آثار و احوال خود، چنانکه علامه طباطبائی فرموده است «ما واقعیت هر چیز را (با علم حضوری) بیابیم یا عین ما، و یا از مراتب ملحقه وجود ما باید بوده باشد».

از فلاسفه اسلامی کسی که بیش از همه در این باب تحقیقات نیکو کرده صدرالمتألهین است.<sup>۱۳</sup>

#### توضیحات

الف - تعریف مزبور، تنها علم حصولی را شامل می‌شود و بر علم حضوری منطبق نمی‌گردد، چنانکه مثالی هم که ذکر شده است مربوط به ادراکات حصولی است، لیکن مطلبی که در آغاز گفته‌اند، مطلق علم را در بر می‌گیرد؛ زیرا حالتی ادراکی که انسان در خود می‌یابد، بر هر دو قسم از ادراک (حضور و حصولی) منطبق می‌گردد، و شاید وجه اینکه مثال از علم حصولی انتخاب گردیده، این بوده است که علم رایج در محاورات علمی علم حصولی است.

ب - در این جا نکته‌ای وجود دارد که نباید از آن غفلت کرد، و آن این است که حقیقت علم و ادراک - چنانکه بیان خواهد شد - عبارت است از حکایت و کاشفیت، در این صورت فرض علم و ادراک غیر مطابق با واقع مستلزم تناقض است.

با این حال بر استاد شهید اشکالی وارد نیست؛ زیرا مقصود ایشان این است که کسی در واقعیت ادراک تردیدی ندارد، تا آنجا که ایده‌آلیستها نیز به واقعیت آن

اذعان دارند، و اما اینکه عقیده و سخن آنان تناقض آلود است یا نه، مطلب دیگری است.

ج - چنانکه بعداً بیان خواهد شد ملاک علم حضوری مجرد وجود شیء از ماده و از خصایص ماده است، بنابراین، علم حضوری در مورد این قسم با اشکال مواجه می‌شود؛ زیرا خاصیتی که از شیء مادی خارجی در قوه حساسه پدید می‌آید امری است مادی، و مادّیت با علم و معلوم بودن منافات دارد.

این اشکال در مورد قسم سوم علم حضوری نیز نسبت به قوا و ابزار بدنی و جسمانی، مطرح است، هر چند نسبت به قوای غیر بدنی، مانند قوه وهم و خیال - که به نظر صدرالمتهلین و پیروان او مادی نیستند - وارد نیست.

و علامه طباطبائی(ره) در مبحث وجود ذهنی در پاسخ کسانی که با استناد به آراء علمی، در مورد ادراکات حسی، با نظریه حکما در باب وجود ذهنی مخالفت کرده‌اند تصریح نموده است که فعل و انفعالاتی که در مرحله قوای بدنی حاصل می‌شود علم نیست، بلکه اینها شرایط و معدّات تحقق علم برای نفس می‌باشد، و در مبحث علم و عالم و معلوم نیز ارتباط نفس با اشیاء مادی را به واسطه حواس، از قبیل شرط لازم برای فراهم شدن زمینه برای نفس دانسته است که بتواند با موجودات مثالی و غیر مادی رابطه وجودی برقرار کرده و آنها را از نزدیک مشاهده نماید و در نتیجه به معرفت نایل آید.

کوتاه سخن آنکه: اعتقاد به اینکه نفس بر بدن و قوای بدنی و خواص موجود از اشیاء خارجی در قوای بدنی علم حضوری دارد، با اصل لزوم مجرد علم و معلوم (بالذات) سازگار نیست.

مگر آنکه در مورد علم حضوری مجرد معلوم را شرط ندانسته و ملاک آن را وابستگی وجودی معلوم به عالم بدانیم، خواه این وابستگی از قبیل وابستگی معلول به علت و فعل به فاعل باشد، مانند وابستگی کارهای ادراکی و تحریکی نفس به آن، یا از قبیل وابستگی تدبیری باشد، مانند وابستگی بدن و قوای بدنی که گرچه فعل و معلول نفس نیستند، ولی تحت تدبیر و ربوبیت نفس قرار دارند.

این مطلب به‌ویژه با توجه به اصل «جسمانیة الحدوث» بودن نفس کاملاً روشن است؛ زیرا بر این مبنا نفس و بدن دو واقعیت بیگانه نیستند که یکی عهده‌دار



تدبیر دیگری است، بلکه بدن و قوای بدنی در حقیقت از شئون و مراتب نفسند و نفس اصل محفوظ در همه اعضا و قوای بدنی است؛ زیرا وحدت نفس، وحدت عددی نیست، بلکه وحدت حقه ظلی بوده و جلوه‌ای از وحدت حقه اصلی (وحدت خداوند) می‌باشد، و در نتیجه قوای بدنی (با وصف اینکه دارای فعالیت و تأثیر می‌باشند) بدون حضور نفس در آنها هویتی نداشته و جسمی بی حرکت بیش نخواهند بود، بنابراین گرچه اصل واقعیت آنها معلول و فعل نفس نیست، فعالیت آنها بدون حضور نفس ممکن نیست.

بنابراین به گفته عطار:

تن زجان نبود جدا عضوی از اوست      جان ز کل نبود جدا جزوی از اوست

و به قول حکیم سبزواری:

النفس فی وحدته کل القوی      و فعلها فی فعله قد انطوی

بنابراین نفس حقیقتی است که اصل محفوظ همه مراتب و قوای بدنی می‌باشد، و این نفس است که در هر يك از مراتب قوا، فعل ویژه آن قوه را انجام می‌دهد.

استاد شهید در مورد نحوه رابطه نفس با قوای ادراکی آن چنین گفته است: «نفس همچون يك ذات واحد است که دارای جنبه‌ها و شاخه‌های متعدد است، البته منظور این نیست که نفس به منزله تنه درخت است و این قوا به منزله شاخه‌های این درخت هستند به طوری که اگر همه این شاخه‌ها را بزنیم باز هم تنه درخت به خودی خود باقی است و فقط شاخه‌هایش قطع شده است، بلکه نحوه ارتباط به گونه‌ای است که اگر قوای حسی و خیالی و عقلی را از نفس بگیریم دیگر چیزی باقی نمی‌ماند».<sup>۱۴</sup>

د - علامه طباطبائی در دو کتاب «بدایة الحکمة» و «نهایة الحکمة» به گونه‌ای دیگر بر این مطلب استدلال کرده است و حاصل آن این است که در تحقق علم حضوری چیزی نسبت به خود دو شرط لازم است، یکی تجرد از ماده و دیگری لافسه بودن وجود آن یعنی اینکه وجود آن وجود جوهری باشد؛ زیرا اگر وجود آن از قبیل وجود لغیره و عرض باشد فعل و صفت آن در حقیقت از آن موضوع آن است پس ادراک کننده چنین موجود مجردی، موضوع اوست نه خود او.<sup>۱۵</sup>



- ۱ - اصول فلسفه، ج ۱، مقدمه مقاله ۴ و ج ۲ مقدمه مقاله ۵.
- ۲ - شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۲۵۵ - ۲۵۸.
- ۳ - آشنایی با علوم اسلامی، منطق، فلسفه، بخش منطق، درس چهارم، ص ۲۹.
- ۴ - شرح مبسوط منظومه، ج ۳، ص ۳۲۶.
- ۵ - اصول فلسفه و روش رئالیسم ط دارالعلم، قم، ج ۱، مقاله ۳، پاورقی، ص ۵۸.
- ۶ - اصول فلسفه، ج ۲، مقاله پنجم، ص ۲۸ - ۲۹.
- ۷ - همان، ص ۳۱.
- ۸ - همان، ص ۳۷ و ۴۰.
- ۹ - همان، ص ۳۰ - ۳۱.
- ۱۰ - همان، ص ۳۷، و اصول فلسفه، ج ۱، ص ۸۶.
- ۱۱ - همان، ص ۲۷ - ۲۹.
- ۱۲ - اصول فلسفه، ج ۱، مقاله سوم، علم و ادراک.
- ۱۳ - اصول فلسفه، ج ۲، ص ۳۲ - ۳۵.
- ۱۴ - شرح مختصر منظومه، ج ۱، ص ۸۶.
- ۱۵ - بداية الحكمة، مرحلة ۱۱، فصل ۱۱، نهاية الحكمة، مرحلة ۱۱ - فصل ۱۲.





بالا رفتن حضرت علی - علیه السلام  
- بر شانه رسول خدا(ص) برای  
شکستن و فرو ریختن بت‌های کعبه، از  
نظر تاریخی مشهور است اما  
متأسفانه جایگاه تاریخی آن از نظر  
زمانی روشن نشده و به همین جهت  
برخی آن را انکار کرده‌اند.

#### خلاصه داستان

پیامبر اکرم(ص) برای فرو ریختن  
بت‌ها و شکستن آن به حضرت علی(ع)  
فرمود:... اَصْعَدُ عَلِيَّ مِنْكَبِي (بر شانه



من بالا رو) علی(ع) پا بر شانه  
پیامبر(ص) نهاد و تمامی بتها را فرو  
ریخت و در هم شکست... هنگامی که  
علی(ع) روی شانه پیامبر(ص) قرار  
گرفت پیامبر(ص) پرسید: رسیدی؟  
حضرت علی(ع) فرمود:  
می‌پندارم که به افق آسمانها رسیده‌ام.  
فَخَيْلَ إِلَيَّ إِنِّي لَوْ شِئْتُ لَنَلْتُ أَفُقَ  
السَّمَاءِ...

شهرت این واقعه به حدی است  
که در منابع شیعه و اهل سنت آن را از  
فضایل مهم علی(ع) به حساب  
آورده‌اند و اشعار فراوانی - فارسی و  
عربی - بدین مناسبت سروده شده  
است از آن جمله اشعار منسوب به  
محمد بن ادريس شافعی از ائمه اهل  
سنت است. وی در پاسخ کسی که از  
او تقاضای مدح علی - علیه السلام -  
را کرده بود چنین می‌سراید:

قيل لي قل لعلی مدحاً  
مدحه یحمد ناراً موقده  
قلت لا أقدر في مدح امرء  
صلّ ذواللّب إلى أن عبده  
و النبيّ المصطفى قال لنا  
ليلة المعراج لَمَّا صعده

وضع الله بظهري يده  
فأحسّ القلب أن قد برده  
و عليّ واضع أقدامه  
في محلّ وضع الله يده!!<sup>۲</sup>  
اشعار عربی دیگری از شعرا از  
جمله ابن العرندس حلّی در این زمینه  
به‌جامانده است که يك بيت آن چنین  
است:

و صعود غارب أحمد فضل له  
دون القراة و الصحابة أفضل<sup>۳</sup>  
و شاعر دیگری گوید:  
یا ربّ بالقدم التي أوطأتها  
من قاب قوسين المحلّ الأعظم<sup>۴</sup>

### جایگاه تاریخی واقعه

اکنون جای این سؤال است که اولاً  
صحت و سقم این واقعه چگونه است؟  
ثانیاً واقعه در کجا و در چه زمانی بوده  
است. و ثالثاً ناقلان این فضیلت تنها  
شیعه‌اند، یا غیر شیعه نیز آن را نقل  
کرده‌اند؟

\* ۱ - در صحت اصل این واقعه  
تاریخی تردیدی نیست؛ زیرا شواهد و  
مدارك فراوانی بر آن موجود است و

حتی سه کتاب مستقل در این باره نوشته شده است:

الف: «صعود علی منکب رسول الله (ص) لكسر الأصنام...» از ابوعبدالله جَعَل حسین بن علی بصری معتزلی حنفی (م ۳۶۹ق). که ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) در کتاب «البرهان في أسباب نزول القرآن» و سید بن طاووس (م ۶۶۴ق) در طرائف (ص ۸۱) از این کتاب نقل نموده‌اند.<sup>۵</sup>

ب: صعود علی منکب رسول الله (ص) لكسر الأصنام التي علی ظهر الكعبة تألیف یکی از علمای قرن چهارم هجری که مؤلف «البرهان في أسباب نزول القرآن» و سید بن طاووس در «طرائف» از آن نقل کرده‌اند.<sup>۶</sup>

ج: «صعود علی منکب رسول الله (ص)» از حاکم حسکانی<sup>۷</sup> از علمای قرن پنجم هجری.

از این گذشته علامه مجلسی در بحار و علامه امینی در الغدیر اصل این واقعه را از ۴۱ تن از بزرگان و دانشمندان اهل سنت - که به نحوی آن را در کتابهای خود آورده‌اند - نقل کرده‌اند؛ از جمله:<sup>۸</sup>

- ۱ - اسباط بن محمد قرشی (م ۲۰۰ق) که احمد بن حنبل در مسند خویش این فضیلت را از او نقل کرده است.
- ۲ - احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق)، در مسند، ج ۱، ص ۸۴.
- ۳ - نسائی (م ۳۰۳ق) در خصایص، ص ۳۱.
- ۴ - حاکم نیشابوری (م ۳۰۵ق)، در مستدرک، ج ۲، ص ۳۶۷.
- ۵ - طبری (ابوجعفر) (م ۳۱۰ق).<sup>۱</sup>
- ۶ - حافظ ابن ابی شیبه (م ۲۳۵ق).
- ۷ - حافظ ابوبکر صنعانی (م ۲۱۱ق).
- ۸ - ابوعلی احمد مازنی (م ۲۶۳ق) و نسائی از او نقل کرده است.
- ۹ - حافظ ابوبکر بزار (م ۲۹۳ق).
- ۱۰ - ابو نعیم اصفهانی (م ۳۴۰ق).
- ۱۱ - مسند ابو یعلی موصلی (م ۳۰۷ق).
- ۱۲ - ابوالقاسم طبرانی (م ۳۶۰ق).
- ۱۳ - ابوبکر شیرازی (م ۴۰۷ق).
- ۱۴ - ابوبکر بیهقی (م ۴۵۸ق).
- ۱۵ - خطیب بغدادی (م ۴۶۳ق).
- ۱۶ - ابن مغازلی (م ۴۸۳ق) در

مناقب خود و دیگران.<sup>۱۰</sup>

قابل توجه است که بسیاری از مفسران شیعه آیه ۵۷ سوره مریم (وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا...) را به صعود علی (ع) بر شانه پیامبر (ص) تفسیر کرده‌اند، مزحوم مجلسی نیز در بحار نزول آیه مزبور در باره صعود امیرالمؤمنین بر کتف رسول الله (ص) را از احمد، ابو یعلی، و خطیب بغدادی و خوارزمی و... نقل کرده که همه از بزرگان اهل سنت هستند.<sup>۱۱</sup>

این مطلب در موارد زیادی از خود حضرت علی (ع) نقل شده است که

ضمن آن تصریح می‌کند: «أنا الذي وضعتُ قدمي على خاتم النبوة»<sup>۱۲</sup>

من بودم که پایم را بر جای مهر نبوت (در شانه رسول خدا) (ص) نهادم.

و یا: من بودم که بتها را شکستم و...<sup>۱۳</sup>

این روایات از جابر بن عبدالله انصاری و ابن عباس نقل شده است که در منابع تاریخی و حدیثی و تفسیری معتبر نمونه‌های فراوانی از آن وجود دارد.<sup>۱۴</sup> بنابراین در اصل

داستان تردیدی نیست.

### موقعیت زمانی و مکانی واقعه

از نظر مکانی تردیدی نیست که حادثه در مکه رخ داده است نه جای دیگر؛ چون این اقدام برای فرو ریختن بت‌هایی که در کعبه بود صورت گرفت. ولی زمان وقوع آن باید بررسی شود. در این باره احتمالات زیر مطرح است:

الف: در آغاز دعوت علنی پیامبر (ص)؛ زیرا پیش از آن پیامبر (ص) کاری به بتها نداشت.

ب: پس از هجرت - باید مواردی بررسی شود که پیامبر (ص) و علی (ع) هر دو با هم در مکه بوده‌اند - بدین ترتیب و با در نظر گرفتن این قید، واقعه در سال نهم هجرت هنگام ابلاغ سوره بقره برائت به وسیله حضرت علی (ع) به وقوع نبیوسته است؛ زیرا در آن سفر علی (ع) تنها بوده و پیامبر (ص) همراه ایشان به مکه نیامده بود بعلاوه قبلاً بتها شکسته

شده بود.

ج: در عمرة القضاء - سال هفتم هجرت موقعی که پیامبر(ص) با مسلمانان - در حالی که قریش سه روز مکه را قرق کرده بودند - وارد مسجد الحرام شده و شعار لا اله الا الله وحده وحده... را سردادند.<sup>۱۵</sup>

در این سفر هم پیامبر به بتها کاری نداشتند و نشانه‌ای از وقوع این حادثه در این سفر نیز در نوشتارهای تاریخی و... به چشم نمی‌خورد.

د: روز فتح مکه روزی که پیامبر(ص) با ده هزار سپاه، پیروزمندان وارد آن شهر شد به علی(ع) بگوید: بر شانه‌ام بالا برو و بتها را فرو بریز و بشکن!

برخی بر این باورند که وقوع حادثه در این روز بوده است، ولی خواهیم دید که بر این تصور نیز نشانه تاریخی معتابهی وجود ندارد و عموماً در منابع وسیع تاریخی حوادث روز فتح مکه را به دقت پی‌گیری کرده‌اند اشاره‌ای به این موضوع نشده است، و یا دلیل ممکن برای اثبات آن در آنها ارائه نشده است.

شاید هم به همین جهت است که

در کتاب «فروغ ابدیت»<sup>۱۶</sup> اصلاً این داستان نیامده و نویسنده محترم «تاریخ تحلیلی اسلام»<sup>۱۷</sup> نیز به آن اشاره‌ای نکرده است.

در کتاب «محمد(ص) خاتم پیامبران»<sup>۱۸</sup> آمده است، مورخان شیعه متفقند که پیامبر(ص) در این هنگام(روز فتح مکه) علی(ع) را بر شانه‌اش بالا برد و علی(ع) بتها را یکایک به زمین افکند و شکست... او عین این عبارت در کتاب اسلام شناسی آمده است.<sup>۱۹</sup> اگر اتفاق مورخان شیعه در اصل داستان ادعا شده باشد صحیح است ولی اگر در باره وقوع حادثه در روز فتح باشد باید گفت که اتفاق نظری در این مورد میان علما وجود ندارد؛ زیرا:

\* وقوع حادثه روز فتح مکه را منابع تاریخی و تفسیری تأیید نمی‌کند و عموماً فرو پاشی بتها و شکستن آنها را در روز فتح به گونه اعجاز آمیز و با اشاره پیامبر(ص) و خواندن آیه قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.<sup>۲۰</sup> نقل کرده‌اند که حتی اشاره‌ای هم به صعود علی(ع)

بر شانه پیامبر(ص) در اینجا نرفته است. برای نمونه:

\* مرحوم مجلسی در بحارالانوار طی روایات متعددی از بزرگان حدیث و تاریخ می‌نویسد:

«پیامبر(ص) به طرف کعبه رفت (در برابر چشمان حیرت زده قریش) با عصا یا چوبدستی... خویش به بتها اشاره کرد و آیه مزبور را خواند و بتها فرو ریختند و سپس آنها را شکست.<sup>۲۱</sup>»

\* واقدی صاحب مغازی می‌نویسد: در کعبه ۳۶۰ بت نصب شده بود که شصت تای آنها مسی بود و هُبُلُ بزرگترین آنها بود که بر در کعبه قرار داشت. با اشاره عصای پیامبر(ص) و خواندن آیه قُلْ جَاءَ الْحَقُّ... همه بتها بر زمین افتادند!<sup>۲۲</sup>

امین الدین طبرسی نیز در اعلام الوری تعداد آنها را ۳۶۰ بت دانسته که به هم بسته شده بودند و پیامبر(ص) به علی(ع) گفت: مشتی ریگ بده، و آن حضرت هم مشتی ریگ به پیامبر(ص) داد و [پیامبر(ص)] آنها را به سوی بتها پرتاب کرد و گفت: «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ

زَهَقَ الْبَاطِلُ...» همه بتها فرو ریختند و سپس دستور داد آنها را بشکنند!<sup>۲۳</sup> مرحوم شیخ مفید نیز به همین صورت و بدون اشاره‌ای به صعود علی(ع) بر شانه پیامبر(ص) این مطلب را آورده است.<sup>۲۴</sup>

مرحوم طبرسی در مجمع البیان حادثه شکستن بتها را به همین صورت و بدون اشاره به صعود علی(ع) نقل کرده است.<sup>۲۵</sup>

کتاب تاریخ پیامبر اسلام(ص)<sup>۲۶</sup> و سیره ابن هشام<sup>۲۷</sup> نیز داستان را به همین نحو آورده‌اند. ابن اثیر در کامل<sup>۲۸</sup> و نیز محمد حسین هیکل در حیاة محمد(ص).<sup>۲۹</sup> و دهها منبع دیگر تفسیری و تاریخی و...<sup>۳۰</sup> از جمله تفسیر کشاف<sup>۳۱</sup> داستان فتح مکه را به همین صورت نقل کرده‌اند.

\* ۲- از جهات دیگری هم می‌شود در وقوع این حادثه در روز فتح مکه تردید کرد:

برای شکستن بتها در آن روز - با آن همه سپاه و وسائلی که داشتند - نیازی به صعود علی(ع) بر شانه پیامبر(ص) نبود؛ زیرا هزاران نفر از مسلمانان با نیزه‌های بلند و طناب و

حتی نردبان و یا هر وسیله ممکن دیگر، آماده برای این کار بودند و می توانستند از دیوار بالا رفته و بتها را فروریزند!

مگر بگوییم که پیامبر(ص) برای نشان دادن فضیلت علی(ع) دست به این کار زده است... گرچه این توجیه برای ما شیعیان علی(ع) دل خوش کننده است ولی باید دید که:

أ: با ثبت وقایع و نقل حوادث تاریخی روز فتح تطبیق می کند یا نه.  
ب: بتها عموماً در درون کعبه بود جز هبل، درون کعبه هم تاریک بود(که هنوز هم چنین است) نشان دادن چنین نمایشی برای عظمت علی(ع) و آن را به رخ قریشیان و مسلمانان کشیدن - که همگی صحنه را ببینند - ممکن نبوده است.

ج: بعلاوه فضایل علی(ع) از لسان پیامبر(ص) در کتب حدیثی و تاریخی زیاد است و مشخصات آنها نیز ثبت شده است...<sup>۳۲</sup>

\*۳ - در روایت، این داستان از خود حضرت علی(ع) تصریح شده است که حادثه در شب واقع شده است نه روز؛ زیرا در آن کلمه لیلاً یا

ذات لیلة به کار رفته است یا کلمه «قد انام الله کل عین»<sup>۳۳</sup> خدا همه چشمهای مردم مکه را به خواب فرو برده بود.

و نیز علی(ع) می فرماید: آن شب ما از بیراهه رفتیم و از کوچه پس کوچه ها گذشتیم تا کسی از قریش(یا احدی) ما را نبیند.

یا می فرماید: می ترسیدیم ما را ببینند: فانطلقت انا و النبی و خشینا ان یرانا احد من قریش او غیرهم.<sup>۳۴</sup> و باز می گوید: حتی توارینا بالبیوت خشیه ان یلقانا احد.<sup>۳۵</sup>

همه اینها نشانگر آن است که حادثه اولاً در شب و ثانیاً بسیار مخفیانه و با احتیاط لازم انجام شده نه در برابر انظار عمومی.

### وقوع حادثه در شب هجرت

از بررسی دقیق منابع تاریخی و تفسیری به دست می آید که جایگاه تاریخی این حادثه در شب هجرت و لیلة المبیت بوده است شب توطئه

دارالندوه و خوابیدن علی(ع) در جایگاه پیامبر(ص)، منتهی در اول شب هنگامی که قریش سرگرم پیاده کردن توطئه خویش و مطمئن از موفقیت آن، در خانه‌های خود منتظر فرا رسیدن نیمه شب و هجوم به خانه پیامبر(ص) بودند، پیامبر(ص) و علی(ع) وقت را مغتنم شمرده و با شکستن بتها، کاری ابراهیمی کردند.

### گفتار علامه مجلسی

مرحوم مجلسی در بحار از کتاب «روضه»، و «فضائل» چنین نقل می‌کند: (ص ۸۴ - ۸۵).

علی(ع) می‌گوید: پیامبر(ص) شبی که در خانه خدیجه بود صدایم کرد و به من گفت دنبالم بیا به دنبالش رفتم تا به کعبه رسیدیم مردم در خواب بودند پیامبر(ص) مرا صدا کرد. گفتم: لبیک. گفت: از شانهم بالا برو، سپس او خم شد و من از شانهاش بالا رفتم و بتها را فرو ریختم و... آنگاه از کعبه خارج شده و به خانه خدیجه

بازگشتیم پیامبر(ص) به من فرمود: اول کسی که بتها را شکست جد تو ابراهیم(ع) بود و سپس تو ای علی! آخر کسی هستی که بتها را شکستی...

فردا که اهل مکه بتها را فرو ریخته و نگونسار دیدند، گفتند: «ما فَعَلَ هَذَا بِالْهَتْنَا، اَلَا مُحَمَّدٌ وَابْنِ عَمِّهِ». کسی جز محمد[ص] و پسر عمش[ع] این کار را بر سر خدایان ما نیاورده است.<sup>۳۶</sup>

ابن عباس از علی(ع) روایت می‌کند که حضرت فرمود: «... ما شبانه وارد خانه خدا شدیم، پیامبر(ص) به من فرمود: بر شانهم بالا برو.<sup>۳۷</sup> - خانه کعبه چهل ذراع ارتفاع داشت - موقعی که رسول خدا(ص) مرا بر شانسه خود گرفت فرمود: رسیدی؟ گفتم: به خداوندی که تو را به رسالت مبعوث ساخت اگر بخواهم، آسمان را با دستهایم لمس می‌کنم! آنگاه بتها را از جا کنده و بر زمین ریخت...»<sup>۳۸</sup>

مرحوم مجلسی به روایت خطیب بغدادی از قول حضرت علی(ع) نقل می‌کند: «فانطلقت أنا و النبی حتی خشینا ان یرانا احد من قریش او

غیرهم...<sup>۳۱</sup>

در روایتی از احمد بن حنبل نیز همه این مطالب به ویژه کلمه «لنلت السماء» را از قول علی(ع) بعد از صعود بر شانه پیامبر(ص) آورده است.<sup>۳۰</sup>

در نقل خطیب کلمه افق نیز اضافه شده است: «لنلت افق السماء»<sup>۳۱</sup> که در نقل نمونه‌هایی دیگر هم به همین صورت است.

سبط ابن جوزی<sup>۳۲</sup> روایتی را با اسنادش از علی(ع) نقل می‌کند که گفت: با پیامبر راهی کعبه شدیم. به من فرمود: بنشین و نشستم. او پا برشانه‌ام نهاد. خواستم بلند شوم، پیامبر(ص) در من احساس ضعف کرد...! سپس او نشست و به من گفت: «اصعد علی منکبی» بر شانه‌ام بالا برو. پا بر شانه‌اش نهادم و او بلند شد. پنداشتم که اگر بخواهم به افق آسمانها برسم می‌توانم! آنگاه بالا رفتم! و بتها را فرو ریختم. سپس پایین آمدم. با چنان سرعت و شتابی باز گشتیم که گویی از هم سبقت می‌گرفتیم و در پنهانی از پشت خانه‌ها(کوچه و پس کوچه‌ها) حرکت

می‌کردیم و از آن بیم داشتیم که کسی ما را ببیند!

ابن جوزی می‌افزاید: سعید بن مسیب گفت: بعلت صعود علی(ع) بر شانه پیامبر(ص) و تسلط او بر آسمانها بود که آن حضرت می‌گفت: «سلونی عن طرق السماوات فانی اعرف بها من طرق الارض؛ از من از راههای آسمانها بپرسید که به آنها از راههای زمین آشناترم.»

و همو می‌گفت: «لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً...؛ اگر پرده‌ها از برابر دیدگانم برداشته شود چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد!»

و این حقیقتی است که هیچ کدام از صحابه پیامبر(ص) جز علی بن ابیطالب(ع) آن را ادعا نکرده است.<sup>۳۳</sup>

در سیره حلبیه طی جمله‌ای از علی(ع) چنین آورده: «می‌بینم که همه حجابها برداشته شده است و آنی لو شئت ان اتناول الثریا لفعلت...؛ اگر می‌خواستم به ستاره ثریا دست یابم می‌توانستم!»<sup>۳۴</sup>

این تعبیرات نشانگر علو و رفعت و والایی این صعود معراج گونه است



که بالا رفتن معمولی و در حد ارتفاع يك قامت بشری و... نبوده است، بلکه عروج و صعودی برتر و والاتر بوده است!! که خوشبختانه در منابع اهل سنت نیز آمده است.

و صریحترین دلیل بر وقوع حادثه مورد بحث در شب هجرت و لیلۃ المبیته! داستانی است که به طرق مختلف از مستدرک حاکم از قول علی(ع) نقل شده است که آن حضرت فرمودند: «آن شبی که پیامبر به من امر کرد تا در بستر او بخوابم(لیلۃ المبیته) او از مکه بیرون رفت... مرا بسوی پتھا بزد. گفت: بنشین و من در کنار کعبه نشستم. پیامبر(ص) پا بر شانهام نهاد. فرمود: برخیز! برخاستم. بدانجهت که احساس ضعف در من کرد، فرمود بنشین پس نشستم و او از کتف من پایین آمد و خود نشست و گفت: ای علی پا بر شانهام بگذار. چنان کردم سپس رسول خدا(ص) مرا بلند کرد و پنداشتم که اگر بخوام، به آسمان می‌رسم»<sup>۲۵</sup>

همین مطلب را متقی هندی در کنزالعمال از ابن ابی شیبہ،

ابویعلی، احمد بن حنبل، ابن جریر، خطیب بغدادی نقل کرده ولی شب واقعه را تعیین نکرده است.<sup>۲۴</sup>

خلاصه هیچ دلیل گویا و صریحی در وقوع آن حادثه در روز فتح مکه نداریم مگر بگوییم این کار دو نوبت انجام شد، يك بار در شب هجرت و يك بار در روز فتح. به شرطی که دلیل روشنی برای اثبات آن در روز فتح مکه داشته باشیم.

#### پاورقی‌ها

۱ - ذخایر العقبی، محب الدین طبری، مکتبه القدسی، بیروت، دارالمعرفه، از نسخه قدیمی دارالکتب مصر، ص ۸۵ - ۸۶؛ تذکرۃ الخواص، سبط ابن جوزی (م ۶۵۴هـ)، نجف، ۱۳۸۳هـ، ص ۲۷ - ...؛ سیره حلبیه، علی بن برهان الدین حلبی شافعی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۸۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵ ط دارالکتب العربی به نقل از دلایل الصدق، ج ۲، ص ۲۹۴، ط مکتبه بصیرتی، قم علامه محمد حسن مظفر، شرح نهج الحق علامه حلی، ج ۲، ص ۲۹۴؛ کنز العمال در چاپ موسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۱۷۱، ح ۳۶۵۱۶، به نقل از دلایل الصدق، علامه محمد حسن مظفر ط مکتبه بصیرتی، قم تاریخ الخمیس دیار بکری، ج ۲، ص ۸۶. از الریاض النضره ط موسسه شعبان، بیروت.

- ۲ - تاریخ الخمیس دیاربکری، ج ۲، ص ۸۷؛ ط  
موسسة شعبان، بیروت؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۲ ط  
دارالکتاب العربی، بیروت؛ دلائل الصدق،  
ج ۲، ص ۲۹۴، ط مکتبه بصیرتی، قم.  
۳ - الغدیر، علامه امینی، ج ۷، ص ۸.  
۴ - الغدیر، ج ۷، ص ۱۳.  
۵ - طرایف، سید ابن طاووس (م ۶۶۴هـ)،  
ص ۸۱؛ فهرست ابن ندیم، ص ۲۲۲.  
۶ - برای اطلاع بیشتر رک: بحار الأنوار، علامه  
مجلسی، ج ۳۸، ص ۸۰-۸۴؛ مجله ترانتا «اهل  
البيت في مكتبة العربية»، سید عبدالعزیز  
طباطبائی، مؤسسه آل البيت، ش ۱۰، ربیع  
الثانی ۱۴۰۹هـ، ص ۷۷-۷۸.  
۷ - ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله احمد  
نیشابوری الخدّاء حنفی از علمای قرن پنجم  
هجری.  
۸ و ۹ - الغدیر، علامه امینی، ج ۷، ص ۹ و ۱۰.  
۱۰ - رک: بحار، ج ۳۸؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۰-  
۱۱.  
۱۱ - بحار، ج ۳۸، ص ۷۶.  
۱۲ و ۱۳ - بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۷۸.  
۱۴ - اعلام الوری ص ۱۸۶، ط مکتبه علمیه  
اسلامیه، به نقل از بحار الأنوار، ج ۳۸،  
ص ۸۴.  
۱۵ - اکثر مورخان اعلام الوری، ص ۱۱۸، ط  
مکتبه علمیه اسلامیه، به این شعار اشاره  
کرده اند، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۷، ط  
موسسة الاعلمی، بیروت عربی نیز این شعار را  
در فتح مکه آورده است.  
۱۶ - جعفر سبحانی.  
۱۷ - سید جعفر شهیدی.  
۱۸ - محمد (ص) خاتم پیامبران، ص ۳۱۱.
- ۱۹ - اسلام شناسی، علی شریعتی، ص ۳۰۲.  
۲۰ - سورة اسراء (۱۷): ۸۱.  
۲۱ - بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۸۴، ط دارالکتاب  
الاسلامیه.  
۲۲ - مغازی، واقسی، ج ۲، ص ۸۳۲، ط  
موسسة الاعلمی، بیروت.  
۲۳ - اعلام الوری، ص ۱۹۸، ط مکتبه علمیه  
الاسلامیه، به نقل از بحار الأنوار، ج ۳۸،  
ص ۸۴ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱،  
ص ۲۱۰، ط مطبعه العلمیه قم به اختصار  
آورده است.  
۲۴ - ارشاد، مفید (م ۴۱۳هـ)، افست،  
قم (عربی)، ص ۶۳، ط محمد الاخوندی.  
۲۵ - مجمع البیان، عربی (۱۰ جلدی)، ج ۵-۶،  
ص ۴۳۵، ط شرکه المعارف الاسلامیه.  
۲۶ - محمد ابراهیم آیتی، دانشگاه تهران،  
ص ۵۳۹.  
۲۷ - سیره النبویه، ابن هشام، ۴ جلد، چاپ  
حلبی، مصر، ۱۳۵۵هـ، ج ۴، ص ۵۹.  
۲۸ - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۱۳ جلدی  
رحلی، ج ۲، ص ۲۵۲ و در چاپ دارالکتاب  
العربی (۹ جلدی)، ج ۲، ص ۱۷۱.  
۲۹ - حیاة محمد (ص)، مصر، عربی، ص ۳۹۲،  
چاپ قاهره.  
۳۰ - سیره حلبیه، ج ۳، ص ۸۵-۸۶، ط  
دارالفکر، بیروت؛ خلاصة سیره رسول الله،  
محمد بن عمر بن عبدالله بن عمر از علمای  
قرن هفتم هجری، ص ۲۳۹؛ سیره رسول الله  
، ترجمه فارسی از رفیع الدین اسحق بن  
محمد همدانی، ج ۲، ص ۸۹۰، چاپ  
انتشارات خوارزمی.

۳۱ - زمخشری در ذیل آیه جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ، الکشاف، ج ۲، ص ۴۶۳، ط انتشارات آفتاب، طهران.

۳۲ - فضایل علی (ع) را در منابع اهل سنت مثل کنز العمال، ج ۱۱؛ خصایص نسائی؛ مناقب احمد بن حنبل؛ مناقب ابن مغازلی؛ فصول المهمه ابن صباغ مالکی؛ تذکرة الخواص سبط ابن جوزی؛ ذخائر العقبی محب الذین طبری؛ و نیز از خوارزمی؛ بحار الانوار، ج ۳۶ و ۳۷؛ دلائل الصدق؛ النص و الاجتهاد؛ المراجعات و القدير و... مطالعه فرماید.

۳۳ - بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۸۴ - ۸۵، حدیث ۴، از روضه کافی، باب فضایل.

۳۴ - بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۷۹، تفصیل این احادیث در اواخر بحث می آید.

۳۵ - بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۸۶.

۳۶ - بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۸۴ - ۸۵.

۳۷ - قال: «ارق علی ظهري»، بحار، ج ۳۸، ص ۷۸ - ۷۹.

۳۸ - بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۷۸ - ۷۹.

۳۹ - همان، ص ۷۶ - ۷۷.

۴۰ - همان.

۴۲ - تذکرة الخواص، نجف، ۱۳۸۳ هـ، ص ۲۷ - ۲۸.

۴۳ - سبط ابن جوزی یوسف بن قزغلی بن عبدالله بغدادی سبط ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی حنفی است که در سال ۶۵۶ هـ وفات یافت.

۴۴ - سیره حلبیه، از دیاربکری، ج ۳، ص ۸۶ ط دارالفکر، بیروت، به نقل از شواهد النبوة.

۴۵ - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵ به نقل از دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۹۴. شرح نهج الحق علامه حلی وی می گوید: «...اخرجه الحاکم فی المستدرک عن علی (ع) و صححه قال: كانت الليلة التي امرني رسول الله (ص) ان ابيت على فراشه و خرج من مكة مهاجراً انطلق بي رسول الله الى الاصنام فقال اجلس. فجلست الى جنب الكعبة ثم صعد رسول الله (ص) على منكبى ثم قال انهض فنهضت به فلما راى ضعفى تحته قال اجلس فجلست فانزلته عنى و جلس لى رسول الله (ص) ثم قال يا على اصعد فصعدت على منكبى ثم نهض بي رسول الله (ص) و خيل لى انى لو شئت نلت السماء.

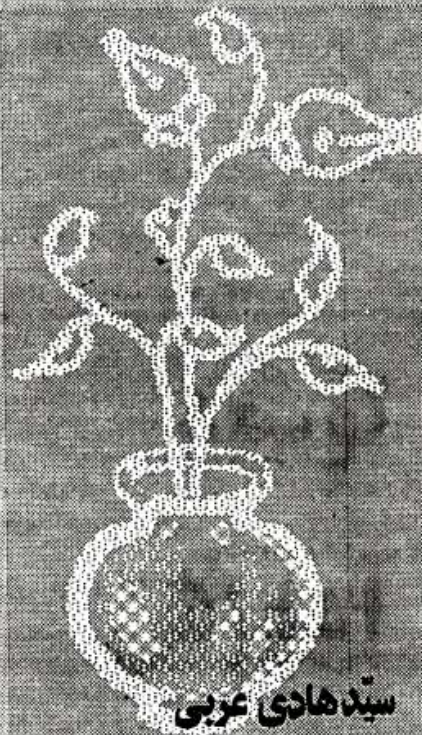
۴۶ - کنز العمال، جلد ۶، ص ۴۰۷ به نقل از دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۹۴؛ در ط موسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۱۷۱، ح ۳۶۵۱۶.



# توسعه ، آموزش و روحانیت

مقدمه

گرچه انسانها از دیر باز در اندیشه بهبود وضع زندگی خود بوده‌اند و همواره در جای جای تاریخ شاهد تلاشهای آنان در جهت بهبود مظاهر مادی زندگی بوده‌ایم، ولی این تلاشها در قرن حاضر و بخصوص در دهه‌های اخیر بسیار چشمگیر و روزافزون بوده است، چرا که شکاف بین ملتهای توسعه یافته و توسعه نیافته به طور قابل ملاحظه و حیرت آوری عمق یافته است، و لذا اندیشمندان بسیاری تلاشهای مستمر، منظم و شکل



یافته‌ای در باره توسعه و مسائل آن صورت داده‌اند، و در این میان روشنفکران و متفکران جهان سوم نیز از این تلاشها بی‌بهره نمانده‌اند.

شاید در ابتدا، محوریت انسان در توسعه چندان ملحوظ نبود و بیشتر، فرآیندهای تاریخی توسعه مورد توجه قرار می‌گرفت، ولی امروزه بسیار آشکار است که توسعه فرآیندی بسیار عمیق و گسترده، به عمق تمامی ابعاد مختلف انسان و گستردگی نیازها و خواسته‌ها و تمایلات مادی و معنوی اوست، و این فرآیند پیچیده‌تر از آن است که نسخه‌ای واحد از آن شفا بخش دردهای گوناگون تمامی جوامع بشری باشد. امروزه اهمیت کاوش و تحقیق در مباحث توسعه بر کسی پوشیده نیست و گستردگی و پیچیدگیهای آن نیز از لابلای سردرگمی‌های جوامع توسعه نیافته در اتخاذ تدابیر صحیح و یافتن الگوی روشن و دقیق توسعه، بروشنی به چشم می‌خورد. بدیهی

است چنین موضوع گسترده‌ای در این اوراق قابل بررسی نیست. ما در این مقال به خاطر نظام حکومتی و فرهنگ مذهبی و اسلامی حاکم بر جامعه اسلامی ایران، بر نقش روحانیت\* در توسعه تأکید می‌نماییم و در بین تمامی ابعاد مختلف توسعه به مسأله آموزش و پرورش در توسعه می‌پردازیم، برای این منظور مباحث را در دو بخش پی می‌گیریم. در بخش نخست، نگاهی به سیر تاریخی توسعه داریم و با تبیین معنای توسعه و ابعاد مختلف آن بحث خود را معطوف به آموزش و پرورش می‌نماییم. لذا آموزش و توسعه موضوع بخش دوم این نوشتار است، ما از بین تمامی مباحث گوناگون آموزش و توسعه در آموزش رسمی، به آموزش عمومی و روحانیت و آموزش عالی و روحانیت اکتفا می‌نماییم و در آموزش غیر

\* - گرچه روحانیت در شکلها و مسئولیتهای مختلفی در جامعه ما ایفای نقش می‌نماید ولی آنچه در این نوشتار مورد نظر ماست نهاد روحانیت (نهاد در معنای جامعه شناسی آن) است.

رسمی، مسئله روحانیت و ارزشها را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در تمامی موارد اختصار و گزیده‌گویی مورد نظر بوده است، در پایان نیز نتیجه‌گیری بسیار موجزی ارائه شده است.

### بخش اول: نگاهی به سیر تاریخی توسعه

#### مراحل ابتدایی توسعه

مسئله توسعه\* از نظر تاریخی به قدمت تمدن بشری است، از زمانی که انسان در روی زمین زندگی می‌کرده است، تفاوت‌هایی در نحوه زندگی ملل و اقوام مختلف وجود داشته است، این تفاوتها شامل تفاوت در زبان و فرهنگ و آداب و رسوم و چگونگی رفع مایحتاج زندگی می‌شده است، این تفاوتها بیشتر به دلیل تفاوت‌های محیط طبیعی بوده است، اگر چه نقش تفاوت استعداد‌های مختلف را در بشر

نمی‌توان نادیده گرفت که این تفاوت استعدادها در چگونگی بهره‌گیری از امکانات موجود جلوه‌گر می‌شود، اما در دوران اولیه به نظر می‌رسد که بیشترین نقش را تفاوت‌های محیط طبیعی زندگی انسان ایفا کرده است، به همین دلیل است که تمدنهای بزرگ گذشته بیشتر در کنار دریاها و رودخانه‌ها و مناطق حاصلخیز که محیط طبیعی مناسبتری را برای بشر فراهم می‌نموده، شکل گرفته است.

در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح، مدیترانه اهمیت پیدا می‌کند، تمدنهای دریایی در سواحل این دریا از تماسهایی که با ملل دیگر می‌گیرند سود و ثروت به دست می‌آورند برتری مدیترانه شرقی که ابتدا بر مصری‌ها، فنیقی‌های صور و صیدا تسلط می‌یابد و در سال ۱۰۰۰ ق م به جبل الطارق و اسپانیا می‌رسد، در سال ۸۱۴ پیش از

\* - توسعه بیشتر بعد اقتصادیش مورد نظر است، گاهی نیز از نظر شاخصهای رشد اقتصادی لحاظ می‌شود اگر چه دیگر ابعاد آن نیز از نظر دور نمانده است.

میلاد مسیح، «کارتاژ» را بنیاد می‌گذارد و مدیترانه غربی را به روی بازرگانی می‌گشاید یونان، شرق مدیترانه را متحد می‌کند، در صورتی که روم تمام منطقه مدیترانه را قلمرو امپراطوری خود و حوزه وسیع مبادلات و مرکز زندگی اقتصادی عهد قدیم می‌کند.<sup>۱</sup>

اگر در زمینی مواد کافی و محصولات غذایی فراوان باشد، اگر رودخانه‌ها سبب تسهیل وسایل حمل و نقل شود، اگر بریدگی سواحل به اندازه‌ای باشد که کشتیهای بازرگانی به سهولت بتوانند در آن سواحل لنگر اندازند، و بالأخره اگر ملتی، مانند ملت‌های آتن و کارتاز و فلورانس و ونیز در معبر خطوط بزرگ مواصلات جهانی قرار گرفته باشد، در آن صورت می‌توان گفت عامل جغرافیایی- که به تنهایی نمی‌تواند سازنده تمدن باشد- به چنین سرزمینی لبخند می‌زند، و ملتی که در آن سکونت دارد آزادانه پیش می‌رود و ترقی می‌کند.<sup>۲</sup>

ابن خلدون در مقدمه کتاب معروفش «العبر و دیوان المبتدأ و

الخبیر فی أيام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر» که به تاریخ ابن خلدون معروف است، پس از تقسیم مناطق و نواحی جهان به اقالیم هفتگانه، این اقالیم را به سه منطقه گرمسیری و سردسیری و معتدل تقسیم نموده و مناطق گرمسیر و سردسیر را از تمدن و زندگی اجتماعی برکنار می‌داند، چرا که وضعیت جغرافیایی و طبیعی برای سکونت و زندگی اجتماعی مساعد نیست، سپس در مورد اقلیمهای معتدل چنین می‌نویسد:

«باید دانست که در همه اقلیمهای معتدل یاد شده، فراوانی ارزاق وجود ندارد و همه ساکنان آنها در رفاه و آسایش به سر نمی‌برند، بلکه در اقلیمهای مزبور هم سرزمینهایی یافت می‌شود که به سبب حاصلخیزی اراضی و اعتدال خاک و وفور آبادانی و عمران، برای اهالی فراوانی نعمت از قبیل حبوب و خورش و گندم و میوه‌ها فراهم است و هم در آن اقلیمها سرزمینهای ریگلاخی است که هیچ

گیاه و کشت و زرعی در آنها نمی‌روید، چنانکه ساکنان آنها در سختی معیشت و تنگسالی می‌زیند مانند مردم حجاز و جنوب یمن و همچنین نقابداران صفهاجه، چه این گروه فاقد هر گونه حبوب و مواد غذایی گیاهی می‌باشند و غذای آنان را لبنیات و انواع گوشتها تشکیل می‌دهد».<sup>۲</sup>

بنابراین بخوبی مشهود است که بیشترین نقش در تفاوت بین تمدنها و زندگی ملل مختلف از آن علل و عوامل طبیعی و محیطی بوده است، تأکید ما در اینجا فقط بر نمایش نقش شرایط محیط طبیعی است، بدون اینکه تأکیدی بر میزان تأثیر این عامل و یا علیت آن داشته باشیم.

بتدریج بشر از توان علمی و سابقه تاریخی بیشتری برخوردار می‌شود و کم‌کم اجازه می‌یابد که فعالیتها و مناسباتش را گسترش داده و از حصار محدودیتهای طبیعی برهاند، با این حال زندگی اقتصادی در طول قرنهای پیشین چه از دید مقیاس فعالیت اقتصادی یا سازمان تولید و یا شدت

مبادلات و سرانجام انگیزه‌های آن نسبتاً محدود به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup>

### توسعه اقتصادی مغرب زمین

کشورهای اروپای غربی، از آغاز قرن شانزدهم، جهش بازرگانی و مالی را برای تهیه زمینه ترقی صنعتی در قرن هجدهم پیدا کردند. در این کشورها نظام فعالیت اقتصادی مبتنی بر واحد تولیدی و جست و جوی سود، یعنی نظام سرمایه‌داری بر پا گردید. تشدید زندگی اقتصادی بر اثر یک سلسله رویدادهای بسیار گوناگون به تحرك مبدل می‌گردد:

۱ - بسط ابعاد دنیای اقتصادی به وسیله جنگهای صلیبی و اکتشافات بزرگ تحقق می‌پذیرد، جنگهای صلیبی موجب برقراری روابط منظمی بین شرق و غرب می‌گردد و دریانوردی منجر به کشف و اشغال آمریکا می‌شود.



دگرگون می‌گردد، رنسانس، اندیشه انسانی را به سوی منافع مادی و این جهانی می‌راند، ماکس و بروتانی نقش محرك اخلاق را در فرقه پرتستان نمایان کرده‌اند. زومبارت، به نوبه خود، نقش یهودیان را در ایجاد «اخلاق سرمایه‌داری» خاطر نشان می‌سازد. یهودیان کسب ثروت را به منزله مشغله درخور ستایش می‌پندارند و می‌دانند چگونه سرمایه‌های بزرگ را پس‌انداز و انباشته کنند.



بتدریج محیط مناسب برای جهش سرمایه‌داری به وجود می‌آید، گسترش بازارها و اهمیت روابط بازرگانی اندک

۲- تراکم سرمایه‌های مالی، از قرن دوازدهم، ناشی از بازرگانی بزرگ و بین‌المللی کالاها و تجارت نقره است. مهمترین قدرتهای مالی همانا بانکهای ایتالیا، صرافان، انجمن تجار آلمانی، یهودیان و کلیساست.

۳- بر اثر کشف و غارت گنجینه‌های مکزیک و پرو و بهره‌برداری شدید از کانهای نقره و طلای آمریکا انقلاب پولی رخ می‌دهد. در طول يك قرن، ذخیره فلز گرانبها به پنج برابر می‌رسد و قیمتها نیز چند برابر می‌شود و روحیه کار آفرینی در نتیجه ترقی درآمدهای متغیر تحریک می‌شود و این جریان، کار و کسب را تشویق و ترغیب می‌کند.

۴- تشکیل دولتهای معظم جدید بدانجا می‌کشد که ملتها در باره وحدت و منافع خود آگاهی پیدا می‌نمایند. و پادشاهان با ایجاد دولت متحد و نیرومند، میدان عمل نیروهای بازرگانی و مالی را وسعت می‌بخشند.

۵- ساختارهای روانی، بر اثر يك رشته نفوذهای فکری و مذهبی،

اندک بر صنعت فشار می‌آورد و موجب افزایش آهنگ تولید می‌شود. در قرن هجدهم، جهش صنعتی به جهش بازرگانی و مالی افزوده می‌شود. انقلاب صنعتی به معنای اخص و خصلت انفجاری خود، میان سالهای ۱۷۸۵ و ۱۸۲۵ رخ می‌دهد. انگلستان نخستین کشوری است که جهش خارق‌العاده صنعتی را انجام می‌دهد. توسعه اقتصادی در طی قرن نوزدهم شتاب می‌گیرد. ابداعات و نوآوریها بر دامنه این توسعه می‌افزاید.<sup>۵</sup>

روند توسعه اقتصادی در قرن بیستم بیش از پیش ادامه می‌یابد و باعث ایجاد شکاف و تفاوت بسیاری بین کشورها می‌گردد. در سال ۱۹۸۲ کشورهای در حال توسعه در حالی که تقریباً ۶۶ درصد جمعیت جهان را در برمی‌گرفتند فقط ۱۱٪ تولیدات صنعتی را به خود اختصاص داده بودند.<sup>۶</sup>

بر اساس برآورد بانک جهانی، سرانه تولید ناخالص ملی در مورد ۱۹ کشور پیشرفته سرمایه‌داری در سال

۱۹۸۰ بیش از ۶۶۵۸ دلار بر اساس قیمت ثابت سال ۱۹۷۵ بود، در حالی که ۶۳ کشور با درآمد متوسط - که مورد بررسی قرار گرفتند - سرانه تولید ناخالص ملی آنها حدود ۹۰۳ دلار و در مورد ۳۲ کشور کم درآمد این رقم در حدود ۱۶۸ دلار بوده است. بنابراین بر اساس این شاخص شکاف موجود بین درآمد یک فرد متوسط در یک کشور پیشرفته و درآمد یک فرد در فقیرترین کشورها در حدود ۴۰ برابر است. مطالعه‌ای که ۵ سال قبل در ایالات متحده انجام شد نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۰ سرانه تولید ناخالص ملی جهان بیش از ۵۳ درصد افزایش یافته و به ۲۳۱۱ دلار بر اساس قیمت‌های ثابت معادل ۱۹۷۵ خواهد رسید. در کشورهای پیشرفته به طور کلی متوسط سرانه تولید ناخالص ملی برابر ۸۵۰۰ دلار است در حالی که در کشورهای توسعه نیافته این رقم به حدود ۵۹۰ دلار می‌رسد این بدین معنی است که در حالی که بین دو گروه کشورها، ارزش سرانه تولید ناخالص داخلی که در

سال ۱۹۷۵ در مورد کشورهای پیشرفته ۱۱ برابر کشورهای توسعه نیافته بود در سال ۲۰۰۰ این نسبت به ۱۴ برابر خواهد رسید. بنابراین شکاف بیشتر خواهد شد. و کشورهای فقیر، فقیرتر خواهند شد.<sup>۷</sup>

بر اساس آمار اداره بهداشت امریکا یک میلیون بچه هر ساله به خاطر گرسنگی و سوء تغذیه در امریکای لاتین تلف می‌شوند. همچنین گرسنگی علت اصلی ۳۸ درصد از مرگ و میر بچه‌های کمتر از یک سال است. ۷۰ درصد مرگ و میر بچه‌های یک تا چهار ساله نیز در کشورهایی که دارای کمبود مواد غذایی می‌باشند مربوط به گرسنگی است.<sup>۸</sup>

در مورد مصرف مواد غذایی شکاف بین کشورهای توسعه نیافته و پیشرفته جهان روز به روز گسترش خواهد یافت. در حالی که بین سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ مصرف سرانه کالری در کشورهای پیشرفته ۲۹ / ۰ بیش از میزان مورد نیاز بوده است این میزان تا سال ۲۰۰۰ افزایش پیدا خواهد کرد به

عبارت دیگر در آن زمان هر فرد ساکن کشورهای پیشرفته جهان بیش از  $\frac{1}{3}$  بیشتر از مواد غذایی مورد نیاز هر فرد در اختیار خواهد داشت و مصرف خواهد نمود، از طرف دیگر کشورهای توسعه نیافته هر فرد به طور کلی میزان کمتری کالری نسبت به وضع موجود در اختیار خواهد داشت. در سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ کالری دریافتی ساکنان جهان سوم تقریباً ۰/۰۵ کمتر از حداقل مورد نیاز بود.<sup>۹</sup> آلودگی، امراض و کمبود بهداشت از مسائل اصلی می‌باشند که به همراه گرسنگی، وضع اجتماعی نامناسب کشورهای توسعه نیافته را نشان می‌دهد. در حالی که در کشورهای پیشرفته امید به زندگی افراد بین ۷۲ تا ۷۴ سال است. این رقم در مورد کشورهای توسعه نیافته حدود ۵۵ سال است. امید زندگی در برخی از مناطق جهان سوم کمتر است و در کشورهای مرکزی و غربی آفریقا به ۴۲ تا ۴۴ سال می‌رسد. بر اساس آمار سازمان بهداشت

جهانی (WHO) مرگ و میر بچه‌ها که در سال ۱۹۸۱ در کشورهای پیشرفته بین ۱۰ تا ۱۲ نوزاد از هر هزار نوزاد بوده است در کشورهای فقیر حداقل ۱۰ برابر بیشتر است یونیسف (UNICEF) اعلام کرده است که از ۱۲۲ میلیون نوزاد متولد شده در سال ۱۹۸۰ - سالی که بر اساس تصمیم مجامع بین المللی به عنوان سال جهانی کودک قلمداد شده بود - ۱۲ میلیون نوزاد (یک نفر از هر ۱۰ نفر) قبل از پایان ۱۹۸۱ جان سپرده‌اند که ۹۵٪ آنها در کشورهای توسعه نیافته بوده است. بر اساس ارقام سازمان بهداشت جهانی در کشورهای خیلی فقیر از میان هر هزار نوزاد ۲۰۰ نفر قبل از یک سالگی و ۱۰۰ کودک قبل از ۵ سالگی می‌میرند. از هر ۱۰ بچه تولد یافته در کشورهای فقیر ۹ نفر آنها از مراقبتهای بهداشتی بدورند.<sup>۱</sup>

هر روز ۳۵ هزار بچه زیر ۵ سال از بیماری اسهال می‌میرند که همه آنها در کشورهای توسعه نیافته زندگی

می‌کنند. در آمریکای لاتین هر سال ۲۰۰/۰۰۰ نفر به خاطر این بیماری جان خود را از دست می‌دهند. بر اساس آمار سازمان بهداشت جهانی هر ساله ۳ میلیون نفر از سل می‌میرند. سوء تغذیه مادران و مسائل بهداشتی باعث تولد ۲۱ میلیون بچه کم وزن در کشورهای توسعه نیافته شده است. هر ساله ۲۵۰/۰۰۰ کودک نابینای جدید به جهان افزوده می‌شوند که ۱۰۰/۰۰۰ نفر آنان به خاطر کمبود ویتامین A می‌باشد که می‌تواند با افزودن سبزی به رژیم غذایی روزانه از بین برود و یا اینکه هر ۶ ماه یک عدد قرص ویتامین A که ارزش کمی دارد مصرف شود. در کشورهای توسعه نیافته برای هر ۱۰/۰۰۰ نفر ۱۰ تا ۱۴ تخت بیمارستانی وجود دارد در حالی که در برابر همین تعداد افراد در کشورهای پیشرفته ۹۵ تخت بیمارستانی یافت می‌شود.<sup>۲</sup>

ملتهای جهان در هر دقیقه از هر روز هفته - چه روزهای تعطیلی و چه روزهای کار - حدود دو میلیون دلار

صرف تسلیحات و دیگر برنامه‌های نظامی می‌کنند و در هر دقیقه، ۳۰ کودک کمتر از پنج یا شش ساله، به دلیل نداشتن غذا و آب سالم و پاکیزه یا محروم بودن از مراقبت‌های بهداشتی، جان می‌سپارند.<sup>۱۲</sup>



بر اساس آمارهای یونسکو ۴۸٪ جمعیت بالغ در کشورهای توسعه نیافته بی‌سواد می‌باشند. ۱۰ کشور توسعه نیافته به تنهایی ۴۲۵ میلیون بی‌سواد دارند. در ۲۳ کشور فقیرتر جهان سوم بیش از ۷۰ درصد افراد بالغ نمی‌توانند بخوانند و بنویسند. ۲۰۰ میلیون کودک در

کشورهای توسعه نیافته مدرسه و امکانات حاضر شدن در محل آموزش را ندارند. در آمارهای مربوط به گزارش توسعه جهان در سال ۱۹۸۰ که از طرف بانک جهانی انتشار یافت مشخص است که در مقابل هر دانش آموز متوسطه در کشورهای جهان سوم چهار دانش آموز متوسطه در کشورهای پیشرفته وجود دارد. در کشورهای توسعه نیافته فقط ۴ درصد از گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ ساله وارد تحصیلات دانشگاهی می‌شوند، در حالی که در کشورهای پیشرفته این نسبت به ۳۶ درصد می‌رسد.<sup>۱۳</sup>

بر اساس اطلاعات سازمان بهداشت جهانی حدود ۲ میلیارد انسان در حال حاضر از نداشتن آب دائمی رنج می‌برند. سازمان بهداشت جهانی اظهار می‌دارد که هر ماهه به خاطر بیماری‌های وابسته به آب آلوده در حدود ۷۵۰/۰۰۰ نفر تلف می‌شوند. تخمین زده می‌شود که با هزینه حدود ۶ میلیارد دلار - که معادل ۵ روز هزینه‌های نظامی بشر و یا قسمت اندکی از

هزینه‌های مربوط به مصرف نوشابه‌های الکلی است - از طرف جوامع بین‌المللی می‌توان اهداف سازمان ملل متحد را در مورد تأمین آب برآورده کرد.<sup>۱۲</sup>

بر اساس آمار بانک جهانی منابع انرژی سنتی (چوب، ذغال، ضایعات گیاهی کود و پهن) ۵۰ تا ۷۵ درصد کل انرژی مورد نیاز جهان سوم را دربر می‌گیرد. این نسبت در آفریقا ۹۰ درصد می‌باشد. چوب و ذغال ۷۰ درصد کل انرژی مصرفی آفریقا را

تأمین می‌کند. این نسبت در مورد کشورهای آسیایی ۳۰ درصد و آمریکای لاتین ۳۴ درصد می‌باشد.<sup>۱۵</sup> این نمونه‌ای از هزاران واقعیت است که مبین فاصله بسیار شگرف و عمیق فاصله عقب افتادگی است و چنان شد که مطالعه توسعه اقتصادی یکی از هیجان‌انگیزترین و بحث‌انگیزترین مباحث شده است ولی فقط در طی چنددهه گذشته مطالعه منظم مسائل و جریان‌ات توسعه اقتصادی در جهان سوم آغاز شده است.

دنیای توسعه نیافته:

گرسنگی	۵۰۰ میلیون نفر
امید به زندگی زیر ۶۰ سال	۱/۷ میلیارد نفر
کمبود مراقبت‌های پزشکی	۱/۵ میلیارد نفر
زندگی در فقر کامل	۱ میلیارد نفر
بیکاری و نداشتن کار تمام‌وقت در کشورهای توسعه نیافته	۵۰۰ میلیون نفر
درآمد سرانه سالانه زیر ۱۵۰ دلار	۸۰۰ میلیون نفر
بالغین بی‌سواد	۸۱۴ میلیون نفر
کودکان بدون مدرسه	۲۰۰ میلیون نفر
کمبود منابع آب	۲ میلیارد نفر
وابستگی به چوب و ذغال برای رفع احتیاجات اصلی	۱/۵ میلیارد نفر <sup>۱۶</sup>

## توسعه و ابعاد آن

تفکر در باره توسعه و تبیین علل و عوامل آن را اقتصاد دانهایی نظیر اسمیت، ریکاردو، مالتوس، آغاز کرده‌اند ولی در دهه‌های اخیر کوشش‌های فراوانی از سوی اندیشمندان مختلف در شناخت صحیح توسعه و ارائه استراتژی سازنده در جهت توسعه صورت گرفته است.

«توسعه» مترادف با واژه **Development** است و نمود ظاهری آن سطح درآمد سرانه بالا، نرخ رشد بالا، سطح بهداشت بالا، برخورداری بیشتر از امکانات آموزشی، سطح بالای بهره‌وری، کمبود بیکاری و کم کاری،... و به طور کلی سطح فرهنگی بالا، رفاه نسبی و استاندارد بالای درآمدی برای اکثریت عظیمی از يك جامعه است.

در مقابل، توسعه نیافتگی مشکلی

است که در جوامع، خصوصیات مشترک؛ سطح پایین زندگی، سطح پایین بهره‌وری، نرخ بالای رشد جمعیت و بار تکفل، سطح بالا و فزاینده بیکاری، و کم کاری، وابستگی بسیار به محصولات کشاورزی و صادرات محصولات اولیه، وابستگی آسیب‌پذیری در روابط بین المللی را در اذهان و انظار جلوه‌گر می‌نماید.

اگر چه در مورد ماهیت توسعه و تحلیل و تبیین پیچیدگی‌های آن و همچنین استراتژی مناسب جهت راهیابی به توسعه و تحلیل و شناخت علل و عوامل توسعه نیافتگی، اتفاق نظر قابل قبولی وجود ندارد، ولی در عین حال آنچه مسلم است، توسعه صرفاً پدیده‌ای اقتصادی نیست، توسعه نهایتاً باید علاوه بر جنبه مادی و پولی زندگی مردم، سایر جنبه‌های زندگی انسان را شامل شود، لذا باید به عنوان جریانی چندبعدی که مستلزم تجدید سازمان و تجدید جهت‌گیری مجموعه نظام اقتصادی و اجتماعی است مورد توجه قرارگیرد. توسعه علاوه بر بهبود

وضع درآمدها و تولید، آشکارا متضمن تغییرات بنیادی در ساختهای نهادی، اجتماعی، اداری و نیز طرز تلقی مردم در بیشتر موارد حتی آداب و رسوم و اعتقادات است.<sup>۱۷</sup>

توسعه فرآیندی است که محوریت انسان در آن امری اجتناب ناپذیر است، لذا در يك جامعه برای دستیابی به توسعه باید انسان با تمامی ابعاد مختلف وجودیش - مادی و معنوی، شخصی و اجتماعی - متحول و متکامل شود، حتی تحول فکری و فرهنگی در يك فرآیند توسعه، بر تحول مادی تقدم دارد. به همین دلیل است که اساسی‌ترین تعالیم الهی در جوامع بشری تعلیم و تربیت انسانهاست، و بیش از آنکه به ابزار و سیاستها و استراتژیها (با قطع ارتباط آنها با مردم) بیندیشند بر تحول و تکامل انسانها همت می‌گذارند و همین را خداوند به عنوان هدف رسالت انبیا معرفی فرموده است.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ

الْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.<sup>۱۸</sup>

خداوند از میان جامعه‌ای که فاقد سواد و آشنایی به خواندن و نوشتن بود پیامبر و فرستاده خود را برانگیخت تا آیات خدا را بر آنها بخواند و آنان را تربیت کند و کتاب خدا و حکمت و دانش به آنها تعلیم دهد، اگر چه پیش از آشنایی به مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، آشکارا گمراه بودند و راه صحیح زندگی را نمی‌شناختند.

به خوبی روشن و واضح است که تعلیم و تربیت انسانها به عنوان هدف رسالت انبیا، بر نقش اساسی و محوریت انسان دلالت بین دارد، آشکارا تر و بدیهی‌تر آنجاست که اقامه عدل و قسط، آن هم به صورت خودجوش و برخاسته از عمق جامعه، به عنوان هدف عمومی بعثت انبیا مطرح شده است:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...<sup>۱۹</sup>

پیامبران را مجهز به دلایل روشن و منطق قوی فرستادیم و کتاب آسمانی و قانون، در



اختیار آنها قرار دادیم، تا مردم قیام به قسط کنند.

اینکه قیام به قسط، به مردم نسبت داده شده است، مؤید این ایده است که در توسعه تحول و تکامل همه جانبه انسان- این عنصر محوری- اجتناب ناپذیر است. تکامل انسان به عنوان ضریب زاویه مسیر توسعه است، هر قدر اکثریت بیشتری از يك جامعه متحول و متکامل شده باشند، آن جامعه به تحقق کاملتر توسعه نزدیکتر است.

البته این بدان معنی نیست، که بحث از استراتژی و سیاستگزاری بیهوده است، هرگز، چرا که هیچ گاه تمامی انسانها تمایلاتشان را در مقابل عقل و منطق و قانون رام نخواهند کرد، و تمامی انسانها در مسیر تکامل یکسان و یکنواخت گام نمی‌زنند، و بهمین دلیل است که خداوند در ادامه آیه ۲۵ سوره حدید می‌فرماید: *وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ،* و بحث از اقامه قسط نیز مطرح است.

از همین جا گسترده‌گی مباحث

توسعه روشن می‌گردد؛ چرا که توسعه فرآیندی است که دارای ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی است، و در هر يك از ابعاد فوق، شناخت و تبیین توسعه و توسعه نیافتگی، علل و عوامل آن و استراتژیهای مطلوب جهت دستیابی به توسعه از دیگر جنبه‌های مورد بررسی در توسعه است.

و باز همین جا با توجه به نقش محوری انسان در توسعه آشکار می‌گردد، که آموزش از ارکان اساسی در توسعه است، و توسعه بدون آموزش میسر نخواهد شد، و هیچ استراتژی توسعه بدون در نظر گرفتن نقش آموزش موفق نخواهد بود.

بخش دوم: آموزش و توسعه

آموزش و منابع انسانی

امر آموزش از جهات متفاوتی در مسائل مربوط به توسعه اقتصادی و

که انسانها عوامل فعالی هستند که سرمایه‌ها را متراکم می‌سازند، از منابع طبیعی بهره‌برداری می‌کنند، سازمانهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌رामी‌سازند و توسعه‌میلی‌رایه‌جلو می‌برند. به وضوح، کشوری که نتواند مهارتها و دانش مردمش را توسعه دهد و از آن در اقتصاد ملی به نحو مؤثری بهره‌برداری کند، قادر نیست هیچ‌چیز دیگری را توسعه بخشد.<sup>۲۱</sup>



نهاد اصلی و اساسی برای آموزش نیروی انسانی و بالا بردن مهارتها و دانش فنی، نظام رسمی آموزشی است.

اجتماعی مورد توجه است. از آنجا که کسب استقلال اقتصادی نیاز به مشارکت هر چه آگاهانه‌تر مردم در امور جامعه و به بیان دیگر نیاز به انسان‌های کارآمد، ماهر و آموزش دیده دارد، توجه به آموزش عالی به عنوان رکن اساسی تسلط بر تکنولوژی پیشرفته و جذب دستاوردهای انقلاب علمی - فنی و استفاده از کلیه پیشرفتهای به دست آمده در این زمینه از اهمیتی ویژه برخوردار است.<sup>۲۰</sup>

نقش حساس و کلیدی منابع انسانی بر کسی پوشیده نیست، و شاید کسی مخالفتی نداشته باشد اگر بگوییم آنچه در نهایت، سرنوشت توسعه اقتصادی - اجتماعی يك جامعه را رقم می‌زند، نیروی انسانی و منابع انسانی آن است، نه سرمایه مادی آن، در این مورد پرفسور فردریک هاربیسون (Fredrick Harbison) از دانشگاه پرینستون معتقد است که:

«منابع انسانی... پایه اصلی ثروت ملتها را تشکیل می‌دهد. سرمایه و منابع طبیعی عوامل تبعی تولیدند، در حالی

مصرف خود می‌دارد، و بیشترین بار روانی آمال توسعه یافتن را به دوش دارد.<sup>۲۲</sup>

### آموزش عمومی و روحانیت

اکثر کشورهای جهان سوم بر این باورند، و یا می‌خواهند باشند، که رمز اصلی توسعه ملی گسترش کمی سریع فرصتهای آموزشی است. هرچه آموزش بیشتر، توسعه سریعتر، بنابراین، تمام کشورها خود را موظف به دنبال کردن هدف آموزش ابتدایی همگانی در کوتاهترین زمان ممکن می‌دانند. تصور می‌شود که زارعین با سواد که حداقل دارای تحصیلات ابتدایی‌اند نسبت به کشاورزان بی‌سواد قدرت تولیدی بیشتری دارند و به تکنولوژیهای جدید کشاورزی علاقه‌مندترند فرض می‌شود که صنعتگران و مکانیکهای تحصیل کرده‌ای که بتوانند بخوانند و بنویسند

اگر چه نقش آموزش غیر رسمی در توسعه قابل توجه است و حتی در برخی موارد نقشی به مراتب حیاتی‌تر از نظام رسمی آموزشی ایفا می‌کند، با این حال، نظامهای آموزشی کشورهای جهان سوم شدیداً در ماهیت، میزان و خصوصیت فرآیند توسعه تأثیر می‌گذارد و از آن متأثر می‌شود. آموزش رسمی نه تنها می‌کوشد که افراد را از دانش و مهارت بهره‌مند سازد و به آنان این توانایی را بدهد که چون عامل تحول اقتصادی در جامعه خود عمل کنند، بلکه در عین حال، ارزشها، اندیشه‌ها، تفکرات و خواسته‌هایی به وجود می‌آورد که ممکن است بیشترین منافع را برای توسعه کشور به همراه داشته باشد، البته در عین حال ممکن است منفعتی به همراه نداشته باشد. آموزش و پرورش بیشترین درصد هزینه‌های جاری دولتی کشورهای کمتر توسعه یافته را به خود اختصاص می‌دهد، وقت و فعالیت اکثریت افراد بالغ و کودکان (تقریباً ۳۰ درصد جمعیت جهان سوم) را

بهرتر قادرند خود را با زمان و با محصولات و مواد در حال تغییر تطبیق دهند. گذشته از اینها در کشورهای در حال توسعه، فشار سیاسی بسیار زیادی برای گسترش مدارس وجود دارد.<sup>۲۳</sup> ما اصل مسئله آموزش عمومی را، به دور از تحلیل پیچیدگیها و مشکلات آن در کشورهای جهان سوم، در ارتباط با کشورمان مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

در سرشماری سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ تعداد افراد باسواد ۷ ساله و بالاتر به ترتیب عبارت بوده است از ۱۵/۴ درصد، ۲۹/۴ درصد و ۴۷/۱ درصد. در ۱۳۶۰ میزان باسوادی جمعیت ۶ ساله و بالاتر ۵۵/۲ درصد تخمین زده می‌شد که معادل ۱۷/۴۴ میلیون نفر از جمعیت ۳۱/۶ میلیون نفری ۶ ساله و بالاتر است. در سال ۱۳۶۵ بر پایه نتایج سرشماری عمومی، از حدود ۳۸ میلیون نفر جمعیت ۶ ساله و بالاتر حدود ۲۳/۸ میلیون نفر - ۶۲ درصد - باسواد بوده‌اند. در حالی که میزان باسوادی در شهرها در سال ۱۳۶۰ حدود ۷۲/۷

درصد بود، این رقم در روستاها تنها به ۳۸ درصد می‌رسید. اگر تفاوت میزان باسوادی در شهر و روستا نسبت به میانگین کل کشور بسیار قابل توجه است، بین مرد و زن نیز از نظر سواد تفاوت بسیار چشمگیری وجود دارد. در سال ۱۳۶۰ حدود ۸۰/۴ درصد مردان شهری ۶ ساله و بالاتر و ۶۴/۳ درصد زنان شهری باسواد بوده‌اند. در روستاها نیز ۵۲/۵ درصد مردان و ۲۲/۹ درصد زنان باسواد بوده‌اند.<sup>۲۴</sup>

تبیین و تحلیل علل و عوامل نارسایی‌های آموزشی یاد شده از بحث ما خارج است، اما آنچه مسلم است این واقعیت ناشی از عللی است مانند، عدم انگیزه کافی برای آموزش (به خاطر علم نداشتن به نقش سواد در زندگی، یا بی‌ارتباطی آموزش رسمی با حرفه محلی - در مورد روستاییان مخصوصاً - و اشتغال، یا...)، فقدان امکانات آموزشی (مدرسه، معلم، کتاب،...)، هزینه فرصت آموزش رسمی در مقابل پرداختن به کارهای دیگر (مخصوصاً برای روستاییان و

خانواده‌های فقیر)، مشکلات اجتماعی و خانوادگی و روانی که در موفقیت دانش آموز تأثیر منفی می‌گذارد، و...

روحانیت - به عنوان يك نهاد - در برخی از موارد می‌تواند نقش قابل توجهی ایفا کند.

### ۱ - ایجاد انگیزه

ایجاد انگیزه، یعنی ایجاد يك حرکت نیرومند درونی بر اساس بسیج تمامی نیروهای نهفته در روح و جان انسانها، و خوشبختانه در يك تشکیلات اسلامی که فرهنگ «ایمان به خدا» بر آن حاکمیت دارد، و افراد مؤمن و ایثارگر و فداکار، تار و پود آن را تشکیل می‌دهند، ایجاد انگیزه، نه تنها کار مشکلی نیست، بلکه منابع عظیمی برای بهره‌گیری در این زمینه در دست است. دستیابی به این هدف در پرتو دو برنامه‌ریزی میسر است، ۱ - برنامه‌ریزی مساجد، ۲ - برنامه‌ریزی تبلیغات.

روحانیت در تمامی نقاط کشور -

روستاها و شهرها، ارگانها، نهادها، مراکز آموزشی، نظامی، انتظامی،... - هر روز حداقل دو بار برای ادای فرائض ظهر و عصر، مغرب و عشاء با مردم در ارتباط قرار می‌گیرد، می‌توان با يك بسیج همگانی و برنامه‌ریزی دقیق - برای تمامی مساجد - انگیزه کافی جهت سوادآموزی به وجود آورد، با توجه به اینکه در متون اسلامی (قرآن و سنت) بیش از صدها مورد ترغیب به علم و تعلیم و تعلم وجود دارد.

بجز اعیاد و شهادت‌های مذهبی و مراسم خاص، حداقل سه موقعیت تبلیغی برای روحانیت فراهم است: ماه مبارک رمضان، دهه اول محرم، دهه آخر صفر - اگر چه فاطمیه نیز در اکثر مناطق فرصت تبلیغی خوبی است - هر يك از این فرصتها برای ایجاد انگیزه کافی جهت سوادآموزی، نه تنها کافی است، بلکه می‌توان از آنها برای تعلیم و آموزش نیز استفاده نمود.

اما بی ارتباطی آموزش رسمی با حرفه‌های محلی و اشتغال و نیازهای

جامعه، که باعث دلسردی و بی‌انگیزه‌ای می‌شود، گرچه در ارتباط با نهاد روحانیت قرار نمی‌گیرد، ولی به مناسبت نهضت سوادآموزی می‌توان برای این مشکل حداقل در محدوده نهضت، تلاش چشمگیری داشت، مخصوصاً با توجه به اینکه تعداد بی‌سوادان در روستاها بیشتر بوده و نیز تعداد زیادی از بی‌سوادان را زنان تشکیل می‌دهند، که در هر مورد نهضت می‌تواند هرچه بیشتر محتوای دروس را با نیازهای اقشار و گروههای مورد نظر منطبق نماید و از این طریق انگیزه کافی برای سوادآموزی فراهم آورد، به طوری که مرد و زن روستایی - در ارتباط با زراعت، دام یا طیور یا ریسندگی، گلیم‌بافی، قالببافی، بهداشت خانواده،... و زن شهری در ارتباط با خیاطی، بافندگی، بهداشت،... و کلیه اقشاری که باسواد می‌شوند، بخوبی تفاوت بهره‌مندیهایشان را در زندگی باسواد و بی‌سواد، احساس کنند.

## ۲ - فقدان امکانات آموزشی

فقدان امکانات آموزشی ناشی از نبودن مدارس و آموزشیار و معلم و نیز امکانات دیگر مورد نیاز جهت آموزش است و یا کمبود بودجه جهت استخدام پرسنل مورد نیاز.

در مورد نبودن مدارس، مخصوصاً که این مشکل بیشتر در روستاها به چشم می‌خورد، روحانیت می‌تواند از طریق مساجد، حسینیه‌ها و اماکن مذهبی دیگر این مشکل را برطرف کند. با یک برنامه‌ریزی منسجم می‌توان امکان بهره‌گیری از مساجد را در این جهت فراهم نمود.

اما نیاز به آموزشیار و معلم را می‌توان با طلاب و روحانیون در ایام تبلیغ جبران نمود - اگر چه با یک برنامه بسیجی جهت رفع بی‌سوادی می‌توان به صورت زمانبندی در تمام ایام سال در مقطع زمانی مشخصی از طلاب و مبلغین بهره‌جست - و گاهی نیز می‌توان بودجه و هزینه استخدام آن را

از محل وجوهی که در اختیار ولی فقیه و مراجع عظام می‌باشد، تأمین نمود. از این گذشته، روحانیت می‌تواند با برنامه‌ریزی دقیق، از اوقاف و نذورات در جهت احداث مراکز آموزشی از جمله مدارس استفاده بهینه به عمل آورد. در این جهت نیز می‌توان با برنامه‌ریزی مساجد و تبلیغات، اوقاف و نذورات و خیرات و صدقات و کارهای عام المنفعه مردم مسلمان و متعهد را به این جهت سوق داد.

### آموزش عالی و روحانیت

«اکثریت جوامع بشری در زندگی روز مره خود به اربابان زر و زور پیوند خورده‌اند و حق تصمیم‌گیری در مسائل اقتصادی جهان از آنها سلب شده است و علی‌رغم منابع سرشار طبیعت و سرزمینهای حاصلخیز جهان و آبها و دریاها و جنگلها و ذخایر، به فقر و درماندگی گرفتار آمده‌اند و کمونیستها

و زراندوزان و سرمایه‌داران با ایجاد روابط گرم با جهانخواران، حق حیات و ابتکار عمل را از عامه مردم سلب کرده‌اند و با ایجاد مراکز انحصاری و چند ملیتی، عملاً نبض اقتصاد جهان را در دست گرفته‌اند و همه راههای صدور و استخراج و توزیع و عرضه و تقاضا و حتی نرخ‌گذاری و بانکداری را به خود منتهی نموده‌اند و با القاء تفکرات و تحقیقات خود ساخته به توده‌های محروم باورانده‌اند که باید تحت نفوذ ما زندگی کرده و الا راهی برای ادامه حیات پابرهنگها جز تن دادن به فقر باقی نمانده است و این مقتضای خلقت و جامعه انسانی است که اکثریت قریب به اتفاق گرسنگان در حسرت يك لقمه نان بسوزند و بمیرند و گروهی اندک هم از پرخوری و اسراف و تعیشها جانشان به لب آید! به هر حال این مصیبتی است که جهانخواران بر بشریت تحمیل کرده‌اند و کشورهای اسلامی بواسطه ضعف مدیریتها و وابستگی، به وضعیتی اسفبار گرفتار شده‌اند که این به‌عهده

علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرحها و برنامه‌های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابرنه‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به در آورند.»<sup>۲۵</sup>



بالهام از پیام امام‌مراحل امت، رضوان الله تعالی علیه، مبحث آموزش عالی را در قالب وحدت حوزه و دانشگاه ادامه می‌دهیم. حضرت امام (ره) در تاریخ ۵۹/۹/۲۹، در سخنرانی در جمع

دانشجویان و طلاب فرمودند: «دانشگاه و حوزه‌های علمیه - روحانیون - می‌توانند دو مرکز باشند برای تمام ترقیات و تمام پیشرفتهای کشور... این دو مرکز باید با هم باشند و این دو مرکز باید علم و عمل، علم و تهذیب را به منزله دو بالی بدانند که با یکی‌اش نمی‌شود پرید... مهم این است که دانشگاه يك کسی که از آن بیرون بیاید بفهمد که من با بودجه این مملکت تحصیل کردم، متخصص شدم، به مقامات عالیه علم رسیدم و باید برای این مملکت خدمت بکنم و برای استقلال این کشور باید خدمتگزار باشم... آنهایی که به این کشور علاقه دارند آنهایی که به این ملت علاقه دارند آنهایی که خودشان وابسته نیستند و خدمتگزار ابرقدرتها نیستند آنها همت کنند به اینکه دانشگاه را يك مرکزی درست کنند که مرکز علم و تهذیب باشد که همه تخصصها در خدمت خود کشور باشد نه اینکه متخصص بشود و با آن تخصص ما را به دامن آمریکا بکشاند، متخصص



بشود و با آن تخصصش به کشور ما ضربه وارد کند... باید خودشان را مجهز کنند که این فرزندان ایرانی متعهد و در خدمت خود ایران باشند اگر اینطور بشود دانشگاه بالاترین مقامی است که کشور ما را به سعادت می‌رساند.»<sup>۲۶</sup>

وحدت حوزه و دانشگاه از مقدسترین و با شکوه‌ترین پیوندهایی است که بعد از انقلاب اسلامی به وجود آمد، اما متأسفانه آنچنانکه درخور و شایسته است، از آن استفاده نشده و برنامه‌ریزی دقیق و منسجمی در مورد آن صورت نگرفت، به هر حال باید تلاش کرد که از این پیوند میمون و مبارک چنانکه باید و شاید بهره گرفت و از این شجره طیبه، ثمرات درخور و شایسته چید و این فرصت تاریخی را مغتنم شمرد و از این احساسات پاک و شورهای همراه با شعور در جهت پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی و استقلال میهن عزیز کمال استفاده را برد.

## وحدت حوزه و دانشگاه در مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی

ضعف علمی و تکنولوژیکی و پایین بودن هزینه‌های تحقیق و توسعه یکی دیگر از مشخصه‌های اقتصادی جهان سوم است که امروزه از معضلات مهم این کشورها محسوب می‌شود. تحقیق و توسعه ارتباط تنگاتنگ و متقابلی دارند و رشد و پیشرفت آگاهیها و دانشها به عنوان شرط ضروری و اساسی رشد اقتصادی به شمار می‌آید. آمار موجود برای سال ۱۹۷۰، نشان می‌دهد در این سال هزینه‌های انجام گرفته برای تحقیق و توسعه در سطح بین المللی معادل ۶۲۱۰۱ میلیون دلار بوده است، که تنها ۲/۳ درصد آن در کشورهای توسعه نیافته، و ۹۷/۷ درصد بقیه در کشورهای توسعه یافته هزینه شده است. در این سال از مجموع ۲۶۰۸۱۰۰ نفر دانشمند و مهندس شاغل در بخشهای مختلف

تحقیق و توسعه در سراسر جهان، تنها ۷/۹ درصد آنها در کشورهای توسعه نیافته به کار مشغول بوده‌اند و ۹۲/۱ درصد بقیه در کشورهای توسعه یافته تخصص و قدرت فکری خود را به کار انداخته‌اند. در سالهای بعد از ۱۹۷۰ شکاف بین کشورهای توسعه نیافته و توسعه یافته در این زمینه همچنان عمیق است. به طوری که در سال ۱۹۸۰ از مجموع هزینه‌های تحقیق و توسعه در سطح بین المللی فقط ۶ درصد آن متعلق به جهان توسعه نیافته بوده است و ۹۴ درصد هزینه تحقیق و توسعه در سطح بین المللی به کشورهای توسعه یافته تعلق داشته و این در حالی است که کل هزینه تحقیق و توسعه در سطح بین المللی در سال ۱۹۸۰ معادل ۲۰۷۸۰۱ میلیون دلار بوده است.<sup>۲۷</sup>

اگر چه در کشور ما به خاطر درآمد نفت، می‌توان بودجه قابل توجه و قابل قبولی به تحقیق و توسعه اختصاص داد، ولی وجود تنگناهای فراوان و مشکلات روزانه بسیار و

علاوه بر اینها بوروکراسی و پیچ و خمهای دست و پاگیر اداری، مانع از فعال شدن تحقیق و توسعه در کشور است و از اینها گذشته انگیزه کافی برای اهتمام در این امر حیاتی و مهم به وجود نیامده است. لذا نهاد مقدس روحانیت با يك بسیج تبلیغاتی و همگانی ابتدا باید در جهت ایجاد انگیزه هرچه بیشتر و روشنگری در مورد نقش تحقیق و ایجاد ارزش در جامعه، به طوری که محقق و تحقیق در اجتماع مقدس شمرده شود، گامهای سریع و بلندی بردارد. و پس از آن برای رهانیدن تحقیق از گرفتاریهای اداری و بودجه‌ای، اقدام به ایجاد مراکز تحقیقاتی و مطالعاتی نماید و با استفاده از مراکز عالی روحانیت، آن را تغذیه نماید و اقدام به استخدام و به کارگیری محققان نماید و به طور جهادی این امر حیاتی را راه اندازی کند. مخصوصاً در برخی از رشته‌ها و بویژه علوم انسانی باید فعالیتت برخوردار شود، به طوری که در دانشگاهها و مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی دانشکده‌ها

روحانیون حضور مداوم و فعالتری داشته باشند.

در این جهت باید اقدام جدی و برنامه‌ریزی دقیقی صورت گیرد و دفتر مستقلی برای این کار ایجاد گردیده و سپس در سطوح پایین‌تر دانشکده‌ها شعبات آن ایجاد گردد و نمایندگان از حوزه‌ها در رشته‌های مختلف برای این مراکز معرفی گردیده و رسماً و به طور جدی و مستمر شروع به کار نمایند. و در تمامی مراکز مطالعاتی دانشکده‌ها حضور فعال و دائمی داشته باشند.

امروزه دامنه علوم گسترده‌تری خاصی یافته است، به طوری که کار انفرادی تقریباً کم فایده است، لذا عموماً در گروه‌های تحقیقاتی مطالعات و تحقیقات صورت می‌گیرد، گذشته از اینها به خاطر تخصصی شدن علوم و اینکه هر کارشناسی در یک یا چند رشته مخصوص دارای تخصص است. و این در عمل مشکلاتی به دنبال می‌آورد؛ چرا که آنچه عملاً اتفاق می‌افتد مقید و محصور در رشته خاصی نیست. لذا همکاری کارشناسان متعدد از

رشته‌های مختلف ضروری است و در ایران اسلامی ما علاوه بر اینها به خاطر نظام اسلامی و ملت مسلمان ایران، حضور روحانیت و کارشناسان اسلامی نیز ضرورت دارد و این مراکز باید هرچه سریعتر ایجاد و شروع به کار نمایند که فردا دیر است.

#### وحدت حوزه و دانشگاه در برنامه‌ریزی مساجد و تبلیغات

روحانیت معظم با حضور مداوم یک‌هزار و چهار صد ساله خود در میان ملت‌های مسلمان، بحمدالله، از چنان موقعیت و نفوذی در میان توده‌های مسلمان برخوردار است، که دشمنان اسلام را نیز به طمع افکنده است و در طی قرن‌ها کوشیده‌اند یا این ارتباط مقدس و مبارک بین مردم و روحانیت را قطع کنند و یا با نفوذ در بین روحانیون، دست نشانده‌هایی را تربیت نموده و اغراض شوم خود را از این طریق القا نمایند.

شناساندن این مشکلات و کمک خواستن از نیروی مردمی، احتیاج به همکاری کارشناسان علوم مختلف است، ولی متأسفانه ارتباط کم این گروه با مردم مشکلی در جهت رفع این مشکل است.



ولی خوشبختانه روحانیت از این امتیاز برخوردار است و ارتباط صمیمی و مداومی با مردم دارد، لذا می‌توان با یک برنامه‌ریزی دقیق در مورد مساجد و تبلیغات و همکاری کارشناسان علوم مختلف گامهای مؤثری در این جهت برداشت. بسیار جالب و مغتنم خواهد

ولی به خواست خداوند متعال این نهاد مقدس، سرافراز و سربلند مانده است. در هر حال به خاطر ارتباط مداوم و صمیمی که بین مردم و روحانیت برقرار است، فرصت مغتنمی برای آموزش در جهت دستیابی به توسعه فراهم است اگر چه این بخش از آموزش در بحث آموزش غیر رسمی باید بررسی شود، اما به مناسبت پیوند حوزه و دانشگاه مختصر اشاره‌ای در اینجا خالی از لطف نیست.

آموزش غیر رسمی نقش چشمگیر و بسزایی در توسعه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایفا می‌کند، بسیاری از مشکلات به وسیله نیروی عظیم مردمی در توسعه قابل حل است ولی در تمامی این بهره‌گیرها از نیروی عظیم مردم، نیاز به آموزش است، ابتدایی‌ترین آن، شناخت و شناساندن مشکلات به مردم و ایجاد انگیزه در جهت رفع این مشکلات است. از آنجا که تمامی این مشکلات و تنگناهای توسعه در محدوده تخصص واحدی نمی‌گنجد، لذا برای تحلیل و

بود که در سخنرانیها و تبلیغات، همراه با يك عالم روحانی چند کارشناس نیز همراهی داشته باشند و حتی مراسم را به صورت میزگرد اداره کنند.

معمولاً هر روز حداقل يك بار بعد از نماز مغرب و عشاء روحانیون با مردم سخن می‌گویند، در يك برنامه‌ریزی دقیق می‌توان در طول هفته هر شب در یکی از مباحث و موضوعات مربوط به جامعه که مورد نیاز توسعه و آموزش عمومی مردم است، با حضور و استفاده از کارشناسان مربوطه با مردم سخن گفت، از این طریق هم در جهت پیشبرد اهداف توسعه حرکت شده است و هم در مورد وحدت میمون و مبارك حوزه و دانشگاه اقدام عملی صورت پذیرفته است. بدون شك چنین حرکت‌هایی بسیار پر ثمر و پر برکت خواهد بود و در گذشته و حال نمونه‌های کوچکی از این پیوندها در برخی مقاطع صورت گرفته است و نتایج بسیار خوبی نیز داشته است.



## آموزش غیر رسمی و روحانیت

### ۱- نقش ارزشها

از زمانی که در اثر زیاد شدن فاصله بین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته، مسأله مشکلات جهان سوم مطرح شد، و بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی و اقتصادی را به خود مشغول داشت، دانشمندان در ابعاد گوناگون آن اندیشه و تأمل نموده و می‌نمایند، از مواردی که در این ردیف طرح شده مسأله وجوه غیر اقتصادی توسعه است، بدین معنی که چه فاکتورهایی غیر از فاکتورهای اقتصادی در توسعه اقتصادی مؤثرند و مقدار تأثیر آنها چقدر است؟ به بیان دیگر فاکتورهای اقتصادی شرط لازم برای توسعه یافتگی است اما شرط کافی نیست، چه شرایط و عواملی (غیر از فاکتورهای اقتصادی) شرط کافی برای توسعه یافتگی محسوب می‌شوند؟

از این شرایط و عوامل برخی به وجوه غیر اقتصادی تعبیر می‌کنند و بعضی از شرایط فرهنگی و اجتماعی نام می‌برند. «کیندل برگر» در این زمینه می‌گوید:

«گروهی از صاحب‌نظران معتقدند که شرایط اجتماعی و فرهنگی عامل ایجاد کننده رشد اقتصادی است و گروهی دیگر رشد اقتصادی را عامل تعیین کننده رشد فرهنگی و اجتماعی می‌دانند، و بین این دو گروه گفتگوهای فراوانی در گرفته است و تاریخ اقتصاد یکی از صحنه‌های این گفتگوهاست... آیا چنانکه سیلور اعتقاد دارد، این فرهنگ فنودالی اسپانیا است که راه را بر توسعه اقتصادی این کشور سد کرده است، یا چنانچه فیلیپ پازوس معتقد است فرهنگ فنودالی در جلوگیری از رشد اقتصادی تأثیری ندارد».<sup>۲۸</sup>

ما در این سطور از این مناقشات پرهیز می‌کنیم؛ چرا که به روشنی بر محور بودن انسان در توسعه صحنه می‌گذاریم، و انسان را موجودی

می‌دانیم با ابعاد بسیار متفاوت و گوناگون و پیچیده روانی که اینها در ساختار شخصیتی او مؤثرند و ابعاد روانی او نیز در تأثیر متقابل شرایط محیطی و اجتماعی، تاریخی، سیاسی، مذهبی،... قرار دارد، لذا ما نیز هم‌نوا با «برگر» کاملاً قابل فهم می‌شماریم که روانشناسان، روانکاوان، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان ادعا کنند که عوامل فرهنگی و اجتماعی بر جنبه‌های اقتصادی جامعه غلبه دارد.<sup>۲۹</sup>

و حتی غیر منتظره نمی‌انگاریم که اقتصاددان برجسته‌ای مانند «هاگن» معتقد شود که شخصیت فرهنگی اصلی‌ترین عامل ایجاد کننده توسعه اقتصادی است.<sup>۳۰</sup>

امروزه در بین اقتصاددانان پذیرفته شده است که تنها عوامل اقتصادی ثمره توسعه یافتگی را به بار نمی‌آورد، بلکه این میوه وقتی بر قامت درخت جوامع به بار می‌نشیند که نهال توسعه با تحول فرهنگی قوت بگیرد و آفت خرافات و اندیشه‌های انحرافی و خود باختگیها و الگوهای تحمیلی غیر

مناسب در تمامی مظاهر زندگی و...رفع شود و بذر اصلاح شده انسان تحول یافته تحویل جوامع توسعه نیافته گردد. (البته کاملاً باید بهوش بود که آنچه به عنوان انسان تحول یافته معرفی می‌شود، سیم قلب نباشد) به هر حال دانشمندان در تلاشند تا فاکتورها و شرایط و علل فرهنگی و اجتماعی را به طور مشخص بیان کنند، و در این زمینه به مواردی مانند عقاید مذهبی، اخلاقی، فرهنگی، شرایط محیطی مانند ساختار خانواده، طبقه، نژاد،... اشاره شده است، این مطلب را از زبان بوکانان و الیس بازگو می‌کنیم:

«کیفیت و کمیت عوامل تولید و پیوستگی آنها با هم تنها عواملی نخواهند بود که اقتصاد تولیدی جامعه یا مقدار و سرعت افزایش تولید را معین سازند، بلکه درآمد واقعی که از ترکیب عوامل تولیدی به دست می‌آید ارتباط تام به محیط کلی اجتماعی و فرهنگی دارد که فعالیتهای اقتصادی در آن صورت می‌گیرند. در هر جامعه‌ای محیط مزبور عبارت است از مظاهر

خارجی اصول عقاید مذهبی، معتقدات اخلاقی و فرهنگی و آرزوهای مردمی که آن جامعه را تشکیل می‌دهند، به علاوه این عوامل مهم در پاره‌ای تأسیسات مذهبی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی که راه زندگانی افراد را معلوم می‌سازد و محرك اعمال و رفتار آنها به شمار می‌رود ظاهر و نمایان می‌گردد».<sup>۳۱</sup>

برای روشنتر شدن مطلب و تمیم فایده به مطلبی از کیندل برگرد در همین زمینه توجه فرمائید، وی می‌گوید:

«مذهب هم پا به پای خانواده، طبقه و نژاد در توسعه اقتصادی حرکت می‌کند. مارکس وبر (Max Weber) و تانی (R.H. Tawney) ارتباط بین مذهب پروتستان و رشد اقتصادی را بارها تذکر داده‌اند و یادآور شده‌اند که اقبال پوریتنها به کار و پس انداز و نظر ایشان در باره اقناع نیازهای روحی به وسیله پاداشهای مادی، در کار توسعه اقتصادی اثر فراوان داشت، اریک فروم مذاهب را به

مؤنث و مذکر تقسیم می‌کند، نمونه مذهب مذکر، کیش یهودی و پروتستان است. این مذاهب بر عشق پدری تکیه می‌کنند و عشق پدری از فرزند قدرت عمل می‌جوید، و نمونه مذهب مؤنث، کیش کاتولیک است، خصوصاً قبل از رفورماسیون. این نوع مذاهب عشق به فرزند را به خاطر خود او در سینه می‌پرورند. مذاهب مذکر رستگاری را از طریق کار توصیه می‌کنند و کار خود منبع درآمد است. مذاهب مؤنث رستگاری در دنیای دیگر را توصیه می‌کنند و این رستگاری طبعاً موجد قناعت است.<sup>۳۲</sup>

اگر چه پیرامون ارتباط بین مذهب و توسعه اقتصادی مناقشاتی شده است و گر چه برگر می‌گوید: «دیگر بین مذهب و رشد اقتصادی برخلاف گذشته تباینی مشهود نیست.»<sup>۳۳</sup> ولی این مسأله در جامعه ما به دو دلیل قابل طرح است. نخست آنکه، جامعه ما یک جامعه مذهبی است و از دیرباز پیوند استواری با عقاید و آداب و رسوم مذهبی دارد، و دوم آنکه نظام حکومتی

جامعه ما، اسلامی است و این بدان معناست که نظام حکومتی باید حرکت و تلاشش منطبق بر موازین و ارزشهای اسلامی باشد.

آنچه تاکنون از زبان اقتصاددانان در مورد ارزشها و علل فرهنگی و اجتماعی نقل شد، فقط بدین منظور بود که نقش علل غیر اقتصادی و جایگاه این عوامل را بازگو نموده باشیم، و بتوانیم نقش روحانیت را در این مورد بررسی نماییم.

## ۲ - روحانیت و ارزشها

چنانکه گفته شد، ارزشها و معتقدات تأثیر بسزایی در زندگی اقتصادی و اجتماعی جوامع دارد، و در این میان نقش ارزشها و معتقدات اسلامی در جامعه ما دارای اهمیت مضاعف است و روحانیت نهادی است که پاسدار ارزشها و اعتقادات اصیل اسلامی است و بدین لحاظ مسئولیت اساسی



و اولیه را در این زمینه به عهده دارد. به طور کلی اسلام دارای سه بخش است: اعتقادات، اخلاقیات، قوانین و مقررات. بخش نخست، یعنی اعتقادات، از اموری است که دستخوش دگرگونی واقع نمی‌شود و شرایط، و زمان و مکان در آن تأثیری ندارد، لذا همواره دارای مفهوم و معنای با ثباتی است، ولی دو بخش دیگر متناسب با شرایط و زمان و مکان تا حدودی تغییر می‌نمایند، البته این تغییرات نه به معنای تغییر احکام است، بلکه به معنای تغییر مصادیق احکام و موضوعات آنهاست، به هر حال هر يك از سه بخش مذکور دارای مفاهیم و مواردی است که بدون تردید در زندگی اقتصادی و اجتماعی نقش حائز اهمیتی دارد، و کاملاً بر زندگی و تمامی ابعاد مختلف زندگی تأثیر می‌گذارد، به عنوان مثال از بخش اعتقادات به موارد ۱ - قضا و قدر، ۲ - اعتقاد به آخرت، ۳ - شفاعت، ۴ - تقیه، ۵ - انتظار فرج،... توجه فرمائید، با اندکی تأمل نقش بسیار حسّاس اعتقادات را در

زندگی می‌یابید و البته از همه مهمتر و محوری‌تر اعتقاد اساسی و اصیل اسلامی یعنی توحید است که در تمامی لحظه لحظه زندگی ایفای نقش می‌کند. در مورد اخلاقیات به عناصری مانند: زهد، قناعت، صبر، رضا، توکل، تسلیم،... توجه کنید و به روشنی تأثیر متقابل آنها را در زندگی دریابید، در میان احکام و قوانین و مقررات اسلامی موارد ۱ - حکومت، ۲ - قوانین جزایی و کیفری، ۳ - حقوق زن، ۴ - مالکیت، ۵ - ارث، ۶ - حرمت ربا، ۷ - روابط مسلمان با غیر مسلمان به عبارت دیگر حقوق بین‌المللی اسلامی،... به خوبی ربط و وثیق بین قوانین و مقررات و ابعاد مختلف زندگی انسان را نمایان می‌کند.

روحانیت در این زمینه بزرگترین مسئولیت و نقش را داراست، و در این بین دو زمینه اهمیت بسزایی دارد، نخست آنکه با رجوع و تأمل و دقت کافی در فرهنگ و معارف اسلامی<sup>۱</sup> معنای دقیق و صحیح و روشنی از همه آنچه فرهنگ اسلامی را تشکیل می‌دهد

به دست آورد، و در این کار کاملاً خود را از هیاهوهای تبلیغاتی شرق و غرب و استکبار به دور نگهدارد، به عنوان مثال به مفهوم کار و تولید توجه فرمایید، نه باید آنچنان تحت تأثیر هیاهوهای سرمایه‌داری در مورد کار و تولید، آن هم فقط در مفهوم اقتصادی سرمایه‌داری آن تأکید بورزیم، که پس از مدتی به تبعات آن مانند افسردگیهای روانی، ضعف و انحطاط عواطف انسانی، و به دنبال آن برای فرار از چنین ورطه‌هایی رواج پوچیگریها و مواد مخدر و... دچار شویم، و نه آنچنان کار را بی ارزش تلقی نماییم که اوقات بسیاری از مردم در خوش گذرانی و تفریحات بیش از اندازه و اسراف و تبذیر و... تلف شود. به هر حال ابتدا برداشت و تبیین صریح و دقیق فرهنگ و معارف اسلامی به عهده روحانیت است و سپس در يك همکاری صمیمانه و جدی با دانشگاه، یافتن الگویی است برای توسعه در تمامی ابعاد آن (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی،...) متناسب و

منطبق بر فرهنگ و معارف اسلامی. دومین زمینه در مسئولیت روحانیت معرفی و شناساندن این الگوی اسلامی به جامعه و مردم است، و ساختن جامعه اسلامی به تمام معنا، روحانیت از طریق ارتباط مداوم و مستمر با مردم و جامعه باید تلاش نماید که انحرافات ارزشی و عقیدتی جامعه را زدوده و جامعه را هر چه بیشتر اسلامی نماید و برای اجرای این مسئولیت همکاری حوزه و دانشگاه در قالب برنامه ریزی مساجد و تبلیغات بسیار مفید و بلکه ضروری است.

باز هم در پایان برای یادآوری مجدد نقش ارزشها به دو مورد بارز اشاره می‌کنیم، به دو مسأله مصرف و مصرف زدگی و ایثار دقت کنید، اگر در جامعه ما فرهنگ مصرف زدگی و مصرف هرچه بیشتر، آن هم کالاهای وارداتی غربی، ارزش تلقی گردد، و هر کسی به وسایل و امکانات رفاهی سوغات غرب افتخار نماید، یا به عکس مصرف کالاهای وارداتی غربی

ضد ارزش باشد، چقدر تفاوت در جامعه ایجاد می‌کند. اگر جامعه‌ها حاضر نباشد و نپذیرد که باید ایثار کرد تا نسل‌های آینده و آیندگان از این ایثارگری بهره بگیرند و ایران اسلامی را به استقلال اقتصادی رسانید چه نقطه امیدی برای ملت باقی می‌ماند؟ و در نهایت به خود باختگی توجه کنید که بسیاری از سرمایه‌های ملل فقیر را به دامن استکبار می‌کشاند، اینها نمونه‌های کوچکی است برای تصویر نقش ارزشها در سرنوشت جوامع.

نماید و مهمتر از همه ساختن فرهنگ جامعه به صورت فرهنگی منطبق با معارف اسلامی است؛ ولی بدیهی است که، تنها روحانیت از عهده این مسئولیت بر نمی‌آید و این کار باید در پرتو تلاشی همه جانبه از جانب تمامی اقشار مختلف جامعه - بخصوص دو قشر فرهنگی جامعه یعنی حوزه و دانشگاه - صورت پذیرد.

### پاورقی‌ها

- ۱ - اقتصاد سیاسی، رمون بار، ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ، تهران، سروش، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۸۹.
- ۲ - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه احمد آرام، ع پاشایی، امیر حسین آریانسور، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴.
- ۳ - مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۶۰.
- ۴ - رك: اقتصاد سیاسی، ج ۱، ص ۹۰ - ۹۲.
- ۵ - همان، ص ۹۲ - ۱۰۰.
- ۶ - صنعت در جهان متغیر، ترجمه غلامرضا نصیری زاده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۱۴.
- ۷ - بحران اقتصادی و اجتماعی جهان، فیدل کاسترو، ترجمه غلامرضا نصیری زاده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۸۴.
- ۸ - همان، ص ۱۸۶.
- ۹ - همان، ص ۱۹۰.

### نتیجه‌گیری

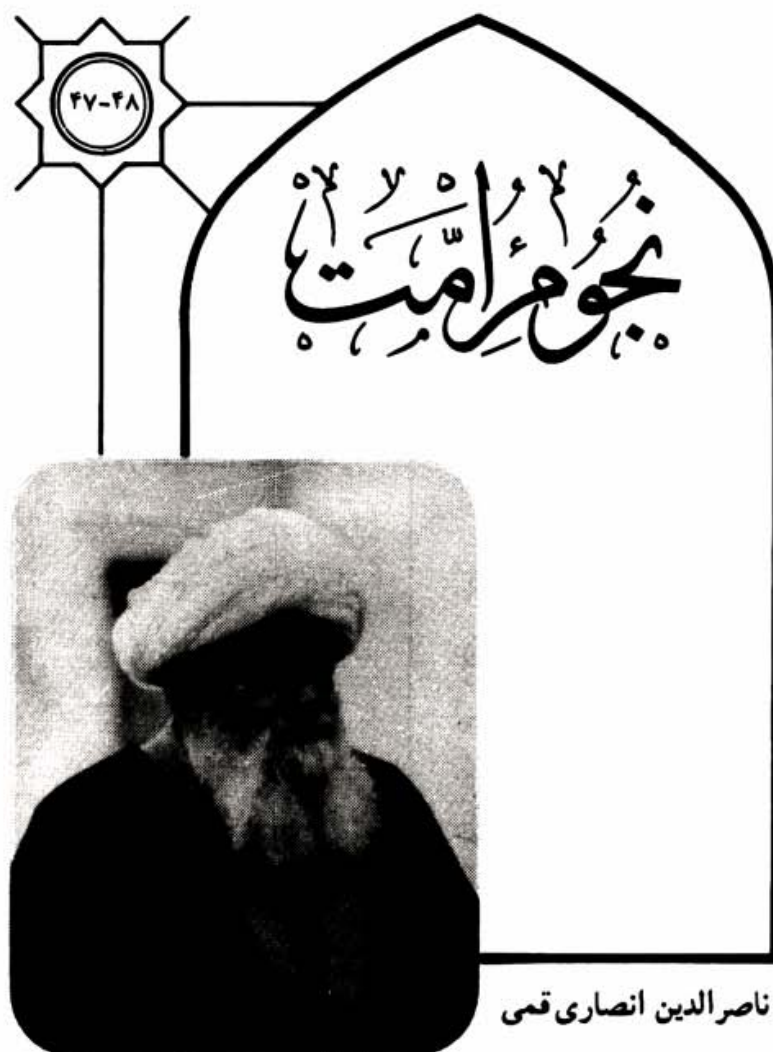
از تمامی مطالبی که عنوان شد، به خوبی روشن و آشکار است که نهاد روحانیت به دلایل متعددی از قبیل فرهنگ جامعه ایران و قداست این نهاد و... نقش بسیار بسزایی را در تمامی ابعاد مختلف جامعه می‌تواند ایفا

- ۳۱ - راههای پیشرفت اقتصادی، نورمن.س. بوکانان و هوارد.س. الیس، ترجمه دکتر حسین فرهودی، چاپ سوم، تهران، انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸، ص ۱۲۲.
- ۳۲ - توسعه اقتصادی، کیندل برگر، ترجمه صدوقی، ص ۴۵.
- ۳۳ - همان، ص ۴۶.



- ۱۰ - همان، ص ۱۹۱ - ۱۹۲.
- ۱۱ - همان، ص ۱۹۵ - ۱۹۶.
- ۱۲ - جهان مسلح، جهان گرسنه، ویلی برانت، ترجمه هرمز همایون پور، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۵۳.
- ۱۳ - بحران اقتصادی اجتماعی جهان، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.
- ۱۴ - همان، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.
- ۱۵ - همان، ص ۲۰۴.
- ۱۶ - همان، ص ۲۰۴ - ۲۰۵.
- ۱۷ - رجوع شود به: توسعه اقتصادی در جهان سوم، مایکل تودارو، غلامرضا فرجادی، سازمان برنامه و بودجه، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۱۵.
- ۱۸ - سوره جمعه (۶۲): ۲.
- ۱۹ - سوره حدید (۵۷): ۲۵.
- ۲۰ - اقتصاد ایران، دکتر رزاقی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۷، ص ۵۴۴.
- ۲۱ - نقل از توسعه اقتصادی در جهان سوم، ج ۱، ص ۴۷۳.
- ۲۲ - همان، ص ۴۷۵.
- ۲۳ - همان، فصل یازدهم، آموزش و توسعه.
- ۲۴ - اقتصاد ایران، دکتر رزاقی، ص ۵۴۵.
- ۲۵ - پیام تاریخی امام خمینی به زائران خانه خدا، مسلمانان و مستضعفان جهان در ذیحجه ۱۴۰۷.
- ۲۶ - در جستجوی راه از کلام امام، دفتر هشتم، روحانیت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۳۴۳ - ۳۵۱.
- ۲۷ - مشکلات اقتصادی جهان سوم، عبدالناصر همتی، تهران، سروش، ۱۳۶۶، ص ۳۷.
- ۲۸ - توسعه اقتصادی، کیندل برگر، ترجمه رضا صدوقی، انتشارات مدرسه عالی مدیریت گیلان، ۱۳۵۱، ص ۳۱.
- ۲۹ - همان، ص ۳۱.
- ۳۰ - همان، ص ۳۲.

یادنامه اولین سالگرد درگذشت آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی رضوان الله تعالی علیه



## ستاره فروزان\*

عن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ: «... وَ أَنْهَا (ای الأَرْض) لَتَبْكِي عَلَى الْعَالِمِ إِذَا مَاتَ أَرْبَعِينَ شَهْرًا»<sup>۱</sup>

(زمین در فقدان عالم، چهل ماه اشک می‌ریزد.

فقیه فرزانه، اصولی یگانه، استاد پرآوازه و دانشور بلند پایه حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی - قَدَسَ سرّه الشریف - یکی از ستارگان فروزان آسمان علم و دانش و مفخری از مفاخر فقهای شیعه به شمار می‌رفت.

ایشان یکی از حسنات عصر و برکات زمان ما بود، در سایه تلاشهای مستمر و کوششهای بی‌وقفه و در پرتو کسب فیض از محضر اساطین علمی حوزه‌های شیعه به مقامی دست یافت که جز برای اندکی از فرهیختگان و دانشوران میسر نمی‌شود.

در این نوشتار گوشه‌هایی از زندگانی سراسر تلاش و کوشش آن فقیه فرزانه و مجتهد یگانه را مرور می‌کنیم، باشد که با ذکر جمیل او روح و جان را صفا بخشیم و از گذران عمرش درسها بگیریم.

## ولادت

در یکی از روزهای سال ۱۳۲۲ق، در میان دامنه‌های زیبا و با طراوت کوههای سر به فلک کشیده «البرز» در روستای «پردمه» لاریجان - در هفتاد کیلومتری شهرستان آمل - در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود.

دوران کودکی را در دامان پاك پدر و مادرش پشت سر نهاد و بالیده شد و پس از آموختن قرآن و تحصیلات ابتدایی، با استعداد سرشاری که داشت و عشق به تحصیل علوم دینی که او را از خود بی خود کرده بود، در «آمل» به فراگیری مقدمات علوم دینی نزد مرحوم آقا شیخ احمد آملی و مرحوم آقا سید تاج پرداخت.

## تحصیلات

در سال ۱۳۳۴ق، وی محیط علمی آمل را برای ذهن جستجوگرش کوچک دیده و برای ادامه تحصیل به حوزه پر رونق

تهران عزیمت کرد و به مدرسه علمیه «سپهسالار»<sup>۲</sup> که زیر نظر آیت الله شهید سید حسن مدرس اداره می‌شد شتافت و مورد توجه آن مرحوم قرار گرفت و به تکمیل معلومات خویش در: فقه، اصول، ادبیات، فلسفه و کلام پرداخت.

چگونگی آشنایی و بذل توجه مرحوم مدرس به ایشان را از زبان خودشان بشنویم.

«...تا سنّ سیزده سالگی در آمل بودم و بعد به تهران آمدم. جوان غریبی در شهر تهران بودم. نزد استاد شیخ حسین نوائی برخی علوم عربی را فرا گرفتم و در مدرسه سپهسالار سکنی داشتم. این مدرسه بسیار نامنظم بود. پس از مدتی مرحوم مدرس عهده‌دار مدیریت آنجا شد، ایشان تمام آقا زاده‌هایی را که اهل کار و تدریس نبودند از مدرسه اخراج کرده و امتحانات سختی را برای ورود به مدرسه قرار داد. وقتی به من برخورد، گفت: چه درسی می‌خوانی؟ گفتم: فلسفه اسفار می‌خوانم. تعجب کرد و پرسید: با این سن اسفار می‌خوانی؟ گفتم: عند الامتحان معلوم می‌شود. از من امتحان گرفت و من خیلی خوب از عهده امتحان برآمدم. از

آن به بعد مورد توجه مرحوم مدرس قرار گرفتم و ایشان حجره مناسبی به من داد که به تنهایی از آن استفاده می‌کردم، ماهی پنج تومان هم برای من مقرر قرار داد، به خادم مدرسه هم گفته بود که در شستن لباسها و تهیه غذا به من کمک کند.

آنقدر خوشحال شده بودم که آن شب از فرط خوشحالی خوابم نبرد؛ مجدّانه مشغول تحصیل بودم. درس فلسفه، رسائل، مکاسب و مقداری از درس خارج را در تهران فرا گرفتم...».

از اساتید ایشان در تهران می‌توان از مرحوم آیت الله حاج سید محمد تنکابنی و مرحوم علامه میرزا یدالله نظر پاک و مرحوم علامه میرزا طاهر تنکابنی و آقا شیخ محمد علی لواسانی و مرحوم آیت الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی را نام برد.

پس از پشت سر نهادن سطوح عالی، برای شرکت در مجلس درس آیت الله العظمی حایری - که آوازه تدریس ایشان در حوزه‌های علمیه شیعه طنین افکن شده بود - به سال ۱۳۴۵ق و در سنّ ۲۲ سالگی به حوزه علمیه قم آمد و در درس فقه و اصول آیت الله مؤسس و همزمان در

درس حضرات آیات: حجت کوهکمری، شاه آبادی و حاج شیخ محمد علی قمی حاضر گردید و در مدت شش سال توقف در قم از محضر آنان بهره‌ها برگرفت.

در سال ۱۳۵۱ق، پس از اخذ اجازه اجتهاد از دو استاد بزرگوارش: آیت الله حایری و آیت الله حجت، برای بهره‌وری از محفل پر رونق بزرگان حوزه علمیه نجف و جستجو از آراء و مبانی اصول نجف راهی آن دیار شد و پس از زیارت مرقد مطهر باب علم نبی امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - و طلب توفیق از آن حضرت، در مدرسه بزرگ آخوند سکنو گزید و در درس فقه و اصول حضرات آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، نائینی و عراقی زانوی ادب به زمین زد و سالها از آنان کسب فیض نمود.

ایشان پس از مدتی شدیداً مورد توجه مرحوم آیت الله آقا ضیاء عراقی قرار گرفت تا آنجا که از نزدیکان و اصحاب ابستفشاء گردید و در تدوین حاشیه دوم مرحوم محقق عراقی بر «عروة الوثقی» نقش بسزایی داشت.

معظم‌له خود می‌فرمودند:

«...ارتباط مرحوم آقا ضیاء عراقی با

من بیش از ارتباط يك استاد با شاگرد بود. بسیاری از اوقات پس از درس همراه ایشان بودم و اشکالات خود را تصحیح می‌کردم. حتی بعضی از شبها در منزل مرحوم آقا ضیاء می‌خوابیدم ایشان نیمه شبی مرا بیدار کردند و فرمودند: فکری به ذهنم رسیده است آنرا بنویسید...».

و نیز می‌فرمودند: «علاقه مرحوم آقا ضیاء به ما به حدی بود که تا زمانی که ما در درس آن مرحوم حاضر نمی‌شدیم، ایشان درس را شروع نمی‌کردند، حتی ما شاگرد خانگی آقا ضیاء بودیم، ما در درس، ایشان را سر حرف می‌آوردیم تا بفهمیم مطلب استاد چیست؟».

اساتید:

از آنچه گفته شد بر می‌آید که ایشان در طول مدت ۲۷ سال تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر (۱۳۳۵ - ۱۳۶۱ق)<sup>۲</sup> علوم رایج حوزه‌های علمیه چون: ادبیات، فقه، اصول، رجال و درایه،<sup>۲</sup> حکمت و فلسفه، اخلاق و عرفان، منطق و هیئت را در محضر این بزرگان فرا گرفت.



حضرات آیات عظام و حجج اسلام:

- مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی (۱۲۷۶ - ۱۳۵۵ ق)
- مرحوم حاج میرزا حسین نائینی (۱۲۷۳ - ۱۳۵۵ ق)<sup>۵</sup>
- مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی (۱۲۷۸ - ۱۳۶۱ ق)<sup>۶</sup>
- مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی (۱۲۸۴ - ۱۳۶۵ ق)
- مرحوم حاج سید محمد حجت کوهکمری (۱۳۱۰ - ۱۳۷۲ ق)
- مرحوم میرزا محمد علی شاه‌آبادی (۱۲۹۲ - ۱۳۶۳ ق)
- مرحوم آقای حاج شیخ محمد علی حایری قمی (م ۱۳۵۴ ق) صاحب «حاشیه بر کفایه»
- مرحوم حاج سید محمد تنکابنی (۱۲۷۷ - ۱۳۵۹ ق) صاحب «ایضاح الفرائد»
- مرحوم آقا میرزا ابوالحسن شعرانی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۳ ق)
- مرحوم میرزا یدالله نظر باک (م ۱۳۶۳ ق)
- مرحوم آقا شیخ حسین نوانی
- مرحوم میرزا طاهر تنکابنی
- مرحوم حاج شیخ محمد علی لواسانی

تدریس:

مرحوم آیت الله العظمی آملی در پی سالها تحصیل و فراگیری دانش به چنان مقامی دست یافته بود که سالهای دراز در حوزه علمیه نجف به تدریس سطح و خارج فقه و اصول اشتغال ورزید.

ایشان در طول مدت تحصیل در حوزه درس مرحوم نائینی و محقق عراقی، به تدریس سطح و پس از وفات مرحوم آقا ضیاء عراقی در سال ۱۳۶۱ ق به تدریس خارج فقه (کتابهای بیع و صلاة) و اصول (چهار دوره) روی آورد و شاگردان بسیاری را پرورش داد و این تا سال ۱۳۸۰ ق که در قم مستقر گردیدند به طول انجامید.

مهاجرت به قم

آیت الله فقید پس از يك اقامت طولانی در نجف اشرف - که سی سال به طول انجامید -، در سال ۱۳۸۰ ق به عزم دیدار خویشان و صلہ ارحام و سکونت در حوزه

علمیه قم که آوازه آن تحت زعامت آیت الله العظمی بروجردی (ره) جهانگیر و از رونق بسزایی برخوردار شده بود، رخت سفر بر بسته و راهی ایران شد.

فضای حوزه علمیه با ورود ایشان به قم، مقدمش را گرامی داشته و از اینکه یکی از برترین شاگردان محقق عراقی و صاحب تفسیرات درس وی را در میان خویش می‌دیدند، بسیار شادمان شده و در مجلس درس ایشان حلقه زدند.

آیت الله فقید با استقرار در قم، به تدریس خارج فقه و اصول روی آورده و بیش از سی سال کتابهای گوناگون فقه چون: طهارت، صلات، بیع و خیارات و دو دوره کامل اصول را تدریس نموده و تشنگان دانش و معارف اهل بیت - علیهم السلام - را از سرچشمه زلال علوم خویش سیراب ساخت.

ایشان ابتدا در مدرسه «خان» و پس از تبعید حضرت امام (ره) در آبان ماه سال ۱۳۴۳ ش، در شبستان مسجد اعظم و در جوار مرقد مرحوم آیت الله العظمی بروجردی به تدریس خارج طهارت سپس خارج معاملات (بیع و خیارات) و خارج صلاة هر کدام در ۱۰ سال اشتغال

ورزیدند.

شیوه تدریس

استاد معظم جناب آقای حاج شیخ محمد علی اسماعیل پور که یکی از قدیمترین شاگردان استاد به شمار می‌رود در باره چگونگی درس مرحوم آیت الله آملی می‌فرماید:

«نظر به اینکه استاد، اصولی بسیار ماهری بودند، درس فقه ایشان مشحون از تحقیقات اصولی بوده و نظر خود را با ذکر تحقیقات اعظام علمای پیشین و معاصر خود ذکر می‌نمودند. ایشان هر وقت وارد مطلبی شده و بحثی را آغاز می‌کردند، تحقیق آن مطلب را از همان اول بیان می‌کردند و تا آخر هم بروی آن مبنا ایستادگی کرده و ادله مخالفین را به نقد می‌کشید. معظم له در تدریس خود نظرات موافق را کمتر نقل می‌کرد و اگر از بزرگان مطلبی بیان می‌کرد بیشتر برای نقد و بررسی بود.

آقا خودشان را مقید کرده بودند که قبل از تدریس حتماً درس را مطالعه و یادداشت نموده و دفترچه‌ای داشتند که

بحثها را در آن تنظیم کرده و بعد به جلسه درس تشریف می‌آوردند.

ایشان به ساعت شروع و اتمام درس بسیار مقید بودند و حتی برای محظورات شاگردان، زمان درس را تغییر نمی‌دادند و به رفع اشکالات شاگردان نیز اهتمام می‌ورزیدند و همیشه پیش از درس و نیز پس از پایان درس مدتی وقت خویش را صرف رفع اشکالات طلاب می‌کردند....

ایشان خود را در فقه و اصول فدا کردند و هرچه داشتند در قالب این دو علم پیاده کردند. معظم‌له همیشه تأکید داشتند که روی فقه و فقهت - که مبنای اسلام و مرکز نقل علوم اهل بیت است - کار کنید. درس ایشان به کار بسیار و مطالعه و مباحث جدی نیاز داشت، اگر کسی بدون مطالعه قبلی و مباحثه در درس حاضر می‌شد از عهده فهم مطلب بر نمی‌آمد. ایشان مطالب بسیاری را در درس بازگو می‌کردند و از عهده تمام اشکالات فقها بر می‌آمدند.

در درس اصولشان به غیر از آراء اساتید خویش، از مبانی حضرات آیات: مرحوم سید محمد فشارکی، ابوالمجد اصفهانی، شیخ هادی تهرانی و مرحوم

شیخ محمد حسین اصفهانی نیز یاد می‌کرد.

آنجا که درس اصول معظم‌له به فلسفه مرتبط می‌شد بهتر از عهده بر می‌آمدند. مثلاً: در بحث طلب و اراده، جبر و اختیار و قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» بسیار جالب بحث می‌نمودند. درس ایشان يك درس جامع اصولی و فلسفی بود.

فکر اصولی ایشان دقیق و عمیق و عالی و درس فقہشان نیز مبتنی بر مبنای اصولی همراه با دقت روایی بود.

برخی از نصایح وی در جلسه درس:

ایشان در زمانهای مختلف - از جمله در آستانه تعطیلات حوزه - طلاب را به تقوا و پرهیزکاری فرا می‌خواندند و از آنجا که خوه، شهد شیرین تقوا را چشیده بود، سخنش از حلاوت خاصی برخوردار و تا عمق جان آدمی تأثیر می‌کرد. از جمله سفارش می‌نمود:

- هماره به یاد خدا باشید.

- همواره به یاد امام زمان - علیه السلام  
- باشید که او ناظر بر رفتار و کردار  
شماست.

- همیشه با وضو و طهارت باشید.  
- نماز شب را از یاد نبرید که تمام  
پیامبران به مداومت آن سفارش کرده‌اند.  
- هرگز به نامحرمان نظر نکنید.  
همچنین می‌فرمودند:

فقه پاک است و در ظرف ناپاک جای  
نمی‌گیرد، کسی که می‌خواهد فقیه اهل  
بیت شود باید نفسش را پاک کند و خودش  
را اصلاح نماید. دنیا قمارخانه نفس ناطقه  
است، مواظب باشید که نفستان را نیازید.

### شاگردان

مرحوم آیت الله العظمی آملی از پس  
تدریس سالیان دراز در حوزه‌های علمیه  
نجف اشرف و قم، تلامذ بسیار را در  
محل درس خود پرورش داد و آنان را به  
سر منزل مقصود رسانید، بود. شاگردانی  
که هم اینک از اساتید حوزه‌های علمیه به  
شمار می‌روند و خود به تربیت و پرورش

فضلا اشتغال دارند.

اینک به نام برخی از شاگردان آن  
مرحوم که در نجف و قم در محضر آن  
بزرگمرد علم و دانش، به کسب فضیلت  
پرداختند اشارتی می‌شود و از عدم  
استقصاء نام تمامی آنان پوزش می‌طلبیم.  
شاگردان آن مرحوم که در نجف و قم در  
محضر آن بزرگمرد علم و دانش، به کسب  
فضیلت پرداختند اشارتی می‌شود و از  
عدم استقصاء نام تمامی آنان پوزش  
می‌طلبیم.

حضرات آیات و حجج اسلام:

احمد آذری قمی

محمد علی اسماعیل پور قمشاهی

علی اصغر امیری

محمد ایمانی

محمد پیشوایی

میرزا جواد آقا تهریزی

هاشم تقدیری

صابر جباری

عبدالله جوادی آملی

سید احمد حقیقت‌شناس

محمد باقر دارابکلانی

عبدالله دارابی

محسن دوزدوزانی

محمد هادی روحانی

سید حسن شجاعی

سید محمد شفیعی

اسماعیل صالحی مازندرانی

سید حبیب الله طاهری گرگانی

سید رضا علوی تهرانی

علی غیائی

سید علی فرحی قمی

محمد علی فیض لاهیجی

سید جعفر کریمی

صادق لاریجانی

سید محمد علی لنگرودی

سید محمد مهدی لنگرودی

محمد تقی مجلسی

عباس محفوظی

سید علی محقق داماد

سید مصطفی محقق داماد

محمد محمدی گیلانی

حسین محمدی لاتینی

سید محمد حسن مرتضوی لنگرودی

محمد حسین مسجد جامعی

محمد هادی معرفت

شهید محمد مفتاح

ناصر مکارم شیرازی

سید ابوالفضل موسوی تبریزی

ضیاء الدین نجفی تهرانی

عبدالله نظری ساروی

سید کاظم نورمفیدی

محمد یزدی

### تقریرات

شاگردان مرحوم آیت الله العظمی آملی در خلال تحصیل خویش دست به قلم برده و به ثبت و ضبط بیانات استاد که خلاصه آراء و مبانی مرحوم آقا ضیاء عراقی همراه با تحلیل و نقد و نوآوری از سوی استاد فقیه بود، پرداختند و از این رهگذر بود که فشرده سخنان آیت الله فقیه، هم اکنون در دسترس دانش پژوهان قرار دارد. برخی از تقریرات درس معظم له عبارتند از:

---

أ - فقه

- ۱ - المعالم المأثوره فى الطهارة، محمد على اسماعيل پور، تقريرات درس «طهارت». جلد ۵ تاکنون. (جلد ششم آن آماده چاپ است).
- ۲ - كشف الحقائق، سيد جعفر كريمى، تقريرات درس «بيع» و «خيارات» ۴ جلد تاکنون.
- ۳ - تقرير درس طهارت، عبدالله جوادى آملی.
- ۴ - تقرير درس طهارت، اسماعيل صالحى مازندرانی.
- ۵ - تقرير درس بيع، عبدالله جوادى آملی.
- ۶ - تقرير درس بيع، اسماعيل صالحى مازندرانی.
- ۷ - تقرير درس خيارات، اسماعيل صالحى مازندرانی.
- ۸ - تقرير درس بيع و خيارات، سيد محمد حسن مرتضوى لنگرودى.
- ۹ - تقرير درس بيع، محمد على اسماعيل پور قمشاهى.

ب - اصول

- ۱۰ - مجمع الافكار و مطرح الانظار، محمد على اسماعيل پور از ابتدای اصول تا پايان تعادل و تراجیح، ۵ جلد.
- ۱۱ - منتهى الافكار، محمد تقى مجلسى، (مباحث الفاظ)، ۲ جلد.
- ۱۲ - تقرير الاصول، ضياء الدين نجفى، مباحث (الفاظ).
- ۱۳ - تحرير الاصول، سيد على فرحى قمى، مباحث استصحاب، تعادل و تراجیح و برخى قواعد فقهی.

## تألیفات

مرحوم آیت الله العظمی آملی در راه نشر و گسترش دانش آل محمد - علیهم السلام - از هیچ کوششی فرو گذار نکرد بیش از پنجاه سال به تدریس علوم اهل بیت همت گماشت و در کنار تدریس به تألیف و تحقیق نیز دست یازید. معظم له پیش از تدریس، مباحث طرح شده را به زیبایی نگاشته و پس از آن به القاء درس می پرداخت، که برخی از تألیفات ایشان از رهگذر همین خصیصه، اکنون بر جای مانده است.

نوشتارهای آن فقید علم و عمل

عبارتند از:

## أ - فقه

۱ - تقریرات درس صلاة مرحوم آیت الله العظمی حایری (این کتاب ظاهراً در نجف برجای مانده است و اینکه در دسترس نیست).

۲ - تقریرات درس فقه مرحوم آیت الله

محقق عراقی،

۳ - کتاب الطهارة،

۴ - کتاب الصلاة،

۵ - کتاب الصوم،

۶ - کتاب الرهن و الاجارة،

۷ - کتاب البیع،

۸ - خیارات،

۹ - رساله فی النیة،

۱۰ - تعلیقه بر «عروة الوثقی» (جلد اول

آن تا پایان «کتاب الخمس» به چاپ

رسیده است.

۱۱ - توضیح المسائل،

۱۲ - مناسک حج.

ب - اصول

۱۳ - بدایع الافکار - تقریرات درس

اصول مرحوم محقق عراقی در ۴ جلد که

یک جلد آن از ابتدای مباحث الفاظ تا

بخشی از اوامر به چاپ رسیده است.

۱۴ - تقریرات درس اصول مرحوم آیت

الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی

(این کتاب شایسته چاپ است).

۱۵ - حواشی بر «شرح چغمینی» (در

هیئت) و «التحصیل» بهمینار (در حکمت و

منطق).

## ایجاد مدارس و مساجد

آیت الله العظمی آملی در کنار تألیفات پر ثمر و پرورش شاگردانی فرهیخته، از بنا نمودن ساختمانهای عام المنفعه نیز دریغ نکرد که نمونه آشکار آن «مدرسه علمیه ولی عصر(عج)» در قم است. که این مدرسه با مساحتی نزدیک به هفتصد متر و داشتن بیش از چهل حجره و چند مدرس و کتابخانه‌ای در خور، محل سکونت طلاب فاضل بوده و در آن، علوم اهل بیت - علیهم السلام - به عشاق دانش ائمه اطهار آموخته می‌شود.

امید است این مرکز علمی که با نام مقدس حضرت ولی عصر امام زمان - علیه السلام - مزین گردیده، در پیشبرد اهداف عالیّه مذهب تشیع و نشر و گسترش معارف مذهب جعفری بیش از پیش موفق باشد و بتواند سربازان حضرت ولی عصر را با سلاح علم و عمل مجهز نماید.

نیز معظم‌له در بنای دهها مسجد در گوشه و کنلر استان مازندران، با کمکهای مالی خود شرکت نموده و به تمامی

مقلدین خویش اجازه مصرف سهم مبارک امام - علیهم السلام - را در این امر مقدس، داده بودند.

## ویژگیهای اخلاقی

مرحوم آیت الله العظمی آملی از خصایص والای انسانی برخوردار و متخلق به اخلاق الهی بود. ایشان در رفتار و گفتار به پیامبران و امامان - علیهم السلام - اقتدا می‌کرد. نخوش بیان، خوش برخورد و خوش اخلاق بود. از تعینات زندگی به دور بود. از مظاهر بزرگنمایی سخت بدش می‌آمد و با طلاب جوان همانگونه برخورد می‌کرد که با بزرگان. به همین دلیل در دل همگان جای گرفته بود.

## أ- تواضع و فروتنی

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - می‌فرماید: «تمام الشرف التواضع»<sup>۷</sup> و «تواضع الشریف يدعو الی کرامته»<sup>۸</sup> و



آیت الله آملی با فروتنی خاص خود تمام شرافت را کسب کرده و در دیدگان تمامی دانشمندان، بزرگ جلوه می نمود. برخوردشان با طلاب جوان و مقدمات خوان همراه با احترام و وقار بود و وقار بود، از نشستن با آنان ابا نداشت و گفتگوی با ایشان را کسر شأن خود نمی دانست.

مرحوم آیت الله آملی بسیار ساده و بی تکلف بودند، و در خانه اش همیشه به روی همگان باز بود و در سرما و گرما پیاده از منزل به مسجد اعظم جهت تدریس می رفتند. بشاش و گشاده رو بودند، طلاب جوان را احترام کرده<sup>۱</sup> و به آنان شخصیت می دادند، با مردم مأنوس بودند. غالباً کارهای دفترشان را خود انجام می دادند. حتی بسیاری از مواقع خود شخصاً به تلفن جواب می دادند، و جلو پای واردین از جای بر می خاستند.

زندگی خود را در گمنامی و بدون هیاهوی دنیوی سپری ساختند.

#### ب - نظم در زندگی

مرحوم آیت الله آملی در زندگی خویش بسیار منظم بوده و از فرصتها بخوبی

استفاده می کرد. ساعت مطالعه، وقت عبادت و لحظه تدریس و زمان دیدار با مراجعین همه سر ساعت معین انجام می گرفت. هیچ کاری را در وقت کار دیگر انجام نمی داد.

فرزند ایشان جناب حجت الاسلام آقای لاریجانی می گوید:

«معظم له در امور درس و زندگی و برنامه خواب و فعالیت روزانه شان منظم بودند. ایشان همیشه شبها زودتر از دیگران می خوابیدند و سحرها که بیدار می شدند تا ظهر نمی خوابیدند.

پس از نماز صبح شروع به مطالعه نموده و پس از صرف صبحانه، برای تدریس آماده شده و پس از آن به پاسخگویی استفتائات و جواب مراجعان می پرداختند.

ایشان از شب نشینهای رایج بین مردم خیلی پرهیز می کردند و در بسیاری اوقات که برخی از منسوبین آقا در منزلشان جمع می شدند، مدتی می نشستند و بعد از آن به سوی اتاق خود رفته و استراحت می کردند و حاضر نبودند برنامه تنظیم شده خود را به هم بزنند...»

شاگرد قدیمی آقا، استاد حاج شیخ

محمد علی اسماعیل پور می گویند:

«...در مدت سی سالی که این بزرگوار در قم تشریف داشتند، درس فقه ایشان رأس ساعت ۱۰/۱۵ صبح آغاز و ۱۰/۴۵ پایان می پذیرفت و درس اصولشان نیز بعد از ظهرها يك ساعت به غروب شروع و تا نزدیکیهای مغرب ادامه داشت. ایشان به ساعت شروع و اتمام درس خیلی مقید بودند و حتی برای محظورات شاگردان، زمان درس را تغییر نمی دادند...».

آری اگر امیرالمؤمنان در بستر شهادت همگان را به تقوا و نظم در کارها سفارش می نماید «أوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم»، پیشوایان فکری و معنوی شیعه چون آیت الله العظمی آملی این وصیت را به گوش جان شنیده و در زندگی خویش آن را آویزه گوش خویش قرار داده، و از دقایق عمر خود نهایت استفاده را کرده و فرصتها را به رایگان از کف نداده اند.

### ج - احتیاط

مرجوم آیت الله آملی بسیار محتاط بودند. چه احتیاط در فتوا و چه احتیاط در

مصرف اموال. گاه دادن يك فتوا برای ایشان روزها به طول می انجامید. به گفته استاد معظم جناب آقای اسماعیل پور:

«...رویه استاد بزرگوار ما در فتوا دادن غیر از تدریس بود و کمال احتیاط را مراعات می کردند و اگر در مسأله ای چندین مجتهد بزرگ نظری داشتند، ایشان به مجرد یافتن يك دلیل بر خلاف نظر آنها، فتوا نمی دادند مگر اینکه ادله محکم و واضحی پیدا می کردند و در فتوا دادن مطلب را خیلی جستجو کرده و ملاحظه می نمودند. گاه پاسخ به يك سؤال هفته ها طول می کشید و چند تن از شاگردان ایشان - که مجتهد بودند - مدت های مدید مطالعه می کردند تا جواب مسأله را پیدا نمایند. آقا هنگام پاسخ به سؤالات شرعی مردم، حتی در پاسخ به سؤالاتی که قبلاً در مورد آنها فتوا صادر کرده بودند خیلی مراعات کرده و فتاوی پیشین خود را مجدداً بررسی کرده و اگر نظر تازه ای بود آن را اعلام می کردند...».

همچنین ایشان در مصرف وجوهات بسیار صرفه جویی نموده و از زندگی بسیار ساده ای برخوردار بودند در خانه ای

كوجك و ساده و قدیمی با فرشهای رنگ  
و رورفته زندگی می کردند.

جناب آقای اسماعیل پور می افزاید:  
«...روزی منزل آقا مشرف شدم، خود  
آقا از جا برخاسته و با اینکه در بیرونی هم  
چای بود از اندرونی برایم چای آوردند و  
فرمودند: این چای از مال شخصی خودم  
است. متوجه شدم که چقدر آقا در این  
جهات محتاط هستند و امور عموم را از  
امور داخله فرق می گذارند و از طرفی آقا  
اخلاقی داشتند که اگر فردی با مقدس  
مآبی به میدان می آمد چندان اعتنایی  
نمی کردند و اینکه آقا دو نوع خرج  
عمومی و خصوصی در تشکیلات خود  
داشتند برداشت ما بود، نه اینکه خودشان  
در این مورد سخنی گفته باشند...».

د - تقیّد به ادعیه و زیارات

مرحوم آیت الله العظمی آملی فقیهی متعبد  
و مجتهدی متقی و وارسته و پایبند به  
دعاها و زیارات بودند. به زیارت عاشورا  
و زیارت جامعه کبیره اهمیت داده و بسیار  
می خواندند.

استاد محترم جناب آقای اسماعیل  
پور می گوید:

«معظم له دارای حالات و روحیات  
بالای عرفانی بود که همیشه آن را از  
دیگران کتمان می کرد. ایشان در برخی از  
ادعیه خصایصی داشتند. اگر دعای  
بخصوصی را می دادند و یا می خواندند  
مؤثر واقع می شد...مطالبی بود که استاد ما  
با ریاضت، زیارت عاشورا، زیارت جامعه  
و توسّل به آنها دست یافته بود و کراماتی  
داشتند، ولی هرگز کسی را از چگونگی آن  
آگاه نساختند.».

ه - عشق به ساحت مقدس ائمه اطهار  
- علیهم السلام -

آیت الله فقید به اهل بیت عصمت و  
طهارت - سلام الله علیهم - بسیار  
علاقتمند بوده و به آنان عشق  
می ورزیدند کمتر مواقعی بود که نام  
مقدس این انوار الهی را بشنوند و  
اشکشان جاری نشود بخصوص هرگاه نام  
مبارک امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - را  
می آوردند بغض گلویش را می گرفت و  
اشک در دیدگانش حلقه می زد. یکی از  
ویژگیهای ایشان آن بود که همواره تا از  
خواب بر می خاست - به شوق زیارت  
امیرالمؤمنین - علیه السلام - و به یاد

روزهای خوش اقامت در جوار مرقد  
مطهرش - بر حضرت درود می فرستادند:  
«السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله  
و برکاته».

شور و عشق معظم له به سرور  
شهیدان غیر قابل توصیف بود. مجلس  
عزایی که ایشان درده شب اول ماه محرم،  
در مسجد اعظم بر پا می کردند زبانزد  
همگان بود. این بزرگوار خود شرکت کرده  
و در سوگ اباعبدالله الحسین -  
علیه السلام - اشک می ریختند و با صدای  
بلند گریه می کردند و بر سینه می زدند. نیز  
هر صبح جمعه در منزل ایشان مجلس  
روضه و ذکر مصیبت ائمه اطهار بر پا بود  
و علما و فضلاء بسیاری در آن شرکت  
می جستند. و از روی همین ویژگی بود که  
ایشان برای سادات احترام زاید الوصفی  
قائل بودند و با تمام قد در جلو پای آنان  
- حتی طلبه های جوان - بر می خاستند.

و - جدیت در تحصیل و تدریس

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام -  
می فرماید: «عليك بالجد و ان لم يساعد  
الجسد»<sup>۱</sup> و «من بذل جهد طاقته بلغ كنه  
ارادته»<sup>۲</sup> و بر همین اساس بود که آیت

الله فقید از عنفوان جوانی به تحصیل  
دانش، بسیار علاقمند بود و سالهای  
متمادی - حدود هشتاد سال - به تحصیل  
و تدریس علوم آل محمد(ص) در  
حوزه های علمیه آمل، تهران، قم، نجف  
اشرف مشغول بود و هیچ چیز او را از کار  
باز نداشت: نه فقر و نه بیماری و نه  
غربت، او با جدیت تمام درس خواند و در  
سایه همین کوشش و جدیت بود که  
توانست قلّه های رفیع علم و دانش را به  
آسانی فتح کند.

خودشان فرموده است:

«...من در درس خواندن خیلی مجتد  
بودم درسها را تعقیب و دنبال می کردم، بر  
اساتید اشکال می گرفتم، در هر درسی که  
شرکت می کردم خیلی زود بروز کرده و  
مورد اعتناء استاد قرار می گرفتم...».

همچنین ایشان به تدریس، بسیار  
اهتمام داشت و حتی در مواقع بیماری هم  
دست از آن بر نمی داشت جناب آقای  
حاج شیخ محمد علی اسماعیل پور  
گوید:

«زمانی آیت الله العظمی آملی به درس  
تشریف آوردند و علائم بیماری در چهره  
ایشان نمایان بود و فرمودند: من امروز

تب داشتم و حال مساعد نبود، اما برای اینکه درس تعطیل نشود، و من بر شما حجت بوده باشم به درس آمدم...».

یادم می‌آید حدود ۱۷ - ۱۸ سال پیش ایشان به علت بیماری، مدتی در یکی از بیمارستانهای تهران بستری بودند و از علاقه بسیاری که به علم و تدریس داشتند هر روز صبح به قم می‌آمدند و درس صبح خود را گفته و برای بستری شدن در بیمارستان راهی تهران می‌شدند...».

حجت الاسلام آقای لاریجانی می‌گوید:

«در این یکی دو سال اخیر ایشان سکنه ناقص کرده بودند و اطباء آقا را از تدریس منع کرده بودند. معظم‌له از این موضوع بسیار ناراحت بود و می‌گفت: دکترها نمی‌گذارند درس بدهم، اگر درس بگویم خوب می‌شوم. همچنین در سالهای آخر عمرشان به علت ناراحتی چشمی که داشتند زیاد نمی‌توانستند از چشمان خود استفاده کنند، لذا یکی از شاگردان ایشان متون درسی را خدمتشان می‌خواند و آقا آراء خود را بیان می‌فرمودند و این رویه چندین سال ادامه داشت. حتی تا چند

روز قبل از وفات برخی از شاگردان آقا ساعت ۱۱ صبح به منزل می‌آمدند و ایشان برای آنها مطالب علمی را بیان می‌نمود.

ایشان می‌فرمودند: «تحصیل علم برای طلاب مستعد واجب عینی است و نمی‌شود به بهانه‌ای، دست از تعلیم و تعلم برداشت. در تحصیل علم نباید کوتاهی کرد. این سر و صداها و زر و زیورهای دنیا در مقابل درس و بحث ارزشی ندارد. و به طلاب می‌فرمودند: شما مطالعه کنید. شما فقط وقت خود را صرف تحقیق و علم نمایید. شما درس بخوانید. اگر همین درسها را که معارف اهل بیت - علیهم‌السلام - است خوب بخوانید کم کم این مطالب در مقام عمل هم راهش باز می‌شود...».

ایشان عشق به درس گفتن داشتند و خودشان دائم مشغول به کار بودند، از فرصتها نهایت استفاده را می‌کردند و در روزهای تعطیلی نیز به بحثهای علمی با شاگردان خویش می‌پرداختند.

معظم‌له از طلاب فاضلی که در درس جدیت داشته و زحمت می‌کشیدند، تقدیر می‌نمود و با خوشرویی به اشکالات آنان

گوش فرا می‌داد.

استاد آقای اسماعیل پور می‌گوید:  
«ایشان قبل و بعد از درس همیشه خودشان را برای رفع اشکالات شاگردان آماده می‌کردند و با گشاده رویی پای صحبت طلاب جوان نشسته و به سخنان آنان توجه کرده و به آنها پاسخ می‌دادند و گاه تا يك ساعت وقت خود را صرف توضیح مطلبی می‌کردند. ایشان در پرورش شاگردان خود خیلی زحمت کشیدند و همیشه تأکید داشتند که طلاب حتماً جزوه‌های خود را زیر نویسی کرده و نظر خود را در خصوص مطالب بنویسند. همیشه می‌فرمودند: طلبه باید اهل تحقیق و نظر باشد و اگر طلبه‌ای مطالعه عمیق داشته باشد حتماً مطلب تازه‌ای به ذهنش می‌رسد و يك نظری دارد. ایشان رضایت نداشتند که شاگردی فقط مطالب درسی ایشان را جزوه نویسی کند.

رفتار ایشان با شاگردان خود مانند برخورد يك طلبه با طلبه دیگر بود، نه برخورد يك استاد با شاگرد. گاهی اوقات پس از اتمام درس یکی از شاگردان از ایشان پرسشی می‌نمود، آقا همان وسط

مسجد از رفتن باز ایستاده و روی زمین می‌نشستند و با صبر و حوصله فراوان به سخنان وی گوش فرا داده و به پاسخ می‌پرداختند.

آیت الله فقید می‌فرمودند: عظمت استاد نباید جلو فکر شاگرد را بگیرد، باید میدان برای اینکه شاگرد اشکال بگیرد، باز باشد و بزرگی افراد نبایستی سبب شود که شاگردان از فکر کردن در مورد نظرات اساتید خود محروم باشند و در مقام تحقیق بایستی به خود مطلب نگاه کرد نه به گوینده آن...».

ز - مردمی بودن

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرموده است: «صلة الارحام من افضل شيم الكرام»<sup>۱۲</sup> و آن فقیه بزرگوار چه زیبا کلام حضرت را به گوش جان شنید و با صله ارحام، کرامت نفس خود را به اثبات رسانید.

آیت الله آملی به مردم عشق می‌ورزید و با مردم می‌جوشید. در خانه‌اش را به روی همگان باز گذاشته بود تا دیدار با ایشان بدون هیچ مانعی انجام گیرد. از سالی که به ایران تشریف آوردند تا چند

سالی پیش از وفات، هر ساله برای دیدار از خویشان، نزدیکان و مردم زادگاه خویش به روستای «پردمه» مسافرت می‌کردند و با اینکه عبور از جاده این روستا دشوار است،<sup>۳</sup> اما وی سختیها را تحمل کرده و برای صله رحم و درک فضیلت آن مشکلات را به جان می‌خرید. ایشان خود می‌فرمودند: «علما باید خود را در معرض استفاده عموم قرار بدهند» و بسیاری از مواقع می‌فرمودند: «ثبوت بی اثبات بدون فایده است. عالمی که علم خود را عرضه و اظهار نکند بی حاصل است و آن هدفی که از تعلیم و تعلم منظور است به دست نخواهد آمد». و نیز می‌فرمود: «ریاست طلبی يك مسأله است و اینکه عالم خود را بی استفاده قرار دهد مسأله دیگری است، عرضه علم شهرت طلبی نیست و تفکیک این دو، موضوع کم اهمیتی نمی‌باشد».

#### ح - تجلیل از مراجع معاصر

مرحوم آیت الله آملی در تجلیل از مراجع و علمای معاصر خویش از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کردند. ایشان در مواقع مختلف از مبانی

علمی آیات عظام: حکیم و خویی و از مراتب زهد و تقوای آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری قدردانی و تجلیل نموده و به مراتب علمی و عملی و مقامات معنوی آیت الله العظمی میلانی عقیده محکمی داشتند.

برای بزرگداشت آیت الله العظمی گلپایگانی در مجالس سوگواری و روضه ایشان شرکت می‌نمودند و ارتباط بین ایشان و حضرات آیات: نجفی مرعشی و علامه طباطبایی از استحکام دیرینه‌ای - که سابقه آن به درسهای آقا ضیاء عراقی و میرزای نائینی باز می‌گشت - برخوردار بود و دوستی و صمیمیت آنان نیز وصف ناشدنی.

و هم به مرحوم آیت الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی بسیار احترام می‌نهاد و از ایشان با نهایت تجلیل و تبجیل یاد می‌کرد و شخصیت علمی ایشان را می‌ستود و همواره از شاگردان معظم له جویای احوال او می‌گردید. رحمة الله علیهم اجمعین و حشرهم مع موالیهم الطاهرین.

## محفلی فراموش ناشدنی

دیدار علامه طباطبائی از آیت الله  
العظمی آملی (رض)

آقای سید محمد شفیعی از شاگردان  
ایشان می گوید:

سالهای فرخنده و فرحبخشی  
بود (سالهای - ۱۳۵۲ به بعد...) حلقه  
درس خارج فقه و اصول استاد حضرت  
آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی -  
رضوان الله تعالی علیه - از صفای زائد  
الوصفی برخوردار بود. دستور داده بود  
ساعتی از روز را در منزل ایشان<sup>۱۴</sup> جهت  
تحریر مطالب اساسی دروس، در خدمت  
باشم با جان، پذیرا شدم و هر روز  
شرفیاب می گشتم؛ (زیرا استاد بر اثر  
ضعف چشم، تحریر برخی از موارد را به  
شاگردانش موکول می کرد). روزی، در  
حال تقریر و تحریر، تلفن، به صدا درآمد.  
استاد پس از مکالمه تلفنی، به من  
فرمودند، با شما فعلاً کاری ندارم؛ زیرا  
چند تن از علما از هم مباحثه‌ای‌های من  
به اینجا می آیند، عرض کردم، اگر مزاحم  
نیستم، دوست دارم محفل استاد را درک

کنم، فرمودند: مانعی نیست (استاد بسیار  
خلیق و خودمانی بود) دیری نپائید که  
زنگ بیت معظم له به صدا درآمد، درب را  
گشودم، جمعی از علما و در پیشاپیش آنها  
حضرت علامه طباطبائی - صاحب تفسیر  
معروف المیزان - وارد شدند جلسه‌ای  
وصف ناشدنی و بی نظیر بود، محفل انسی  
بود که کمتر اتفاق می افتد. فضای  
ملکوتی و روحانی آن محفل را هرگز از یاد  
نمی برم، علامه در کنار استاد و دیگران آن  
طرف تر نشسته بودند از دوران جوانی،  
ایام طلبگی، روزگار تحصیل و گاهی از  
مراکز تحصیلی خود همراه با خاطرات  
تلخ و شیرین سخن می گفتند، علامه،  
کمتر مزاح می کرد، ولی استاد، همواره وی  
را طرف سخن خود قرار داده و با ادای  
سخنان شادی بخش خود هرچه بیشتر به  
صفای این محفل کم نظیر می افزودند.  
شیرینی و لذت معنوی آن محفل را  
نمی توان با قلم بازگو کرد در پایان آن  
محفل روحانی، علامه طباطبائی به استاد  
نگریست و با صمیمیت و حس احترام  
زائد الوصفی اظهار داشت: آیا اصول را  
تدوین کرده به چاپ رسانده اید؟ استاد  
پاسخ داد: کم و بیش، تقریراتی، به چاپ



رسید ولی خودم دارم تنظیم می‌کنم. علامه گفت: حتماً این کار را انجام بده؛ زیرا اگر این کار را نکنی، پس از ارتحال تو اصول تو خواهد مرد (کنایه از ایمن که برخی از نکته‌ها که در این رشته، در اختیار تو است در پیش غیر از تو یافت نمی‌شود). استاد با متانت و وقار مخصوص به خود، وی را تصدیق کرد.

#### فعالیت‌های سیاسی

با شروع برنامه‌های ضد اسلامی رژیم منحوس پهلوی - که در جهت خدمت به منافع استعمارگران و محو ارزشهای اسلامی انجام می‌گرفت - در قالب تصویب قانون «انجمنهای ایالتی و ولایتی»، در مهرماه سال ۱۳۴۱ ش، علما و مراجع تقلید با درایت و هوشیاری تمام، عمق فاجعه را احساس کردند و بدون فوت وقت و بی‌درنگ به میدان آمدند و با حرکت شور انگیز و یکپارچه و با اعلامیه‌ها و بیانیه‌های توفنده خویش، سر دشمن را بر سنگ کوبیدند و نقشه‌های شوم استعمار را نقش بر آب کردند.

آیت الله العظمی آملی یکی از چهره‌های سرشناس مبارز روحانیت آن روز بود. نام ایشان همواره در ذیل اعلامیه‌های دسته جمعی مراجع<sup>۱۵</sup> تقلید و علمای حوزه دیده می‌شد، خانه‌اش محل شور و گردهمایی مبارزان بود و دیدگاهش روشنگر راه مبارزه.

نیز نماز جماعت ایشان در حیاط مدرسه خان (آیت الله بروجردی) نقطه گردهمایی روحانیون مبارز بود. در آن سالهای سیاه ترس و خفقان - که حضرت امام تبعید شده بودند و بردن نام ایشان جرم بود - در آنجا (مدرسه خان) طلاب یاد و نام امام را گرامی داشته و برای پیروزی و توفیق آرمانهای وی دعا نموده و شعار می‌دادند و صلوات می‌فرستادند.<sup>۱۶</sup> جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای ناطق نوری در این زمینه می‌گوید: «...ایشان در دوران انقلاب از چهره‌ها و از جمله فقها و آیاتی بودند که همواره از امام عالیقدر به عنوان رهبری انقلاب و مقام امامت یاد می‌کردند و همراه و همگام با امام در دوران مبارزه و انقلاب بودند و اعلامیه‌های باقیمانده از آن عالم بزرگوار شاهد بر این مدعاست...».

آیت الله فقید از اولین کسانی بود که دولت منتخب امام را تأیید کردند و در تمام موافق انقلاب، مردم را به پشتیبانی از آرمانهای حضرت امام(ره) فرا خواندند. ایشان همواره از رهبر کبیر انقلاب به عنوان «امام المسلمین» یاد می فرمودند و پیروی از دستورات امام راحل را بر همگان واجب می دانستند و می فرمودند: «نظر من - در مسائل جاری کشور - همان است که امام می گویند».

پس از رحلت حضرت امام و انتخاب رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای مد ظله العالی به زعامت و رهبری، نامه ای از جانب ایشان به معظم له ارسال شد که در بخشی از آن آمده بود: «...انتخاب شایسته حضرتعالی که فردی دانشمند و اسلام شناس و صاحب درایت هستید از جانب مجلس خبرگان، مایه امیدواری و تسکین است. و به لسانی رهبری حضرتعالی از ناحیه حضرت آیت الله العظمی امام المسلمین آقای خمینی است - ولو به توسط مجلس خبرگان است - به علت آنکه: «ما بالعرض ینتهی الی ما بالذات» و «کل الی ذلک الجمال یشیر»...».

## فرزندان

امیرمؤمنان علی - علیه السلام - فرمود: «الولد الصالح اجمل الذکرین»<sup>۱۷</sup> و برآستی که فرزند شایسته بهترین یادگار پدر است که با بودن او، ذکر جمیل پدر از یادها نخواهد رفت.

آیت الله العظمی آملی به غیر از تألیفات گرانسنگ، شاگردان نام آور، بناهای عام المنفعه، از وجود فرزندان نیکو و شایسته - که هر یک زینت پدر و مایه افتخار نظام اسلامی هستند - برخوردار بودند که عبارتند از آقایان:

۱ - دکتر محمد جواد لاریجانی، عضو شورای امنیت ملی و نماینده مجلس شورای اسلامی.

۲ - دکتر فاضل لاریجانی، دکترا در «سیاستگذاری علمی».

۳ - دکتر علی لاریجانی، دکترا در «فلسفه اسلامی»، ریاست صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.

۴ - حجت الاسلام آقای حاج شیخ صادق لاریجانی، از افاضل حوزه علمیه قم و نویسنده کتاب «معرفت دینی» در نقد

نظریه قبض و بسط شریعت و «انسان از آغاز تا انجام».

۵ - دکتر باقر لاریجانی، پزشک «متخصص داخلی»، معاونت فرهنگی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی. متعلقه جناب حجت الاسلام و المسلمین سید مصطفی محقق داماد، رئیس سازمان بازرسی کل کشور و استاد دانشگاه تهران.

#### وفات

سرانجام روح والای آیت الله آملی، پس از ۹۱ سال تلاش و کوشش در جهت احیاء و بزرگداشت معارف دینی و پشت سر نهادن سکنه‌ای ناقص و يك دوره بیماری، در عصر روز جمعه چهارم رمضان المبارک ۱۴۱۳ق (۷ اسفند ماه ۱۳۷۱ش) به موالیان طاهرینش پیوست و عالم علم و تقوا را در سوگ فقدان خود عزادار ساخت.

در آن روز قلب مردی از طهش باز ایستاد که زمانی - نزدیک به يك قرن - با یاد ارزشهای الهی طهید و آنی از ذکر خدا

و اعلاء کلمه حق باز نایستاد. با پخش خبر درگذشت آن فقیه بزرگ هاله‌ای از غم و اندوه چهره همگان را فرا گرفت و اشک ماتم از دیدگان فرزندان فرو ریخت.

سیل اعلامیه‌ها و پیامهای تسلیت از سوی رهبر معظم انقلاب، مراجع عالیقدر تقلید، علمای اعلام، رؤسای قوای سه گانه، شخصیتها، نهادها، سازمانها، انجمنها و هیأت مذهبی صادر شد و همه از مقام علمی و مراتب عملی آن شخصیت بزرگ تجلیل به عمل آوردند. شاعران به مرثیه سرایی و خطیبان به ذکر مکارم اخلاقی و مآثر علمی آن فقید سعید پرداختند.

مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی - قدس سره الشریف - در قسمتی از پیام خویش فرمودند:

«...واقعه تأسف انگیز و جبران ناپذیر رحلت آیت الله آقای حاج میرزا هاشم آملی - قدس سره - حوزه‌های علمیه و عموم مؤمنین را سوگووار و عزادار نمود. این مصیبت بزرگ را به آستان اقدس ولایت مداری حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء و محاضر شریف علماء

اعلام و حوزه‌های علمیه تسلیت عرض می‌نمایم. «انا لله و انا الیه راجعون». فقید سعید یکی از فقهاء و اعظام علما و اساتید حوزه‌های علمیه نجف اشرف و قم بودند و عمر با برکت خود را در اشتغال به فقه آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و تدریس و تربیت طلاب و علما سپری ساختند...».

آیت الله العظمی اراکی - زید عزه  
العالی - نیز فرمودند:

«...فقدان اسفناك و ارتحال عالم ربانی حضرت آیت الله آقای حاج میرزا هاشم آملی رحمت الله علیه ضایعه‌ای است جبران ناپذیر برای عالم اسلام. این عالم بزرگ سالهای پربرکت عمرش را در راه تعلیم معالم اسلام در کرسی تدریس و تربیت علما و افاضل و در نشر علوم آل محمد - علیهم السلام - سپری کرد...».

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز در پیام خویش فرمودند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. انا لله و انا الیه راجعون. با تأسف و تأثر اطلاع یافتیم که عالم جلیل القدر و فقیه و اصولی برجسته و بزرگوار آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی - رضوان الله تعالی علیه

- دار فانی را وداع کرد و به رحمت ایزدی پیوست.

ایشان از علمایی بودند که پس از طی مدارج عالییه و استفاده از محضر اکابر در حوزه علمیه نجف اشرف و سالها تدریس و تربیت شاگردان در آن حوزه، به قم هجرت کرده و در این حوزه مقدسه بساط تدریس را گسترده و منشأ افاضات فقهی و اصولی و تربیت تلامذه بسیار شدند و بزرگانی از حوزه درس ایشان بهره بردند.

وجود با برکت این فقیه عالی مقام یکی از برکات الهی بر حوزه علمیه قم بود و اکنون فقدان آن بزرگوار ضایعه‌ای بزرگ محسوب می‌گردد. این جانب این حادث مصیبت بار را به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا فداء و به مراجع معظم و علما و فضلالی حوزه‌های علمیه و مقلدین ایشان و نیز به خانواده محترم، بخصوص به فرزندان برومند ایشان تسلیت عرض می‌کنم و رحمت و مغفرت الهی را برای آن مرحوم مسئلت می‌نمایم. سید علی خامنه‌ای».

آقای سید محمد شفیع مازندرانی - یکی از شاگردان آیت الله آملی - در سوک

ایشان چنین سروده‌اند:

چشمان مست آفتاب عشق و عرفان  
از خطّه مازندران، تابان و رخشان  
آفاق ایمان، روشن از سیمای آن مهر  
اقلیم قرآن، از جمالش نوربازان  
بشنیدم از شمعی، که با پروانه می‌گفت:  
خورشید را نشناخت کس، در روزگاران  
در عمق اقیانوس ژرف بی مثالش  
گنجینه‌ها یکجا، گهزهای فراوان  
مصباحُ بنِ المصباح را مصداق اکبر  
مصباح پرور بود، آن مصباح ایمان  
آن آیت عظمای حق، آن مرجع خلق  
صدر الأفاضل، آملی، خورشید تابان  
فقه و اصول و حکمت و عرفان و تفسیر  
در سوک آن فرزانه، سر اندر گریبان

پیکر پاک آن اسوه علم و تندیس ایمان  
عصر روز شنبه هشتم اسفند ۱۳۷۱، با  
حضور نمایندگان مقام رهبری و بیوت  
آیات عظام، تنی چند از وزیران و  
نمایندگان مجلس شورای اسلامی،  
شخصیتهای سیاسی و مذهبی کشور، بر  
روی دست هزاران نفر از علما و فضلالی  
حوزه علمیه و مردم عزادار قم و آمل و

دیگر شهرهای کشور به سوی صحن  
مطهر حضرت معصومه - سلام الله علیها  
- تشیع شد و پس از اقامه نماز به امامت  
آیت الله وحید خراسانی، در مسجد بالا  
سر حرم مطهر حضرت معصومه  
علیهاالسلام - جنب مقبره آیت الله شهید  
مطهری - به خاک سپرده شد.  
آقای حسین لاهوتی متخلص به

«صفا»، ماده تاریخ وفات معظم له را چنین

سرود:

چون از این دنیای فانی سوی مینو رخت بست

خواستم از طبع، سال رحلت آن پاك جان

شد یکی بیرون ز جمع و گفت در دم با «صفا»

«عندلیب گلشن دین، طایر جنت مکان»

یادها نروند، گرچه مرده باشند. «الْعَالَمُ  
حَيٌّ وَ إِنْ كَانَ مَيِّتًا»<sup>۱۸</sup> «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَانِ مَا  
بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ»<sup>۱۹</sup> و «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَانِ مَا  
بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَ أَمْثَالُهُمْ فِي  
الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ...»<sup>۲۰</sup>

که با کم کردن حرف الف - عدد ۱ -

سال ۱۴۱۳ قمری به دست می آید.

آری اگر جسمش از دیدگان ما نماند

شد، اما فکر و اندیشه وی جاودان است.

چرا که به فرموده علی - علیه السلام :-

عالمان ربّانی همواره زنده اند، و هرگز از

«بلی مهر درخشان تا رونده است

اگر مرده است دانشمند، زنده است

و از او گردیده گرد و خاک پیکر

به دلها نقش وی چون سگه بر زر

جهان آباد کرد از دانش و هوش

نمی سازد جهان او را فراموش»

تَقَمَّدَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَ أَسَكَّنَهُ بُحْبُوحَةَ  
جَنَّتِهِ.

منابع:

در این مقال علاوه بر گفتار آقای حاج  
شیخ محمد علی اسماعیل پور از مصادر  
ذیل استفاده شد:

۱ - روزنامه رسالت، شنبه ۱۴  
فروردین ۱۳۷۲، ص ۴ و ۵.

۲ - روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۴  
فروردین ۱۳۷۲، ص ۶.

۳ - غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه:  
محمد علی انصاری قمی، چاپ قم،  
۱۳۷۶ ق.

۴ - نهج البلاغه، شرح و ترجمه:  
محمد علی انصاری قمی، چاپ قم،  
۱۳۷۲ ق.

۵ - دیوان اشعار، سروده: محمد علی  
انصاری قمی. چاپ قم، ۱۳۸۲ ق.

### پاورقی‌ها

\* - این مقاله را آیت الله سید محمد حسن مرتضوی  
لنگرودی باز بینی نموده و تذکرات سودمندی را  
فرمودند، که از ایشان تشکر می‌شود.

۱ - منهاج البراعة، ج ۵، ص ۱۶۵.

۲ - مدرسه عالی شهید مطهری.

۳ - سال وفات مرحوم آقا ضیاء عراقی (ره).

۴ - که ظاهراً نزد مرحوم آیت الله حجت تلمذ کرده  
است.

۵ - آیت الله فقید مدت چهار سال شاگرد میرزا بوده  
است.

۶ - ایشان ۱۰ سال نزد محقق عراقی تلمذ نموده  
است.

۷ - غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۲۰.

۸ - همان، ص ۳۵۸، ح ۱۲۰.

۹ - آیت الله آذری قمی می‌گوید: «آیت الله آملی واقعاً  
حق استادی را ادا می‌کردند. یادم هست در نجف  
دچار بیماری حصبه شدم. ایشان خیلی از ما  
پذیرایی نمود، محبت می‌کرد و به عیادت ما  
می‌آمد...».

۱۰ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۶۸.

۱۱ - همان، ص ۶۸۲، ح ۱۱۲۳.

۱۲ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۷۲.

۱۳ - روستای پرده در ۷۰ کیلومتری آمل قرار دارد.  
بین روستای نوسر و پرده جاده‌ای وجود ندارد و  
باید پیاده‌روی نمود که سه ساعت طول می‌کشد.

۱۴ - کوچه آقا زاده - منزل قدیمی‌شان.

۱۵ - این اعلامیه‌ها در جلد اول «بررسی و تحلیلی  
از نهضت امام خمینی» و جلد اول «اسناد انقلاب  
اسلامی» و جلد سوم «نهضت روحانیون ایران»  
گرد آمده است.

۱۶ - مجله یاد، ش ۲۹ - ۳۰، ص ۱۹۶.

۱۷ - غرر الحکم، ج ۱، ص ۶۵، ح ۱۷۰۴.

۱۸ - همان، ص ۳۷، ح ۱۱۶۷.

۱۹ - همان، ص ۵۵، ح ۱۵۱۸.

۲۰ - نهج البلاغه، ص ۱۰۸۳، ح ۱۴۰.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رافع أقدار العلماء وجاعلهم ورثة الأنبياء ومفضل مداركهم  
على ماء الشهداء وأفضل صلواته ورحمته على سيد رسوله وأهل بيته العظام  
ويعلم أن إمامنا المكارم والشمس وأخيراً الجواهر المرقد في بني آدم هو العلم والهدى  
في ظلم الجهالة والمغفرة في كل العندة والصدى الجذب المستجاب اللهم انزل من الغمام  
العلم من مركز الكمال ونبع السعادت في طهر القويم والذوق المستقيم علم العلماء  
الطام زين الفقهاء والكرام مروج الحكام ثمرة الله سلام الله من نورنا ثم  
الدرى في ذمام فضله ورفيعه لمحصده وحرف في كمينه من غيره برهه ولم يقع من التسليم  
بالحقيق ومن النظر لا بالاعتق وجمع الكمال للصورة والمعززة وماز الفضايل العلمية  
العلمية عثر بحمد الله على رتبة من الاجتهاد ودخل في اسماء السالين والفضيلة والمبرزين  
واشهرهم ان يستدبره للدين ويكعبه من هداية المسلمين ودرجوا ان لا ينزل من  
دعواته في خلوته كتب في اليوم الاول من شهر ذى القعدة الحرام سنة ١٣٥٥ هـ  
الاختصاص المحقق المسمى الكون كبر الشريعة بحمد



اجازه اجتهاد آيت الله العظمى حجت به آيت الله آملی (در سن ٢٧ سالگی)



یادنامه یکصدمین سالگرد رحلت عالم ربانی و حکیم  
صمدانی سید ابوالحسن طباطبائی مشهور به میرزای  
جلوه زواره‌ای (۱۲۳۸ - ۱۳۱۴ق)

## سروی در بوستان حکمت

غلامرضا گلی زواره

### حکیم، میرزا ابوالحسن جلوه

در عصر قاجاریه برخی از دانشوران شیعه کوشیدند تا مشعل حکمت و فلسفه را روشن نگاه دارند، یکی از مدرّسان حکمت و فلسفه در آن دوره، حکیم میرزا ابوالحسن جلوه است که کوکب منیر حکمت و اندیشه، زندگی معنوی وی را روشن و نسیم معطر دانش، روانش را عطر آگین ساخته بود.

جلوه، دانشوری نیکو خصال و فاضلی با فصاحت بیان و اهل ورع و تقوا بود، با وجود کمالات علمی و مقامهای رفیع، تواضع اوزبازند خاص و عام و مجلس درسش چنان جذب کننده بوده که جویندگان و طالبان دانش را از اقصی نقاط کشور به سوی خود می کشانیده است.

\* نسب

«جلوه» - به گونه‌ای که سلسله نسب او در ذیل آمده - منتسب به سلسله‌ای از سلاله پاک خاندان عترت و طهارت است:



میرزا ابوالحسن (جلوه) فرزند سید محمد مظهر طباطبائی فرزند محمد صادق فرزند میر محمد حسین اول معروف به امام و ملقب به شیخ الاسلام فرزند میرزا رفیعا (میرزا رفیعی نائینی مشهور) فرزند حیدر فرزند زین الدین علی فرزند میر حیدر فرزند حیدر علی فرزند سید بهاء الدین حیدر فرزند کمال الدین حسن فرزند شهاب الدین علی نقیب فرزند فتوح الدین احمد (مکنی به ابوالمحمود) فرزند ابوجعفر ملقب به زین العابدین فرزند عباد احمد (مشهور به رئیس) فرزند ابراهیم طباطبایا فرزند اسماعیل (شهریه به دیباج) فرزند ابراهیم غمر (مادر ابراهیم فاطمه دختر امام حسین (ع) می باشد) فرزند حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی - علیه السلام -



منظره‌ای از شهر زواره (در ۱۳۲ کیلومتری اصفهان) موطن حکیم جلوه

### چهره‌ خاندان

سید بهاء الدین حیدر - که در سلسله نسب از او نام بردیم - یکی از اجداد مشهور جلوه است وی در قرن هفتم هجری به هنگام حمله مغولها به شهر زواره، پیشقراول مبارزین بود و در مصاف با این قوم خونخوار به فیض شهادت نائل و در خانه خود مدفون گشت و اکنون بقعه و مرقدش مورد توجه و زیارت مردم آن نواحی است.<sup>۲</sup> یکی از مشاهیر و رجال نامی که جلوه بدو انتساب دارد، حکیم فرزانه و

دانشمند عصر صفوی مرحوم رفیع الدین طباطبائی است که به سبب اقامت طولانی وی در شهرستان نایین به میرزا رفیعی نائینی اشتهار دارد، وی به سال ۹۹۸ق در زواره به دنیا آمد و در نزد اساتیدی همچون مرحوم شیخ بهائی، مولا عبدالله شوشتری، میرابوالقاسم فندرسکی شاگردی نمود و در پرتو این مشعلهای فروزان در اقیانوس دانش و حکمت، به غور و تفحص پرداخت و خود نیز استاد علمایی همچون علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، مولا رفیعی گیلانی و میر محمد صالح خاتون آبادی بوده است.<sup>۲</sup>

در معرفی آن نامور عرصه حکمت همین بس که علامه مجلسی (ره) در کتاب «اجازات الحدیث» از وی به عنوان سومین استاد اجازه حدیث بدین گونه یاد می‌کند:

سید الحكماء المتألهین و قدوة الحكماء المتألهین و سید سند میرزا رفیع الدین محمد بن حیدر حسنی حسینی طباطبائی نائینی.<sup>۳</sup>

و مرحوم شیخ حر عاملی در باره وی چنین می‌گوید:

«...مولانا میرزا رفیع الدین محمد نائینی عالم با فضیلت، بزرگوار، عظیم الشان، حکیم، متکلم و دارای کتابهایی از جمله شرح کافی است، او از معاصرین ماست که از طریق مولا محمد باقر مجلسی از وی روایت می‌کنیم.»<sup>۴</sup>

میرزا رفیعا آثاری در قلمرو کلام، حکمت و فلسفه و حدیث دارد که در میان آنها شجره الهیه و ثمره شجره الهیه (به فارسی) شرح اصول کافی، حاشیه بر صحیفه سجاده، حاشیه شرح حکمة العین و نیز رساله‌ای در اقسام تشکیک و حقیقت، جلب توجه می‌کنند.

فقیه مشهور میر محمد صادق طباطبائی فرزند میر محمد حسین اول مدفون در زواره (متوفی به سال ۱۲۰۸) از فضلاء این خاندان به شمار می‌رود.

یکی از رجال معروفی که جلوه از احفاد اوست میر محمد حسین اول معروف به امام و ملقب به شیخ الاسلام است که به هنگام محاصره اصفهان به دست قوای افغانی، خانه ایشان محل امن و پناهگاه اهالی این شهر بوده است، وی به سال

۱۱۷۵ قمری وفات کرد، مقبره‌اش که در محل فعلی میدان شهدای اصفهان بوده به هنگام احداث خیابان، تخریب شده ولی سنگ قبر او در چهل ستون اصفهان نگاهداری می‌شود. به دنبال فتنه افغان، بازماندگان این سید جلیل القدر، از اصفهان به اردستان و زواره رحل اقامت افکندند.<sup>۶</sup>

در قرن دوازدهم به دلیل ناامنی، آشوب داخلی و فشارهای وارده از سوی حکومت مرکزی بر مردم زواره، زمینه کاوش و تحقیق در این شهر رو به سستی و زوال رفت تا جایی که مجال شکوفایی افکار از مردم سلب گردید. و رکود علمی به حدی رسید که سید محمد طباطبائی پدر میرزا محمد علی وفا (شاعر معروف) ناگزیر شد جهت تدریس علوم دینی و تعلیم شائقان تحصیل علم حاج ملا عبدالعظیم بیدگلی را که صاحب فضل و کمالاتی بود از کاشان به زواره دعوت کند. در حوزه درس این مرد فاضل، سه سخنور و ادیب تربیت یافتند که یکی از آنها سید محمد طباطبائی متخلص به مظهر (پدر جلوه) می‌باشد<sup>۷</sup> مظهر علاوه بر مهارت در سرودن شعر، در علم طب نیز تبحر کامل داشت. وی در عنفوان جوانی از ایران هجرت نمود و از راه قندهار و کابل به حیدرآباد سند رفت، میرزا ابراهیم شاه که وزیر میر غلامعلی خان بود او را به دامادی اختیار و دختر خود را که خواهر میرزا اسماعیل شاه بود به ازدواج وی در آورد، قدر و منزلت مظهر در نزد میر غلامعلی خان به حدی رسید که وقتی خواستند سفیری به هندوستان گسیل دارند او را به این سمت برگزیده و به کلکته نزد فرمانفرمای هندوستان فرستادند. موفقیت تحسین برانگیز مظهر در مسؤلیتی که به وی سپرده شده بود، رشک عده‌ای را برانگیخت و موجب آن شد که نزد امیر تهمتهای از خود ساخته‌ای بر او وارد آورده و حسّ نفرت میر غلامعلی خان را علیه او برانگیزند. این وضع سبب آن گردید تا پدر جلوه به سوی احمدآباد گجرات روانه شده و در آنجا به امور بازرگانی بپردازد. چندی نگذشت که صداقت و درستی وی بر امیر سند معلوم شده و غمّازی بدخواهان آشکار گشت. اما هر چند به وسیله نامه نسبت به بازگشت وی اصرار نمودند نپذیرفت.

در احمد آباد گجرات در ذی‌قعدة سال ۱۲۳۸ ق «مظهر» صاحب فرزندى شد که او را ابوالحسن نامید پس از چندی اقامت، اقارب مظهر که در زواره و اصفهان بودند بویژه میر محمد حسین دوم، - برادر او - از ایشان مصراّنه خواستند که دیگر بیش از این در هندوستان توقف نکرده و به زادگاهش باز گردد، مظهر خواسته برادر و بستگان را اجابت نموده و پس از ۳۶ سال توقف در هندوستان و سند به اصفهان باز گشت.

جلوه در هنگام ورود به اصفهان هفت سال داشت. چون عده‌ای از خویشاوندان مظهر در زواره مقیم بودند، وی از اصفهان به زواره رفت و پس از مدتی به بیماری وبا مبتلا شد و به سال ۱۲۵۲ ق در همانجا درگذشت. و در جوار بقعه جدّش محمد صادق طباطبائی، به خاک سپرده شد. جلوه در زمان وفات پدر ۱۴ سال داشت.<sup>۱</sup> پدر جلوه کتابی تحت عنوان «احوال سلاطین» صفویه تألیف نموده است. سرجان ملکم انگلیسی به هنگام تألیف تاریخ ایران، مظهر را ملاقات و حالات پادشاهان صفویه را از وی استفسار می‌نماید. او نیز کتاب مذکور را در اختیار سرجان ملکم قرار می‌دهد، اما ملکم در تألیف کتاب به این مأخذ کوچکترین اشاره‌ای نکرده و تنها در شرح احوال مظهر، این کتاب را به وی نسبت داده است و می‌گوید: «او را ملاقات نمودم»<sup>۱</sup>

### \* دوران نوجوانی جلوه

با مرگ پدر، سختی‌هایی در زندگی جلوه پدید می‌آید چنانکه خود می‌نویسد:  
«...من چون در مرتبه‌ای نبودم که بتوانم خود را حفظ کنم و غمخوار و پرستاری نداشتم...کارم به پریشانی کشید.»  
اما به مصداق «...یؤت الحکمة من یشاء...» شوق به تحصیل و دانش اندوزی در وجود نوجوان ۱۴ ساله جوانه زد.



«...چون این سلسله از قدیم الایام غالباً از اهل فضل [بودند] چنانکه صاحب وسائل - شیخ خر عاملی رحمت الله علیه - در وسائل جدّ اعلاّی مرا که میرزا رفیع الدین محمد معروف به نائینی است و صاحب تصانیف بسیار است که از آن جمله حواشی بر اصول کافی [است] و الآن بقعه او در تخت فولاد اصفهان مزار عام و خاص است در عداد مشایخ اجازه خود می‌شمارد و من احوال این گذشتگان را از اقارب خود شنیده‌ام.

با این پریشانی شوق تحصیل در من پیدا شد با [وجود] عدم اسباب به اصفهان رفتم...» و طی شعری این دوران را وصف می‌کند:

ظلّ خداوند، با خرد پدر من	بود زمانی دراز تاج سر من
زان هنری مرد فرخجسته منعم	رقصان بودی همیشه دل به بر من
تا تنهم پا به خاک، فرش زمین بود	دیدۀ دایه، رهی به رهگذر من
گفتی با خاک پای من - چو گذشتم -	ای تو همه زیب تارک و بصر من
زود سپردم به اوستادی دانا	تا که نباشد به جاهلان حشر من
دایم گفتی به من به رفیق و مدارا	علم و خرد پیشه گیر ای پسر من
کان که هنر نیستش پشیزه نیرزد	مانده است این نکته از مهان نظر من
بود چنین تا که عمر او سپری شد	از غم مرگش شکسته شد کمر من
آتش جان مرا کسی ز احبّا	آب نیفشاند غیر چشم تر من

### \* تحصیل در اصفهان

جلوه پس از تحصیلات مقدماتی در زواره، راهی اصفهان گردید و در مدرسه کاسه‌گران<sup>۱۱</sup> این شهر اقامت گزید، از قضا جلوه در حجره‌ای اقامت نمود که قبل از وی سید حسین طباطبائی متخلّص به مجمر - شاعر معروف - در آن سکونت داشت و نیز در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در همان حجره مرحوم محیط طباطبائی سکنی نمود و مرحوم میرزا بهاء‌الدین متولی اردستانی به استاد محیط گفته بود: «قدر این حجره را بدان؛ زیرا جلوه و مجمر در آن سکونت داشته‌اند»<sup>۱۲</sup>

جلوه در اصفهان به علوم عقلی روی آورد و از محضر علمایی چون میرزا حسن حکیم و میرزا حسن پسر آخوند ملاً علی نوری که از فضلاء آن زمان محسوب می‌شدند بهره‌مند گشت، ملاً عبد الجواد خراسانی حکیم (از اجله علما) نیز از استادان جلوه بوده‌اند.<sup>۱۳</sup>

این عالم پرتلاش وقت خود را، در تحصیل علوم معقول اعم از طبیعی، الهی و ریاضی صرف نمود و پس از مدتی، خود را بی‌نیاز از شرکت در درس دیگران یافت. از آن پس به مطالعه و مباحثه روی آورد، او خود در این زمینه چنین می‌گوید:

«...آنی نیاسودم و اتفاق چنین افتاد که اکثر طلاب دقیق با فهم با من در این کار مراد می‌کردند و با ایشان اهمال مطلب و مداهنه ممکن نبود، این معنا مرا بر آن داشت که در این کار کوشش بلیغ کردم و حظی وافر بردم مدتی در اصفهان بر همین، منوال گذشت تا از درنگ در اصفهان به جهت شیوع تهی دستی و اصرار بر عیب جویی و معترض شدن مردمان بدون جهت به یکدیگر، دل تنگ شدم و به تهران آمدم بر حسب انس و عادت و عدم قدرت بر منزل علیحده به مدرسه دارالشفاء فرود آمدم...»<sup>۱۴</sup>

جمله مشهور «ما از مدرسه بیرون رفتیم» از مرحوم جلوه است و شرح آن بدین قرار است که چون جلوه با امام جمعه وقت اصفهان اختلاف سلیقه‌ای پیدا می‌کند، ماندن در اصفهان را صلاح ندانسته و به سال ۱۲۷۳ ق و در سن ۳۵ سالگی به تهران عزیمت می‌کند.<sup>۱۵</sup>

استاد شهید مرتضی مطهری (ره) نقل می‌کند که جلوه به قصد مسافرت به سبزوار و استفاده از محضر حکیم فرزانه حاج ملاً هادی سبزواری، اصفهان را ترک می‌کند که در تهران از این کار منصرف شده و همان جا می‌ماند.<sup>۱۶</sup> جلوه در شعری به این سفر اشاره دارد:

سروده‌اند بزرگان که ای هنرور مرد      به هر دیار که خوار آمدی مگیر قرار  
سفر گزینم و بدرود دستان گویم      که در حضر نه مرا قدر ماند نه مقدار



### \* تدریس جلوه در مدرسه دارالشفای تهران

مدرسه دارالشفای تهران - که جلوه در آن اقامت گزید و به مدت ۴۱ سال در آن به تدریس فلسفه و حکمت مشغول بود - روبروی مسجد شاه سابق تهران در ضلع شمالی بازاری که از غرب به شرق در جهت سبزه میدان به سقاخانه نوروز خان امتداد داشت، واقع بود.<sup>۱۷</sup> در زاویه جنوب غربی این مدرسه گوشه خلوتی بود که مرحوم جلوه (ره) دو حجره تو در تو داشت؛ یکی محل درس و دیگری کتابخانه و محل استراحت.<sup>۱۸</sup>

حکمت متعالیه از طریق آخوند ملا علی نوری به حاج ملا هادی سبزواری (م ۱۲۹۸ق) و به يك واسطه به آقا محمد رضا قمشه‌ای (م ۱۳۰۶ق) و آقا علی مدرس (م ۱۳۰۷ق) و آقا میرزا ابوالحسن جلوه (م ۱۳۱۴ق) منتقل شد که این چهار بزرگوار را حکمای اربعه نامیده‌اند.<sup>۱۹</sup>

در دوره ناصری که دهها حکیم و فیلسوف در تهران زندگی می‌کردند سه استاد کامل در علوم عقلی وجود داشت: آقا رضا قمشه‌ای، آقای علی مدرس و میرزا ابوالحسن جلوه که همه مشتاقان حکمت و فلسفه از حوزه درس این سه تن استفاده می‌کردند. حکیم قمشه‌ای و آقا علی مدرس در همان دوره ناصری به دار بقا پیوستند.<sup>۲۰</sup> که پس از آن اشاعه علوم عقلی منحصر به مجلس درسی مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه شد. استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب ارزنده خود «خدمات متقابل اسلام و ایران» به این نکته اشاره‌ای دارند.

میرزا علیخان رسولی که خود افتخار شاگردی جلوه را داشت در مقدمه‌ای که به دیوان آن مرحوم نوشته می‌گوید: «میرزای جلوه... با بسیاری از علما و بزرگان عصر خویش از آن جمله با مرحوم حاجی میرزا حسین نوری شیرازی و شیخ انصاری و مرحوم امیر نظام گروسی و بسیاری دیگر دوستی داشته و طرف محبت عموم واقع شده بود و در اواخر زمان خویش، اولین مدرس علوم فلسفی عصر خود در ایران محسوب می‌شد». ناگفته نماند که جلوه به مدرس حکمت مشاء معروف شده بود.



جلوه به هنگام بحث و تدریس با لباس راحت خویش بدون تکلف برای افادت به مَدْرَس و حجره بزرگ خود وارد و مشغول تدریس می‌گشت و با صوتی آرام و با متانت خاصی سخن می‌گفت، در حوزه دَرَسش کسی را مجال سخن گفتن و جرأت غوغا و جدال نبود. همیشه حدود هفتاد نفر از طلاب فاضل و شیفتگان حکمت و اندیشه به حوزه دَرَس وی حاضر می‌شدند. هنگامی که بین جلوه و یکی از دانشمندان در موضوعی مباحثه‌ای پیش می‌آمد و گویا بعضی قیل و قال و سر و صدائی راه می‌انداختند، جلوه در مقابل آنها سکوت اختیار می‌کرد و هنگامی که علت سکوت او را می‌پرسند فی البداهه شعری بدین مضمون می‌سراید:

این دیگ زخامی است که در جوش و خروش است

چون پخته شد و لذت دم برد، خموش است.<sup>۲۱</sup>

#### \* شاگردان جلوه

جلوه در طول ۴۱ سال تدریس فلسفه و حکمت، شاگردان فراوانی تربیت نمود که هر کدام از چهره‌های درخشان عصر خود شدند و در جهت نشر اندیشه‌های اسلامی تلاش شایان تحسینی از خود نشان دادند. نامه دانشوران می‌نویسد:

«...تلامیذ آن جناب که بیشتر اهل فضل و تقوا هستند در حضرت ایشان همواره مواظب تحصیل علوم الهی و طبیعی و ریاضی را مراقب تکمیل‌اند زیاده از حد طلاب را در خدمتش از علوم بهره و فایده پیدا می‌گردد.»

میرزا علیخان عبدالرسولی می‌نویسد: «...پدر من که از اکابر و مشاهیر فقهای عصر به شمار می‌رفت و در همان مدرسه دارالشفاء سالیان دراز تدریس منقول و فقه و اصول می‌کرد و حوزه دَرَس عالی داشت در هدایت تحصیلش چهارده سال تمام معقول را در خدمت حکیم (جلوه) تحصیل و تکمیل کرده بود. آیت الله بهبهانی در میان استادان خود مخصوصاً به مرحوم میرزا محمد حسن مجتهد آشتیانی و میرزای جلوه ارادت بیشتری نشان داده است.

علاوه بر شیخ عبدالرسول مذکور و آیت الله بهبهانی، مشهورترین شاگردان جلوه به شرح زیرند:

آقا میرزا محمد باقر اصطهباناتی مقیم نجف و مقتول در جریان مشروطیت به سال ۱۳۲۶ق و مدفون در اصطهبانات، میرزا علی اکبر حکمی یزدی قمی - استاد حضرت امام خمینی قدس سره - حکیم محمد هیدجی صاحب دیوان شعر و شرح منظومه سیزواری متوفی به سال ۱۳۱۴ق، میرزا شهاب الدین نیریزی شیرازی صاحب رساله حقیقت وجود، سید صالح خلخالی مدرس مدرسه دوست علیخان، میرزا هاشم اشکوری صاحب حاشیه بر مصباح الانس و متوفی به سال ۱۳۳۲ق، شیخ علی نوری معروف به شیخ علی شوارق مدرّس مدرسه مروی، شیخ یحیی دولت آبادی مشهور به میرزا یحیی و صاحب تألیفاتی از جمله حیات یحیی، آقا سیدحسین بادکوبه‌ای - استاد علامه طباطبائی - آقا میرزا علی شاه آبادی (استاد حضرت امام خمینی قدس سره)، میرزا محمد طاهر تنکابنی، آقا میرزا حسن کرمانشاهی، جهانگیرخان قشقایی، آخوند ملا محمد کاشی اصفهانی، حکیم صفای اصفهانی (شاعر مشهور که دیوانی از خود به یادگار گذاشته)، شیخ عبدالله رشتی ریاضی، شیخ حیدرخان نهاوندی قاجار، میرزا ابوالفضل کلانتر تهرانی، میرزا سید جبین رضوی قمی، شیخ محمود بروجردی، میرزا محمود قمی، حاج سید عباس شاهرودی، سید محمد رضا مساوات و...»<sup>۲۲</sup>

جلوه در تعلیم و تربیت این شاگردان، به گونه‌ای رفتار نمود که موجبات ناراحتی کسی را فراهم نیاورد. به هنگام تدریس در حفظ زبان و اظهار رأی خود متانت داشت. بر کلمات قوم اطلاعی کامل داشت، عین عبارت هر یک از اساتید سابق را از حفظ می‌خواند. قول موافق و مخالف را در وقت درس گفتن بیان می‌کرد و از خود اظهار رأی و عقیدتی نمی‌نمود که طرف عتاب و خطاب طلاب واقع شود. با مرگ آقا رضا قمشه‌ای و آقا علی، اشاعه علوم عقلی به درس جلوه منحصر گردید به نحوی که تشنگان اندیشه، صبح و عصر در محضر شریفش ازدحام زاید الوصفی داشتند و بهره‌ها می‌بردند و آن جناب همچنان به اشاعه علوم و نشر دلایل حکیمه و معارف عقلی می‌پرداختند.<sup>۲۳</sup>

#### \* معاصرین جلوه

جلوه با حاج میرزا حسین نوری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ق)، حاج میرزا حسن آشتیانی و

پسرش شیخ مرتضی آشتیانی دوستی و مراوده داشته است.  
میرزا علیخان عبدالرسولی می‌نویسد که «...مرحوم میرزا محمد تقی قمی  
که از ثقات حکیم بود مرا حکایت کرد که حکیم گفت:

روزی در حجره خود نشسته بودم شخصی به لباس اهل علم ولی به ظاهر  
فقیر و مسافر، بر من وارد شد و گفت: مهمان می‌خواهید؟ با اینکه من همیشه تنها  
می‌زیستم شرم کردم او را جواب منفی گویم، قدمش را پذیرفتم، اسباب مختصر و  
زاد سفری که داشت به حجره من آورد، از حالش پرسیدم. گفت: طلبه هستم به  
ارض قدس رفته بودم اینک عازم عتبات می‌باشم. اغلب اوقات به مسجد شاه  
می‌رفت. فقط برای نان خوردن و خوابیدن به حجره من می‌آمد. با من صحبت  
حکمت و فلسفه آغاز کرد، دیدم مردی است دارای بضاعت در علم و دانش. من از  
صحبت وی استفاده می‌کردم. چند روز گذشت بزرگان علمای تهران به منزل من  
آمده پرسیدند: مهمانی تازه دارید؟ گفتم: بلی. گفتند: او را شناخته‌اید؟ گفتم: خیر.  
گفتند: شیخ مرتضی انصاری است. من پس از آن حرمت او را بیشتر رعایت کردم.  
چند روزی بیش نماند و به عتبات رفت.»

وی در خصوص آشنایی و ارتباط جلوه با میرزای شیرازی می‌نویسد:  
در اوقات تحصیل (جلوه) در اصفهان، میرزا محمد حسن شیرازی در همان  
مدرسه بود که جلوه در آن تحصیل می‌نمود و جلوه به سال، کوچکتر بود.  
مرحوم میرزای شیرازی با وی مهر تمام داشت و او به عراق عرب رفت، و  
رسید به آن مقام که باید می‌رسید و همیشه از طلاب تهران که به عتبات می‌رفتند از  
حال مرحوم جلوه استعلام می‌کرد و وی را دعا می‌گفت.<sup>۲۳</sup>

\* جلوه و سید جمال الدین اسدآبادی

مرحوم ضیاء الحکما زواره‌ای گفته است: وقتی سید جمال الدین در سفر اول خود



(۱۳۰۳ق) به تهران آمد و در خانه حاج محمد حسن تاجر اصفهانی توقف نمود. همه علما و رجال مشهور از وی دیدن کردند. یکی از رجال تهران، سید جمال و جلوه را به منزل خویش دعوت نمود تا اسباب ملاقات آن دو فراهم گردد. هنگامی که من از جلوه پرسیدم، سید جمال را چگونه یافتید؟ گفت: آدمی اهل اصلاح و کتاب خوانده است ولی همه چیز در نظر او مانند وسیله‌ای برای اجرای مقاصد سیاسی و مبارزات ضد استعماری می‌باشد حتی درس و بحث و کتاب، و از تعلیم و تحریر و تدریس غرض دیگری ندارد.<sup>۲۵</sup> در همین جلسه وقتی جلوه از سید جمال پرسیده بود: علت آنکه در مصر تدریس آثار ابوعلی سینا را آغاز کرده‌اید چه بود؟ سید جمال با کمال تواضع و ادب گفته بود: وقتی به قاهره رفتم سالها بود که طلاب معقول آنجا از آثار حکمای سلف بیگانه شده و به درس و بحث برخی از آثار متأخرین در منطق و کلام اکتفا کرده بودند، برای اینکه ذوق درس و بحث و تحقیق معقولات را در طلاب جوان مصر برانگیزم کتاب اشارات شیخ را برای درس برگزیدم و بدون مراجعه به شرح و تفصیل فوق العاده، شاگردان مستعد آنجا را با کلمات قدما و حکما آشنا نمودم».

موقعی که سید جمال در خانه امین الضرب وارد شده بود، بسیار تمایل داشت که جلوه را ببیند، دوستان جلوه این ملاقات را فراهم نمودند تا آنکه حکیم به دیدار سید رفت، سید جمال، خطابه‌ای توأم با هیجان و شور و التهاب خاصی در باره اتحاد اسلام و لازمه آزادی مسلمین از یوغ استعمار ایراد نمود، جلوه در تمام مدت مجلس خاموش و آرام نشسته بود.

حاج میرزا محمد علی معروف به حاج سیاح محلاتی از رجال سیاسی قاجار می‌گوید: «روزی به حضور آقا میرزا ابوالحسن جلوه رفتم دیدم خیلی پریشان حال است در خلوت از من پرسید: چرا سید جمال الدین اسدآبادی را با این وضع ناگوار بیرون کردند؟ گفتم: آن اعلانی که نوشته شده بود به او نسبت دادند (سید جمال را به بایی متهم نموده بودند) با نگرانی و حالتی آشفته به من گفت: حالا دیدی باید از این مردم ترسید و باید به کسی اطمینان نکرد، مردم چنین هستند. به هر حال

معلوم شد آقا سید جمال را به همان حال تا کرمانشاه رسانیده‌اند.<sup>۲۶</sup>  
حاج سید اسدالله مجتهد یکی از شاگردان جلوه، می‌گوید: «میرزا ابوالحسن  
جلوه به من دستور داد که در یکی از شبها به زاویه حضرت عبدالعظیم رفته و سلام  
او را به سید برسانم و احوالش را جويا شوم. به مجلس سید جمال رفتم، گروهی از  
جوانان پرشور تهران را در آنجا دیدم. سید در باره مظالم شاه و صدر اعظم کشور  
داد سخن می‌داد. میرزا رضای کرمانی در آنجا چای و قلیان به مجلس می‌آورد و تا  
نیمه شب در خدمت سید بودم و پیامهایی ما بین سید و میرزای جلوه به وسیله من  
رد و بدل شد.»<sup>۲۷</sup>

#### جلوه و ناصرالدین شاه

برخی بر جلوه خرده گرفته‌اند که با ناصرالدین شاه روابط خوبی داشته در حالی  
که شواهدی در دست است که جلوه نسبت به خاندان سلطنتی قاجار بی توجه بوده  
و بدانها اعتنایی نداشته است، چنانکه خود ناصرالدین شاه گفته بود: «جلوه نه  
چیزی از من می‌خواهد و نه می‌توانم چیزی به او بقبولانم» او خود در پاره‌ای از  
اشعارش به نفرت از شاهان اشاره دارد:

ما گداییم و نیاریم فرو سر به شهان  
این سخن، ما به همه بوم و هر جا زده‌ایم

\* \* \*

ز راحت دو جهان گر تمتعی خواهی  
نه شکوه کن زگدایی نه فخر از شاهی  
در مطایبات طنزگونه‌ای که جلوه با ناصرالدین شاه داشته نیز سخنی حاکی



از تأیید شاه دیده نمی‌شود، بلکه همه آنها در جهت انتقاد به شاه ایراد شده است. می‌گویند: هنگامی که ناصرالدین شاه از درب مدرسه دارالشفا عبور می‌کرد به ملتزمین می‌گوید: خوب است جلوه را ملاقات کنم. و بدون خبر وارد اطاق او می‌شود. در آن موقع جلوه مشغول شستن دستمالی بوده است. ناصرالدین شاه به صدر اعظم می‌گوید: میرزا حسن جلوه همین است. جلوه این سخن را می‌شنود و بدون آنکه از کار خود دست بکشد می‌گوید: به شرط آنکه ابولی به آن اضافه شود. وقتی که شاه به اطاق جلوه می‌نگرد و نظرش به شیشه‌های رنگارنگ می‌افتد بر سبیل مطایبه می‌پرسد: مشروب هم دارید؟ جلوه می‌گوید: اگر شاه مایل باشد، شاه پاسخ می‌دهد: برای تیمن و تبرک به موقع است که قدری شربت صرف شود و پس از نوشیدن، شربت به مذاق وی خوش آمده و می‌پرسد: در کجا تهیه شده؟ جلوه جواب می‌دهد: این شربت از میناب برای سلطان دل تهیه شده نه سلطان آب و گل.<sup>۲۸</sup> بنا به نقل دیگر: جلوه در جواب شاه که سراغ شراب گرفته بود، گفت: اگر هم شراب پیدا نشود از اتابك اعظم تقاضا می‌کنم از شرابهای خالص اعلیحضرت قدری عاریه دهند!!<sup>۲۹</sup>

ملاقات جلوه با سید جمال الدین اسدآبادی و افشاگریهای سید جمال در باره استبداد شاه قاجار نفرت جلوه را نسبت به شاه افزون نموده و باعث اعراض او از شاه گشته بود چنانچه حکیم متأله آقا میرزا ابراهیم زنجانی در شرح احوال میرزای جلوه می‌گوید:

«وی پیوسته به نیمه شب برخاستی و دوگانه به درگاه یگانه گذاشتی و تا فجر برآید به حجره اندرون به ورزش تن گذراندی. آنگاه نماز صبح کردی و از پی، نوافل و تعقیبات. سپس به تدریس نشستی تا دو ساعت مانده به ظهر و گاه می‌شدی که ناصرالدین شاه به دیدن او می‌آمد و او می‌فرمودی مرا حالی نیست و او بر می‌گشتی.»<sup>۳۰</sup>

جلوه با حسنعلی خان امیر نظام گروسی، سیاستمدار، ادیب، نویسنده و خوشنویس مشهور دوره قاجاریه (۱۲۳۶ - ۱۳۱۷ ق) ارتباط داشته و او به جلوه ارادت می‌ورزیده و به اتفاق هم سفری به آذربایجان نموده‌اند. حاج محمد علی

مشهور به پیرزاده که گزارش سفر خود به اروپا را تحریر نموده با جلوه در ارتباط بوده و جلوه مکتوبی منظوم برای وی فرستاده است که يك بيت آن چنین است:  
نوبت پاریس رفت و وقت اوین<sup>۳۱</sup> است عارف نائین نه بند آن و نه این است  
پیرزاده نیز در جواب جلوه شعری سرود که بيتی از آن چنین است:  
هر که به دل طالب طریق یقین است مژده دهدش که رهنما به اوین است<sup>۳۲</sup>

### \* جلوه و اهل بیت عصمت و طهارت

از خصوصیات بارز جلوه، مهر و ارادت تآم و تمام او به خاندان عصمت و طهارت است که در قلبش ریشه دوانیده بود، محبتی که از شناخت عمیق و آگاهی وسیع او منشأ می گرفت، در سروده های خود بدین نکات اشارات قابل توجهی دارد.  
در باره امیرالمؤمنین گوید:

مرا اسباب آمرزش نباشد هیچ در میزان  
بجز مهر امیرالمؤمنین و آل اطهارش

\*\*\*

سوی شریعت گرای و مهر علی جوی  
از بن دندان اگر نه قلبی وارون

\*\*\*

و نیز در باره فاطمه زهرا - سلام الله علیها - گوید:  
اصل شریعت مدیح فاطمه می دان  
مهرش حصنی مصون ز هول قیامت  
آن که شفیعۀ گناه روز شمار است  
علم و عمل راه آن ستوده حصار است



در خصوص حضرت امام حسین(ع):

خوشا و طوبی یاری که داشت این دانش

که از وجود حسین کرد باید استطباب

به باک دامنی و مهر دوست، او و مرا

خدای دارد پاینده خرم و شاداب

در فضیلت گریه بر امام حسین(ع):

آن آهنین حصار چه؟ گریه است بر حسین      آن گوهری که گشت به دوش نبی سوار

چونین سوار با شرف و عز و سروری      آخر پیاده ماند در آن دشت کار و زار

#### \* زهد و قناعت جلوه

جلوه خود در باره اوقاتی که به تدریس در مدرسه دارالشفای مشغول بود می‌گوید:  
«...و این مدت قناعت را پیشنهاد خویش کردم و از من تقاضایی تحریراً و تقریراً به ظهور نرسید و بی دعوت، اگر چه دوستان مشتاق بودند نرفتم. بالفعل اکثر طلاب از شهرهای مختلف که میل به معقول دارند گرد من جمعند، هر جمعی به خیالی، برخی محض آموختن اصطلاح و طایفه‌ای به جهت آراستن مجالس و شرمه‌ای به جهت صداقت و ساده لوحی و اعتقاد به عالم تجرد».

هر کسی از ظنّ خود شد یار من      و ز درون من نجست اسرار من  
نامه دانشوران در باره جلوه می‌نویسد:

«...او راست همتی عالی و طبع متعالی چنانچه در خیالش تحصیل مالی

نگذشته و امانی و آمالی نداشته به مضمون القنیع منیع و الحریص انیس للحرمان  
پای مناعت او دامن قناعت کشیده، تمنا از آشنا و بیگانه نکرده، با آنکه با بیشتری  
از ارکان ملت و رجال دولتش الفت است به قدر ذره‌ای از وجودش کلفت بر کسی  
وارد نیاید و طبعی را از شخصش انزجار حاصل نیاید، مجلسش مرجع خاص و عام



و مدرسش مجمع فضلی آیام است...».

جلوه معتقد است این دنیا سرای فانی است:

به ظاهر این سرا باغی است آنبُه از درخت و بر

درختانش همه درد و الم، ترك و فنا بارش

چگونه راحت و لذت بود بیدار دانا را

در این باغی که باشد این چنین ازهار و اشجارش

ولی خواهند خلق و کس نداند این حقیقت را

مگر آن کس که بانگ لطف حق کرده است بیدارش<sup>۳</sup>

و در این شعر:

کجاست راحت و لذت زخانه‌ای که در آن

ز خاک چشم و سر مردمان بود هر خشت

از این جهت است که راه قناعت را بر می‌گزیند تا آسوده زندگی کند:

از دولت قناعت خوش زیستم به عَزَّ ای وای اگر نبودی این گون هنر مرا

و بلا را بهتر از ثروت و کامرانی می‌داند:

که هر که دارد اسباب کامرانی و عیش کجا تواند خود باز دارد از عصیان

اگر چه فقر و پریشانی است رنج و بلا بدیهی است چه حاجت اقامه برهان

من این بلا را بهتر زدولت و ثروت شمارم ارچه تو گویی که این بود هذیان

مرا چه احتیاج به اینان که قانعم بظروف سفالین

و طی غزلی می‌گوید:

من درین دریای بی پایاب دنیا رسته‌گی را

از قناعت کشتی و از خامشی لنگر گرفتم

جلوه از میان امور دنیایی کتاب را برگزیده و بدان عشق می‌ورزید:

سطورش گر چه ظلمانی ولی معنایش نورانی

معانی آب حیوان است و ظلماتست اسطارش

و کتاب را همدم خود می‌داند:

بودم کتاب همچو عروسی کش جان بداده بودم کابین



يك دم جدا نساختمش از خود گویی که بود ویسه و من رامین  
 و در هنگام بیماری از اینکه نمی‌تواند کتاب بخواند افسرده است:  
 مرا کتاب عروسی است کمصاحبش مرا نیاید هرگز کسالت و اکراه  
 مرا که دست در آغوش بودمش هموار کنون چه حال که محروم مانده‌ام ز نگار  
 مع‌الوصف روزی جلوه را در حال گریه دیدند، پرسیدند: علت گریه چیست؟  
 گفت: دیوانه‌ام هر چه علاج کردم فایده نبخشید، پرسیدند: چگونه؟ گفت: هر کس  
 به چیزی غیر از خدا علاقه پیدا کند جز دیوانگی علتی ندارد؛ زیرا همه چیز فانی  
 است غیر از ذات الهی، و من حس کردم که از همه چیز دنیا تنها به این چند کتابی  
 که دارم دلبسته‌ام، فهمیدم این هم جنون است.<sup>۳۴</sup>  
 مهدی بامداد می‌نویسد:

«او [جلوه] خیلی کم مراده، بسیار با استغنائی طبع و با عزت نفس، مجرد  
 (بدون زن و فرزند)، زندگی بسیار مرتب، تمیز و آقا منش، بسیار شیرین سخن و با  
 مزه، خوش بیان و مدرس عالی مقام بود.»<sup>۳۵</sup>

### \* اخلاق و رفتار جلوه

آمده است که:

«...جلوه مردی بلند قامت، ضعیف اندام و خوش سیماست، محاسن کمی  
 دارد که در این وقت به حنا رنگ می‌کند، لباس روحانیون بر می‌کند، عمامه سیاه  
 بر سر می‌گذارد، بی اهل و عیال زندگی می‌کند، در فلسفه پیروی از مسلک مشائین  
 می‌نماید، تألیف ابن سینا را بزرگ شمرده به تدریس آن افتخار می‌کند... بالجمله  
 شخصی مهربان و خوش محاوره است، در ادبیات مهارت دارد، شعر نیکو می‌گوید  
 و سبک ناصر خسرو علوی را در شاعری دوست می‌دارد.»<sup>۳۶</sup>

میرزا غلامحسین خان افضل الملك می نویسد:

«تا آخر حیات، ثروت و غنا و اسباب ظاهری ایشان در نهایت سادگی بود. کمال استغنائی طبع را داشت، از دولت و وزرای مملکت هرگز اضافه مرسوم و مقرری و انعام نخواست و به احدی زحمت نمی داد و در کمال سهولت و راحت، گذران می کرد به مجالس این و آن مراده نمی نمود و حال آنکه پذیرایی او را همه کس به جان خریدار بود.»<sup>۳۷</sup>

یکی از شاگردانش، جلوه را این گونه توصیف می کند:

«... کمالات نفسانی و اخلاق حمیده را خداوند بود، در حلاوت بیان و لطافت طبع و ظرافت لباس و شمایل نیکو بی مثل و مانند. کلمات شیرین و بیانات و مضامین بکر و نمکینش هنوز در السنه و افواه اهل دل مذکور و مورد تمثیل است. مطایبات و فکاهیاتش را کمتر گوش نشنیده، به جمع و تدوین منظومات خود میل نداشت...»

در زندگی بسیار نظیف و تمیز بود و همه برایش احترام قائل بودند، با حلاوت خاصی سخن می گفت، حکمتها و مسائل عمیق فلسفی و اندیشه های عالی را با مثالهای پیش پا افتاده و عامیانه و شوخی های با مزه برای شاگردان خود تشریح می نمود. در ضمن مثالها با کنایات لطیف به پاره ای از معاصرین که افکار حکیمانه اش با آنها نمی ساخت انتقاد می نمود.

گویند یکی از طلبه ها طی نامه ای به جلوه نوشته بود:

«جایز است علت و معلول از هم جدا شوند» جلوه، به آن نامه اهمیتی نداد و گفت: اگر جایز است علت و معلول از هم جدا شوند، جایز است که این نامه و نویسنده اش از هم جدا باشند و نویسنده نمی تواند چنین ادعایی کند که من نامه را نوشته ام؛ زیرا در این صورت خودش، خودش را نقض می کند!<sup>۳۸</sup>

جلوه با فقرا و مساکین سخت مشفق و مهربان بود و به قدر مقدور از آنان رعایت و کمک می فرمود. یکی از شاگردانش می گوید: به یاد دارم در زمستانی، دو نفر ابن السبیل در آن مدرسه فرود آمدند. حکیم را چون بر حال ایشان وقوف



حاصل شد خرقه‌ای از پوست بره را که به وی اهدا کرده بودند بفروخت و وجهش را با اظهار خجلت به آنها انفاق کرد. بارها دیدم با ضعف و ناتوانی که داشت دنبال سائیلین و مساکین می‌رفت تا بدیشان برسد و هیچ آنها را صدا نزده و به طرف خود نمی‌خواند. جلوه وصیت کرده بود که پس از مرگش کتب او را فروخته و وجه آن را به فقرای خویشاوند او برسانند.

### \* داستانی در باره قدر و منزلت جلوه

گویند وقتی یکی از فرزندان ناصرالدین شاه به درد چشم مبتلا گشت شاه با صرف مبالغی گزاف مشهورترین پزشک فرانسوی «مسیو گالزووسکی» را راضی کرد که برای مدتی کوتاه از پاریس به تهران بیاید، وی در قصر شاهزاده اقامت گزید و در اوقات فراغت، دیگران را هم معاینه و معالجه می‌کرد. هنگامی که مردم از این ماجرا با خبر شدند برای درمان ناراحتی‌های چشمی، صف کشیدند به طوری که صفوف تا در باغ و خیابان هم می‌رسید. روزی مرحوم علاء الدوله برادر بزرگ احتشام السلطنه که برای معاینه چشم نزد طبیب فرانسوی آمده و جهت کمک، برادرش را که زبان فرانسه می‌دانست با خود آورده بود پس از انتظار زیاد وارد اتاق گالزووسکی شد. ناگاه دید که مرحوم جلوه عصا به دست و با قد خمیده از در بیرونی خیابان وارد باغ شد. علاء الدوله با دیدن این حالت خود را از صف عقب کشید و به طبیب فرانسوی گفت: خواهش می‌کنم آن آقا را که دارد می‌آید مقدم بدارید و نوبت مرا به او دهید، گالزووسکی با حالت متعجب و قدری تغیر گفت: یعنی چه؟ اگر شما از نوبت خود چشم ببوشید نوبت به نفر بعد از شما می‌رسد و شاید صد نفر پشت سر شما هست تا نوبت به آن آخوند حقیر برسد. علاء الدوله گفت: من یقین دارم تمامی افرادی که در صف منتظرند تا نوبتشان برسد، از حق خود می‌گذرند تا آن آخوند معالجه شود! علاء الدوله از اطاق بیرون آمد و طبیب

فرانسوی حیرت زده دید که او، حاضران در صف را یکی بعد از دیگری نزد خود خوانده و از آنان می‌خواست اجازه دهند اول آن سید معالجه شود. همه راه دادند تا آن مرد دانشمند عصا زنان و آهسته به اطاق گالزووسکی وارد شد. برای پزشک فرانسوی شگفت آور بود که می‌دید مرد قدک پوشی به خاطر دانش و خرد و مقام روحانی، بر خزیوشان مملکت تقدّم دارد و مردم همه پاس حرمت او را دارند.<sup>۳۱</sup>

### \* «جلوه» در نگاه دیگران

مرحوم سید محسن امین (ره) مؤلف کتاب نفیس اعیان الشیعه می‌نویسد:  
«... چون میرزای جلوه در علوم عقلی ید طولایی داشت، ریاست تدریس حکمت و علوم عقلی به وی واگذار شد و از بزرگترین دانشمندان در فلسفه و حکمت و از برجسته‌ترین اساتید این علوم به شمار می‌رفت... میرزای جلوه انسانی عارف، پرهیزگار خوش اخلاق و والا مقام بود.»<sup>۳۲</sup>

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) گوید:

جلوه سیدی حکیم و عارف، فاضل جلیل القدر می‌باشد... مجلس وی مرجع خاص و مدرسش مجمع فضلی اعلام بوده است و در هدیه الاحباب ذیل ابوالحسن جلوه، جلوه را این گونه معرفی می‌کند:

ابوالحسن جلوه ابن محمد الطباطبائی الاصفهانی الحکیم المتأله المتخلی  
عن ترهات هذا العالم الفانی از احفاد سید الحکماء و المتألهین آمیرزا رفیع الدین  
نائینی استاد علامه مجلسی است. در طهران داعی حق را لبیک گفت و در جوار  
شیخ اجل ابن بابویه قمی به خاک رفت و قبرش فعلاً در میان یکی از حجرات باغ  
آنجا، معروف است.<sup>۳۳</sup>

مدرّس تبریزی از جلوه این گونه یاد کرده:

«میرزای جلوه متخلص به جلوه از اکابر فلاسفه اسلامی، از احفاد سید

الحکماء و المتألهین میرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی است. بسیاری از اوقات خود را در علم معقول مصروف داشت. در آنجا (مدرسه دارالشفاء) به تدریس فنون حکمیه خصوصاً کتابهای شیخ ابوعلی سینا و ملا صدرا پرداخت...»<sup>۲۲</sup> دانشمند و محقق معاصر مرحوم «محمد علی معلم حبیب آبادی» صاحب اثر گرانقدر «مکارم الآثار» در معرفی جلوه می‌نگارد:

وی فرزند میرزا محمد مظهر است و خود، از اجله حکمای مشائین و بزرگان فلاسفه و مرتاضین اسلام است و شعر هم می‌گفته و تخلص جلوه می‌نموده و همانا در ماه ذی القعدة الحرام این سال [۱۲۳۸ق] مطابق سرطان اسد [۱۲۰۲ش] ماه برجی در احمد آباد گجرات متولد شده و چندین کتاب تألیف کرده است. استاد شهید مرتضی مطهری می‌فرماید:

«میرزا ابوالحسن جلوه از مشاهیر اساتید و مدرسین [فلسفه و حکمت] است... مرحوم جلوه بیشتر طرفدار بوعلی بوده [است]. سالهای متمادی تدریس کرد و شاگردان بسیاری تربیت کرده است...»<sup>۲۳</sup>

شیخ حسن جابری انصاری اصفهانی ضمن اینکه جلوه را افتخاری برای اردستان و زواره می‌داند در وصف او چنین می‌نویسد:

«...جلوه نام میرزا ابوالحسن و مقامش برتر از وصف من، حکیم یگانه زمن، مایه شرف ایرانیان، با پدرم ۲۰ سال به حوزه درس مرحومین میرزا حسن حکیم و ملا عبدالجواد خراسانی، معقول را تحصیل و تکمیل،... به تجرید راه تهران پیمود و فرق به فرقدان سود و شاگردانی و اساتید علم الهی تربیت نمود».<sup>۲۴</sup> سید احمد دیوان بیگی شیرازی می‌گوید:

«اسمش میرزا ابوالحسن و از سادات عالی درجه و از جمله حکمای عارف و عرفای فاضل و مردی صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده به خاطر حسن منظر و وسعت مشرب و نیکی اخلاق و طرز محاوره، اغلب و اکثر بزرگانی که دارای فضل و کمالند ایشان را نمی‌گذارند که مستمراً مشغول افاده و تدریس باشند و بیشتر اوقاتشان به مصاحبت و معاشرت و مذاکره و مطالعه می‌گذرد...»<sup>۲۵</sup> نامه دانشوران ناصری در شرح حال جلوه گوید:

ابوالحسن بن محمد الطباطبائی، سیدی است جلیل الشان، عالمی عظیم المکان، فاضلی فصیح البیان و از حکمای بی مانند و صاحب زهد و تقواست. اسوه اصحاب قدس و نهی، کمالات صوری و معنی او بیش از اندازه تحریر، فضائل ظاهری و باطنیش زیاده از حد تقدیر، مرجع طلاب و مدققین و ملجأ حکما و محققین است. به طیب خلق و رتبت خلق که او داشت، هر کس روزی خدمتش را درک کرد دیگر ارادتش را ترك نکرد و غیر از راه دوستیش را نپوید.<sup>۲۶</sup>

و در افضل التواریخ آمده که: «سلطان المتألهین السید السند و الحکیم المعتمد آقا میرزا ابوالحسن متخلص به جلوه که از متألهین زمان و فیلسوف بزرگ ایران بود... اصلاً از اهل زواره اردستان اصفهان بود و متجاوز از چهل سال در دارالخلافه تهران در مدرسه دارالشفاء مقیم و به افادت و افاضت علوم عقلیه مشغول بود...»<sup>۲۷</sup>

مرحوم ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی نویسنده و مورخ معاصر در باره اندیشه فلسفی جلوه می نگارد:

«...جلوه در جلوه خود چنان ظهوری کرد که غبار از چهره حکمت برگرفت و بیدق تحقیق را بر بام فلسفه فرا کوفت، حکمت را روان تازه بخشید، مشکلات بوعلی را حل کرد و چون گوشواره در گوش شفا آویزه کرد، نکات اسفار که نا تمام بود تکمیل کرد و معضلات آن را روشن ساخت. گویا عالمی بود پر از حکمت و عالمی بود غرق دریای معرفت. به اندازه‌ای در حکمت متوغل که در عالم مجرد منظوری بود و چنان در لجه معرفت غوطه‌ور شد که به ردای عزلت و زهد ملتوی بود. جز مبدأ حقیقی منظوری نداشت و جز تدبیر در اطوار خلقت به فکر دیگری نپرداخت ولی باز در آخر عمر به عجز خود اعتراف نمود.»<sup>۲۸</sup>

عبدالحجة بلاغی مؤلف تاریخ نائین می نویسد: میرزا ابوالحسن جلوه از عظمای حکمای اسلام و اساتید فلاسفه عالی مقام می باشد.

ادوارد براون انگلیسی که به ملاقات با جلوه نائل گشته بود می گوید: «...دیگر از کسانی که من در تهران با آنها ملاقات کردم فیلسوف معاصر

میرزا ابوالحسن جلوه است ولی متأسفانه وضعی پیش نیامد که من بتوانم با او به تفصیل صحبت کنم و از محضرش استفاده نمایم. در ملاقات کوتاهی که روی داد جلوه را مردی با هوش و فهمیم تشخیص دادم...»<sup>۴۹</sup>

### \* آثار جلوه

جلوه خود در مورد تألیف آثار مستقل می‌گوید: «...چون دانستم تصنیف تازه صعب بلکه غیر ممکن، چیز مستقلی ننویشتم ولی حواشی بسیار بر حکمت متعالیه که معروف به اسفار است و غیره نوشته‌ام و اکنون در دست بعضی طلاب است و محل انتفاع...» بنابراین آثار این حکیم مشتمل بر حواشی و تعلیقه نویسی بر کتب فلسفی است اما از محاسن و مزایای این نوشته‌ها این است که مطابق آخرین روش تحقیقات علمی نگاشته شده. با مطالعه آنها خواننده متوجه می‌شود که منظور از عبارت کتاب چه بوده و مؤلف در کدام قسمت از کتابهای خود مطالب دقیق فلسفی را تشریح نموده است. حواشی مذکور حاوی دقایق فلسفی است و به لحاظ حکمت گرانبهاست. مشهورترین آثار این فاضل جهان تشیع به شرح ذیل است:

#### ۱ - حواشی بر کتاب شفای ابن سینا

جلوه به هنگام تدریس در مدرسه دارالشفاء این کتاب را به شاگردان خود تعلیم می‌داد، در حین تدریس برای روشن شدن مطالب غامض و مغلق آن، حواشی بر آن نوشته و مطالبی از کتب قدما در تأیید، توضیح، رد یا ایراد مطالب متین، به عین الفاظ نقل نموده و نام مأخذ آن را در پایان ذکر نموده است. نسخه‌ای خطی از کتاب شفا به شماره‌های ۲۸۰۲۴ و ۴۹۳۳۴ به خط نسخ شکسته نستعلیق از خلیل پسر جعفر طالقانی (تحریر شده در سال ۱۱۳۵ق) در اختیار حاج میرزا یحیی دولت آبادی بوده که وی فقراتی از حواشی جلوه را با خط زیبای شکسته نستعلیق بر روی و پشت اولین برگ نسخه و زیر آن نوشته «نقل من خط الاستاد ادام الله بقائه» سنه ۱۳۱۲ قمری و سپس امضاء کرده است. در پایان نسخه نیز سه نوشته به عربی از حاج میرزا یحیی دولت آبادی موجود است که یکی از آنها تاریخ در گذشت جلوه و نیز خلاصه‌ای در باره زندگی و سرگذشت اوست؛ این نسخه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگاهداری می‌شود.<sup>۵۰</sup>



نسخه دیگری از شفا با حواشی جلوه و مشخصات زیر در کتابخانه دانشگاه تهران است: حاشیه‌ها به خط خوش روشن - در صفحه یکم سرلوحی هست و در آغاز سرلوحی دیگر که زمینه آن طلا و کتیبه لاجورد و گل و بوته‌دار است میرزا طاهر تنکابنی شاگرد جلوه که خود از مدرسان فلسفه و حکمت بوده است در برگ ۲۶۸ - الف به خط خود در ۴ آذر ۱۳۱۸ ش نوشت که این نسخه را جلوه از مباحث یکم تا پایان کتاب تصحیح کرده است.<sup>۵۱</sup>

The image shows a page from a manuscript, likely a copy of 'Shifa' by Ibn Sina. The page is filled with dense handwritten text in Persian script. At the top, there are several lines of text, possibly a title or introductory passage. Below this, there is a large, decorative border containing a central illustration of two fish facing each other. The text continues around and below this illustration. At the bottom of the page, there is a large block of text, possibly a summary or a specific section of the work. The handwriting is clear and well-preserved, characteristic of the 'Shifa' manuscripts.

- نمونه‌ای از حاشیه نویسی میرزای جلوه بر کتاب شفا ابوعلی سینا



این کتاب مستطاب از کتبی است که مرحوم میرور استاد اعظم  
 و فیلسوف معظم سید بزرگوار میرزا ابوالحسن، متخلص به  
 جلوه (طاب ثرا) که از روی آن تدریس می فرمودند و تمام آن را  
 از مباحث یکم از معقولات عشر تصحیح فرموده و بر آن  
 حواشی، مرقوم داشته اند و الحق یادگار بزرگی از آن مرحوم  
 می باشد.  
 ۴ آذر ۱۳۱۸ - محمد طاهر طبرسی (تنکابنی)  
 - دستخط میرزا محمد طاهر تنکابنی (طبرسی) که نشان  
 می دهد کتاب شفا در اختیار جلوه بوده و از روی آن تدریس  
 نموده و به آن حاشیه نوشته اند.

۲ - حاشیه بر اسفار ملا صدرای شیرازی  
جلوه ضمن حاشیه نویسی بر این کتاب، مآخذ آن را نیز مشخص کرده و کمتر مطلبی در این کتاب پیدا می‌شود که وی در حواشی و تعلیقات آن را روشن نکرده باشد. نسخه‌ای مخطوط از این اثر که حواشی آن به خط نستعلیق نوشته شده به شماره ۷۰۷۸ در کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی موجود است.<sup>۵۲</sup>

۳ - اثبات الحركة الجوهریه که در حاشیه شرح هدایه میبدی در سال ۱۳۱۳ ق یک سال قبل از وفات جلوه انتشار یافته است.

۴ - حواشی بر مبدأ و معاد ملا صدرا که به سال ۱۳۱۳ ق انتشار یافته است.

۵ - حواشی بر شرح هدایه ملا صدرا که در حواشی اثر مذکور چاپ شده است.

۶ - حواشی بر مشاعر صدرالدین شیرازی به ضمیمه رساله عرشیه ملا صدرا که در

تهران انتشار یافته است.

۷ - تعلیقه بر رساله درة الفاخره یا اثبات واجب، این رساله از نورالدین

عبدالرحمن جامی است و حاوی مطالبی در بیان آراء و عقاید صوفیه و حکما و کلامیون در اثبات وجود و اسما و صفات واجب و کیفیت صدور کثرت از مبدأ واحد عزوجل می‌باشد که نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس به خط حاج سید عباس شاهرودی (تاریخ کتابت رجب ۱۳۰۶ در تهران) به شماره (۶۴۰) ثبت شده است، ظاهراً نسخه‌ای دیگر نیز با عنوان رساله درة الفاخره یا اثبات واجب در این مرکز نگهداری می‌شود.<sup>۵۳</sup>

۸ - تعلیقات بر شرح فصوص قیصری به عربی، که ظاهراً تقریر جلوه و تحریر

شاگردش حاج سید عباس بن علی اورنجی شاهرودی متوفی در سال ۱۳۴۱ ق است و به شماره ۴۱۸ در کتابخانه آستان قدس رضوی ضبط است.<sup>۵۴</sup>

۹ - حاشیه بر شرح منظومه حاج ملا هادی سبزواری.

۱۰ - شرح ملخص چغمینی با حواشی میرزا ابوالحسن جلوه که با چند حاشیه

دیگر در سال ۱۳۱۱ در تهران به چاپ رسیده است.

۱۱ - در کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد مجموعه‌ای تحت عنوان

مجموعه «اصول المعارف» به شماره ۶۰ (نسخه عکسی) نگهداری می‌شود که بخش نهم



آن رساله‌ای است تحت عنوان جسم تعلیمی در حکمت و به عربی از مرحوم جلوه که در آغاز آن آمده:

«هو من تألیفات استادنا الاجل آقا میرزا ابوالحسن جلوه سلمه الله. اعلم ان فی الجسم التعلیمی خمسة اقوال، احدها أنه عين الجسم الطبيعي كما زعمه اتباع الرواقیین و ثانيها...» به خط شکسته نستعلیق سید علی اکبر بن سید عبدالحسین بن آقا سید محمد صادق طباطبائی در شعبان المعظم ۱۳۱۱ قمری.<sup>۵۵</sup>

۱۲ - ربط الحادث بالقدیم که در حاشیه شرح هدایه ملاصدرا به چاپ رسیده است.

۱۳ - رساله‌ای در ترکیب و احکام آن.

۱۴ - رساله‌ای در وجود و اقسام آن، به زبان عربی، مختصری است در بیان وحدت وجود و نحوه وجود واجب بنا به نقل مرحوم حاج عماد، این رساله تقریر جلوه و تحریر شاگردش حاج سید عباس شاهرودی است. رساله مذکور به شماره ۷۲۱ در کتابخانه آستان قدس رضوی (جزو کتابهای خطی) نگاهداری می‌شود.<sup>۵۶</sup>

۱۵ - «رساله‌ای در کلی» به عربی در شرح کلی و اقسام آن که جلوه تقریر نموده و شاگرد معروفش مرحوم شاهرودی تحریر نموده است. نسخه‌ای از آن به خط نستعلیق به شماره ۱۱۷۲ در کتابخانه آستان قدس رضوی مضبوط است.<sup>۵۷</sup>

۱۶ - تصحیح مثنوی مولوی که مرحوم میرزا محمود کتابفروش در تهران آن را به چاپ رسانید.

۱۷ - شرح حال خود و خانواده که آن را به درخواست مؤلف نامه دانشوران ناصری نوشته است.

۱۸ - وجود الصور النوعیه فی الاجسام: رساله‌ای است به زبان عربی که در آن جلوه ثابت می‌کند که صور نوعیه در اجسام موجودی است جوهری.

۱۹ - انتزاع مفهوم الواحد: در این رساله فلسفی، مؤلف چگونگی انتزاع مفهوم واحد را از حقایق متباینه بیان کرده است.

۲۰ - القضية المهمله هی القضية الطبيعية.

رساله‌ای است به زبان عربی در منطق که مؤلف در آن استدلال نموده که قضیه

مهمله همان قضیه طبیعی است.

۲۱ - بیان استجابة الدعاء: اثری است فلسفی به زبان عربی که در آغاز آن حکیم جلوه هیئت را به سه قسم تقسیم نموده و دعا را از قسم دوم آن می‌داند و نیز مؤثرترین وسیله استجابات آن را بر شناخت کامل پروردگار مربوط می‌داند. (۴ رساله اخیر در مجموعه‌ای به شماره ۸۰۸۱ در کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) نگاهداری می‌شود و در جلد ۲۱ فهرست کتابهای خطی این کتابخانه صفحات ۸۰ تا ۸۲ معرفی شده است).

#### \* حکیم شاعر

جلوه علاوه بر آنکه در حکمت و فلسفه صاحب نظر بود و در اندیشه اسلامی پایگاهی رفیع و بسزا داشت، برخی از اندیشه‌ها و عقاید خود را در قالب اشعار نغز ریخت و با این کار دیدگاههای عمیق و حکیمانه خود را با ذوق لطیف و ظریف خویش تلفیق نمود. انس و الفت وی با ادبیات و شعر جنبه تفنّن نداشت و نیز تفریح سالمی برای رهایی از ملال نبود، بلکه در آینه شعر، زلال اندیشه‌ها را به مشتاقان حقایق و معارف عرضه نمود. در واقع شعر جلوه چون چشمه‌ای از قله حکمتش جاری گشت تا آنان که در کویر جهل و غفلت در انتظار آن بودند جرعه‌ای بنوشند، جلوه در آغاز جوانی و به هنگام اقامت در اصفهان استعداد شعری خود را بروز داد و بر اثر مجالست با شعرا از طرز سخن گفتن به زبان شعر آگاهی لازم حاصل نموده و خوب و بد شعر را تمییز داد، اشعارش ضمن آنکه به لحاظ محتوا در اوج است در نهایت فصاحت بوده و خوشه‌ای از خرمن فضل و هنرش می‌باشد. اقوال ایشان در شعر مورد توجه اساتید بود و اغلب از سبک ناصر خسرو قبادیانی پیروی می‌کرد<sup>۵۸</sup> بخشی از سروده‌های جلوه در واقع ترسیمی از زندگی و خصوصیات اخلاقی ایشان بوده و گرایشها و تمایلات این حکیم نامور را روشن



می‌کند. پاره‌ای از اشعارش پند و اندرزهایی است که می‌کوشد با زبانی گویا نکات جالب اخلاقی و تربیتی را مطرح کند تا خواننده با بهره‌گیری از آنها از خواب غفلت بیدار شود مانند:

خوشی نبود در این عالم چو اندوه و غمش در پی  
خوشی در واقع آن باشد که نبود رنج و غم بارش  
پس این جنس خوشی را عالم دیگر بود لابد

که باشد فارغ از اندوه و باشد خاصه بازارش  
گاهی شعرش حالت فلسفی به خود گرفته و مباحثی حکیمانه را در قالب آن  
عرضه می‌دارد، قصیده‌هایی نیز در مدح و منقبت ائمه معصومین و برخی از رجال  
ادبی و سیاسی در دیوانش به چشم می‌خورد، از برخی غزلهای جلوه بر می‌آید که  
در طریق عرفان به کمالاتی دست یافته و اندیشه‌های فلسفی وی مانع صعود به  
نردبان عرفان و پیروی از مسلك عاشقان نبوده است.

اشعار زیر شاهد گویایی بر این ادعا است:

عقل کالای نفیسی است به بازار جهان  
ما ز عشق، آتش سوزنده به کالا زده‌ایم  
ما زکشتی بگذشتیم بی شوق وصال  
خویش از جان بگذشتیم و به دریا زده‌ایم

\*\*\*

کسان که منکر عشقند و ذوق و وجد و سماع  
گما مبر که خداوند مذهب و کیشند  
چو عاشقی به بلا «جلوه» تن بده به خوشی  
که عاشقان نسزد کز بلا بیندیشند

\*\*\*

من دوست همی خواهم نه جنت و فردوس  
 الحمد که با همت کوتاه نباشم  
 ظلم است که با این همه الطاف خداوند  
 من شاکر و مشتاق الی الله نباشم<sup>۵۱</sup>  
 دیوان اشعار جلوه شامل قصاید، غزلیات و مثنوی است که اولین بار یکی  
 از شاگردانش به نام آقامیرزا علیخان عبدالرسولی آن را جمع آوری و مقدمه نویسی  
 کرده و به سعی و اهتمام احمد سهیلی خوانساری در شعبان ۱۳۴۸ ق به طبع رسیده  
 است.

او در باره دیوان جلوه این رباعی را سرود:

این نامه که گنجینه در سخن است هر نکته وی، شمع هزار انجمن است  
 از کیست سهیلی که چنین جلوه گر است؟ از جلوه که نام نامیش یوالحسن است

مرحوم اسم شریفش سید حسین از سادات بنی طباطبایی زاده است و با این ائمه السادات ابرقوس  
 طباطبائی مشرب است در سن جوانی در زمان سلطنت شاه جمشید قاجار شاه قاجار بطهران آمد مرحوم بر  
 میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله و مرحوم قصبلی خان ملک الشعراء چون آثار و عهده ذوق و استقامت  
 صلیقه و جودت طبع و تازگی مضامین ستید مذکور را در قرون شعر و بیاد نهایت توفیر و رعایت دینی او  
 مبذول فرمودند و کمال اهتمام در ترویج و تشویق او مرمی داشتند و در بارگاهش و مبرور مذکور او را  
 تمجید و تعریف کردند خاقان مغفور حکم فرمودند که ستید بعض قصاید انوری و بعض غزلیات شیخ  
 ابوجواب بگوید ستید جواب گفت بطوری که همه شعراء پسندیدند و اذعان کردند که خوب  
 و برآمد و محل تعجب همه شد و نیز در حضرت سلطنت مقبول افتاد باین واسطه از جانب  
 جوانب خاقان نقیب مجتهد الشعرائی گردید و مرحوم میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله بخط شریف  
 بآئی فرمان مجتهد الشعرائی را نوشت الحق در فن شعر چه قصیده و چه غزل کم کسی را برسد و از همکن مجال  
 باز دارد و کویا در سن سی و پنج سالگی رحمت ایزدی پرست بختی و نسبی که از این دیوان  
 شده قصص منقوط و غیر مرتب بود اینوقت بزجات صحابه تا تفرقه مراد و نسبی داد

بخشی از مقدمه ای که جلوه با دستخط خود بر دیوان سید حسین طباطبایی متخلص به مجمر (روحانی شاعر)  
 نوشته است.



مرحوم جلوه نثر ادیبانه‌ای داشته و به علوم ادبی تمایل نشان می‌داده و در تعقیب این علاقه دیوان سید حسین طباطبائی - متخلص به مجمر - را که همشهری ایشان بوده و با وی قرابت داشته پس از تنظیم مقدمه و تصحیح و تطبیق با چند نسخه خطی به چاپ رسانید.<sup>۶۰</sup>

در این مقدمه که جلوه آن را با نثر زیبای خود زینت داده مطالب جالبی آورده که اینک جهت آشنایی با نثر این حکیم، بخشی از آن را می‌آوریم:

«...مرحوم اسم شریفش سید حسین از سادات بنی طباطبائی زواره است و با این اقل السادات ابوالحسن طباطبائی منسوب است در سنّ جوانی به تهران آمد. مرحوم میرور میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله و مرحوم فتحعلی خان ملك الشعرا چون آثار وجد و ذوق و استقامت و سلیقه و جودت طبع و تازگی مضامین سید مذکور را در فنون شعر دیدند نهایت توجه و رعایت در حق او مبذول فرمودند و کمال اهتمام در ترویج و تشویق و مرعی داشتند...»<sup>۶۱</sup>

محمد تقی شوریده شیرازی (۱۲۷۴ - ۱۳۴۳ق) در قطعه منظومی که از شیراز برای جلوه ارسال نموده از وی خواسته است که نظر خود را در باره مولوی و سنایی غزنوی و رجحان هر کدام بر دیگری را در حکمت اعلام کند؛ جلوه در جواب او چنین سروده است:

این پژوهنده حقایق دوستار علم و فضل

بینمت بس با دل دانا و با رأی قوی

گفته‌ای در معرفت بر گو کداملین برترند

زین دو تن، ملای رومی یا حکیم غزنوی

ره به جزئیات نتوان برد جز از راه حسن

منطقی گفت و بیاید منطقی را پیروی

پس قدیمی رفتگان را حکم کردن زین نمط

نیست ممکن گر به انصاف و مروت بگروی

هم بود سوء ادب ز امثال ما این گونه حکم

نی گمانم که به این سوء ادب راضی شوی



ليك بستاید حكيم غزنوی را چند جای  
مولوی دور از گزاف اندر کتاب مثنوی  
گر چه نبود این دلیل برتری در رتبه لیک  
خالی از تأیید نبود بشنو از این منزوی  
تا که معلوم است حال این دو تن دارم امید  
که نگردی هیچگه محتاج قطعه ثانوی<sup>۶۲</sup>

### \* افول- کوب حکمت

چون شد که در این غمکده يك هم نفسی نیست  
از هم نفسان بگذر و از اصل کسی نیست  
بازار جهان جمله جزا بین و مکافات  
غافل بچه سان گفت که آنجا عسی نیست  
جز رفتن از این مرحله با مزده رحمت  
داناست خدا در دل جلوه هوسی نیست  
سرانجام حکیم فاضلی که عمر با برکت خود را در راه نشر اندیشه‌های  
اسلامی و تربیت شاگردانی دانشور صرف نمود برای شتافتن به سرای باقی و  
پیوستن به حضرت احدیت آماده گشت. در ماه ذیقعدہ ۱۳۱۴ بیماری ورنجوری  
او را ناتوان ساخته بود. یکی از شاگردانش می‌نویسد: شب جمعه ششم ذیقعدہ  
۱۳۱۴ هنگامی که آثار مرگ را در خود مشاهده نمود، پدرم را خواست، پدرم نماز  
مغرب گذارد و به بالین او رفت، از حال رفته بود و توانایی سخن گفتن نداشت،  
قدری با طرف چشم و نوک زبان، الحاح و تضرع کرد و مفهوم نشد چه می‌گوید،  
پدرم مشغول خواندن اوراد و اذکار وارد در این حال شد که جلوه جان شیرین به  
بخشنده جانها تسلیم کرد.



صبح جمعه جنازه او را به مسجد میرزا موسی بردند و چون علما و گروهی از طلاب حاضر آمدند پدرم به واسطه سوابق حقوقی و احتیاطی که در حفظ آداب و مراسم شرع داشت، مراقبت در تغسیلش کرد و بُرد یمانی که خود حکیم در حجره داشت بنا بر وصیتش بر او پوشانید. طلاب که اغلب فرزندان روحانی آن مرحوم بودند بر وی گریستند و به احترامی تمام، به ابن بابویه حمل کردند و در آنجا به امانت سپردند تا ترتیبی را که در دفن، وصیت کرده بود مهیا سازند. يك هفته دفنش به تأخیر افتاد، جمعه دیگر جمعی از بزرگان بدانجا رفته و من در ملازمت پدرم حاضر بودم، جنازه را از دخمه بیرون کشیدند، ابدأً تغییری نکرده و بوی بدی نیافتم، پدرم خود بنفسه پای برهنه و با سری بی دستار به هیئتی که در شرع مستحب است به استعانت دو تن دیگر جنازه را بنا به وصیت در سردابی عمیق بردند و صورت او را گشوده برخاک نهادند، پدرم دو مرتبه تلقینش نمود و درب سرداب را بستند.<sup>۶۳</sup>

آری کوکب درخشان آسمان حکمت در سن ۷۶ سالگی غروب کرد و مشتاقان را در غمی جانکاه فرو برد، میرزا یحیی دولت آبادی یکی دیگر از شاگردان مشهورش می گوید: فقدان این حکیم بزرگ نه تنها نگارنده و دیگر دوستان و تربیت یافتگان او را متأثر کرده بلکه عموم دانشمندان مملکت را ماتم زده می نماید.<sup>۶۴</sup> مراسم ترحیم آن حکیم تا سه روز در تهران در مسجد سید عزیزالله منعقد بود، مردم تهران و شهرستانها يك هفته به حالت سوگواری، مجالس تعزیت بر پا ساختند.<sup>۶۵</sup>

میرزا یحیی دولت آبادی تاریخ وفات جلوه را چنین سروده است:

پی تاریخ او فرستادم در بر عقل پیک فکرت را  
عقل با «حزن و ناله» داد جواب دهر بی جلوه کرد حکمت را (۱۳۱۴)  
میرزا ابوالقاسم محمد نصیر طرب اصفهانی فرزند همای شیرازی در باره  
تاریخ وفات جلوه این قطعه را ساخته است:

آه کز جور جهان و فلک شعبده باز  
گنج دانایی و حکمت شد در خاک دفین

میرزا بوالحسن جلوه حکیم دانا  
 آن که در دانش و حکمت نبش جفت و قرین  
 روح پاکش چو ز فردوس برین بود نخست  
 شد کنون طایر روحش سوی فردوس برین  
 اوج علیین شد جلوه گه جانش و باز  
 جان پاکش چو ملک رفت سوی علیین  
 آن که از بودن او شاد دل حکمت بود  
 رفت و از رفتن او شد دل حکمت غمگین  
 ای دریغا که شدی خاک نشین بر سر راه  
 آن که افلاطون بودی به رهش خاک نشین  
 ششم ماه، شب جمعه مه ذیقعه  
 بر فلک جلوه کنان بر شد از سطح زمین  
 طرب از حزن بی سال وفاتش بنوشت  
 «بوالحسن جلوه کنان شد سوی فردوس<sup>۶۶</sup> برین» (۱۳۱۴ قمری)

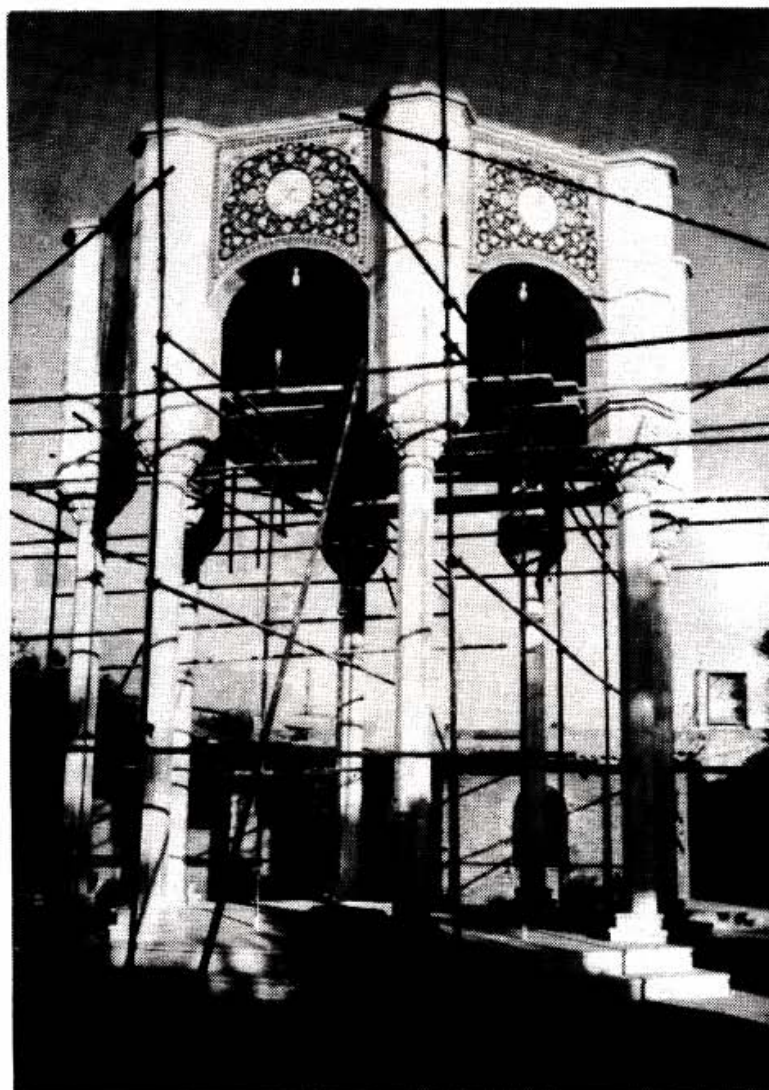


لوح قبر حکیم جلوه



میرزا احمد نصیرالدوله و سلطان حسین میرزای نیر الدوله از دوستان جلوه  
بر مزارش بقعه‌ای رفیع مشتمل بر يك اطاق و يك ایوان آجری ساخته و بر سر در  
بقعه او این اشعار بر روی کاشی نوشته شده است:

چون بانی این بقعه به تأیید اله      شد نیر دولت آن شه والا جاه  
در سیصد و شانزده پس از عقد هزار      زد جلوه بوالحسن برون زین خرگاه  
معمار بنای او شد عبدالباقی      از همت شاه اولیاء سرالله<sup>۶۷</sup>



- آرامگاه جنوه در بن - بویه «تهران» که به سبک جدید در حال احداث می‌باشد.



## \* خویشاوندان جلوه

مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه دو خواهر داشت یکی زوجه حاجی میرزا تقی فرزند محمد حسین شیخ الاسلام اردستانی از احفاد میرزا رفیعای نائینی، و دیگری در رستم آباد شمیران ازدواج کرده که از کسان وی هنوز زنده‌اند. جلوه خود در دوران جوانی با زنی ازدواج کرد اما روز دوم وی را طلاق داد و گفت: معلوم شد که از جنس ما نیست بنابراین بلا عقب ماند و فرزندى از او باقى نماند<sup>۶۸</sup> لیکن جماعتی از خویشان او که ساکن اردستان و زواره هستند به یاد او نام خانوادگی خود را «جلوه» قرار داده و بدان معروفند.<sup>۶۹</sup>

جلوه در هنگام وفات در منزل حاج کاظم ملك التجار (پدر آقا حسین ملك صاحب کتابخانه ملی ملك) بود و خانه‌ای که مولد و منشأ اوست در بخش غربی زواره قرار داشته که اکنون اثری از آن باقی نمانده ولی خیابانی که به این محل ختم می‌شود به نام حکیم نامیده شده است.

چند سال پس از وفات جلوه کتابهای آن مرحوم را برای کتابخانه مجلس شورای اسلامی خریداری نموده و وجه آن را بنا به وصیتش به فقراى ارحام دادند.

### پاورقی‌ها

- ۱ - با استناد به: مکارم الآثار مرحوم معلم حبیب آبادی، ص ۱۴۸۱ و نیز فرهنگ تاریخ نائین نوشته عبدالحجة بلاغی، ص ۹۳ و همچنین تاریخ اردستان مرحوم ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ص ۲۷۸.
- ۲ - خواجه نصیر طوسی و مردم زواره، مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبائی، مجله یغما، سال ۱۳۳۵.
- ۳ - مقاله شجره الهیه و سایر نگاهشده‌های میرزا رفیعای نائینی، از نگارنده.
- ۴ - مأخوذ از کتاب علامه مجلسی بزرگ مرد دین و علم، علی دوانی، ص ۸۵.
- ۵ - امل الآمل، مرحوم شیخ حر عاملی، ج ۲، ص ۳۰۹.
- ۶ - مقدمه دیوان مجمر به قلم مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبائی.
- ۷ - مقاله وفا، شاعر کویر، از نگارنده.
- ۸ - اقتباس از شرح حال جلوه به قلم خود آن مرحوم، نامه دانشوران ناصری، ج ۱، ص ۵۲۲.
- ۹ - تاریخ ایران، سرجان ملکم انگلیسی، ترجمه فارسی، طبع بمبئی، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.
- ۱۰ - شرح حال جلوه به قلم او، نامه دانشوران ناصری، ج ۱، ص ۵۲۲.
- ۱۱ - مدرسه کاسه گران را مرد خیری به نام محمد مهدوی، حکیم الملك اردستانی تأسیس کرد.

- ۱۲ - یادداشتهای مرتضی شفیعی اردستانی
- ۱۳ - جلوه، احمد نیکوهمت مجله وحید، ش ۲۴۴، ص ۲۲.
- ۱۴ - شرح حال جلوه به قلم خودش، نامه دانشوران ناصری، ج ۱، چاپ سنگی.
- ۱۵ - شهر تاریخی اردستان، سید احسان الله هاشمی، سالنامه نور دانش، سال ۱۳۳۴، ص ۱۹۵.
- ۱۶ - خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مرتضی مطهری.
- ۱۷ - شهید راه آزادی سید جمال واعظ اصفهانی، اقبال یغمایی، تهران، طوس، ص ۸۸.
- ۱۸ - تاریخ اردستان، مرحوم ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ج ۲، ص ۳۳۰.
- ۱۹ - اساس التوحید، آقا میرزا احمد آشتیانی (استاد دانشگاه تهران)، ص ۴.
- ۲۰ - افضل التواریخ، میرزا غلامحسین افضل الملك، ص ۱۰۷.
- ۲۱ - تاریخ اردستان، مرحوم ابوالقاسم مهرآبادی، ج ۲، ص ۳۳۳.
- ۲۲ - خدمات متقابل اسلام و ایران و نیز مقاله جلوه، احمد بانپور، کیهان اندیشه، ش ۱۰، سال ۱۳۶۵.
- ۲۳ - افضل التواریخ، میرزا غلامحسین خان افضل الملك، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، چاپ اول، سال ۱۳۶۱ ش، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
- ۲۴ - اقتباس از یادداشتهای مرتضی شفیعی اردستانی.
- ۲۵ - مقاله برهان قاطع! نوشته مرحوم محیط طباطبائی، مجله گوهر، سال ۵، ش ۷، ص ۵۰۶.
- ۲۶ - خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح و به تصحیح سیف الله گلکار، چاپ ۱۳۴۶، ص ۳۳۱.
- ۲۷ - سید جمال الدین اسد آبادی و اندیشه‌های او، ص ۹۹.
- ۲۸ - تاریخ اردستان، مرحوم ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ج ۲، ص ۳۳۲.
- ۲۹ - سالنامه نوردانش، مقاله شهر تاریخ اردستان، سید احسان الله هاشمی، سال ۱۳۳۴، ص ۱۹۵.
- ۳۰ - کیهان اندیشه، مقاله جلوه، احمد بانپور به نقل از استادزاده، ش ۱۰، بهمن و اسفند ۱۳۶۵، ص ۳۵.
- ۳۱ - پیرزاده در سال ۱۳۰۶ قمری پس از بازگشت از پاریس در قریه اوین شمیران تهران در باغ حاج حسین علیخانی که اجاره نموده بود زندگی می کرد و میرزا احمد خان نصیرالدوله شیرازی در صدد آن بود که پیرزاده را از این باغ محروم کند.
- ۳۲ - طرائق الحقایق، معصوم علیشاه، به تصحیح دکتر محمد جعفر محبوب، ج ۳، ص ۷۴۴ و نیز شرح حال رجال قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، مهدی بامداد، ج ۱، ص ۴۱۵.
- ۳۳ - دیوان اشعار جلوه، به سعی و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۸، ص ۳۸.
- ۳۴ - تاریخ فلاسفه اسلام، مرتضی مدرسی چهاردهی، ص ۴۲۵.
- ۳۵ - رجال ایران، در قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴، مهدی بامداد، ج ۱، ص ۴۰.
- ۳۶ - حیات یحیی، میرزا یحیی دولت آبادی، چاپ اول، پاییز ۶۲، ج ۱، ص ۱۱۳.
- ۳۷ - افضل التواریخ، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
- ۳۸ - داستانهایی از میرزای جلوه، مرتضی مدرسی چهاردهی، مجله وحید، شماره دوم، سال دهم.
- ۳۹ - تاریخ اردستان، به نقل از مجله یغما ذیل خاطرات احتشام السلطنه، ج ۲، ص ۳۳۳.
- ۴۰ - مشاعیل منیر در ظلمت‌های کویر، زیراکس تألیف نگارنده به نقل از اعیان الشیعه.



- ۴۱ - هدیه الاحباب، حاج شیخ عباس قمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۵.
- ۴۲ - ریحانة الادب، میرزامحمد علی مدرس، ج ۱، ص ۴۱۹ و ۴۲۰.
- ۴۳ - خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۰۹.
- ۴۴ - بدایع و نوادر، شیخ حسن جابری انصاری اصفهانی، ص ۳۰.
- ۴۵ - حدیقة الشعراء، سید احمد دیوان بیگی، ج ۱، ص ۳۷۵.
- ۴۶ - نامه دانشوران ناصری، ج ۱، ص ۵۰۴.
- ۴۷ - افضل التواریخ، میرزا غلامحسین خان افضل الملك، ص ۱۰۶.
- ۴۸ - تاریخ اردستان، ج ۲، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.
- ۴۹ - يك سال در میان ایرانیان، ادوارد براون، ترجمه ذبیح الله منصوری، ج ۱، ص ۲۱۶.
- ۵۰ - فهرست کتب خطی فارسی و عربی مجلس شورای اسلامی، عبدالحسین حائری، ج ۵، ص ۴۰۱.
- ۵۱ - فهرست کتب اهدایی سید محمدشکوة به کتابخانه داشگاه تهران، ج ۳، بخش ۱.
- ۵۲ - فهرست کتب خطی کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱۸، ص ۲۳۸.
- ۵۳ - فهرست کتب خطی حکمت کلام و فلسفه آستان قدس رضوی، ج ۱، ص ۵۳ و ۱۲۱.
- ۵۴ - همان، ص ۵۲.
- ۵۵ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ج ۳، ص ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸.
- ۵۶ - مأخذ ش ۵۳ ص ۱۵۱.
- ۵۷ - همان، ص ۳۸۱.
- ۵۸ - افضل التواریخ، ص ۱۰۷.
- ۵۹ - دیوان جلوه به کوشش سهیلی خوانساری.
- ۶۰ - دیوان مجمر با مقدمه جلوه در ۳۰۳ ص به خط محمد رضا متخلص به صفا و ملقب به سلطان الکتاب محلاتی که در سال ۱۳۱۲ قمری تحریر شده و برای اولین بار انتشار یافت و چاپ دوم آن در سال ۱۳۴۵ با مقدمه مفصل مرحوم محیط طباطبائی انجام شد.
- ۶۱ - به نقل از مقدمه دیوان مجمر به قلم مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه.
- ۶۲ - جلوه، احمد نیکو همت، مجله وحید، ش ۲۴۴، ص ۲۲.
- ۶۳ - خاطرات میرزا علیخان عبدالرسولی که در مقدمه دیوان جلوه آمده است.
- ۶۴ - حیات یحیی، جلد اول، ص ۱۷۵.
- ۶۵ - روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، دکتر باقر عاقلی، ۱۳۶۹، ص ۱۱.
- ۶۶ - تاریخ نائین، عبدالحجة بلاغی، ص ۱۷۰ و نیز کتاب گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران از انتشارات وزارت علوم و آموزش عالی، ص ۲۵.
- ۶۷ - یادداشت‌های مرتضی شفیع اردستانی.
- ۶۸ - نان جو دوغ گو، دکتر باستانی پاریزی، مندرج در کتاب محیط ادب، ص ۲۸۶.
- ۶۹ - مکارم الآثار، محمد علی معلم حبیب آبادی، ص ۱۶۰۱.







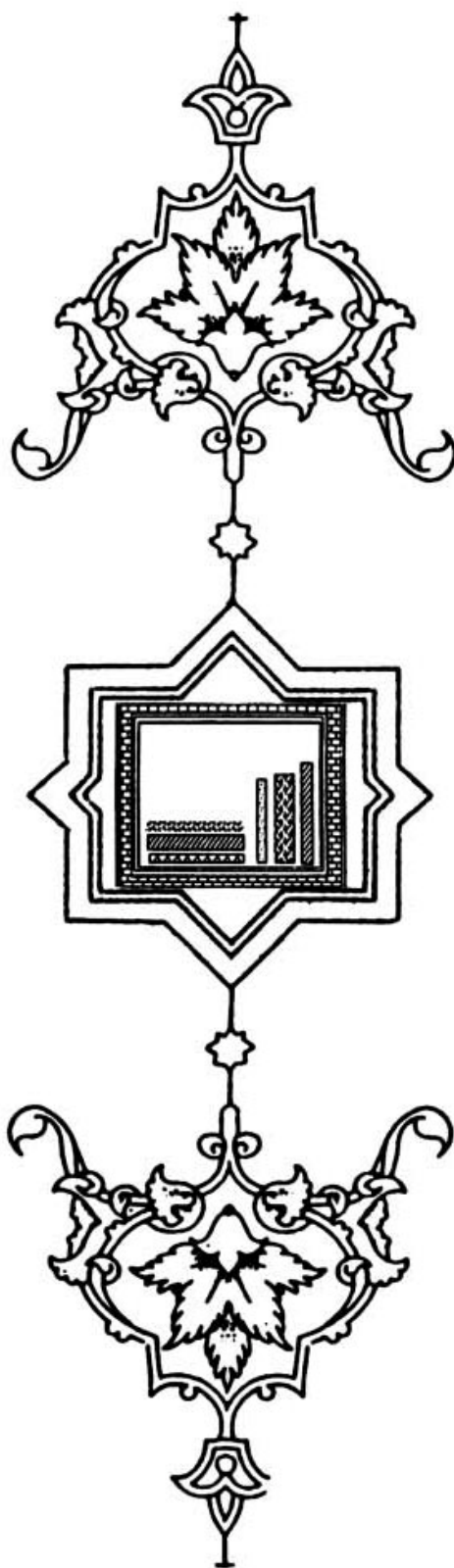
فهرست  
نسخه‌های  
خطی  
کتابخانه  
عمومی  
آیت‌الله‌العظمی  
گلپایگانی


رضوان الله تعالی علیه

(۱۵۵۰ نسخه)

رضا استادی

۲۶۳





کتابخانه عمومی مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی (واقع در مدرسه ایشان) یکی از کتابخانه‌های بزرگ حوزه علمیه قم است.

در این کتابخانه علاوه بر ده‌ها هزار کتاب چاپی، به ویژه کتابهای مربوط به قرآن که در کتابخانه دارالقرآن همان مدرسه مورد استفاده فضا و محققان می‌باشد. حدود هفت هزار نسخه خطی موجود است که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها ارزشمند و نفیس است.

تاکنون فهرست ۲۴۰۰ نسخه از این نسخه‌ها در سه جلد چاپ شده است که جلد اول آن تألیف حجت الاسلام و المسلمین حسینی اشکوری و جلد دوم و سوم آن تألیف اینجانب است. و نیز فهرست تعدادی از نسخه‌ها به قلم همان آقای اشکوری در مجله «تراثنا» چاپ شده است.<sup>۱</sup>

و اینک فهرست ۱۵۵۰ نسخه دیگر از آن نسخه‌ها را که توسط اینجانب تهیه و تنظیم شده ملاحظه می‌فرمایید.<sup>۲</sup>

امید است مدیر و مسئولان این کتابخانه بتوانند در آینده‌ای نه چندان دور فهرست حدود سه هزار جلد باقیمانده را تنظیم و منتشر سازند و آنگاه فهرستی الفبائی برای تمامی هفت هزار جلد در یک جلد منتشر شود.

### پاورقی‌ها

۱ - این نسخه‌ها بخشی از کتاب‌هایی است که قبلاً در تملک حاج آقا اسماعیل هدایتی بوده و به این کتابخانه منتقل شده است.

۲ - ۱۴۵۰ نسخه از این نسخه‌ها قبلاً در مدرسه حجازی‌های قم نگهداری می‌شد و سپس به این کتابخانه منتقل شد و صد نسخه دیگر بخشی از همان کتابهای حاج آقا اسماعیل هدایتی است.



## فهرست ۱۴۵۰ نسخه

### خطی (۷۸۳ عنوان)

۱ - قرآن مجید: قرآن‌های تمام و ناقص این مجموعه (۲۰ نسخه) است که برخی از آنها سر لوح زرین دارد ش ۱۶۶۱ - ۱۶۸۰؛

#### آ

۲ - آب حیاة: ملا محمد جعفر استر آبادی، ش ۱۴۷۴؛  
۳ - آداب البحث: سمرقندی، ش ۷۰۱؛  
۴ - آداب المتعلمین: منسوب به خواجه طوسی ش ۱۳۸۳؛

#### ا

۵ - ابواب الجنان: واعظ قزوینی جلد اول (۹ نسخه) که یکی از آنها سرلوح زرین دارد؛  
۶ - ابواب الجنان: واعظ قزوینی جلد دوم، ش ۱۲۳۶؛  
۷ - رساله اثبات الواجب و صفاته:

تألیف صدر حسینی شیرازی در ۱۲ فصل عربی، ش ۱۰۱۰؛

۸ - رساله الاثنی عشر: شامل چند بحث تحریر سده ۱۳، ش ۷۸۷؛

۹ - اثنا عشریه: شیخ بهایی (سه نسخه) مورخ ۱۰۷۶ و ۱۰۸۲ و سده ۱۳ ش ۶۱۲ و ۱۳۱۱ و ۵۴۰؛

۱۰ - الاثنا عشریة فی المواعظ العددیة: تحریر ۱۲۷۶، ش ۲۰۶؛

۱۱ - اجابة المضطربین: کشفی تحریر ۱۲۴۴، ش ۶۶۲؛

۱۲ - اجازه: سید محمد هاشم خوانساری برای ملا محمد ابراهیم، ش ۷۰۲؛

۱۳ - اجازه: شیخ محمد باقر بن محمد تقی (مسجد شاهی) برای ملا محمد ابراهیم مؤلف مصباح السعادة که در همین فهرست آمده؛

۱۴ - اجازه: دیگر از شیخ محمد باقر برای همو؛

۱۵ - اجرومیة صرف: تحریر ۱۰۹۶، ش ۸۸۱؛

۱۶ - احادیث مولد الرسول - صلی الله علیه و آله - از عامه این رساله در سده ۱۲ و ۱۳، تحریر شده، ش ۱۰۰۹؛

۱۷ - احتجاج طبرسی: (دو نسخه) تحریر ۱۰۷۱، ش ۶۵۹ و يك قطعه تحریر

- ش ۴۰۰:
- ۳۲ - اسرار الصلاة: شهيد ثانی، ش ۴۳۸:
- ۳۳ - اسرار نامه: شيخ عطار، ش ۷۹۸:
- ۳۴ - اسطرلاب: شيخ بهایی، ش ۵۹۳:
- ۳۵ - اسطرلاب:؟، ش ۹۵۶:
- ۳۶ - اسطرلاب: مقاله اول آن شامل هفده باب و در مقدمه آن نام چند کتاب نجومی برده شده، فارسی، ش ۱۳۹۲:
- ۳۷ - اسفار: ملا صدرا، جلد اول، ش ۱۰۱۸:
- ۳۸ - اصلاح العمل: سيد محمد مجاهد، ش ۶۷۶:
- ۳۹ - اصول تراکيب الادوية: نجيب الدين على بن محمد سمرقندی، تحرير سده ۱۱، ش ۱۴۳۳:
- ۴۰ - اصول دين: ميرزای قمی (۲ نسخه)، ش ۵۶۹ و ۹۸۸:
- ۴۱ - اصول فقه:؟ نسخه اصل، از معالم یاد می کند، ش ۳۷۳:
- ۴۲ - اصول فقه:؟ تحرير سده ۱۱، ش ۱۱۱۸:
- ۴۳ - اظهار الاسرار فی النحو: تحرير سده ۱۳، ش ۱۲۰۷:
- ۴۴ - اعتقادات: شيخ بهایی، ش ۸۰۲:
- ۴۵ - اعتقادات: شيخ صدوق (شش

- ۹۵۳، ش ۱۰۳۰:
- ۱۸ - احیاء العلوم: غزالی يك قطعه تحرير ۱۱۳۵، ش ۴۱۰:
- ۱۹ - اختيارات: علامه مجلسی (شش نسخه) تحرير سده ۱۳:
- ۲۰ - اختيارات بدیعی: از محمد زمان بن عنایت طبیب جیلی، ۸۷۱، ش ۳۸۴:
- ۲۱ - اخلاق الاولیاء: منظومه فارسی است از ابوالحسن بن محمد کاظم جاجرمی تحرير سده ۱۳، ش ۱۳۲۱:
- ۲۲ - اخلاق محسنی: تحرير سده ۱۱، ش ۷۰۳:
- ۲۳ - اخلاق ناصری: خواجه طوسی تحرير سده ۱۱، ش ۱۱۴۹:
- ۲۴ - اربعین شيخ: بهایی (یازده نسخه):
- ۲۵ - ارث: رساله ش ۵۵۴:
- ۲۶ - ارشاد: شيخ مفید تحرير سده ۱۲ و ۱۳، ش ۳۴۸:
- ۲۷ - ارشاد الاذهان: علامه حلی (۱۸ نسخه) تحرير بعد از سده دهم:
- ۲۸ - اسرار الآيات: ملا صدرا (دو نسخه)، ش ۴۷۷ و ۱۰۳۹:
- ۲۹ - استبصار: شيخ طوسی (۵ نسخه):
- ۳۰ - اسرار الشهاده: سيد کاظم رشتی، ش ۶۸۸:
- ۳۱ - اسرار الصلاة: سيد کاظم رشتی،

- ۵۶ - انتصار: سید مرتضی، تحریر  
۱۲۳۹، ش ۷۱۸؛
- ۵۷ - انوار التنزیل: (تفسیر بیضوی  
هشت نسخه) تحریر ۱۰۹۰ به بعد؛
- ۵۸ - انوار الشهاده: حسن بن علی یزدی  
حائری، در ۳۱ فصل، تحریر ۱۲۸۷،  
ش ۴۹۸؛
- ۵۹ - انیس العشاق: رامی (دو نسخه)  
ش ۱۰۳۹ و ۱۲۱۴؛
- ۶۰ - اوزان و مقادیر: اقارصی قزوینی،  
ش ۷۹۳؛
- ۶۱ - ایساغوجی: ش ۱۲۰۹؛
- ۶۲ - ایمان عطائی: ملا محمد طاهر  
قمی، ش ۱۳۰۹؛

### ب

- ۶۳ - باب حاديعشر: یا شرح آن، چاپی،  
ش ۱۳۸۶؛
- ۶۴ - باب دین: رساله، ش ۱۲۹۲؛
- ۶۵ - بحار الانوار: علامه مجلسی (سه  
نسخه) ش ۳۷۵، جلد اول و ش ۱۱۵۸  
و ۱۲۱۷؛
- ۶۶ - بدایة الهدایة: شیخ حرّ عاملی،  
تحریر سده ۱۳، ش ۱۳۰۰؛
- ۶۷ - برهان قاطع: لغت، تحریر سده ۱۳،

- نسخه) تحریر ۱۱۰۴ به بعد؛
- ۴۶ - اعتقادات: علامه مجلسی،  
ش ۷۴۲؛
- ۴۷ - اعلال التصریف: با هفت رساله  
دیگر در صرف و نحو، تحریر سده ۱۳،  
ش ۴۱۹؛
- ۴۸ - اعمال رجب و شعبان و رمضان:  
دوست محمد بن عبدالرحیم حسینی، تحریر  
۱۲۳۳، ش ۷۰۶؛
- ۴۹ - الافتتاح فی شرح  
المصباح (نحو است) تحریر سده ۱۳،  
ش ۱۰۶۹؛
- ۵۰ - اقبال: سید ابن طاووس يك قطعه،  
تحریر سده ۱۱، ش ۹۷۲؛
- ۵۱ - الزام الناصب: حاج کریمخان  
کرمانی، ش ۱۴۹۹ (این نسخه از کتب  
کتابخانه حجتیه قم است و در فهرست نسخ  
خطی آنجا ثبت است باید به آنجا برگردانده  
شود).
- ۵۲ - الفیه: ابن مالک (ده نسخه)؛
- ۵۳ - الفیه: شهید اول (۵ نسخه)؟ شاید  
برخی از این نسخه‌ها جعفریه باشد؛
- ۵۴ - امالی: شیخ صدوق، تحریر  
سده ۱۱ و ۱۲، ش ۵۰۱؛
- ۵۵ - امان الاخطار: سید ابن طاووس،  
تحریر ۱۱۲۴، ش ۸۹۴؛

- ۸۰ - تجوید: فارسی، محسن بن محمد  
علی مقری، تحریر ۱۲۸۴، ش ۱۳۷۶؛
- ۸۱ - تجوید: سید مصطفی قاری،  
ش ۱۲۰۳؛
- ۸۲ - تجوید: محمد زمان بن محمد طاهر،  
تحریر ۱۲۵۴، ش ۱۴۵۷؛
- ۸۳ - تحریر اقلیدس: تحریر ۱۰۱۷،  
ش ۱۰۱۶؛
- ۸۴ - تحریر: علامه حلی، دوره (بی تاریخ  
اما قدیمی است) ش ۳۵۶؛
- ۸۵ - تحریر ذبائح اهل الكتاب:  
رساله‌ای است از شیخ بهائی در این باب،  
تحریر ۱۰۷۶، ش ۶۱۲؛
- ۸۶ - تحفة الابرار: جامی، تحریر  
۱۳۲۳، ش ۳۶۱؛
- ۸۷ - تحفه احتشامی: منظومه‌ای است  
فارسی به نام احتشام الملك، تحریر سده ۱۳  
و ۱۴، ش ۱۰۸۰؛
- ۸۸ - تحفه الاخیار: رساله عملیه فارسی  
است، تحریر سده ۱۳، ش ۵۲۴؛
- ۸۹ - تحفه بهیج رصینی: ترجمه زیج  
قسینی ؟ به زبان ترکی، تحریر سده ۱۱ و  
۱۲، ش ۱۱۷۲؛
- ۹۰ - تحفه حسینی: رساله عملیه فارسی  
از وحید بهبهانی، ش ۱۴۸۷؛
- ۹۱ - تحفه الحشمتیة فی شرح

- ش ۳۳؛
- ۶۸ - بوستان: سعدی (سه نسخه) یکی از  
آنها تحریر ۱۰۱۷ و دارای سرلوح زرین،  
ش ۲۱۶ و ۴۹۹ و ۵۹۱؛
- ۶۹ - بهارستان: جامی، تحریر سده ۱۱،  
ش ۸۳۸؛
- ۷۰ - البهجة المرضیة: (سیوطی) شانزده  
نسخه؛
- ۷۱ - داستان بهرام و گل اندام:  
ش ۱۱۶۹؛
- ۷۲ - بی سرنامه: شیخ عطار، ش ۷۹۸؛

## ت

- ۷۳ - تاریخ فارسی: ؟ تحریر سده نهم و  
دهم، ش ۲۵۷؛
- ۷۴ - تاریخ فارسی: ؟ يك قطعه،  
ش ۱۱۴۳؛
- ۷۵ - تاریخ فارسی: ؟ ناقص، ش ۱۱۶۷؛
- ۷۶ - تاریخ معجم: (چهار نسخه) یکی  
از آنها سر لوح زرین دارد، ش ۵۴۷؛
- ۷۷ - تاریخ یونان: (فارسی چند برگ)  
تحریر سده ۱۴، ش ۸۹۶؛
- ۷۸ - تبصرة المتعلمین: علامه حلی،  
تحریر سده ۱۰ و ۱۱، ش ۱۲۷۵؛
- ۷۹ - تجوید: ؟ (هفده نسخه) رساله‌های  
کوچکی است؛

- ۱۲۴۱، ش ۱۳۴۰؛
- ۱۰۴ - ترجمه براه الساعه: (طب) ش ۱۲۷۱؛
- ۱۰۵ - ترجمه بغية الطالب: كاشف الغطاء (رساله عمليه فارسى) ش ۱۱۵۴؛
- ۱۰۶ - ترجمه تاريخ بلاد و عباد: از انگليسى و بنگالى به فارسى، تحرير سده ۱۳، ش ۹۸۷؛
- ۱۰۷ - ترجمه توحيد مفضل: علامه مجلسى، تحرير سده ۱۳، ش ۴۰۸؛
- ۱۰۸ - ترجمه حديثى از امام صادق عليه السلام: اين نسخه از كتابهاى كتابخانه آيت الله العظمى گلپايگانى است و به ش ۹۴ در جلد اول فهرست آنجا ثبت شده است بايد به آنجا برگردانده شود، ش ۱۵۰۰؛
- ۱۰۹ - ترجمه رجوع الشيخ الى الصبا: محمد سعيد طبيب بن محمد صادق اصفهانى، ش ۷۲۸؛
- ۱۱۰ - ترجمه الصلاة علامه مجلسى: با سرلوح زرین، ش ۱۳۰۹؛
- ۱۱۱ - ترجمه الصلاة فيض كاشانى: ش ۱۳۴۲؛
- ۱۱۲ - ترجمه عروة الوثقى: و برخى فتاوى متفرقه صاحب عروه، ش ۵۴۳؛
- ۱۱۳ - ترجمه فارسى فهرست وسائل الشيعة: تجارت تا پايان، مترجم هم مطالبى

- المنظومة اللؤلؤية: ش ۱۱۶۳؛
- ۹۲ - تحفه حكيم مؤمن: (طب فارسى) تحرير ۱۲۵۴، ش ۱۶۶؛
- ۹۳ - تحفه الرضويه: فارسى، تحرير ۱۲۹۲، ش ۸۶۷؛
- ۹۴ - تحفه الزائر: علامه مجلسى (سه نسخه) تحرير سده ۱۲، ش ۳۲۵ و ۳۳۳ و ۷۱۹؛
- ۹۵ - تحفه شاهى: ملا عماد قارى در علم تجويد، ش ۱۴۵۰؛
- ۹۶ - تحفه القراء: در علم تجويد، تحرير سده ۱۳، ش ۱۳۸۸؛
- ۹۷ - تحفه المسلمين: در پاسخ هفت مسأله از سيد صبغة الله بن جعفر الموسوى، تحرير ۱۲۶۹، ش ۴۳۴؛
- ۹۸ - تحفه المؤمنين: (اصول عقائد) تحرير ۱۲۰۴، ش ۱۱۰۹؛
- ۹۹ - تذكرة الائمة: لاهيجى، تحرير سده ۱۳، ش ۱۲۰۱؛
- ۱۰۰ - تذكرة الاولياء: شيخ عطار، تحرير ۱۲۸۲ ش ۱۰۷۸؛
- ۱۰۱ - تذكرة المذاهب: (ملل و نحل در هفت باب به زبان عربى) ش ۷۲۸؛
- ۱۰۲ - تذكرة الشعراء: ؟، تحرير ۱۱۰۴، ش ۲۴۲؛
- ۱۰۳ - تذكرة المناسك: ابوالحسن محمد بن ابى جعفر (مناسك حج فارسى) تحرير

و سه باب به نام شاه سلطان حسین صفوی،  
 تحریر سده ۱۲، ش ۸۰۷؛

۱۲۵ - رساله تعیین اوقات نمازها: ملا  
 محمد جعفر استرآبادی، ش ۱۴۷۴؛

۱۲۶ - تفسیر تبیان شیخ طوسی: يك  
 قطعه، تحریر سده ۱۱، ش ۴۹۶؛

۱۲۷ - تفسیر سوره توحید: و برخی  
 آیات قرآنی به فارسی، حیدر علی بن شیخ  
 جمال الدین که برای صفی خان نوشته؛

۱۲۸ - تفسیر سوره توحید: به زبان  
 عربی از همان مؤلف، هر دو، ش ۶۶۰؛

۱۲۹ - تفسیر سوره یوسف: (داستان  
 حضرت یوسف) تحریر سده ۱۱، ش ۴۵۲؛

۱۳۰ - تفسیر سوره‌های آخر قرآن؟  
 تحریر سده ۱۳، ش ۱۱۴۸؛

۱۳۱ - تفسیر نیشابوری:  
 (غرائب القرآن) سوره انفال تا کهف، تحریر  
 سده ۱۲ و ۱۳، ش ۶۰۳؛

۱۳۲ - تقریرات اصول فقه: ؟ شاید از  
 حجة الاسلام شفتی، ش ۹۹۵؛

۱۳۳ - تقویم المیزان فی شرح المیزان:  
 منطق است، تحریر ۱۰۶۴، ش ۷۸۰؛

۱۳۴ - تلخیص المقال: (رجال و سیط  
 استرآبادی) تحریر ۱۰۵۳، ش ۶۹۹؛

۱۳۵ - تمرین الطلاب: (ترکیب خالد  
 ازهری) چهار نسخه؛

از خود آورده است، تحریر سده ۱۲،  
 ش ۱۶۳؛

۱۱۴ - ترجمه کشف الغمّة: زاوارة ای با  
 سرلوح زرین، تحریر ۱۰۹۵، ش ۱۱۷؛

۱۱۵ - ترجمه مفتاح الفلاح: آقا جمال  
 خوانساری (سه نسخه) ش ۹۳۱ و ۱۰۰۳ و  
 ۱۱۵۹؛

۱۱۶ - ترجمه مقتل ابی مخنف: تحریر  
 سده ۱۳، ش ۹۷۷؛

۱۱۷ - ترجمه مکارم الاخلاق طبرسی:  
 تحریر سده ۱۱، ش ۵۷۸؛

۱۱۸ - ترجمه رساله «النجاة»: صاحب  
 ریاض المسائل، رساله عملیه است،  
 ش ۹۴۰؛

۱۱۹ - ترجمه نجات العباد: صاحب  
 جواهر (۲ نسخه) ش ۱۲۱۰ و ۱۲۸۹؛

۱۲۰ - ترکیب آیات سوره فجر: جواد بن  
 محمد علی کرمانی، تحریر ۱۳۱۰،  
 ش ۱۴۵۸؛

۱۲۱ - تشریح الافلاک: شیخ بهایی (۲  
 نسخه)، ش ۸۷۰ و ۹۵۷؛

۱۲۲ - تصریف زنجانی: (سه نسخه)؛

۱۲۳ - تعبیر خواب: ابن سیرین (سه  
 نسخه) ش ۱۴۴۳ و ۱۴۴۴ و ۱۴۹۶؛

۱۲۴ - رساله تعقیب نماز: شیخ علی بن  
 شیخ حسین کربلانی، فارسی، دارای مقدمه



## ث

- ۱۴۶ - ثمره بطلمیوس: ناقص ش ۱۱۷۰؛  
۱۴۷ - ثواب الاعمال: شیخ صدوق (۵)  
نسخه) تحریر ۱۰۷۴ به بعد:

## ج

- ۱۴۸ - جامع الاخبار: (شش نسخه) یکی از  
آنها مورخ ۹۸۱؟ است ش ۱۰۸۵؛  
۱۴۹ - جامع التمثیل: تحریر ۱۲۴۹،  
ش ۲۶؛  
۱۵۰ - جامع السعادات: نراقی،  
ش ۱۰۹؛  
۱۵۱ - جامع الشتات: یک قطعه،  
ش ۵۹۹ و یک قطعه ش ۱۱۱۶؛  
۱۵۲ - جامع عباسی: شیخ بهائی و نظام  
ساوجی (۵ نسخه) تحریر ۱۰۷۰ به بعد؛  
۱۵۳ - جامع اللطائف: ش ۵۵۳؛  
۱۵۴ - جامع المعجزات: شیخ محمد  
واعظ رهاوی در ۱۰۸۴، ش ۴۸۲؛  
۱۵۵ - جامع المقاصد: محقق ثانی (۲)  
نسخه) ش ۶۵۷ و ش ۱۰۴۲؛  
۱۵۶ - جام گیتی نما: تحریر سده ۱۱،

- ۱۳۶ - تمهید القواعد: شهید ثانی (سه  
نسخه) ش ۵۰۴، تحریر ۱۱۷۴ و ش ۸۱۷،  
تحریر ۱۲۱۰ و ش ۱۳۶۹ تحریر ۱۲۴۷؛  
۱۳۷ - تمهید القواعد: ؟ ناقص،  
ش ۱۱۷۰؛  
۱۳۸ - تنبیه الغافلین: (شرح نهج البلاغه  
ملا فتح الله کاشانی) تحریر ۱۳۱۴،  
ش ۴۴۰؛  
۱۳۹ - تنبیه الغافلین: بهاء الدین  
ترمذی (۵ نسخه)؛  
۱۴۰ - تنبیهات المنجمین: ملا مظفر (دو  
نسخه) ش ۷۶۸، تحریر سده ۱۲ و ۱۳ و  
ش ۹۵۰، تحریر ۱۲۵۹؛  
۱۴۱ - التنبیه فی تنزیه: ... شیخ حر  
عاملی، در باره عصمت امامان (ع) ش ۱۰۴۱؛  
۱۴۲ - توحید شیخ صدوق: (۲ نسخه)  
ش ۱۸۸، تحریر ۱۰۴۰، از روی نسخه ملا  
محمد امین استرآبادی مورخ ۹۳۹ و ش ۹۱۴  
تحریر ۱۰۷۰؛  
۱۴۳ - تهذیب شیخ طوسی: (شانزده  
نسخه) همه تحریر بعد از سده دهم؛  
۱۴۴ - تهذیب الاصول: علامه حلی (۲)  
نسخه) ش ۸۱۳ و ۱۲۹۴؛  
۱۴۵ - تهذیب المنطق: تفتازانی (۲)  
نسخه) ش ۱۰۰۵ و ۱۴۸۱؛

ش ۱۲۷۱:

۱۵۷ - جعفریه محقق ثانی: ش ۶۱۲،  
تحریر ۱۰۷۲ و ش ۷۹۹؛  
۱۵۸ - جلاء العیون: علامه مجلسی (ده  
نسخه):

۱۵۹ - جمال الصالحین: میرزا حسن  
لاهیجی (۵ نسخه) تحریر ۱۰۳۸ به بعد؛  
۱۶۰ - جنان المؤمنین: (مقتل ترکی)  
تحریر سده ۱۳، ش ۱۰۷۱؛  
۱۶۱ - الجنة الواقیه: میرداماد یا کفعمی  
(۲ نسخه) ش ۷۳۲ و ۱۴۲۸؛  
۱۶۲ - جنگ شعر و غیره: (۵ نسخه)  
ش ۷۲۶ و ۱۳۴۴ با سر لوح زرین و ۱۴۸۹  
و ۱۴۹۰ و ۱۴۹۵؛

۱۶۳ - جوامع الجامع: طبرسی (تفسیر،  
۳ نسخه) ش ۱ و ۱۹۹ و ۶۱۰؛  
۱۶۴ - جواهر الکلام: (سه نسخه)  
ش ۱۲۴ و ۴۷۴ و ۷۱۱؛  
۱۶۵ - جواهر السنیه: شیخ حرّ عاملی،  
ش ۱۱۹۸؛

۱۶۶ - جواهر شناسی: (احجار شناسی)  
فارسی در صد و یک باب ۳۵۳ صفحه،  
ش ۳۹۵؛  
۱۶۷ - جوهر النضید: علامه حلی،  
ش ۴۶۳؛  
۱۶۸ - تاریخ جهانگشای نادری: (سه

نسخه) ۱۳۶ و ۳۱۶ و ۷۰۷:

### ج

۱۶۹ - چهار برگ با چهار عکس قلمی:  
ش ۱۴۲؛  
۱۷۰ - رساله چهارده حدیث: علامه  
مجلسی (۲ نسخه) ش ۴۳۰ و ۱۲۵۵؛  
۱۷۱ - چهارده معصوم: مجموعه‌ای از  
روایات در احوال چهارده معصوم تحریر سده  
۱۳، ش ۱۴۱۲؛

### ح

۱۷۲ - حاشیه بر اسفار: و غیره، نسخه اصل،  
حدود ۱۰۰ صفحه، مؤلف گویا از شاگردان  
میرزای شیرازی بوده، ش ۶۸۱؛  
۱۷۳ - حاشیه بر تفسیر بیضاوی:  
عصام، ش ۱۲۰۲؛  
۱۷۴ - حاشیه بر تفسیر بیضاوی: شیخ  
بهایبی (۲ نسخه) ش ۱۲۸۱ و ۱۴۰۴؛  
۱۷۵ - حاشیه بر تهذیب المنطق: یا  
شرح تهذیب المنطق از ملا جلال دوانی،  
تحریر ۱۲۸۱، ش ۹۳۳؛

۱۷۶ - حاشیه بر جامع المقال کاظمی:  
 وحید بهبهانی، ش ۱۲۱۹؛  
 ۱۷۷ - حاشیه خلاصه الحساب شیخ  
 بهایی: سید علی بن محمد باقر خوانساری،  
 تحریر ۱۲۷۱، ش ۱۳۸۰؛  
 ۱۷۸ - حاشیه شرایع:؟ ش ۵۲۸؛  
 ۱۷۹ - حاشیه شرح تجرید: خضری (۳)  
 نسخه) ش ۷۵۱ و ۱۲۹۶ و ۱۳۰۴؛  
 ۱۷۸ - حاشیه بر حاشیه قدیم دوانی و  
 حاشیه ملا میرزا جان: آقا حسین  
 خوانساری، ش ۹۰۰؛  
 ۱۸۱ - حاشیه بر حاشیه شرح تجرید:؟  
 (۲ نسخه) ش ۱۰۳۲ و ۱۱۶۵؛  
 ۱۸۲ - حاشیه شرح جامی:؟ ش ۱۲۳۸؛  
 ۱۸۳ - حاشیه شرح جامی: سید نعمت  
 الله جزائری، ش ۴۶۷؛  
 ۱۸۴ - حاشیه شرح جامی: عبدالحکیم  
 لاری، تحریر ۱۲۶۹، ش ۹۰۲؛  
 ۱۸۵ - حاشیه شرح جامی: عصام (۲)  
 نسخه) ش ۵۶۰ و ۱۱۷۹؛  
 ۱۸۶ - حاشیه شرح جامی: غفور،  
 تحریر ۱۳۰۵، ش ۱۱۸۷؛  
 ۱۸۷ - حاشیه شرح حکمة العین: یا  
 خود حکمة العین، ملا میرزا جان، تحریر سده  
 ۱۱، ش ۱۳۲۰؛  
 ۱۸۸ - حاشیه دیباچه شرح شمسیه:

عبدالمجید بن نعمان، ش ۸۰۱؛  
 ۱۸۹ - حاشیه شرح شمسیه: داود،  
 تحریر ۱۲۴۸، ش ۱۱۰۶؛  
 ۱۹۰ - حاشیه شرح شمسیه: عماد،  
 ش ۱۳۹۱؛  
 ۱۹۱ - حاشیه شرح شمسیه: میر سید  
 شریف (هفت نسخه) تحریر ۱۰۷۴ به بعد؛  
 ۱۹۲ - حاشیه رساله اثیریہ در منطق:  
 (هدایه) فناری، ۱۲۰۹؛  
 ۱۹۳ - حاشیه شرح عقائد نسفی: احمد  
 جندی، ش ۳۵۸؛  
 ۱۹۴ - حاشیه شرح عقائد نسفی:؟  
 ش ۵۷۲؛  
 ۱۹۵ - حاشیه شرح کبیر: (ریاض  
 المسائل) میرزا محمد علی، به خط  
 خواهرزاده او محسن بن محمد البتیزی  
 القراجه داغی تحریر ۱۳۱۴، ش ۵۵؛  
 ۱۹۶ - حاشیه شرح لمعه: شیخ علی،  
 ش ۱۰۸؛  
 ۱۹۷ - حاشیه شرح لمعه: آقا جمال (سه  
 نسخه) ش ۱۰۶ و ۹۳۸ و ۱۳۴۱؛  
 ۱۹۸ - حاشیه شرح لمعه: شیخ موسی  
 کاشف الغطاء (خيارات و غصب و لقطه)،  
 ش ۵۳۳؛  
 ۱۹۹ - حاشیه شرح لمعه: محسن بن  
 محمد رفیع جیلانی، تحریر سده ۱۳،

ش ۸۱۴:

- ۲۰۰ - حاشیه بر شرح مطالع و حاشیه آن از سید شریف، تألیف شیخ حسین هروی  
تحریر سده ۱۱، ش ۴۸۹:
- ۲۰۱ - حاشیه بر حاشیه مطالع: ملا جلال دوانی، ش ۷۸۸:
- ۲۰۲ - حاشیه شرح مطالع: ش ۸۰۶:
- ۲۰۳ - حاشیه شرح هدایه میبیدی:  
لاری، ش ۵۵۹:
- ۲۰۴ - حاشیه بر شرح هدایه ملا صدرا:  
تحریر سده ۱۱ و ۱۲، ش ۳۱۴:
- ۲۰۵ - حاشیه بر میر ابوالفتح: (کذا)  
تحریر ۱۲۶۲، ش ۵۵۹:
- ۲۰۶ - حاشیه شوارق: تحریر ۱۲۵۳،  
ش ۸۱۱:
- ۲۰۷ - حاشیه عدة الاصول طوسی: ملا خلیل قزوینی، تحریر سده ۱۱، ش ۵۴۲:
- ۲۰۸ - حاشیه عروة الوثقی: حاج شیخ عبدالکریم یزدی، ش ۵۱۶:
- ۲۰۹ - حاشیه عروة الوثقی: سید ابوالحسن اصفهانی، ش ۱۰۱۲:
- ۲۱۰ - حاشیه عروة الوثقی: ش ۸۳۰:
- ۲۱۱ - حاشیه قوانین: ش ۷۲۳:
- ۲۱۲ - حاشیه شرح مختصر حاجبی:  
(سه نسخه) ش ۷۶۷ و ۸۹۳ و ۱۰۵۵:
- ۲۱۳ - حاشیه باغنوی: بر

شرح عضدی، ش ۱۲۲۶:

- ۲۱۴ - حاشیه بر مغنی: ش ۱۰۶۷:
- ۲۱۵ - حاشیه چلبی بر مطول:  
ش ۱۱۰۴:
- ۲۱۶ - حاشیه میر سید شریف بر مطول: (۴ نسخه) ش ۹۱۶ و ۱۰۵۳ و  
۱۰۹۳ و ۱۲۱۱:
- ۲۱۷ - حاشیه خطائی بر مختصر مطول: (۶ نسخه) تحریر ۱۱۲۰ به بعد:
- ۲۱۸ - حاشیه ملا عبدالله: بر حاشیه خطائی (۲ نسخه) ش ۸۹۸ و ۱۳۱۸:
- ۲۱۹ - حاشیه معالم: (۲ نسخه) ش ۱۰۶۲ تحریر ۱۲۳۱ و ش ۱۱۵۰ تحریر  
۱۲۲۷:
- ۲۲۰ - حاشیه معالم: (هدایه المسترشدين ۲ نسخه) شیخ محمد تقی،  
ش ۶۰۷ و ۱۲۹:
- ۲۲۱ - حاشیه معالم: ملا میرزا (۴ نسخه) ش ۵۱۸ و ۱۲۷۲ و ۱۳۷۴ و ۱۴۷۷:
- ۲۲۲ - حاشیه معالم: سلطان (۵ نسخه):
- ۲۲۳ - حاشیه معالم: ملا صالح مازندرانی (۴ نسخه):
- ۲۲۴ - حاشیه مکاسب: سید محمد کاظم یزدی، ش ۹۹۷:
- ۲۲۵ - حاشیه: ملا عبدالله یزدی (۱۸ نسخه) تحریر ۱۰۸۲ به بعد:

- ۲۳۹ - حدیقة الشیعه: اردبیلی (۲ نسخه) ش ۲۳۱، تحریر ۱۰۹۵ و ش ۹۳؛
- ۲۴۰ - حدیقة المتقین: ملا محمد تقی مجلسی با رونوشت اجازه پسرش برای حکیم الملك ش ۵۰۸؛
- ۲۴۱ - رساله حسنیه: ش ۶۸۰؛
- ۲۴۲ - رساله حصن حصین: ش ۱۲۲۱؛
- ۲۴۳ - حقائق اسرار الطب: تحریر ۱۳۰۵، ش ۴۰۳؛
- ۲۴۴ - حقائق: فیض کاشانی، تحریر ۱۲۵۹، ش ۷۹۱؛
- ۲۴۵ - حق الیقین: علامه مجلسی (هشت نسخه) تحریر ۱۱۲۵ به بعد؛
- ۲۴۶ - حکمت نامه: ش ۸۴۴؛
- ۲۴۷ - حلیة الابدال: محیی الدین عربی، ش ۱۲۲۰؛
- ۲۴۸ - حلیة المتقین: علامه مجلسی (هشت نسخه) ۱۰۷۹؟ به بعد؛
- ۲۴۹ - حیاة النفس: شیخ احسانی (سه نسخه) ش ۱۳۲۹ و ۱۳۳۷ و ۱۴۶۸؛
- ۲۵۰ - حیاة القلوب: علامه مجلسی (هفت نسخه) تحریر ۱۱۴۱ به بعد؛



- ۲۲۶ - حاشیه: ملا عبدالله یزدی به زبان فارسی (سه نسخه) ش ۴۰۵ تحریر ۱۱۲۶ و ش ۱۰۵۹ و ۱۴۱۵؛
- ۲۲۷ - حاشیه: میرزا علی رضا بر حاشیه ملا عبدالله، ش ۹۵۷؛
- ۲۲۸ - حاشیه: ملا میرزاجان؟ ش ۴۹۱؛
- ۲۲۹ - حاشیه بر ملخص: قاضی زاده رومی، ش ۶۸۷؛
- ۲۳۰ - حاشیه وافیه الاصول: سید بحر العلوم، تحریر ۱۲۲۶، ش ۷۴۱؛
- ۲۳۱ - حاشیه: محیی الدین بر حسام کاتی،؟ تحریر ۱۱۱۴، ش ۹۸۵؛
- ۲۳۲ - حاشیه: سید للخبیصی فی النحو؟، تحریر ۹۱۰، ش ۱۴۲۴؛
- ۲۳۳ - تاریخ حبیب السیر: (۴ نسخه) ش ۶، تحریر ۱۰۵۹ و ش ۴۶ تحریر ۱۰۶۱ و ش ۲۳۲ تحریر ۱۰۴۰ و ش ۳۶۴؛
- ۲۳۴ - حجة البقیة: محمد کاظم بن محمد شفیع هزار جریبی، فارسی، تحریر ۱۲۷۲، ش ۷۲۵؛
- ۲۳۵ - حجة المظننة: ملا احمد نراقی، ش ۹۵۶؛
- ۲۳۶ - حدائق: [باب] طهارت، ش ۱۵۹؛
- ۲۳۷ - حدیث قدسی: (چهل سوره) ش ۲۶۰؛
- ۲۳۸ - حدیقة حکیم سنایی: ش ۱۲۲۰؛

## خ

- ۲۵۱ - خزائن الاحزان: (مقتل فارسی) ملا علی اشرف بن آخوند ملا بابا استارایی، ش ۸۸:
- ۲۵۲ - خزائن الفوائد: مجذوب (منظومه فارسی) تحرير سده ۱۳، ش ۲۱۳:
- ۲۵۳ - خزانه الادب: تحرير ۱۰۳۸، ش ۲۵۱:
- ۲۵۴ - خصائص الحسينية: شوشتری، ش ۶۱۴:
- ۲۵۵ - خلاصة الحساب: شيخ بهایی ( ۵ نسخه) تحرير ۱۰۴۲ به بعد:
- ۲۵۶ - خلاصة المنهج: ملا فتح الله كاشانی (شش نسخه) تحرير ۹۵۵؟ به بعد:
- ۲۵۷ - خواص الآيات: ابوالحسن علی الشاذلی، ش ۱۳۳۶:
- ۲۵۸ - خواص الحيوان: فارسی، تحرير ۱۲۵۹، ش ۱۰۹۷:

## د

- ۲۵۹ - رساله در درايه: ؟ تحرير سده ۱۳، ش ۴۴۲:
- ۲۶۰ - الدر النظام و نيل المرام: در

شرح الفيه ابن مالنك، نظام الدين عبد السميع بن محمد علی بن احمد بن محمد يزدی، نسخه اصل، تحرير ۱۲۶۰، ش ۱۳۰۶:

- ۲۶۱ - الدر المكنون: محمد محسن (منظومه است) تحرير ۱۰۷۱، ش ۱۱۲۲:
- ۲۶۲ - در تنظيم: در خواص آيات جلد اول تحرير ۹۲۶، ش ۴۰۴ و جلد دوم تحرير ۱۳۰۵، ش ۲۹۸:
- ۲۶۳ - دروس: شهيد اول، ناقص، ش ۷۳۸:
- ۲۶۴ - كتاب دعا: تحرير ۱۲۸۱ با تذهيب، ش ۳۹۸:
- ۲۶۵ - الدر التنظيم في النحو=الدر المنظومه از عمریطی، ش ۴۶۲، ضميمه موصل الطلاب كه در حرف م نوشته شد:
- ۲۶۶ - كتاب دعا: تأليف ميرزا هدايت الله بن ميرزا محمد مهدي حسيني در ۱۲۱۶ مذهب، ش ۵۱۹:
- ۲۶۷ - كتاب دعا: (بيست و هشت نسخه متفرقه):
- ۲۶۸ - رساله دفع آفات و بليات: فارسی، تحرير ۱۲۸۹، ش ۱۲۸۶:
- ۲۶۹ - دقيق الاخبار: (حديث عامه) تحرير ۱۲۶۶، ش ۶۱۷:
- ۲۷۰ - دلائل الخيرات: (صلوات)

۲۸۳ - دیوان ظهوری: (منتخب):  
 ۲۸۴ - دیوان اوحدی: (منتخب):  
 ۲۸۵ - دیوان خسرو: (منتخب) هر سه در يك جلد، ش ۹۵۱:  
 ۲۸۶ - دیوان عرفی: ش ۱۰۷۳:  
 ۲۸۷ - دیوان فارغ: ش ۸۵۵:  
 ۲۸۸ - دیوان فضولی ترکی: (۲ نسخه) ش ۹۵۴ و ۱۴۰۵، تحریر ۱۰۱۰:  
 ۲۸۹ - دیوان مجمر اصفهانی: تحریر ۱۲۳۲، ش ۱۵۲:  
 ۲۹۰ - دیوان مجنون عامری: ش ۷۲۹:  
 ۲۹۱ - دیوان مشتاق: ش ۱۳۴۷:  
 ۲۹۲ - دیوان مغربی: ش ۱۲۱۴:  
 ۲۹۳ - دیوان منصور: از شعرای سده دهم، تحریر ۱۲۳۳، ش ۸۵۲:  
 ۲۹۴ - دیوان میرزا حبیب الله خراسانی: تحریر ۱۳۱۶، ش ۳۶۰:  
 ۲۹۵ - دیوان نورعلیشاه: (جنات الوصال) ش ۹۲۰:  
 ۲۹۶ - دیوان نیاز: ش ۱۰۸۹:  
 ۲۹۷ - دیوان وصال: (منتخب) (۲ نسخه) ش ۹۰۷ و ۱۱۵۱:

ر

۲۹۸ - رجال ابوعلی: تحریر ۱۲۴۶.

تحریر ۱۲۸۰، ش ۱۳۵۵:  
 ۲۷۱ - ده مجلس: ؟ تحریر سده ۱۳، ش ۲۷۲:  
 ۲۷۲ - رساله دیات: علامه مجلسی (چهار نسخه) ۴۳۱ و ۸۸۴ و ۱۴۶۵ و ۱۴۷۶:  
 ۲۷۳ - دیوان امیرالمؤمنین: علیه السلام (سه نسخه) ش ۴۵۷ و ۷۲۹ و ۷۳۳:  
 ۲۷۴ - دیوان جامی: تحریر سده ۱۰ و ۱۱ ش ۱۰۱۱:  
 ۲۷۵ - دیوان حیرتی: تحریر سده ۱۱ و ۱۲، ش ۷۵۵:  
 ۲۷۶ - دیوان حافظ: (چهار نسخه):  
 ۲۷۷ - دیوان خاقانی: ش ۳۲۶، با تذهیب و قدیمی:  
 ۲۷۸ - دیوان ظهیر فاریابی: ش ۲۳۶، قهیمی:  
 ۲۷۹ - دیوان رحیم بن حسن شاه قاجار: در مرثی و مناقب، ش ۱۲۴۳:  
 ۲۸۰ - دیوان سحاب: اصفهانی، تحریر ۱۲۳۲، ش ۱۵۲:  
 ۲۸۱ - دیوان صائب: تحریر ۱۱۳۹، ش ۶۸۹:  
 ۲۸۲ - دیوان صادق ملا رجب: ش ۱۳۶۴:

ش ۱۲۵:

۲۹۹ - رجال حجة الاسلام شفتی:  
(ابان) ش ۲۱۴:

۳۰۰ - رسائل عرفانی: (نه رساله) از  
جمله رساله‌ای از ابوعلی شاه قلندر،  
تحریر ۱۳ ش ۷۰۵:

۳۰۱ - رسائل عرفانی: (دوازده رساله) از  
جمله کیمیاء النبوة، ش ۷۰۸:

۳۰۲ - رسائل: (ده رساله) از جمله  
بخشی از درة التاج محمد بن مسعود مصلح  
شیرازی، ش ۷۹۳:

۳۰۳ - رسائل فقهی: شاید به خط محمد  
بن علی بن شیخ جعفر کاشف الغطاء،  
ش ۹۷۶:

۳۰۴ - رسائل فقهی: و اجازات،  
ش ۱۰۳۵:

۳۰۵ - رسائل: (پانزده رساله از آقا باقر  
بهبهانی و غیره) از جمله حاشیه برجامع  
المقال کاظمی، ش ۱۲۱۹:

۳۰۶ - رسائل: (چند رساله از سید کاظم  
رشتی) از جمله رساله پیرامون علم  
امام، ش ۱۳۰۸:

۳۰۷ - رسائل: (چند رساله) از جمله  
نصاب الصبیان، ش ۱۳۱۳:

۳۰۸ - رسائل: (چند رساله کوچک)  
ش ۱۴۸۱:

۳۰۹ - رساله: در پاسخ سؤال میرزا  
محمد حسین پیرامون انفسنا در آیه مباحله،  
فارسی، تحریر ۱۲۶۸، ش ۹۱۷:

۳۱۰ - رساله: میر محمد مؤمن حسینی  
استرآبادی، شامل احادیث، تألیف ۱۰۶۹،  
تحریر ۱۱۰۵، ش ۱۰۷۶:

۳۱۱ - رساله: در احکام مربوط به  
حیوانات طبق مذهب شیعه و غیره، فارسی،  
ش ۶۸۵، چند برگ:

۳۱۲ - رساله: پیرامون یکی از مسائل  
احیاء الموات، ش ۶۱۲:

۳۱۳ - رساله استصحاب: ش ۸۹۳:

۳۱۴ - رساله در استعاره: تحریر  
۱۲۳۶، ش ۱۴۳۲:

۳۱۵ - رساله خدا شناسی: محمود بن  
محمد (فارسی) تحریر سده ۱۳، ش ۱۳۳۳:

۳۱۶ - رساله در امامت: عربی، ناقص،  
تحریر سده ۱۲، ش ۷۵۷:

۳۱۷ - رساله در امامت: فارسی،  
ش ۱۴۳۱:

۳۱۸ - رساله در پرزخ: ش ۷۰۵:

۳۱۹ - رساله فارسی در توحید:  
ش ۱۱۹۷:

۳۲۰ - رساله در حساب: تحریر سده  
۱۲، ش ۵۹۳:

۳۲۱ - رساله حاج کریمخان کرمانی به



۲۴ را دارد) تحریر سده ۱۳، ش ۱۲۳۲:  
 ۳۳۲ - دو رساله عرفانی: (فارسی)  
 تحریر سده ۱۳، ش ۱۳۱۲:  
 ۳۳۳ - رساله در علم بیان: تحریر سده  
 ۱۳، ش ۱۲۲۲:  
 ۳۳۴ - رساله قوس نزول: سید کاظم  
 رشتی، ش ۱۳۱۳:  
 ۳۳۵ - رساله فی المنطق: تحریر  
 ۱۰۸۶، ش ۴۰۲:  
 ۳۳۶ - رساله فی المنطق: فناری (۲)  
 نسخه) ش ۶۷۴ و ۷۵۳:  
 ۳۳۷ - رساله در منطق: ؟ تحریر  
 ۱۱۹۳، ش ۷۰۹:  
 ۳۳۸ - رساله در منطق: (متن گلنبوی  
 برهان) ش ۹۹۱، تحریر سده ۱۳:  
 ۳۳۹ - رساله در نکاح: ش ۴۶۸:  
 ۳۴۰ - رساله نماز جمعه: ملا اسماعیل  
 خواجویی، تحریر ۱۱۷۶، ش ۹۷۱:  
 ۳۴۱ - رساله ابطال زمان موهوم: همو،  
 ش ۹۷۱:  
 ۳۴۲ - رساله در بیان یکی از براهین  
 توحید: همو، ش ۹۷۱:  
 ۳۴۳ - رساله ردّ شمس: همو، ش ۹۷۱:  
 ۳۴۴ - رساله وقف: صاحب قصص  
 العلماء:  
 ۳۴۵ - رساله نکاح فضولی: همو:

یکی از مقلدان سید کاظم رشتی: در چهار  
 فصل، تحریر ۱۲۷۲، ش ۸۶۹:  
 ۳۲۲ - رساله در معنی حمد و شکر،  
 ش ۹۵۶:  
 ۳۲۳ - رساله در درایه: ش ۱۰۱۳،  
 تحریر سده ۱۱:  
 ۳۲۴ - رساله در ردّ بایبیه: محمد بن  
 کریمخان کرمانی (فارسی) تحریر ۱۳۰۹،  
 ش ۹۴۸:  
 کریمخان کرمانی (فارسی) تحریر ۱۳۰۹،  
 ش ۹۴۸:  
 ۳۲۵ - رساله در ردّ بایبیه: و جواب  
 روایاتی که این فرقه به خود تطبیق می کنند،  
 ش ۹۴۸:  
 ۳۲۶ - رساله در فضیلت و کیفیت  
 زیارت امام حسین علیه السلام: در سه  
 فصل فارسی، ش ۱۷۳:  
 ۳۲۷ - رساله در بیان شمائل نبوی:  
 ۳۲۸ - رساله ای از شیخ احسانی: که  
 برای شاه نوشته است، تحریر ۱۲۲۹،  
 ش ۹۳۹:  
 ۳۲۹ - رساله ای از شیخ احسانی:  
 تحریر ۱۳۲۸، ش ۱۲۶۱:  
 ۳۳۰ - سه رساله از شیخ احسانی:  
 ش ۱۰۴۵:  
 ۳۳۱ - رساله در عرفان: (فارسی تا فصل

۳۴۶ - رساله در قاعده میسور: همو،  
 تحریر ۱۳۲۷، هر سه: ش ۱۳۸۴؛  
 ۳۴۷ - رساله الدرّة الثمینة در شبیه و  
 تعزیه: همو، تحریر ۱۲۶۵؛  
 ۳۴۸ - رساله در صیغه کبری: همو؛  
 ۳۴۹ - رساله در مؤنثات سماعیه: همو؛  
 ۳۵۰ - رساله در اغلاط کبری در  
 منطق: همو؛  
 ۳۵۱ - رساله جنّة النار در صیام: همو؛  
 ۳۵۲ - رساله شکیات: همو؛  
 ۳۵۳ - نظم المطول: (منظومه عربی)  
 همو، تحریر ۱۲۶۶، همه به شماره ۱۴۰۶؛  
 ۳۵۴ - رساله در شرح عوامل: محمد  
 صادق بن هادی حسینی تنکابنی ش ۱۴۰۶؛  
 ۳۵۵ - رساله در حدوث عالم: ملا صدرا،  
 ش ۱۳۹۷؛  
 ۳۵۶ - رساله در مناظره: ش ۱۳۹۷؛  
 ۳۵۷ - رساله در تفسیر سوره زلزال: ملا  
 صدرا، ش ۱۳۹۷؛  
 ۳۵۸ - رساله کلمات طریفه: فیض،  
 ش ۱۴۹۱؛  
 ۳۵۹ - رساله صلاة جمعه: تحریر  
 ۱۱۷۷ (رساله اعتذار فیض)؛  
 ۳۶۰ - رساله آیینہ شاهی: فیض  
 کاشانی؛  
 ۳۶۱ - رساله زاد السالك: فیض

کاشانی؛  
 ۳۶۲ - رساله علامه مجلسی: در جواب  
 سه سؤال (در این نسخه نام ملا خلیل نیست)؛  
 ۳۶۳ - رساله در ردّ تصوف؛  
 ۳۶۴ - رساله ترجمه العقائد: فیض  
 کاشانی؛  
 ۳۶۵ - رساله در طریقه اخباری و  
 مجتهد و ترجیح طریقه اخباری: هر هشت  
 رساله ش ۱۴۹۱؛  
 ۳۶۶ - رساله عملیه طبق فتاوی  
 صاحب جواهر: ابوطالب حسینی همدانی،  
 تحریر ۱۲۶۲، ش ۱۴۴۷؛  
 ۳۶۷ - رساله عملیه فارسی: (دوازده  
 نسخه متفرقه) تحریر ۱۲۱۷ به بعد؛  
 ۳۶۸ - رضاعیه: محقق کرکی،  
 ش ۱۰۴۱؛  
 ۳۶۹ - رواشع: میرداماد، تحریر ۱۲۰۵،  
 ش ۱۲۱۲؛  
 ۳۷۰ - روضة الصفا: (۶ نسخه) یکی از  
 آنها سر لوح زرین دارد، تحریر ۱۰۲۰ به  
 بعد؛  
 ۳۷۱ - ریاض المحبّین: رضا قلی بن  
 محمد قلی نوری در زمان ناصرالدین شاه  
 قاجار، ش ۹۶۷؛  
 ۳۷۲ - ریاض المسائل: سید علی  
 طباطبائی (شرح کبیر) شانزده نسخه؛

## ز

- ۳۷۳ - زاد المعاد: علامه مجلسی (شانزده نسخه) تحریر ۱۱۰۱ به بعد؛
- ۳۷۴ - زبدة الاصول: شیخ بهایی (هشت نسخه) تحریر ۱۰۴۳ به بعد؛
- ۳۷۵ - زبدة البیان: اردبیلی (۲ نسخه) ش ۲۴۸ و ۳۲۰، تحریر ۱۰۷۱؛
- ۳۷۶ - زبدة التصانیف: خوانساری، ۵، تحریر ۱۰۷۳؛
- ۳۷۷ - زبدة التصانیف: ؟ تحریر ۱۲۲۲، ش ۷۵؛
- ۳۷۸ - زبدة التصانیف: (یک قطعه) ش ۶۳۱؛
- ۳۷۹ - زبدة المعارف: علی اکبر اصفهانی، ش ۱۸۹، تحریر ۱۲۳۱؛
- ۳۸۰ - رساله زکاة: محمد بن محمد زمان اصفهانی بن حسین بن رضا بن حسام الدین، تحریر ۱۱۶۰، ش ۱۳۴۸؛
- ۳۸۱ - زینة المجالس: (۲ نسخه) ش ۱۲ و ۴۷۳؛

## س

- ۳۸۲ - سؤال و جواب: شفتی، ش ۳۲۱؛

فهرست نسخه‌های خطی

- ۳۸۳ - سبحة الابرار: جامی، ش ۳۶۱؛
- ۳۸۴ - سراج المفسرین فارسی: مؤلف شیعه است، سوره بقره، رحلی، ۲۰۰ برگ، ش ۳۴۶؛
- ۳۸۵ - سراج القلوب: ش ۳۹۳؛
- ۳۸۶ - سراج منیر: ش ۱۳۳۸ و ش ۱۴۳۵؛
- ۳۸۷ - سرور المؤمنین: اسدالله بن نصرالله، ش ۱۰۱۷؛
- ۳۸۸ - سرور المؤمنین: محمد هادی، فارسی، تحریر ۱۲۵۵، ش ۲۵۲؛
- ۳۸۹ - سرور المؤمنین: ؟ ش ۵۲۰، تحریر ۱۳۴۶؛
- ۳۹۰ - سفینة النجاه: ملا علی اصغر قزینی (مقاله سوم) ش ۲۷۱؛
- ۳۹۱ - سیر و سلوک: علامه مجلسی، ش ۸۰۴؛
- ۳۹۲ - سیر و سلوک: شاید همان سیر و سلوک بحر العلوم باشد، ش ۱۴۷۱؛

## ش

- ۳۹۳ - شاخ نبات: (اصول دین فارسی) ملا محمد جعفر استرآبادی، ش ۱۴۷۴؛
- ۳۹۴ - شافی: سید مرتضی، تحریر ۱۰۹۲، ش ۴۲۲؛

- (۵ نسخه) ۱۱۳۶ به بعد:
- ۴۰۸ - شرح الفیه ابن مالک: به فارسی، ش ۹۳۰:
- ۴۰۹ - شرح امثله: ش ۸۱۰:
- ۴۱۰ - شرح انموزج زمخشری: اردبیلی (پنج نسخه):
- ۴۱۱ - شرح ایساغوجی: (سه نسخه) ش ۹۸۵ و ۴۷۸ و ۱۰۵۲:
- ۴۱۲ - شرح ایساغوجی: عماد بن یحیی بن علی، ش ۷۸۰:
- ۴۱۳ - شرح باب حادی عشر: فاضل مقداد (پنج نسخه) تحریر ۱۰۲۰ به بعد:
- ۴۱۴ - شرح بوستان سعدی: عبدالرسول، تحریر ۱۱۷۶، ش ۶۱۸:
- ۴۱۵ - شرح بیست باب ملا مظفر در نجوم: (سه نسخه) ش ۸۱۶ و ۸۸۸ و ۱۰۹۹:
- ۴۱۶ - شرح تجرید قوشجی: (هفت نسخه) تحریر ۱۰۱۱ به بعد:
- ۴۱۷ - شرح تصریف تفتازانی: زنجانی (سیزده نسخه) تحریر ۸۹۵ به بعد ش ۶۲۱:
- ۴۱۸ - شرح ثماناً بعد ما: ... ش ۱۳۸۳:
- ۴۱۹ - شرح جامی: (الفوائد الضیائیة) (هجده نسخه) تحریر ۱۰۵۷ به بعد:
- ۴۲۰ - شرح جمع الجوامع: امام محلی (اصول فقه عامه) ش ۶۶۸:
- ۴۲۱ - شرح حکمة العین: بخاری

- ۳۹۵ - شجره الهیه: ملا رفیعا، تحریر ۱۱۱۲، ش ۶۳۹:
- ۳۹۶ - شرایع: محقق حلّی (هجده نسخه) تحریر ۱۰۵۹ به بعد:
- ۳۹۷ - شرح آداب البحث سمرقندی: تحریر ۱۰۱۴، ش ۱۲۹۹:
- ۳۹۸ - شرح و تفسیر آیه الكرسي: سید کاظم رشتی، تحریر ۱۲۵۸، ش ۴۷۰:
- ۳۹۹ - شرح اربعین شیخ بهایی: خاتون آبادی (۲ نسخه) ش ۱۳۹ و ۱۰۴۷:
- ۴۰۰ - شرح اربعین حدیث: محمد بن ابی بکر، ش ۵۵۳:
- ۴۰۱ - شرح ارشاد: مقدس اردبیلی (۲ نسخه) ش ۱۵۵ و ۷۴ تجارت تا لقطه و صید تا دیات:
- ۴۰۲ - شرح اسماء حسنی: ش ۵۵۳:
- ۴۰۳ - شرح اشارات: خواجه نصیر طوسی (۲ نسخه) ش ۳۹۷ تحریر ۱۰۷۸ و ش ۶۹۴:
- ۴۰۴ - شرح اشعار فرهنگ سروری: تحریر ۱۲۳۳، ش ۹۷۹:
- ۴۰۵ - شرح رساله اعراب ابن حاجب: دولت آبادی، تحریر سده ۱۲، ش ۴۵۶:
- ۴۰۶ - شرح ابن عقیل: بر الفیه ابن مالک (۲ نسخه) ش ۳۷۷ و ۴۲۶:
- ۴۰۷ - شرح ابن ناظم: بر الفیه ابن مالک

(سه نسخه) ملا صالح مازندرانی، ش ۷۴۸ و  
 ۱۱۸۴ و ۱۱۸۹؛  
 ۴۳۵ - شرح زیارت جامعه: شیخ  
 احسانی، ش ۶۵؛  
 ۴۳۶ - شرح سبعة معلقة: زوزنی،  
 ش ۷۵۴؛  
 ۴۳۷ - شرح شاطبی: ناقص، ش ۸۱۸؛  
 ۴۳۸ - شرح شافیه: صرف، تحریر  
 ۱۱۰۱، ش ۵۱۳؛  
 ۴۳۹ - شرح شمسیه: منطق (چهارده  
 نسخه) تحریر سده دهم به بعد؛  
 ۴۴۰ - شرح شواهد شرح تعریف: (۲  
 نسخه) ش ۴۷۵ و ۱۳۸۱؛  
 ۴۴۱ - شرح شواهد سیوطی: (۵  
 نسخه)؛  
 ۴۴۲ - شرح شواهد شرح عوامل  
 جرجانی: ش ۱۴۷۴؛  
 ۴۴۳ - شرح شواهد شرح قطر: محمد  
 جعفر بن محمد کاظم قائینی، ش ۱۴۴۵؛  
 تحریر ۱۲۶۱؛  
 ۴۴۴ - شرح شواهد شرح قطر: نظام  
 اردبیلی، تحریر ۱۲۵۴، ش ۸۵۶؛  
 ۴۴۵ - شرح شواهد شرح قطر: محمد  
 جعفر بن محمد کاظم قائینی، ش ۸۸۷؛  
 ۴۴۶ - شرح شواهد عینی: ش ۹۰۱؛  
 ۴۴۷ - شرح صحیفه سجادیه: سید

تحریر ۱۲۱۰ ش ۱۲۷۹؛  
 ۴۲۲ - شرح حکمة العین: شیروانی  
 ش ۱۲۹۳؛  
 ۴۲۳ - شرح حکمة العین: ؟ تحریر  
 ۱۰۵۵ ش ۱۳۸۷؛  
 ۴۲۴ - شرح خبیصی: در نحو ؟ تحریر  
 ۹۴۰، ش ۱۱۲۴؛  
 ۴۲۵ - شرح خطبه طوطونجیه: سید  
 کاظم رشتی، ش ۱۲۴۹؛  
 ۴۲۶ - شرح خلاصة الحساب شیخ  
 بهایی: فاضل جواد، ش ۹۱۵؛  
 ۴۲۷ - شرح دروس شهید اول: آقا  
 حسین خوانساری، ش ۱۷۷؛  
 ۴۲۸ - شرح دعاء صباح: آقا جمال  
 خوانساری، تحریر ۱۲۹۰، ش ۸۸؛  
 ۴۲۹ - شرح دعاء صباح: ملا اسماعیل  
 خواجویی، تحریر ۱۳۱۳، ش ۶۶۱؛  
 ۴۳۰ - شرح دعاء صمنی قریش: تحریر  
 سده ۱۳، ش ۱۰۲۳؛  
 ۴۳۱ - شرح یا من یحلّ: صحیفه  
 سجادیه، تحریر سده ۱۱، ش ۶۳۹؛  
 ۴۳۲ - شرح دعوة السماء: در خواص  
 اسماء الله (فارسی) ش ۱۱۳۰؛  
 ۴۳۳ - شرح دیوان خاقانی: قدیمی  
 است، ش ۲۷۸؛  
 ۴۳۴ - شرح زبدة الاصول شیخ بهایی:

علیخان، يك قطعه ش ۶۵۵:

۴۴۸ - شرح صحیفه سجادیه: ملا محسن فیض، ش ۸۳۷:

۴۴۹ - شرح صغیر صاحب ریاض: جلد اول ش ۵۲۶:

۴۵۰ - شرح عقائد نسفی: تحریر ۱۱۲۶، ش ۵۷۲:

۴۵۱ - شرح عوامل ملا محسن: ملا کاظم، ش ۶۷۵:

۴۵۲ - شرح عوامل ملا محسن: (سه نسخه) ش ۱۰۰۱ و ۱۰۹۲ و ۱۴۲۴:

۴۵۳ - شرح فصوص الحکم: قیصری، ش ۳۷۴:

۴۵۴ - شرح فقیه فارسی: (لوامع) (سه نسخه) ش ۲۴۳ و ۴۲۵ و ۶۰۱:

۴۵۵ - شرح قانون طب ابوعلی سینا: تحریر سده ۱۳، ش ۶۴۰:

۴۵۶ - شرح قصیده ابن فارض: ش ۱۲۲۰:

۴۵۷ - شرح قصیده برده: تحریر سده ۱۲، ش ۹۶۱:

۴۵۸ - شرح قطر: (هفت نسخه) تحریر ۱۱۲۶ به بعد:

۴۵۹ - شرح قواعد علامه: (ایضاح ظ) يك قطعه ش ۶۲۰:

۴۶۰ - شرح کافی کلینی: ملا صالح

مازندرانی، ش ۱۰:

۴۶۱ - شرح کافی ملا خلیل قزوینی: نکاح و عقیقه، ش ۲۲۹:

۴۶۲ - شرح کافی از ملا صدرا: توحید، تحریر ۱۲۵۹، ش ۱۰۸۳:

۴۶۳ - شرح کافی نحو: به فارسی (سه نسخه) ش ۴۰۹ و ۹۰۹ و ۱۰۷۹:

۴۶۴ - شرح کبری: در منطق تحریر ۱۰۹۱، ش ۱۴۰۷:

۴۶۵ - شرح لمعه: شهید ثانی (سی و شش نسخه) تحریر ۱۰۲۰، به بعد:

۴۶۶ - شرح مثنوی: ؟ فارسی، ناقص، تحریر سده ۱۱، ش ۲۵۶:

۴۶۷ - شرح مختصر الاصول: حاجی (سه نسخه) ش ۶۴۳ و ۵۷۷ و ۱۱۳۷:

۴۶۸ - شرح مراح الارواح: (۲ نسخه) ش ۸۲۷ و ۱۲۲۸:

۴۶۹ - شرح مطالع: منطق، ش ۶۳۵:

۴۷۰ - شرح المغنی: (غیر از مغنی ابن هشام) تحریر ۱۳۱۰، ش ۴۹۵:

۴۷۱ - شرح مغنی الطلاب: تحریر ۱۲۷۹، ش ۸۲۳:

۴۷۲ - شرح مفتاح العلوم: تفتازانی، ش ۳۸۷:

۴۷۳ - شرح الملخص: فی الهیة، ش ۵۱۰:

- ۴۸۷ - شوارق لاهیجی: (۲ نسخه)  
ش ۴۳۵ و ۱۲۲۹:  
۴۸۸ - الشواهد الصادقه: فارسی در  
چهل باب، تحریر ۱۱۴۲، ش ۱۱۱:  
۴۸۹ - شواهد ربوبیه: ملا صدرا  
ش ۱۳۷۷:  
۴۹۰ - شیمی جدید: تحریر سده ۱۴،  
ش ۷۷۷:

### ص

- ۴۹۱ - تفسیر صافی: (پنج نسخه) تحریر  
۱۰۹۳ به بعد:  
۴۹۲ - صحیفه سجادیه: (بیست و پنج  
نسخه) تحریر ۱۰۳۲ به بعد:  
۴۹۳ - صحیفه عدلیه: کتب بهایی‌ها،  
ش ۱۴۰۹:  
۴۹۴ - یکی از کتابهای بهایی‌ها:  
ش ۱۲۷۷:  
۴۹۵ - صراح اللغة: تحریر ۱۰۳۶،  
ش ۲۵:  
۴۹۶ - صراط النجاة: علامه مجلسی،  
فارسی، تحریر ۱۱۲۶، ش ۷۹۰:  
۴۹۷ - صرف میر: ش ۱۰۷۷:  
۴۹۸ - رساله در صرف: ش ۱۰۷۷:  
۴۹۹ - صغری در منطق: (دو نسخه) ش

- ۴۷۴ - شرح چفمینی: ش ۱۸۲:  
۴۷۵ - شرح نصاب: به فارسی از علی  
بن محمد شمس الدین قائینی، تحریر  
۱۲۳۲، ش ۱۴۲۷:  
۴۷۶ - شرح نظام: صرف (پنج نسخه)  
تحریر ۱۰۹۴ به بعد:  
۴۷۷ - شرح نفیسی: طب (۲ نسخه)  
ش ۲۲۲، تحریر ۱۰۹۱ و ش ۳۵۲:  
۴۷۸ - شرح واقیه: سید صدر قمی؟  
ش ۷۸۴:  
۴۷۹ - شرح هدایه: ملا صدرا، تحریر  
سده ۱۱ و ۱۲، ش ۳۱۳:  
۴۸۰ - شرح هدایه: ملا صدرا، تحریر  
۱۲۴۶، ش ۲۰۹:  
۴۸۱ - شرح هدایه: میبیدی (شش نسخه)  
تحریر ۸۲۸ و ۱۰۳۶ و ۱۰۴۳ به بعد:  
۴۸۲ - شرح حاشیه شرح هدایه میبیدی:  
میر فخر الدین تحریر ۱۰۹۴، ش ۸۷۳:  
۴۸۳ - شرح هدایه: (غیر از میبیدی  
است) ش ۱۴۸۳:  
۴۸۴ - شفا ابوعلی سینا: الهیات،  
تحریر سده ۱۱، ش ۶۲۶:  
۴۸۵ - الشفا بتعریف سیره المصطفی:  
(۲ نسخه) ش ۹۵۳ و ۱۱۳۹:  
۴۸۶ - رساله شمسیه: در حساب، تحریر  
۱۰۷۱، ش ۱۱۲۲:

۴۷۸ و ۷۰۱:

۵۰۰ - رساله در صلاة: فارسی.

استدلالی از حسن بن محمد بن حسن

شیروانی، تألیف ۱۰۸۲، تحریر ۱۰۸۹،

ش ۸۹۰:

۵۰۱ - رساله صلاة جمع: محقق

سبزواری، تحریر ۱۱۳۹، ش ۱۳۲۸:

۵۰۲ - صمدیه: شیخ بهایی (هفت

نسخه):

۵۰۳ - صواعق محرقه: ابن حجر،

ناقص، تحریر سده دهم، یازدهم، ش ۱۰۶۸:

۵۰۴ - صیغ عقود: ش ۱۳۶۱ و

ش ۱۳۷۶:

۵۰۵ - صیغ عقود: محقق ثانی،

ش ۱۰۴۱:

## ط

۵۰۶ - طب الرضا علیه السلام: ش ۱۶۴:

۵۰۷ - طب: پاتولوژی موسیو کریزل،

ش ۳۰:

۵۰۸ - طب جدید: (۲ نسخه) ش ۴۶۰ و

۷۴۷:

۵۰۹ - طب فارسی: (۲ نسخه) ش ۴۶۵

و ۶۲۸ دومی در شش گفتار و هر گفتار چند

باب:

۲۸۶

۵۱۰ - طب عربی: (سه نسخه) ش ۳۴۵،

تحریر ۱۰۲۰ و ش ۸۱۹ و ش ۱۴۴۰، تحریر

۱۲۳۸:

۵۱۱ - طب: ؟ ش ۱۱۷۰:

۵۱۲ - طرائف: ابن طاوس، تحریر

۱۰۷۶ ش ۶۲۵:

۵۱۳ - الطريقة المحمدية: تحریر

۱۲۵۰، ش ۹۷۳:

۵۱۴ - طوفان البكاء: جوهری، تحریر

۱۲۷۴، ش ۴۴:

۵۱۵ - طهارت: شیخ انصاری، يك

قطعه، ش ۱۰۰۰:

## ع

۵۱۶ - عدة الداعي: ابن فهد حلی (۲

نسخه) ش ۹۲۴ و ۱۰۶۵:

۵۱۷ - عرشیه: ملا صدرا، ش ۱۰۳۳:

۵۱۸ - رساله عرفانی: تحریر ۱۰۹۷،

ش ۱۴۹۸:

۵۱۹ - کتاب عرفانی: شامل حکایات،

فارسی حدود ۴۰۰ برگ ش ۱۱۵۳:

۵۲۰ - رساله عقائد: عربی ؟ ش ۹۹۸:

۵۲۱ - عقائد الشیعه: چاپی ش ۷۴۲ و

خطی تحریر ۱۲۷۰ ش ۹۶۹:

۵۲۲ - رساله عقائد: محمد بن عبد النبي

نورعلم/۵۳-۵۴



نیشابوری اخباری، تحریر ۱۲۵۸، ش ۵۸۲؛  
 ۵۲۳ - رساله علانیه: در حساب،  
 ش ۵۹۳ (حساب فارسی قوشجی)؛  
 ۵۲۴ - علل الشرایع: شیخ صدوق،  
 ش ۱۸۱ با مهر تملیک احمد بن حسن بن  
 محمد الحرّ العالمی و ش ۳۰۸ و ش ۹۹۴؛  
 ۵۲۵ - علم الیقین: فیض کاشانی،  
 ناقص، ش ۶۳۹؛  
 ۵۲۶ - علوم غریبه: و ادعیه و رمل و جفر  
 و کیمیا و مانند آن (هیجده نسخه متفرقه)  
 تحریر ۱۱۵۱ به بعد؛  
 ۵۲۷ - شرح رساله اشکال رمل:  
 نورالدین بن فتح الله، تحریر سده ۱۳،  
 ش ۹۸۱؛  
 ۵۲۸ - رساله در علم نقطه: تحریر  
 ۱۱۱۷، ش ۷۹۳؛  
 ۵۲۹ - رساله هداية الطريق و نهاية  
 التحقيق: در جفر، ش ۴۸۶؛  
 ۵۳۰ - رساله در جفر: ش ۹۳۴؛  
 ۵۳۱ - کنوز المغربین: ابن سینا،  
 فارسی، علوم غریبه، تحریر ۱۲۲۱؛  
 ۵۳۲ - عوائد نراقی: (۲ نسخه) ش ۴۳۸  
 و ۴۳۶ دومی تحریر ۱۲۶۲؛  
 ۵۳۳ - عوالم العلوم: جلد فاطمه زهرا  
 علیها السلام، تحریر ۲۴۹ ش ۱۷۰؛  
 ۵۳۴ - عوامل جرجانی: (۵ نسخه)؛

۵۳۵ - عوامل ملا محسن: ش ۱۰۶۰؛  
 ۵۳۶ - عین البکاء: ملا تقی بروجردی،  
 تحریر ۱۲۴۳، ش ۵۷۴؛  
 ۵۳۷ - عین الحیاة: علامه مجلسی  
 (دوازده نسخه) تحریر ۱۰۸۲ به بعد؛  
 ۵۳۸ - عین الفیوض: طب فارسی،  
 تحریر سده ۱۳، ش ۱۳۹۸؛  
 ۵۳۹ - عیون اخبار الرضا: شیخ صدوق  
 (شش نسخه) تحریر ۱۰۱۶ به بعد، ش ۱۲۳  
 و ۱۶۴ و ۲۵۳ و ۳۲۳ و ۵۸۸ و ۹۸۹؛

## غ

۵۴۰ - غرر آمدی: تحریر سده ۱۰ و ۱۱  
 ش ۶۵۶؛  
 ۵۴۱ - غصب: میرزا حبیب الله رشتی،  
 تحریر ۱۲۷۰، ش ۶۴۱؛  
 ۵۴۲ - غنائم: میرزای قمی (سه نسخه)  
 ش ۵۳۴ و ۱۰۳۱ و ۱۱۵۸؛  
 ۵۴۳ - غنیه: ابن زهره، تحریر ۱۲۲۰،  
 ش ۱۰۵۶؛

## ف

۵۴۴ - الفتحیة: در تجوید، فارسی، احمد بن

منهج دارد، ش ۱۱۷۸؛  
 ۵۵۷ - فقه: ؟ صلاة، نسخه اصل، تحرير  
 سده ۱۳، ش ۶۹۰؛  
 ۵۵۸ - فقه عامه: به زبان تركى، تحرير  
 سده ۱۳، ش ۶۹۰؛  
 ۵۵۹ - فقه عامه: ؟ (پنج نسخه متفرقه)  
 ش ۷۶ و ۴۳۳ و ۴۵۰ و ۵۷۰ و ۱۰۸۱؛  
 ۵۶۰ - فقه: فارسى ؟ (دو نسخه) ش ۴۸۱  
 و ۷۸۵؛  
 ۵۶۱ - فلاح المؤمنین: تأليف محمد  
 زمان بن حاج محمد طاهر، كتاب دعا است،  
 ش ۴۴۵؛  
 ۵۶۲ - فوائد آقا باقر بهبهانى (پنج  
 نسخه)؛  
 ۵۶۳ - فوائد رجالیه: آقا باقر، ش ۴۲۳؛  
 ۵۶۴ - فوائد مدینه: استرآبادى، تحرير  
 سده ۱۱، ش ۶۵۰؛  
 ۵۶۵ - فوائد: ملا اسماعيل خاجویى،  
 ش ۹۷۱؛  
 ۵۶۶ - فيزيك: (۲ نسخه) ش ۷۶۶ و  
 ۱۳۳۲؛  
 ۵۶۷ - رساله فيضیه: در عرفان، تحرير  
 سده ۱۳، ش ۵۴۰؛

محمد رضا قارى، ش ۱۴۴۶؛  
 ۵۴۵ - فتوح الغيب: عبدالقادر  
 جرجانى، عرفان، تحرير سده ۱۳،  
 ش ۱۴۶۲؛  
 ۵۴۶ - فرائد الاصول: شيخ انصارى  
 (رسائل) جلد اول، ش ۵۹۴؛  
 ۵۴۷ - فرائد البهية: شرح صمدیه شيخ  
 بهايى، ش ۱۱۰۳؛  
 ۵۴۸ - الفرائض = رساله ارث، تحرير  
 ۱۳۱۸، ش ۴۶۸؛  
 ۵۴۹ - الفرائض النصيريه: در ارث،  
 تحرير سده ۱۱، ش ۸۰۳؛  
 ۵۵۰ - فرحة القرى: ابن طاوس،  
 ش ۱۰۴۱؛  
 ۵۵۱ - فرس نامه: فارسى، تحرير سده  
 ۱۳، ش ۱۱۳۵؛  
 ۵۵۲ - فصول خواجه طوسى: به عربى،  
 ش ۱۴۰۲؛  
 ۵۵۳ - فصول: (اصول فقه) سه نسخه)  
 ش ۵۲۱ و ۶۱۶ و ۷۳۱؛  
 ۵۵۴ - فقه: ؟ بعد از ميرزاى قمى بوده،  
 نسخه اصلى حدود ۵۰۰ صفحه، ش ۳۳۴؛  
 ۵۵۵ - فقه: ؟ شايد شرح هدايه كلباسى  
 باشد، ارث و غيره و شايد نسخه اصل باشد  
 ش ۵۳۰؛  
 ۵۵۶ - فقه: ؟ تجارت، عنوان، منهج،

ق

- ۵۶۸ - قاموس اللغه: فیروز آبادی (سه نسخه) ش ۳، تحریر ۱۰۲۵، و ش ۱۱۲ با چهار سر لوح زرین و ش ۱۳۵؛
- ۵۶۹ - قانون طب: ابو علی سینا، تحریر ۱۲۷۱، ش ۳۷۱؛
- ۵۷۰ - قانونچه طب: (سه نسخه) ش ۵۷۵ و ۵۸۷ و ۱۲۹۵؛
- ۵۷۱ - رساله قبله: شیخ بهائی، ش ۱۱۲۲؛
- ۵۷۲ - دو رساله در قرائت: ش ۶۷۳؛
- ۵۷۳ - قرابادین شفایی: (طب فارسی) تحریر سده ۱۳، ش ۱۱۵۶؛
- ۵۷۴ - قره العیون: فیض کاشانی، تحریر ۱۰۹۳، ش ۱۳۸۵؛
- ۵۷۵ - قصص الانبیاء: (دو نسخه) فارسی، تحریر سده ۱۲، ش ۴۹۰ و ۷۹۵؛
- ۵۷۶ - قواعد نحویه: تحریر سده ۱۳ و ۱۴، ش ۱۴۳۲؛
- ۵۷۷ - قواعد: شهید اول، تحریر سده ۱۳، ش ۱۲۰۸؛
- ۵۷۸ - قواعد: علامه حلی (هفت نسخه) تحریر ۹۷۶، به بعد؛
- ۵۷۹ - قوانین: میرزای قمی (چهارده

نسخه):

ک

- ۵۸۰ - کاشفه الحال فی طریق الاستدلال: ابن ابی جمهور احسانی، صفحه آخرش افتاده، تحریر سده ۱۱، ش ۱۳۹۳؛
- ۵۸۱ - کافی: ثقة الاسلام کلینی (ده نسخه) تحریر ۱۰۷۳ به بعد؛
- ۵۸۲ - کافی: نحو (دو نسخه) ش ۴۴۹ و ۳۸۳؛
- ۵۸۳ - کبری: درمنطق (ده نسخه)؛
- ۵۸۴ - کتابی از کتابهای ملا صدرا:؟ تحریر ۱۱۹۳، ش ۵۰۹؛
- ۵۸۵ - کتابی در فلسفه: ؟ ناقص، تحریر سده ۱۳، ش ۷۷۴؛
- ۵۸۶ - کتابی در نحو: تحریر ۱۲۵۹، ش ۱۰۶۱؛
- ۵۸۷ - کتابی در نحو: تحریر ۹۰۰، ش ۱۱۸۲؛
- ۵۸۸ - کتابی ترکی: تحریر سده ۱۲، ش ۱۲۲۵؛
- ۵۸۹ - کشف اللثام: فاضل هندی (سه نسخه) ش ۳۲ و ۹۲ و ۱۲۰۶، سومی از روی نسخه اصلی؛
- ۵۹۰ - کفایه: سبزواری، جلد دوم، تحریر

۱۱۸۹، ش ۴۳۲:

۵۹۱ - الكفاية في علم الاعراب: ضياء الدين يوسف بن سعيد جرجاني (۲ نسخه) ش ۶۳۲، تحرير ۱۰۸۴، ش ۱۱۵۷:

۵۹۲ - كفاية المؤمنين = ترجمه خرائج راوندى، محمد شريف خادم ابن حسام، تحرير سده ۱۱، ش ۹۴۵:

۵۹۳ - كفايه مجاهديه: (طب فارسى) تحرير ۱۱۰۹، ش ۱۱۵۵:

۵۹۴ - كلمات مكنونه: فيض كاشانى (دو نسخه) ش ۲۱۴ و ۸۷۴:

۵۹۵ - كمال الدين: شيخ صدوق، تحرير سده ۱۱، ش ۵۷۶:

۵۹۶ - كنز العرفان: فاضل مقداد (پنج نسخه) تحرير ۱۰۷۵ به بعد:

۵۹۷ - كنز اللغة: (سه نسخه) ش ۲۵۸، تحرير ۹۸۵ و ۵۵۷ - فقه: ؟ صلاة، نسخه اصل، تحرير سده ۱۳، ش ۶۹۰:

۵۹۸ - كيمياء سعادت: غزالى (دو نسخه) ش ۲۰۵ و ۲۵۵:

۵۹۹ - كيمياء النبوة: ش ۷۰۸:

## گ

۶۰۰ - گلستان سعدى: (پنج نسخه) تحرير ۱۰۱۷ به بعد، ش ۲۱۶، سرلوح زرین دارد:

۶۰۱ - گلشن راز: (سه نسخه) ش ۱۲۲۰ و ۱۴۳۷ و ۱۲۷۳:  
۶۰۲ - گوهر مراد: لاهیجی، ش ۶۰:

## ل

۶۰۳ - لغتنامه: ؟ ش ۹۳۵، تحرير سده ۱۳:

۶۰۴ - لغتنامه: ؟ از سقازاده، ش ۸۲۸:

۶۰۵ - لغتنامه: (سه نسخه متفرقه) ش ۵۶۷ و ۷۸۲ و ۱۴۴۱:

۶۰۶ - لطائف: ؟ شامل قصص مربوط به عرفا، عنوانهای لطیفه، لطیفه دارد، تحرير سده ۱۱ و ۱۲ ش ۶۸۶:

۶۰۷ - لمحات: در شرح لمعات جامی، ش ۱۲۲۰:

۶۰۸ - اللعة الدمشقية: (دو نسخه) ش ۱۱۸۱ و ۱۳۵۱:

۶۰۹ - لوامع: (اخلاق فارسى) ش ۱۰۹۶:

۶۱۰ - لوامع الاسرار: شرح مطالع در منطق، ش ۹۹۳:

۶۱۱ - لوامع الرضويه: رساله عملیه از سيد محمد بن معصوم بن محمد رضوى (۲ نسخه) ش ۱۰۵۴ و ش ۱۳۵۴، تحرير ۱۲۴۲:

۶۱۲ - لوايح: جامی ش ۶۹۶، تحرير

- ۶۱۳ - مثنوی: ملای رومی (دو نسخه)  
ش ۱۹۱، تحریر ۱۱۴۵ و ش ۳۵۰؛
- ۶۱۴ - مثنوی: ملای رومی، با موضوع  
بندی ویژه، تحریر سده ۱۳، ش ۱۱۰۵؛
- ۶۱۵ - مثنوی: ذبیحی، شاعر عصر  
صفویه، تاریخ نظم ۱۱۶۰ و تحریر ۱۳۰۶،  
ش ۴۳۰؛
- ۶۱۶ - مثنوی: شیخ عبیدالله کرد، در  
بیان داستان جنگ... تاریخ نظم ۱۳۲۰  
قمری، ش ۷۳۶؛
- ۶۱۷ - مجالس: جلد اول، سی و نه  
مجلس و جلد دوم تا مجلس هفتاد، نسخه  
اصل، تحریر ۱۲۰۵، ش ۴۱۲ و ۴۱۳؛
- ۶۱۸ - مجالس المؤمنین: قاضی نورالله  
(دو نسخه) ش ۳۷، تحریر ۱۰۷۰، با سر  
لوح زرین و ش ۱۱۴، تحریر ۱۲۳۵ با  
یادداشت تملك عباسقلی سپهر؛
- ۶۱۹ - مجتبی: ابن طاوس، تحریر  
۱۱۱۲، ش ۱۲۹۰؛
- ۶۲۰ - مجلی: ابن ابی جمهور احسانی،  
تحریر سده ۱۲ و ۱۳، ش ۴۹۷؛
- ۶۲۱ - مجمع البحار: مظفر علیشاه (دو

- ۶۲۲ - مجمع البحرين: طریحی (دو  
نسخه) ش ۱۰۳۳ و ۱۱۹۲؛
- ۶۲۳ - مجمع الفرس: فرهنگ  
سروری، تحریر سده ۱۱، ش ۶۰۶؛
- ۶۲۴ - مجمع الفوائد: قصیده حولیه  
جوهری، با شرح آن، تحریر ۱۲۳۲،  
ش ۴۲۷؛
- ۶۲۵ - مجمع المعارف: تألیف محمد  
شفیع بن محمد صالح (۲ نسخه) (فارسی  
دارای دوازده عین راجع به عالم پس از مرگ)  
تحریر ۱۲۸۷، ش ۳۶۳ و ش ۸۱۲؛
- ۶۲۶ - مجمع البیان: طبرسی (پنج  
نسخه) تحریر ۱۰۵۶ به بعد؛
- ۶۲۷ - مجمل الاصول: در نجوم،  
ابوالحسن کوشیارماه شهری، ش ۸۴۴؛
- ۶۲۸ - محاکمات: (سه نسخه) ش ۹۷۸  
و ۱۱۸۶ و ۱۲۴۷؛
- ۶۲۹ - محجة البیضاء: فیض کاشانی  
(۲ قطعه) ش ۲۱۵ و ۷۲۰؛
- ۶۳۰ - محرق القلوب: ملا مهدی نراقی  
(هشت نسخه)؛
- ۶۳۱ - مختار الفتوی: فقه عامه،  
ش ۴۵۰؛
- ۶۳۲ - مخزن الاسرار: حکیم نظامی، با  
حواشی فراوان، تحریر سده ۱۱ و ۱۲،

ش ۴۷۲:

- ۶۳۳ - مختصر مطول: (ده نسخه)  
تحریر ۱۰۵۵ به بعد:
- ۶۳۴ - مختصر منیة الممتلی: فی شرح  
غنیة المصلی، ابراهیم بن محمد بن ابراهیم  
حلی (فقه عامه) ش ۱۰۷۰:
- ۶۳۵ - مختصر: میرزا ابوالمکارم (نحو  
است)؟ ش ۵۲۳:
- ۶۳۶ - مختصر نافع: محقق حلی (نه  
نسخه) تحریر ۹۱۸ به بعد:
- ۶۳۷ - مختلف: علامه حلی (۴ نسخه)  
ش ۱۶۲، تحریر ۱۰۱۰ و ش ۳۵۵، تحریر  
۱۰۵۹ و ش ۵۰۳ و ش ۵۹۰:
- ۶۳۸ - مخمس قصیده هائیه ازری:  
(باید دید که مثل سایر نسخه‌ها ناقص است  
یا تمام) ش ۱۴۹۳:
- ۶۳۹ - مدارک: شرح شرایع (هفت  
نسخه) تحریر ۱۰۱۹ به بعد:
- ۶۴۰ - مراسم: سلار (۲ نسخه)  
ش ۱۰۵۶ و ۱۴۰۳:
- ۶۴۱ - مرجع المآب: (معاد فارسی)  
تحریر ۱۲۲۵، ش ۱۱۲۶:
- ۶۴۲ - مرشد العوام: میرزای قمی (شش  
نسخه):
- ۶۴۳ - مراح الارواح: در علم صرف (پنج

نسخه):

- ۶۴۴ - مسائل بهمنیار: از ابن سینا و  
پاسخ او، ش ۱۴۸۳، نسخه قدیمی است:
- ۶۴۵ - مسالك: شهید ثانی (ده نسخه)  
تحریر ۹۷۶ به بعد:
- ۶۴۶ - مشاعر: ملا صدرا، تحریر ۱۳۰۸،  
ش ۱۰۳۶:
- ۶۴۷ - مشرق الشمسین: شیخ بهایی،  
تحریر ۱۱۲۰، ش ۸۶۲:
- ۶۴۸ - مصابیح: سید بحر العلوم (دو  
نسخه)؟ ش ۴۷۶ و ۶۹۱ طهارت تا حج:
- ۶۴۹ - مصابیح: حسن شیعی سبزواری  
(چهار نسخه) ش ۲۳۸ و ۳۳۵ و ۶۶۹ و  
۱۰۱۴:
- ۶۵۰ - مصباح الزائر: ابن طاوس (باید  
تطبیق شود شاید کتاب دیگری باشد)  
ش ۸۶۴:
- ۶۵۱ - مصباح السعادة فی الغناء: ملا  
محمد ابراهیم که از سید محمد هاشم  
خوانساری اجازه داشته است، تألیف ۱۲۸۳،  
تحریر ۱۳۱۰، ش ۷۰۲:
- ۶۵۲ - المصباح الصغير: شیخ طوسی  
(مختصر مصباح المهتجد) تحریر ۱۲۴۷،  
ش ۲۷۹:
- ۶۵۳ - مصباح القلوب فی الغیبة: ملا

۶۶۵ - معانی الاخبار: شیخ صدوق،  
 تحریر ۱۰۷۴، ش ۶۲۲؛  
 ۶۶۶ - معجم الوسائل: (لغتنامه وسائل  
 الشیعه است) طهارت، تحریر ۱۳۸۰،  
 ش ۸۸۲؛  
 ۶۶۷ - معراج السعادة: ملا احمد نراقی،  
 ش ۱۶۰؛  
 ۶۶۸ - معراج نامه: فارسی، ش ۱۳۱۴؛  
 ۶۶۹ - رساله در معرفت تقویم: اسحق  
 منجم بن یوسف طبیب گیلانی، ش ۱۲۰۳؛  
 ۶۷۰ - رساله در معرفت تقویم: تحریر  
 سده ۱۱، ش ۱۲۷۱؛  
 ۶۷۱ - معین العوام: تحریر ۱۲۸۸،  
 ش ۱۱۹۴، شاید رساله عملیه باشد؛  
 ۶۷۲ - مغنی اللیب: ابن هشام (بنج  
 نسخه) تحریر ۱۰۸۷ به بعد؛  
 ۶۷۳ - المغنی فی الطب: تحریر ۹۴۳،  
 ش ۳۱۷؛  
 ۶۷۴ - المغنی فی النحو: (غیر از مغنی  
 ابن هشام) تحریر سده ۱۲ و ۱۳، ش ۴۰۱؛  
 ۶۷۵ - مقاتیح الأصول: سید محمد  
 مجاهد (چهار نسخه) ش ۵۳ و ۳۴۳ و ۳۴۷  
 و ۱۰۲۹؛  
 ۶۷۶ - مفاتیح الشرایع: فیض کاشانی  
 (هفت نسخه)؛  
 ۶۷۷ - مفاتیح الغیب: ملا صدرا،

محمد ابراهیم، تألیف ۱۲۸۳، تحریر ۱۳۱۰،  
 ش ۷۰۲؛  
 ۶۵۴ - مصباح الكرامة فی الرضاع: ملا  
 محمد ابراهیم، تألیف ۱۲۸۳، تحریر ۱۳۱۰،  
 ش ۷۰۲؛  
 ۶۵۵ - مصباح کفعمی: (سه نسخه)  
 ش ۱۲۰ و ۲۴۹، تحریر ۱۰۲۵ و ش ۲۸۲،  
 تحریر ۹۹۲؛  
 ۶۵۶ - مصباح المنیر: فیومی، تحریر  
 ۱۲۶۴، ش ۶۶۳؛  
 ۶۵۷ - مصیبة الشهداء: (فارسی) تحریر  
 سده ۱۱ و ۱۲، ش ۱۱۲۹؛  
 ۶۵۸ - مطالع الانوار: حجة الاسلام  
 شفتی (جلد چهارم) تحریر ۱۲۵۷، ش ۸۰؛  
 ۶۵۹ - مطول: تفتازانی (سیزده نسخه)  
 تحریر ۹۸۳ به بعد؛  
 ۶۶۰ - مظهر الاسرار: (منظومه من کلام  
 هاشمی) ش ۱۲۷۳؛  
 ۶۶۱ - معارج: محقق حلی (دو نسخه)  
 ش ۴۹۱ و ۷۱۳؛  
 ۶۶۲ - معارج النبوة: (رکن سوم تا آخر)  
 تحریر سده ۱۱، ش ۲۷؛  
 ۶۶۳ - معالم الأصول: (چهارده نسخه)  
 تحریر ۱۰۷۴، به بعد؛  
 ۶۶۴ - معالم التنزیل: بغوی؟ تفسیر از  
 طه تا صافات، ش ۱۳۰۱؛

ش ۱۱۹۵:  
 ۶۷۸ - مفتاح اسرار الحسنی:  
 عبدالرحیم بن محمد یونس دماندی، (شامل  
 ۳۷ مفتاح) تحریر سده ۱۳، ش ۱۰۳۳:  
 ۶۷۹ - مفتاح الفلاح: شیخ بهایی (پنج  
 نسخه) تحریر ۱۰۷۲ به بعد:-  
 ۶۸۰ - مفتاح الکرامه: سید جواد  
 عاملی، طهارت (۲ نسخه) ش ۴۴۷ و ۱۲۱۵:  
 ۶۸۱ - مقامع: کرمانشاهی، ش ۲۸۹:  
 ۶۸۲ - مقباس المصابیح: علامه مجلسی  
 (چهار نسخه):  
 ۶۸۳ - مقتل فارسی: ؟ ناقص، تحریر  
 سده ۱۱ و ۱۲، ش ۹۱۸:  
 ۶۸۴ - مقتل عربی: ؟ تحریر سده ۱۳،  
 ش ۱۱۱۹:  
 ۶۸۵ - مقدمه واجب: آقا حسین  
 خوانساری (۲ نسخه) ش ۴۲۳ و ۱۱۷۷:  
 ۶۸۶ - مقوم: ش ۵۵۸، مسخره تقویم  
 است:  
 ۶۸۷ - مناسک حج: مقدس اردبیلی  
 (فارسی) ش ۶۱۲:  
 ۶۸۸ - مناسک حج: ملا محمد جعفر  
 استرآبادی، تحریر ۱۲۶۲، ش ۱۲۱۰:  
 ۶۸۹ - مناسک حج: شیخ انصاری (۲  
 نسخه) ش ۵۶۵ و ۱۲۹۸:  
 ۶۹۰ - مناظره: ابن ابی جمهور احسانی

با یکی از اهل سنت هرات، تحریر ۱۳۲۰،  
 ش ۱۴۶۱:  
 ۶۹۱ - منافع و مضار و دفع المضار  
 (طب): امین الدوله اوتاجی، تحریر ۱۰۶۴،  
 ش ۱۴۳۵:  
 ۶۹۲ - المناهج الکافیة فی شرح  
 الشافیة (صرف، عربی): ابو یحیی زکریا  
 الانصاری الشافعی، ش ۳۶۶:  
 ۶۹۳ - مناهل: سید محمد مجاهد (دو  
 نسخه) ش ۶۱ و ش ۱۰۲۱، دومی بیع، تحریر  
 ۱۲۶۳:  
 ۶۹۴ - المنتخب من الاحادیث: از چهار  
 کتاب: کافی، صافی، وسائل و انوار نعمانیة،  
 تحریر ۱۳۰۰، ش ۱۴۱۱:  
 ۶۹۵ - منتخب انیس الصالحین: (دعا)  
 تحریر سده ۱۲ و ۱۳، ش ۳۸۰:  
 ۶۹۶ - منتخب تکمیل الصناعه  
 (عروض، فارسی): عطاء الله بن محمود  
 حسینی، تحریر سده ۱۳، ش ۶۷۲:  
 ۶۹۷ - منتخب الدعوات: ش ۶۹۲:  
 ۶۹۸ - منتخب المسائل: سید حسین  
 کوهکمری (رساله عملیه چاپی) و چند رساله  
 دیگر، ش ۸۹۱:  
 ۶۹۹ - منتخب هداية الطالبین: میر سید  
 حسن (رساله عملیه فارسی) ش ۱۴۳۰:  
 ۷۰۰ - منتخب هداية الطالبین: میر سید



طاهر بن محمد باقر موسوی باشد، تحریر دارد، ش ۱۱۶۸؛

۷۰۱ - منتقى الجمان: صاحب معالم، ناقص ش ۱۳۷؛

۷۰۲ - منشآت: میرزا مهدی خان (دو نسخه) ش ۹۵ و ۱۴۰۸؛

۷۰۳ - منشآت: فارسی (هفت نسخه متفرقه؟) تحریر سده ۱۱ به بعد؛

۷۰۴ - منطق الطیر: شیخ عطار (دو نسخه) ش ۷۹۸ و ۸۴۹ دومی تحریر ۱۰۱۹؛

۷۰۵ - منطق: ؟ ش ۶۹۳؛

۷۰۶ - منظومه: فارسی (پنج نسخه متفرقه؟) ش ۱۰۹۴، تحریر ۱۱۶۲ و ش ۳۹۲ و ۵۶۸ و ۸۱۵؛

۷۰۷ - منظومه در معانی بیان: تحریر ۱۲۶۰، ش ۵۸۲؛

۷۰۸ - منظومه در صرف: (عربی) ش ۳۹۲؛

۷۰۹ - منظومه در نحو: (عربی) ش ۳۹۲؛

۷۱۰ - منظومه در منطق: (عربی) ش ۱۳۲۱؛

۷۱۱ - منظومه در تجوید: جزری، تحریر ۱۱۹۷، ش ۸۸۷؛

۷۱۲ - منظومه در ارث: شاید از محمد

طاهر بن محمد باقر موسوی باشد، تحریر ۱۳۳۵، ش ۱۴۱۹؛

۷۱۳ - منظومه در کلام = نظم باب حاديعشر: محمد طاهر بن محمد باقر الموسوی،، تحریر ۱۳۳۵، ش ۱۴۱۹؛

۷۱۴ - منظومه فارسی: (خروج ضریب خزاعی) تحریر سده ۱۳، ش ۱۰۰۲؛

۷۱۵ - منظومه فارسی: (محمد حنفيه و قطران) تحریر سده ۱۲، ش ۴۱۶؛

۷۱۶ - منظومه فقهیه: سید بحر العلوم (دره) (پنج نسخه)؛

۷۱۷ - منظومه ذات الشفا فی سیرة المصطفی: جزری، ش ۱۴۷۰؛

۷۱۸ - منظومه طب: یوسفی، تحریر سده ۱۳، ش ۱۳۶۷؛

۷۱۹ - منظومه زاد المسافرین: هروی، ش ۱۲۲۰، شاید با کتاب قبلی یکی باشد؛

۷۲۰ - [کتاب] من لا يحضره الفقيه: شیخ صدوق (هجده نسخه) تحریر ۱۰۱۹ به بعد؛

۷۲۱ - منهاج النجاة: فیض کاشانی، تحریر ۱۲۲۵، ش ۹۴۰؛

۷۲۲ - منهاج الهدایة: حاجی کلباسی (۲ نسخه) ش ۱۲۷، چاپی و ش ۱۱۷۶، جلد اول، تحریر ۱۲۵۸؛

۷۲۳ - منهج الصادقین: ملا فتح الله

حسن (رساله عملیه فارسی) با قبلی فرق دارد، ش ۱۱۶۸؛

۷۰۱ - منتقى الجمان: صاحب معالم، ناقص ش ۱۳۷؛

۷۰۲ - منشآت: میرزا مهدی خان (دو نسخه) ش ۹۵ و ۱۴۰۸؛

۷۰۳ - منشآت: فارسی (هفت نسخه متفرقه؟) تحریر سده ۱۱ به بعد؛

۷۰۴ - منطق الطیر: شیخ عطار (دو نسخه) ش ۷۹۸ و ۸۴۹ دومی تحریر ۱۰۱۹؛

۷۰۵ - منطق: ؟ ش ۶۹۳؛

۷۰۶ - منظومه: فارسی (پنج نسخه متفرقه؟) ش ۱۰۹۴، تحریر ۱۱۶۲ و ش ۳۹۲ و ۵۶۸ و ۸۱۵؛

۷۰۷ - منظومه در معانی بیان: تحریر ۱۲۶۰، ش ۵۸۲؛

۷۰۸ - منظومه در صرف: (عربی) ش ۳۹۲؛

۷۰۹ - منظومه در نحو: (عربی) ش ۳۹۲؛

۷۱۰ - منظومه در منطق: (عربی) ش ۱۳۲۱؛

۷۱۱ - منظومه در تجوید: جزری، تحریر ۱۱۹۷، ش ۸۸۷؛

۷۱۲ - منظومه در ارث: شاید از محمد

کاشانی (۲ نسخه) ش ۲۴۵ و ۳۰۷:  
 ۷۲۴ - منهج الاجتهاد: برغانی (جلد سیزدهم شاید نسخه اصل باشد) تحریر ۱۲۴۵، ش ۳۶۹:  
 ۷۲۵ - منهج الأمامة: فارسی در شش فصل، تحریر سده ۱۳، ش ۳۹۳:  
 ۷۲۶ - منهج المقال: استرآبادی، تحریر ۱۲۵۴، ش ۲۰:  
 ۷۲۷ - منية المرید: شهید ثانی (۲ نسخه) ش ۸۶۳ و ۹۲۲، دومی تحریر ۱۰۰۷:  
 ۷۲۸ - منية اللیب فی شرح التهذیب: اعرجی، ش ۱۱۶۱:  
 ۷۲۹ - منية المصلی و غنية المبتدی: (فقه صلاة، ناقص) تحریر سده ۱۳، ش ۹۴۴:  
 ۷۳۰ - مواظ العارفين: دارای مقدمه و چهل اشراق و خاتمه (فارسی) تحریر سده ۱۳، ش ۳۲۹:  
 ۷۳۱ - تفسیر مواهب علیه: (تفسیر حسینی کاشفی) (۲ نسخه) ش ۱۷۹ و ۵۵۵، دومی با سرلوح زرین:  
 ۷۳۲ - موصل الطلاب الی قواعد الاعراب: خالد ازهری، تحریر ۱۲۱۷، ش ۴۶۲:  
 ۷۳۳ - موضح اسرار النحو (عربی): ابوطالب بن میر ابوتراب حسینی،

تحریر ۱۲۶۳، ش ۱۳۶۲:  
 ۷۳۴ - مهج الدعوات: ابن طاوس (۲ نسخه) ش ۲۶۴، تحریر ۱۲۵۰ و ش ۱۰۷۴، تحریر ۱۰۹۱:  
 ۷۳۵ - مهذب الجارح: ابن فهد، تحریر ۹۷۲، ش ۲۴:

### ن

۷۳۶ - نان و حلوا: شیخ بهای، ش ۱۳۶۳:  
 ۷۳۷ - نامه‌هایی به میرزا محمد علیخان غفاری از درباریان: قاجار، تحریر ۱۳۰۱، ش ۵۵۰:  
 ۷۳۸ - نبراس الضیاء: میرداماد(بداء) ناقص، ش ۱۰۴۳:  
 ۷۳۹ - نتایج الافکار: سید ابراهیم قزوینی، تحریر ۱۲۵۴، ش ۱۰۷۵:  
 ۷۴۰ - نثر اللثالی: طبرسی، ش ۹۲۶:  
 ۷۴۱ - نجات العباد: صاحب جواهر، تحریر ۱۲۶۷، ش ۶۷۳:  
 ۷۴۲ - رساله در نجوم: در ده فصل، عربی، ش ۹۸۱:  
 ۷۴۳ - رساله در نجوم: (چهار نسخه متفرقه) ش ۴۵۵ و ۵۷۲ و ۵۹۲ و ۱۰۱۳:  
 ۷۴۴ - نخبه: فیض کاشانی، تحریر ۱۱۴۴، ش ۱۰۹۱:

۷۵۹ - نور الهدی لمصاب سید الشهداء: شیخ محمد بن شیخ عبد علی آل طیار، عربی، ناقص، ش ۹۴۳؛  
 ۷۶۰ - نهاية الاصول: علامه حلی، جلد اول، تحریر سده ۱۳، ش ۵۴؛  
 ۷۶۱ - نهج البلاغه: (دو نسخه) ش ۴۸۳، تحریر ۱۱۰۸ و ش ۶۹۷، تحریر ۱۰۶۵؛  
 ۷۶۲ - رساله نیت: آقا جمال خوانساری، تحریر ۱۱۷۶، ش ۹۷۱؛  
 ۷۶۳ - تفسیر الواضح: عبدالکریم بن سید حسین حسینی مهربانی، تا سوره آل عمران، تحریر سده ۱۱، ش ۹۷؛

## و

۷۶۴ - وافی: فیض کاشانی (۶ نسخه) جلد اول و سوم و ششم و هفتم و مطاعم و مشارب؛  
 ۷۶۵ - وافیه الأصول: ملا عبدالله تونی (سه نسخه) ش ۹۵۶ و ۱۱۷۷ و ۱۴۲۵؛  
 ۷۶۶ - الوافیة فی شرح الکافیة: (نحو) تحریر ۹۲۳، ش ۷۷۱؛  
 ۷۶۷ - وجیزه شیخ بهایی: (سه نسخه) ش ۱۳۹۳، تحریر ۱۰۱۹ و ش ۱۰۴۱ و ش ۵۴۰؛  
 ۷۶۸ - وجیزه صفی آباده ای: (رساله

۷۴۵ - نخبة الاصول: محمد بن علی بن محمد اسماعیل نوری، تحریر ۱۲۴۱، ش ۱۲۵۳؛  
 ۷۴۶ - نخبه: حاجی کلباسی (رساله عملیه فارسی) تحریر ۱۲۴۵، ش ۱۲۶۷؛  
 ۷۴۷ - نصاب الصبیان: (هشت نسخه)؛  
 ۷۴۸ - نصاب مثلث:؟ تحریر ۱۳۲۰، ش ۵۶۶؛  
 ۷۴۹ - نصاب مثلث: و....؛  
 ۷۵۰ - نصاب عربی به فارسی: هر دو تألیف علی بن علینقی زنجانی، ش ۵۹۸؛  
 ۷۵۱ - نصایح: شیخ عطار، ش ۷۹۸؛  
 ۷۵۲ - نظم اللثالی: (تجوید) ش ۱۴۴۶؛  
 ۷۵۳ - نظم اللؤلؤ (منظومه است): اسحاق افندی، تحریر ۱۲۲۷، ش ۱۲۹۲؛  
 ۷۵۴ - نفائس الفنون: (دو نسخه) ش ۳۶، تحریر ۱۰۸۳ و ش ۲۶۶ يك قطعه از آن؛  
 ۷۵۵ - نفحات الانس: جامی (دو نسخه؟) ش ۴۲۰، تحریر ۹۴۰ و ش ۴۵۳؛  
 ۷۵۶ - نقد الرجال: تفرشی (دو نسخه؟) ش ۶۴۴، تحریر ۱۱۳۲ و ش ۱۴۷۸، تحریر ۱۲۱۴؛  
 ۷۵۷ - نکت: شیخ مفید؟ ش ۱۴۷۵؛  
 ۷۵۸ - نورالأنوار فی علم الاحجار: مظفر علیشاه، تحریر سده ۱۳، ش ۱۲۶۰؛

- ۷۷۷ - هدایة الانام (رساله عملیه):  
محمد تقی بن علی محمد نوری (ظاهراً پدر  
حاجی نوری) ش ۱۴۵۹:
- ۷۷۸ - هدایة الطالبین (رساله عملیه  
فارسی): مهدی بن حاجی کلباسی، تحریر  
۱۲۷۳، ش ۱۳۹۶:
- ۷۷۹ - هدایة المسترشدین در عقائد:  
محمد بن محمد زمان اصفهانی بن حسین بن  
رضا بن حسام الدین، تحریر ۱۱۶۰،  
ش ۱۳۴۸:
- ۷۸۰ - هندسه جدید: ش ۱۲۷۰:
- ۷۸۱ - هیئت فارسی: یا فارسی هیئت،  
ش ۸۸۸:

## ی

- ۷۸۲ - یادداشت‌های سیاسی: مربوط به سال  
۱۳۰۵ شمسی، ۳۲ برگ، ش ۳۵۱ (لایحه  
تغییر سلطنت و مذاکرات مجلس):
- ۷۸۳ - یوسف و زلیخا: جامی (منظومه)  
سه نسخه) ش ۵۲۲ و ۸۷۹ و ۹۶۴.

- عملیه فارسی) ش ۸۵۹، وی شاگرد حجة  
الاسلام شفتی بوده:
- ۷۶۹ - وسائل الشیعه: شیخ حرّ عاملی  
(دو نسخه) صلاة، ش ۳۱ و تا حج، ش ۱۷۸،  
تحریر ۱۰۹۲:
- ۷۷۰ - وسیلة النجاة: ملا احمد نراقی  
(رساله عملیه فارسی) تحریر ۱۲۴۰،  
ش ۷۰۴:
- ۷۷۱ - تاریخ و صاف: ش ۱۸، تحریر  
۱۲۶۶:
- ۷۷۲ - وصیة ابی حنیفه: ش ۹۷۳:
- ۷۷۳ - وصیة العارفين: ش ۱۲۹۲:
- ۷۷۴ - وقایة الروایة فی مسائل الهدایة:  
(فقه عامه) تحریر ۱۱۹۶، ش ۶۰۴:

## ه

- ۷۷۵ - هادی المضلین در يك مقدمه و پنج  
باب و خاتمه: میرزا محمد ولیانی (فارسی)  
تحریر سده ۱۳، ش ۹۹۸:
- ۷۷۶ - الهدایة فی النحو: (دو نسخه)  
ش ۸۲۱ و ۸۱۰:

## فهرست صد نسخه خطی

### دیگر از کتابخانه

## آیت الله العظمی گلپایگانی

(رضوان الله تعالی علیه)

- ۱ - شرح مفاتیح: فیض از آقا باقر بهبهانی، (جلد دوم)؛
- ۲ - المستطرف: تحریر ۱۲۷۷؛
- ۳ - بحار الأنوار: (جلد دوم)، تاریخ تألیف جلد دوم ۱۰۷۷، تحریر سده ۱۳؛
- ۴ - مفتاح الكرامة: (از لقطه تا مساقاة)، تحریر ۱۲۵۴؛
- ۵ - فقه عامه؛
- ۶ - رشحات عین الحیاة: ملا حسین کاشفی، تحریر ۱۲۱۲، تألیف ۹۰۹؛
- ۷ - سؤال و جواب [فقهی]: حجة الاسلام شفتی، تا کتاب دیات؛
- ۸ - كشف الغمة اربلی: تحریر احمد بن محمد مازندرانی در ۱۰۵۳ در مکه از روی نسخه‌ای که به خط علامه حلّی بوده و

حواشی از کفعمی دارد و در حاشیه کفعمی از کتاب «رفع الملامة عن علی فی ترکة للأمامة بالسيف» تألیف علی بن عبدالحسین بن سلطان الموسوی الحسینی و کتاب «الانوار المضيئة» سید بهاء علی بن عبد الحمید الحسینی نام برده شده است.

۹ - عیون الأصول: محمد تقی بن محمد برغانی، که در ده ماه در سال ۱۲۳۸ تألیف شده است؛

۱۰ - صحیح بخاری: تحریر سال ۱۰۰۰، (جزء اول)؛

۱۱ - ترجمه فارسی مختصر نافع: محقق حلّی از محمد باقر بن محمد تقی تاریخ تألیف ۱۰۱۰؛

۱۲ - وافی: جلد اول، تحریر ۱۰۷۵؛

۱۳ - کافی: تا پایان کتاب العشرة، تحریر ۱۰۶۳، با حواشی از نظام الدین علی موسوی؛

۱۴ - کافی: از نکاح تا پایان فروع، تحریر ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵؛

۱۵ - کافی: از طهارت تا جهاد، تحریر محمد نصیر بن حاجی افضل بیک اخ الخلیل بن غازی القزوینی در ۱۰۷۳؛

۱۶ - بشری الوصول: ممقانی، جلد دوم، تحریر ۱۲۹۲؛

۱۷ - تحفه حکیم مؤمن: تحریر ۱۲۳۶؛

- ۱۸ - صحیح بخاری: جلد اول، تحریر سده ۱۳؛
- ۱۹ - المواهب السنیه: بروجردی (شرح درّه بحر العلوم) جلد دوم، تاریخ تألیف جلد دوم ۱۲۶۹؛
- ۲۰ - فتح القریب فی شرح شواهد مغنی اللیب: جلال الدین سیوطی، تحریر سده ۱۱ و ۱۲؛
- ۲۱ - نهایة الأحکام: علامه حلی، از طهارت تا بیع، تحریر ۱۲۴۰؛
- ۲۲ - مجموعه‌ای شامل: اصول دین میرزای قمی و علاج الاسقام و دفاع الآلام محمد علی بن محمد رضا خراسانی و زاد المسافرین محمد مهدی بن علینقی الشریف الطیب؛
- ۲۳ - بحار الأنوار: جلد ۲۳، تحریر سده ۱۳؛
- ۲۴ - آتشکده آذر: تحریر سده ۱۲ و ۱۳؛
- ۲۵ - دستور العلاج: سلطانعلی خراسانی گنابادی (فارسی)، تاریخ تألیف ۹۳۳، تحریر ۱۰۳۳ ظ؛
- ۲۶ - شرح قانون بوعلی: محمود بن مسعود شیرازی، تحریر سده ۱۱؛
- ۲۷ - دیوان واقف: تحریر ۱۲۱۱؛
- ۲۸ - کنز الأصول: فقه عامه است،

- تحریر ۸۰۵؛
- ۲۹ - کنز الدقائق: فقه عامه است، ابوالبرکات عبدالله بن احمد بن محمود نسفی؛
- ۳۰ - مثنوی ملای رومی: تحریر علی بن ابراهیم بن احمد، نسخه‌ای قدیمی است؛
- ۳۱ - شرح مجمع البحرین: فقه عامه ظ، متن و شرح از یک مؤلف است، تحریر سده هشتم ظ؛
- ۳۲ - مثنوی ملای رومی: تحریر ۱۰۹۸، با شش سر لوح زین؛
- ۳۳ - اخلاق جلالی = لوامع الاشراف، تحریر ۱۰۶۵، تألیف ملا جلالی دوانی؛
- ۳۴ - تهذیب: شیخ طوسی، طهارت و صلاة، تحریر سده ۱۱؛
- ۳۵ - شرح طوابع الانوار بیضاوی: محمود اصفهانی (مؤلف شرح تجرید قدیم)، تحریر سده ۹ و ۱۰؛
- ۳۶ - شرح مقاصد: یا شرح مواقف ظ، تحریر سده نهم؛
- ۳۷ - کیمیای سعادت: غزالی بخشی از آن است، تحریر سده ۱۱، با سرلوح زین در پایان؛
- ۳۸ - شرح مفتاح العلوم: تألیف: ۸۰۳، تحریر سده نهم ظ؛
- ۳۹ - نهایة الأحکام: شیخ طوسی، تا

ترجمه احادیث است؛

۵۱ - تاریخ عالم آرای عباسی: تحریر  
۱۲۶۲؛

۵۲ - غنی و منی: حکیم رضی الدین،  
تحریر ۱۱۰۸؛

۵۳ - دیوان ظهوری؛

۵۴ - دیوان بیدل؛

۵۵ - روض الجنان: شهید ثانی ظ، صلاة  
است، از ملا محمد سراب حاشیه دارد؛

۵۶ - حاشیه مدارك: آقا باقر بهبهانی، تا  
صلاة مسافر؛

۵۷ - كامل الصناعة: (طب) از علی بن  
عباس الفارسی المتطبیب، نسخه قدیمی  
است، جلد اول؛

۵۸ - مهج الدعوات: ابن طاووس،  
تحریر سده ۱۱؛

۵۹ - احتجاج: طبرسی، تحریر ۱۰۷۱؛

۶۰ - جوامع الجامع: طبرسی،  
تحریر ۱۰۹۷؛

۶۱ - کافی: کلینی تا کتاب العشره،  
تحریر ۱۰۹۵؛

۶۲ - حیرت الابرار: (ترکی) از امیر شیر  
نوائی و فرهاد و شیرین (ترکی) همو، تحریر  
سده ۱۱؛

۶۳ - مختصر تذکره علامه حلی: شاید  
تألیف جمال الدین احمد بن عبدالله بن

مکاسب محرمه، تحریر ۹۹۱؛

۴۰ - اخلاق شمسیه: (فارسی) تألیف  
حسن بن روزبهان شیرازی؛

۴۱ - دیوان آقا محمد متخلص به  
عاشق، تحریر ۱۱۹۷، با سرلوح زرین؛

۴۲ - انتصار: سید مرتضی، تحریر سده  
۱۰ و ۱۱؛

۴۳ - ابواب الجنان: قزوینی، جلد اول،  
تحریر ۱۰۹۲؛

۴۴ - شرح قواعد: علامه حلی، آغاز  
نکاح: مقتضی کلام اهل اللغة؛

۴۵ - الانوار لعمل الابرار: (فقه عامه)  
تحریر سده نهم و دهم؛

۴۶ - مبسوط: شیخ طوسی، از آغاز تا  
کتاب الصلح، شاید تحریر سده هشتم باشد،  
تملك شیخ حسن بلاغی دارد، رحلی کوچک؛

۴۷ - شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید،  
جزء شانزدهم تا بیستم، تحریر ۱۰۶۶؛

۴۸ - شرح فقیه: فارسی، مجلسی اول، تا  
آخر صلاة، تحریر ۱۰۷۰؛

۴۹ - مسالك: شهید ثانی ظ، تا پایان  
کتاب قضا، تحریر ۱۳۰۴ با تملك  
عبدالکریم الزین العاملی ۱۳۲۱ و محمد رضا  
الزین العاملی ۱۳۳۳؛

۵۰ - شمس الضحی: تألیف میر شمس  
الدین فقیر و در مکتون، همو، هر دو نظم و

محمد المتوج البحرانی باشد؛

۶۴ - جبل المتین: شیخ بهائی، تحریر  
سده ۱۱؛

۶۵ - دیوان نسیم شمال: تحریر ۱۳۴۳؛

۶۶ - خمسۀ نظامی: تحریر ۱۱۰۲؛

۶۷ - مصباح کفعمی: تحریر سده ۱۱ و

۱۲؛

۶۸ - مثنوی ملای رومی: تحریر سده

۹ و ۱۰؛

۶۹ - مجموعه‌ای شامل: دیوان عرفی و

دیوان صائب و دیوان قدسی و روضة الانوار

خواجوی کرمانی و فرهاد و شیرین (خلد

برین) وحشی و ساقی نامه صوفی و دیوان

هلالی. برخی از این چند کتاب تمام و کامل

و بعضی از آنها ناقص است.

تحریر همه این مجموع ۱۰۷۳؛

۷۰ - شرح تهذیب الوصول علامه حلی:

جمال الدین جرجانی، تاریخ تألیف ۹۲۶،

تحریر سده ۱۳؛

۷۱ - چهل حدیث در فضیلت زیارت

امام رضا(ع): منقول از کتابهای شیخ

صدوق، مؤلف در زمان صفویه بوده و شرح

جعفریه دارد روی نسخه نوشته «منتخب

عیون اخبار الرضا» و شاید این، نام کتاب

باشد؛

۷۲ - مجموعه‌ای شامل: رساله در علم

بديع و تقریب المرام فی ترجمۀ تهذیب

الكلام تألیف حدود ۱۲۶۰ و تشریح الافلاك

شیخ بهایی و رساله اسطرلاب او (هفتاد

باب) و بخشی از يك كتاب در علم خطوط

(شاید از نفائس الفنون باشد) و قصائد

عربی و بخشی از يك كتاب ادبی؛

۷۳ - شرح مختصر الأصول: حاجبی

تاریخ تألیف شرح: ۷۳۴، تحریر سده ۱۱؛

۷۴ - ضیاء العین فی مصیبة الحسين:

ضیاء الدوله محمد رحیم میرزا (در ذریعه

۱۲۵/۱۵ یاد شده) و ترجمه ارشاد شیخ

مفید علی بخشی بن اسکندر بن عباس شاه

بن فتحعلی شاه، تاریخ تألیف ۱۲۹۵؛

۷۵ - دیوان سید نسیمی: سید عماد

الدین شیرازی بغدادی حروفی از سده هشتم

ظ؛

۷۶ - حاشیۀ تفسیر بیضاوی: ابوطالب

بن میرزا بیک الموسوی الفندرسکی از نواده

میرفندرسکی، تحریر سده ۱۱ و ۱۲؛

۷۷ - مصابیح الأصول: احمد بن

عبدالله خوانساری دولت آبادی ملایری از

شاگردان شریف العلماء؛ تاریخ تألیف

۱۲۷۵، تحریر ۱۲۷۵؛

۷۸ - کنز العرفان: فاضل مقداد، تحریر

۱۰۴۸؛

۷۹ - شرح وافیه تونی: سید محسن



اعراجی (الوافی) تألیف ۱۱۹۶، تحریر ۱۲۲۱:

۸۰ - محبّة البیضاء: فیض کاشانی

(ربع مهلکات) تحریر ۱۲۴۲:

۸۱ - بشری الوصول ممقانی: ظ ۲۰۰

برگ:

۸۲ - دیوان سعدی: بخشی از غزلیات،

تحریر سده ۱۲:

۸۳ - دیوان آقا محمد: متخلص به

عاشق، تحریر سده ۱۳:

۸۴ - جنگ: شامل اشعاری از حاج

محمد حسین مستوفی ترشیزی متخلص به

عاشق و اشعاری از حاج محمد خلیل

متخلص به صها و هاتف و قضایی یزدی و

محتشم و ترجیع بند شهاب و غیره، این

جنگ را سید ابوطالب حسین خراسانی

قائینی گردآوری کرده است تحریر ۱۲۹۰ و

اشعاری نیز از خود او در این جنگ هست:

۸۵ - لطیفه غیبی: تألیف محمد بن

محمد دارابی، شرح اشعار حافظ است:

۸۶ - غایة الوصول الی شرح لبّ

الاصول: متن و شرح از شیخ زکریا انصاری

شافعی، تاریخ تألیف ۹۰۲، تحریر ۱۲۹۸،

لبّ الأصول خلاصه جمع الجوامع سبکی

شافعی متوفای ۷۷۱ است:

۸۷ - مجموعه‌ای شامل: رساله اجتهاد و

اخبار آقا باقر بهبهانی و منظومه منهج

السلامة (که در ذریعه یاد شده) و فوائد

بحرالعلوم ظ:

۸۸ - ایقان: از کتب بهایی‌ها است:

۸۹ - حاشیه سیدمحمد کاظم یزدی بر

مکاسب شیخ انصاری: (نوشته‌ای از

صاحب وقایه به خط او در این نسخه هست):

۹۰ - دیوان میرزا حسین سیمری:

متخلص به محزون، شامل مغنی نامه و ساقی

نامه، ناظم در ۱۲۹۵ زنده بوده است:

۹۱ - شرح لوائح جامی: مؤلف، شاگرد

شیخ محمد حسن بوده که او را پیر دستگیر

خود خوانده است، تحریر سده ۱۱ ظ:

۹۲ - حاشیه هروی بر شرح کبیر و

توضیح القوانین محمد حسین بن بهاء الدین

قمی. (حاشیه قوانین میزای قمی است):

۹۳ - ترجمه بشارات الشیعة خاجوی:

محمد ابراهیم بن محمد باقر نجم آبادی.

۹۴ - مجموعه‌ای شامل رساله در حرمت

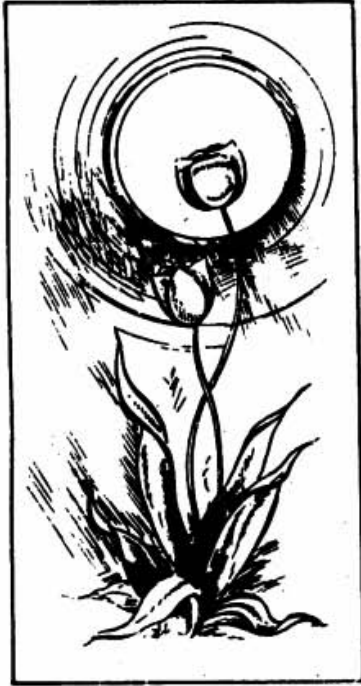
نماز جمعه ملا حسنعلی بن عبدالله تستری

متوفای ۱۰۷۵ و حدیث قدسی (چهل سوره)

و صحف ادرسیه:

۹۵ - شرح صغیر صاحب ریاض: (اخیراً

چاپ شده است):



۹۶ - مجموعه‌ای شامل: رساله اصول  
فقه و آداب المتعلمین و رساله در ارث و  
رساله در قبله و رساله در غیبت امام  
زمان (عج) تألیف ۹۵۲ و رساله در نماز  
جمعه؛

۹۷ - البارع فی النجوم (در کشف  
الظنون یاد شده است) و البرق الساطع  
مختصر آن است؛

۹۸ - الدرر المنشورة: سید عبدالله شبّر در  
اخلاق و مواعظ؛

۹۹ - جنگ فارسی: شامل شرح حال و  
خواب‌ها و اشعار حسین بن رحیم  
خان... کریمخان به قلم خود او؛

۱۰۰ - تحفة الوجود: مجد الاشراف در  
پاسخ سؤال‌های محمد خان لك سلماسی، و  
رساله یوسفیه پرویز سلماسی در باره اینکه  
ایمان تقلیدی بی شهود ایمان نیست، تألیف  
و تحریر سده ۱۴.





# انقلاب فرهنگی

## و اسلامی شدن

### رشته‌های علمی

اکبر میرسپاه

مقاله‌ای که ملاحظه می‌کنید، اجمالی است از بحثی مفصل که باید به صورت کتابی مستقل و یا مقالاتی مسلسل تحریر شود، اما از آنجا که طرح اجمالی آن نیز می‌تواند برای کسانی که دست اندرکار این مباحث هستند، مفید باشد و ضمناً نیاز شدیدی که به انتشار این گونه مطالب احساس می‌شود، موجب شد که به نشر آن اقدام شود.



نگارنده اذعان دارد بسیاری از قسمت‌های مقاله باید با توضیح و تفصیل همراه باشد اما توفیق به نگارش همین اندازه را غنیمت می‌شمارد و خداوند را سپاس می‌گزارد.

اکبر میرسپاه

این مهم که «آیا اسلامی شدن يك رشته علمی ضرورتی دارد یا اصلاً دارای معنی صحیحی هست یا نه؟» مسأله‌ای است که کم و بیش و گاه و بی‌گاه ذهن دانشمندان مسلمان را به خود مشغول داشته و هم اکنون نیز مورد توجه است.

در باره آغاز این مسأله تاریخ مشخصی را نمی‌توان یاد کرد و همین قدر می‌توان گفت که در اواخر دوره قاجاریه بعضی از رجال ایران تصمیم به ترویج علوم رایج در غرب، گرفتند.<sup>۱</sup>

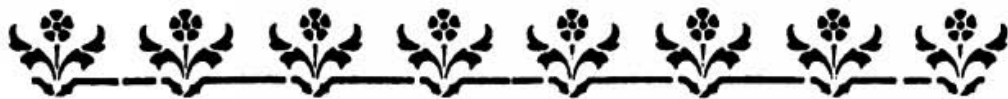
با مطرح شدن تدریجی رشته‌های علمی مزبور، که روش تجربی تقریباً تنها روش مقبول در آنها بود، کم کم این مسأله در ذهنها جوانه زد که: ما مسلمانان از آن نظر که مسلمانیم در برابر این علوم چه وظیفه‌ای داریم؟ آیا مانع رواج آنها شویم، یا کاری به آنها نداشته باشیم؟ و یا در رواج آنها بکوشیم؟ آیا این علوم به همین صورت باید پذیرفته شوند یا باید اول اسلامی شوند و آنگاه رواج یابند؟ آیا ممکن است آنها را اسلامی کرد یا سخن از اسلامی نمودن آنها، سخنی بی معنی است؟



با اندکی دقت روشن می‌شود که اساس مطلب عبارت است از اینکه آیا علم حسّاسیتی نسبت به مسلمان بودن عالم دارد یا ندارد؟ و اصولاً آیا علم هم به اسلامی و غیر اسلامی تقسیم می‌شود و یا این فقط علما هستند که به مسلمان و غیر مسلمان تقسیم می‌شوند و علم را با هیچ يك کاری نیست؟ باری این تفکر همواره ادامه داشت اما به جهت آنکه جناحهای مسلمان سلطه نداشتند اختلاف نظر در این مسأله عملاً اهمیتی نداشت و جلب توجه نمی‌کرد و جدی گرفته نمی‌شد.

با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی به رهبری يك فقیه، فیلسوف، اخلاقی، عارف مسلمان یعنی حضرت امام خمینی - قدس سره - و حاکمیت اسلام، تصمیم بر این شد که بتدریج در همه شئون کشور این حاکمیت گسترش یابد. در همین راستا بود که مجدداً این مسأله مطرح شد اما این بار بسیار جدی و پر حرارت و نقطه اوج آن به تعطیل کشیده شدن دانشگاه‌ها در سراسر کشور و صدور فرمان تاریخی امام امت - قدس سره - جهت تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی در بیست و سوم خرداد هزار و سیصد و پنجاه و نه بود.

در میان دامنه وسیع فعالیت‌های ستاد، تغییر بنیادین و تجدید نظر و بازسازی متون و منابع درسی، اهمیت ویژه‌ای داشت و در واقع اساس تحولات بنیادی دیگر به شمار می‌رفت و درست در همینجا بود که آن مسأله با شدت مطرح شد. اکنون پس از گذشت حدود سیزده سال، همان مسأله



هنوز و تقریباً با همان شدت مطرح است و متأسفانه این جناح بندی در میان دانشمندان مسلمان، موجب القای شبهاتی برای مبتدیان گشته و عده‌ای را نیز در سردرگمی و حیرت غوطه‌ور ساخته است.

از آنجا که تعیین موضع در این مسأله نقش بسیار مهم و اساسی در انقلاب فرهنگی دارد و انقلاب فرهنگی ما اساس انقلاب اسلامی ما را تشکیل می‌دهد، پس بر هر دانشمندی فرض است در حد استطاعت خویش در حل این مشکل و پاسخ روشن به سؤال مذکور بکوشد.

در این نوشته با کمال تواضع و با اقرار به نارسایی قلم و داشتن بضاعت مزجات، کوشش شده است در طریق وصول به هدفی که ذکر شد گامی برداشته شود تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

### مفاهیم محوری

در آغاز باید مفاهیم محوری بحث را مشخص کنیم. برای تعیین آنها به مختصرترین تعبیر از مسأله می‌نگریم که بدین صورت است:



«آیا علم به اسلامی و غیر اسلامی تقسیم

می‌شود؟»

بنابراین مفاهیم محوری عبارتند از: ۱ - علم ۲ - اسلامی ۳ - تقسیم.

تعبیر «غیر اسلامی» نیز چون نفی اسلامی است، با روشن شدن مفهوم «اسلامی» روشن می‌شود:

۱ - علم

اگر به تناسب حکم و موضوع توجه کنیم، پی می‌بریم مسلماً از این واژه در اینجا علم حضوری مراد نیست و فقط سخن در نوع حصولی آن است؛ اما می‌دانیم که همین علم حصولی دارای اصطلاحات مختلفی است که از نظر وسعت و ضیق شمول مفهومی، بسیار متفاوت می‌باشد، بنابراین وسیعترین اصطلاح، حتی به يك قضیه، علم اطلاق می‌شود. همین که يك قضیه مشتمل بر حکمی است و از وراء خود حکایت می‌کند، کافی است که بر آن «علم» اطلاق کنیم.

باز مسلم است که چنین اصطلاحی از علم در اینجا مراد نیست اما اینکه کدام اصطلاح مراد است گاه آن را منحصر در اصطلاح پوزیتویست‌ها می‌کنند و گاه وسیعتر از آن مراد می‌شود به نظر می‌رسد که هیچ اشکالی ندارد همین مفهوم وسیعتر را اراده کنیم و چنین بگوییم: علم عبارت است از: مجموعه‌ای از قضایا که دارای محوری واحدند و با



یکدیگر تناسب دارند و در نتیجه يك منظومه معرفتی را تشکیل می‌دهند. بنابراین علم هویتی مجموعی دارد و باید آن را به صورت يك جریان نگریست.

## ۲ - اسلامی

«اسلامی» یعنی منسوب به اسلام و می‌دانیم که در نسبت، ادنی مناسبت کافی است یعنی همین که يك نحو ارتباط - به هر شکل که باشد - وجود داشته باشد کفایت می‌کند.

با مطرح شدن تدریجی  
رشته‌هایی که فقط روش  
تجربی دارند کم کم این مسأله  
در ذهنها جوانه زد که:  
ما مسلمانان از آن نظر که  
مسلمانیم در برابر این علوم چه  
وظیفه‌ای داریم؟  
آیا مانع رواج آنها شویم؟  
آیا باید اول اسلامی و بعد  
پذیرفته شوند؟ یا... و...

حال وقتی منظومه‌ای معرفتی را اسلامی می‌شماریم،  
نفس این تعبیر چندان مؤونه‌ای لازم ندارد؛ چه همینکه مطرح





کنندگان آن مسلمان باشند، مجوز تعبیر حاصل است و یا همینکه مطالب آن مورد پذیرش اسلام باشد و یا محتوایش مؤید مطالبی از اسلام باشد و امثال اینها که خلاصه آن ادنی مناسبت را تأمین کند، این توصیف اشکالی ندارد.

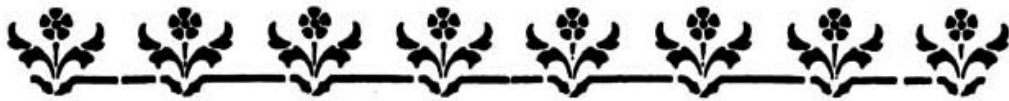
اما اینکه آیا ما در این مسأله، می‌خواهیم به ادنی مناسبت اکتفا کنیم یا چیزی بیش از آن را مد نظر داریم، چیزی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

بنابراین، کسانی که از صرف توصیف يك علم به «اسلامی» بر می‌آشوبند و فکر می‌کنند این توصیف مؤونه بسیار می‌خواهد، بر صواب نیستند.

### ۳ - تقسیم

هر چند مفهوم تقسیم روشن است، اما باید توجه داشت که تقسیم يك وقت در خارج از ذهن انجام می‌گیرد که بر آن تفکیک و تجزیه اطلاق می‌شود و گاهی در ذهن صورت می‌گیرد که بر آن تحلیل اطلاق می‌شود. در مسأله‌ای که مورد بحث است، مراد از تقسیم همین صورت دوم آن است چه سخن بر سر تقسیم يك رشته معرفتی است.

اگر در مطلبی که ذکر شد اندکی دقت شود، این نکته نیز به دست می‌آید که: اصلاً این بحث يك بحث معرفت شناختی است پس در برابر آن نفیاً و اثباتاً باید از این دیدگاه موضع گرفت.



## تنقیح محلّ نزاع

ممکن است به ذهن چنین آید که اگر محلّ نزاع خوب مورد توجه قرار گیرد، اصل نزاع از میان بر می‌خیزد و معلوم می‌شود در آن حدّی که واقعاً تقسیم علم ادّعا می‌شود، طرفین توافق دارند. بنابراین نزاع در این مسأله نزاعی لفظی است؛ اما واقع، از این قرار نیست، هرچند نمی‌توان انکار کرد که در میان منازعین افرادی یافت می‌شوند که نزاع آنان لفظی است.

مورد اختلاف دقیقاً عبارت است از: رنگ گرفتن علم (نه رنگ داشتن علما) از بینش اسلامی، به گونه‌ای که این هویت مجموعی، از هویت‌های مجموعی دیگر کاملاً متمایز شود.

بنابراین حتی اینکه بعضی از بزرگان با طرح این مطلب که در نسبت، ادنی مناسبت کافی است پس جای این همه بحث و مجادله نیست؛ در واقع می‌خواهند با تخفیف دادن ادّعا، کدخدایان نزاع را فیصله دهند و این نمی‌تواند مورد قبول باشد.

موضع این نوشتار

به نظر چنین می‌آید که مثبتین بر صواب باشند و نافین



تقسیم و توصیف علم به اسلامی و غیر اسلامی خطایی  
خطرناک مرتکب شده‌اند.

### تبیین موضع

اگر سخن در بارهٔ تك قضیه‌ای در ذهن بود، بحث، مسیری  
دیگر پیدا می‌کرد اما باید توجه داشت که سخن در بارهٔ علمی  
است که هویت مجموعی دارد، منظومه‌ای معرفتی است و به  
صورت يك جریان می‌باشد. چنین چیزی هرگز نمی‌تواند  
صرفاً مجموعه‌ای از بدیهیات باشد و دیگر هیچ، اگر  
می‌توانست چنین باشد باز بحث، مسیر دیگری می‌یافت.

با پیروزی شکوهمند انقلاب  
اسلامی... این مسأله این بار  
بسیار جدی و پر حرارت مطرح  
شد و نقطه اوج آن، به تعطیل  
کشیده شدن دانشگاه‌ها در  
سراسر کشور بود.

چنین چیزی مبادی دارد و مسائلی. مسائل آن (آنهايي  
را که دقیقاً بتوان مسأله نامید نه مسامحه) قطعاً بدیهی



نیستند.

مبادی آن به دو بخش تقسیم می‌شود: تصویری و تصدیقی، ما را فعلاً در این مجال با بخش نخست کاری نیست اما برای توجه به چگونگی بخش دوم ذکر مقدمه‌ای کوتاه ضروری است:

بعضی از علوم از نظر طبقه بندی از علوم پایه محسوب می‌شوند. منظور از علوم پایه علمی هستند که خود بر علمی دیگر تکیه ندارند در حالی که علوم دیگر به گونه‌ای بر آنها متکی هستند مانند منطق، شناخت شناسی و فلسفه.

در برابر، علوم دیگری هستند که در عین اینکه ممکن است پایه برای بعضی دیگر باشند، خود بر پایه علمی دیگر استوارند؛ مثل فیزیک، شیمی، زیست شناسی.

اکنون - در باره اینکه مبادی تصدیقیه یک علم از چگونه قضایایی تشکیل شده‌اند - می‌گوییم: باید دید آن علم از کدام دسته است اگر از دسته علوم پایه بود البته همه مبادی تصدیقیه آن بدیهی است و الا ترکیبی از بدیهیات (اصول متعارفه) و اصول موضوعه است.

پس تنها مبادی تصدیقیه علوم پایه صد درصد بدیهی هستند و هیچ علمی نیست که سرا پا بدیهی باشد دیگر آنکه بر فرض بدیهی بودن یک مجموعه، باز سخن بر سر ترکیب اجزای آن و کیفیت استنتاج از آنها باقی است؛ زیرا این بخش نیز در غیر شکل اول، از بداهت برخوردار نیست. این



سخن لوازمی دارد که ما را به مقصود هدایت می‌کند:  
۱ - چون هیچ علمی یافت نمی‌شود که در همهٔ وجوه  
و اجزایش بدیهی باشد، پس هر علمی را باید از طریق  
تحصیل واجد شد و در مورد هیچ علمی به جهتی که ذکر شد،  
اشکال تحصیل حاصل، مطرح نمی‌شود. حال که چنین است  
می‌گوییم:

تحصیل علم يك سلوك است؛ سلوکی عینی با قوای  
ادراکی، در ذهن و در عمل. و عمل پیوسته مسبوق به انگیزه  
است. و انگیزه به بینشهای بنیادین وابسته است، پس با  
تحول بینشهای بنیادین، انگیزه‌ها، متحول می‌شوند و با  
تحول انگیزه‌ها، نحوهٔ سلوك متحول، می‌گردد و با تحول  
نحوهٔ سلوك، نحوهٔ تحصیل علم تغییر می‌کند. به همین جهت  
هم هست که دیده می‌شود رو آوردن به يك علم و یا رشد  
بخشهای مختلف يك علم با تفاوت بینشهای بنیادین، متفاوت  
می‌شود. این مطلب با توجه به تاریخ علوم و جغرافیای  
پیدایش و بالندگی آنها، بخوبی قابل فهم است و ما فعلاً  
برای رعایت اختصار از پرداختن به آنها صرف نظر می‌کنیم.

۲ - هیچ علمی نیست که در طبقه بندی علوم، بی  
طبقه باشد. پس یا در طبقات فوقانی قرار دارد یا در طبقات  
زیرین. اگر به صورت اول باشد، قطعاً ابتدای منطقی و  
معرفت شناختی بر طبقات زیرین دارد. بنابراین هر مکتبی  
در طبقات زیرین شکل گیرد و یا انتخاب شود، در طبقات  
زیرین تأثیر گذاشته و آنها را در حال و هوای خود نگه خواهد



داشت.

و اما علوم پایه، نیز به گونه‌ای متأثر از علوم بعد از خود هستند؛ بدون آنکه چنین تأثیری مستلزم دور باطل باشد، این قسمت از بحث را با آنکه نیاز به بسط و شرح دارد، از بسط و شرح آن می‌گذریم و همین قدر می‌گوییم که نحوه تأثر می‌تواند به گونه‌های مختلفی باشد مانند: پدید آمدن مسائل جدید در علوم پایه و در نتیجه گسترش یافتن آنها؛ پدید آمدن بعضی از بصیرتها و تنبّه‌ها که به برکت آنها بعضی از خطاها در علوم پایه کشف و در نتیجه تصحیح می‌گردد؛ تأیید بعضی از مطالب علوم پایه و در نتیجه راسختر شدن عقیده در باره آنها که موجب جدی گرفتن آنها و بیشتر کار کردن روی آنها و تحصیل علم به لوازم دورتر و طبعاً رشد بیشتر آن بخش می‌شود؛ و...

**تغییر بنیادین و تجدید نظر و  
بازسازی متون و منابع درسی،  
اهمیت ویژه‌ای دارد**

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که علم پایه‌ای مثل منطق یا فلسفه، تقسیم به اسلامی و غیر اسلامی شود، در حالی که می‌دانیم از نظر طبقه‌بندی، منطق و فلسفه قبل از معارف دینی قرار می‌گیرند.

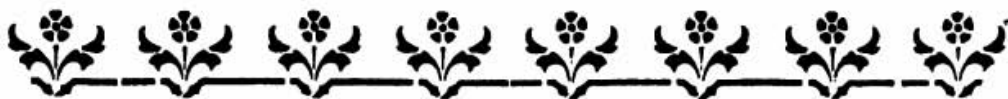
ولی ما فعلاً با علوم پایه کاری نداریم و برای همین



جهت، توجه را بر روی علوم مذکور در فوق متمرکز می‌کنیم: به گونه‌ای که بحث سوق داده شد، به نظر می‌رسد برای خواننده عزیز، قبول جواز تقسیم علوم یاد شده به اسلامی و غیر اسلامی، امر مشکلی نباشد؛ در عین حال متذکر می‌شویم همانطور که گفته شد طبقات زیرین بر طبقات زیرین ابناء منطقی و معرفت شناختی دارند؛ بنابراین، هر نظریه و مکتبی در طبقات زیرین شکل گیرد و یا انتخاب شود، در علوم مزبور تأثیر گذاشته و آنها را در حال و هوای خود نگه خواهد داشت، بدین صورت که:

أ - اصول موضوعه‌ای که از آنها برای اثبات مسائل علم سود می‌بریم، در مجموع تغییراتی خواهند کرد؛ مثلاً کسی که دیالکتیکی با مسائل برخورد می‌کند با کسی که پراگماتیستی و یا اگزیستانسیالیستی و یا بر طبق منطق کلاسیک برخورد می‌کند، هرگز از يك نوع اصول موضوعه سود نخواهد برد.

ب - نحوه نگرش به پدیده‌ها و امور واقع متفاوت خواهد بود، مثلاً نگرش به آنها با این پیش فرض که آنها حکیمانه تنظیم شده‌اند و بدون این پیش فرض، به يك گونه نخواهند بود. و یا نگرش به آنها با این پیش فرض که همه آنها ماهیت «از اویی و به سوی اویی» دارند و بدون این پیش فرض، به يك صورت نخواهند بود.



### خلاصه سخن

۱ - وقتی سخن از اسلامی یا غیر اسلامی بودن يك علم می‌رود، اسلامی یا غیر اسلامی بودن خود آن علم مراد است نه علمای آن علم و یا کار برد آن علم.

۲ - وقتی می‌گوییم يك علم، اسلامی است، هرگز به ادنی مناسبت نمی‌خواهیم اکتفا کنیم؛ هر چند ادنی مناسبت برای تجویز نسبت دادن به اسلام، کافی است.

۳ - دایره ادعای امکان تقسیم علم به اسلامی و غیر اسلامی، شامل جمیع علوم (علم به معنایی که گذشت) می‌شود؛ اما ما را در این مقال با علوم پایه مثل منطق و فلسفه و یا علوم نزدیک به پایه مثل فیزیک و شیمی، کاری نیست و نیز سخن در اصل، راجع به علوم حقیقی است اما علوم وضعی را به همین طریق می‌توان قیاس کرد.

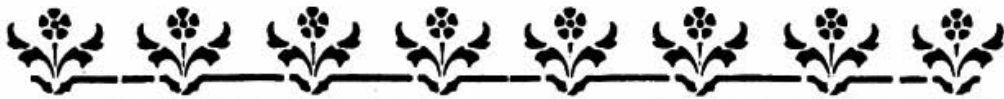
۴ - معنی اسلامی بودن يك علم این است که:

رو آوردن به آن، رشد بخشهای معینی از آن، مجموعه اصول موضوعه آن و نحوه نگرش به پدیده‌ها و امور واقع، همه بر اساس بینشهای اسلامی، تحقق یافته است. علمی که چنین باشد:

أ - مسائل ناسازگار آن با بینشهای اسلامی، تصحیح و در صورت عدم امکان تصحیح، آن علم از آن مسائل تهذیب شده است.

ب - مسائلی که به مقتضای تعالیم کتاب و سنت باید





به آنها افزوده شود، افزوده شده است؛ پس آن علم تکمیل نیز گشته است.

ج - گفتیم: تحصیل هر علمی، يك سير و سلوك است. در علم اسلامی این سير و سلوك با معارف اسلامی، توجیه شده است.

علوم پایه به گونه‌ای متأثر از علوم بعد از خود هستند و چنین تأثیری مستلزم دور باطل نیست هیچ اشکالی ندارد که علم پایه‌ای مثل منطق یا فلسفه، تقسیم به اسلامی و غیر اسلامی شود در حالیکه می‌دانیم از نظر طبقه‌بندی، منطق و فلسفه قبل از معارف دینی قرار می‌گیرند.

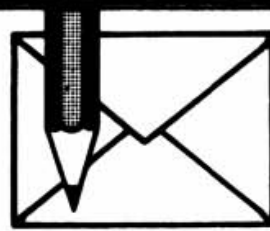
علمی که این امور (تصحیح، تهذیب، تکمیل، توجیه) در آن رخ داده باشد چگونه ممکن است دارای رنگ و بو و طعم ویژه‌ای نباشد در عین اینکه ذره‌ای به علمیت آن آسیب نرسیده است؛ چه، در این فرایند، نه اختلاط و جابجایی



غلطِ روشها مطرح است و نه کاستن واقع بینی.  
ما این ویژگی را که از آن خود علم است نه عالم و  
یا کار برد علم، به «اسلامی» تعبیر می‌کنیم.  
از خداوند می‌خواهیم که همه ما را در راه محقق  
ساختن چنین علومی مدد رساند.

### پاورقی‌ها

۱ - ما را در این مجال با انگیزه‌های ایشان و اینکه آیا همه در این عمل  
مخلصانه قصد خدمت داشتند یا امور دیگری، کاری نیست. و باید در مبحث  
تحلیل تاریخی آن دوران، به آنها پرداخت.



### چرا همه انسانها معصوم آفریده نشده‌اند؟

آقای محسنی از تهران سؤال کرده‌اند: آیا تبعیض نیست که يك نفر از ازل معصوم و واجب الجنان خلق شود و امثال ما چنین توفیقی نداشته باشیم؟

پاسخ:

متکلمان در تعریف عصمت گفته‌اند: عصمت ملکه و قوه‌ای است درونی که فرد معصوم را از خطا کاری و گناه بازمی‌دارد، هر چند مایه سلب اختیار وی نمی‌گردد.<sup>۱</sup> این قوه و ملکه مظهر و مصداق لطف خداوند است که به افرادی که شایستگی دریافت آن را داشته باشند اعطا می‌گردد.<sup>۲</sup>

قابلیت و شایستگی برای دریافت این لطف الهی دو گونه است: ۱ - ذاتی، ۲ - اکتسابی و در نتیجه عصمت نیز به دو قسم ذاتی و اکتسابی تقسیم می‌شود و بدیهی است که قسم اول نافذتر و شامل‌تر از

قسم دوم است. و قسم اول همان است که به گروهی از بندگان الهی مانند پیامبران و امامان اختصاص دارد؛ زیرا مقتضای رهبری و امامت آنان در گفتار و رفتار، مصونیت کامل آنان از هر گونه لغزش و گناه است.

علامه طباطبایی در توضیح عصمت پیامبران و امامان (ع) کلامی دارد که ترجمه آن را یادآورد می‌شویم:

خداوند برخی از بندگان خود را به گونه‌ای می‌آفریند که از ذهن‌هایی گیرا و ادراکاتی صحیح و دل‌هایی پاک و قلب‌هایی کاملاً سالم برخوردارند و در پرتو این صفای فطری و سلامت نفسانی به

مرتبه‌ای از خلوص می‌رسند که برای دیگران جز با کوشش و مجاهدت حاصل نمی‌گردد، و بلکه بهره آنان از خلوص در سطحی عالی‌تر از آنچه دیگران از طریق اکتساب و اجتهاد به دست می‌آورند می‌باشد، و این گروه در اصطلاح قرآن مخلصان (به فتح لام) نام دارند و آنان همان پیامبران و امامانند که برگزیدگان خداوندند چنانکه می‌فرماید: «و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم» (انعام/۸۷).<sup>۲</sup>

اکنون که به طور اجمال با حقیقت و اقسام عصمت آشنا شدیم در پاسخ به پرسش مذکور می‌گوییم:

اولاً: عصمت - اعم از ذاتی و اکتسابی - از مواهب و الطاف الهی است که به افرادی که شایستگی و قابلیت آن را دارند اعطا می‌گردد و قابلیت دریافت آن نیز چنانکه قبلاً به آن اشاره شد دو گونه است: ذاتی و اکتسابی.

و ثانیاً: اعطای کمال به طور یکسان به افرادی که از نظر قابلیت، یکسان نیستند و حتی برخی فاقد آن هستند عادلانه نیست و صدور آن از فاعل حکیم محال است، بنابراین، فرض اینکه همه انسانها معصوم آفریده شوند و یا همگان از

عصمت ذاتی برخوردار باشند فرض امر محالی است و اگر چه چنین کاری ذاتاً ممکن است اما وقوعاً محال است؛ زیرا وقوع آن مستلزم صدور فعل قبیح از خداوند حکیم می‌باشد که محال است.

ممکن است گفته شود: قابلیت‌های متفاوت نیز سرانجام به اراده و مشیت الهی منتهی می‌گردد و بنابراین سؤال می‌شود که چرا به همگان قابلیت یکسان عطا نفرمود؟

پاسخ این است که بحث در باره لطف الهی و اعطای عصمت - اعم از قابلیت و فعلیت آن - مربوط به صفات فعل خداوند است که متأخر از بحث در باره ذات و صفات ذاتی اوست، و از جمله صفات ذاتی خداوند که با برهان عقلی اثبات گردیده، صفت علم الهی است که عین ذات اوست و بر این اساس، نظام عینی عالم تجلی نظام علمی آن می‌باشد.<sup>۳</sup> و چون نظام علمی - به حکم اینکه از علم ذاتی خداوند سرچشمه می‌گیرد - کامل‌ترین و زیباترین نظام است، بنابراین نظام عینی نیز همین گونه است و این مطلبی است که عقل بر مبنای برهان قویم آن را یافته است، هر چند از عهده تبیین تفصیلی آن بر نیاید.

چنانکه در بحث مربوط به معاد جسمانی و تبیین کیفرها و پاداشهای حسی در قیامت عقل به تنهایی راه به جایی نمی‌برد، ولی همین عقل است که خود به صورت روشن و قاطع نبوت پیامبر اسلام و صدق گفتار او را اثبات کرده است، و با استناد به این حکم روشن و قطعی خود بر حقانیت معاد جسمانی رهنمون می‌گردد.

و همین گونه است در مورد مصالح و حکم احکام و تکالیف دینی که عقل فی الجملة حکیمانه بودن آن را به طور قطعی و روشن یافته است؛ هر چند از درک و تبیین جزئیات آن عاجز است.

در پایان، کلام دو متکلم نامدار امامیه را که ناظر به مطالب یاد شده است از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم:

۱ - شیخ مفید (م/۴۱۳ هـ ق) در باره عصمت گفته است: عصمت تفضلی الهی است که به کسانی که خداوند می‌داند آنان به آن تمسک می‌جویند اعطاء می‌گردد، و همه بندگان در پیشگاه علم الهی از این نظر یکسان نیستند، بلکه تنها برگزیدگان، این گونه بوده‌اند<sup>۵</sup>

۲ - سید مرتضی (م/۴۳۶ ق) گفته است: هر کسی را که خدا می‌داند که در

مورد او لطفی وجود دارد که اگر تحقق یابد از ارتکاب قبایح خودداری می‌کند انجام آن لطف در حق او واجب است حتی اگر پیامبر یا امام نباشد؛ ولی محتمل است در میان مکلفان افرادی باشند که - در علم الهی - چنین لطفی مشمول آنها نشده و در این صورت آنان از عصمت و لطف الهی بی‌بهره‌اند.<sup>۶</sup>

### پاورقی‌ها

- ۱ - العصمة ملكة اجتناب المعاصي مع التمكن منها. التعريفات، میر سید شریف گرگانی، ص ۶۵.
- ۲ - العصمة عبارة عن لطف يفعل الله بالمكلف... ارشاد الطالبین، فاضل مقداد، ص ۳۰۱.
- ۳ - المیزان، ج ۱۱، ص ۱۶۲.
- ۴ - والکل من نظام الکیانی/ینشأ من نظامه الربانی. همه نظام آفرینش خداوند/از نظام ربانی (علمی) او سرچشمه می‌گیرد. (حکیم سبزواری).
- ۵ - تصحیح الاعتقاد، ط منشورات الرضی، ص ۱۰۶.
- ۶ - امالی المرتضی، ط احیاء دارالکتب العربیة، ج ۲، ص ۳۴۸.

# تازه‌های کتاب



## \*قرآن\*

۱ - پدیده قرآنی، مالک بن بنی، ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران، نشر مشعر (حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت)، ۱۳۷۱ ش، ۴۱۷ صفحه، وزیری. این اثر، ترجمه‌ای است از عمیقترین آثار ارزنده و روشنگر اسلامی که متجاوز از نیم قرن اخیر در میان «امت مسلمان» انتشار یافته؛ نخست به زبان فرانسه، سپس به عربی و اینک به فارسی؛ از معدود آثاری است که یکی از روشنفکران امروزی و دانشگاه دیده و آشنا به تمدن و فرهنگ غربی، خلق کرده و از یک «اندیشه ناب و خالص» متکی بر منابع اصیل اسلامی، نشأت گرفته است، کتاب، با مقدمه جاذب و

عالمانه مرحوم استاد دکتر شیخ محمد عبدالله، استاد دانشگاه الازهر، آغاز می‌شود و با بحث جالب و محققانه‌ای از استاد محمود شاکر در باره اعجاز قرآن کریم ادامه می‌یابد؛ آنگاه به موضوعات بنیادی ذیل که در شکلی بدیع مورد پژوهش و بررسی «مالك بن نبی» قرار گرفته پرداخته می‌شود:

تحقیقی مقدماتی در باره پدیده قرآنی، پدیده دینی، حرکت نبوی، مبدأ نبوت، اصول اسلام، کیفیت وحی، موقعیت و شخصیت حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - در پرتو پدیده وحی، ویژگیهای وحی، ارتباط میان قرآن و کتاب مقدس... و بالآخره مقایسه میان داستان یوسف در قرآن و در کتاب مقدس و بررسی نتایج این مقایسه... و موضوعات و مواقف قرآنی....

موضوع پژوهش مؤلف کم و بیش و در شکلی جزئی با نظریه اقناع عقلی روشنفکران در ارتباط است، اقناعی که بر شالوده تحقیق در باره «علم توحید» استوار است. وی اراده کرده که بتواند باب مناقشه و نقد مذهبی را در شکلی گسترده و سیستماتیک باز نماید تا روشنفکر مسلمان امکان یابد خود یک شالوده ضروری عقلی را جهت ایمان خویش پی نهد. (رک: مقدمه مترجم و مؤلف)

تازه‌های کتاب

### \* حدیث \*

۲ - تدوین السُّنَّة الشَّرِيفَة، سید محمد رضا حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش، (۱۴۱۳ ق)، ۷۰۴ صفحه، وزیری.

در نزد مسلمانان، «حدیث» پس از قرآن به عنوان مهمترین مرجع و مصدر برای احکام و اصول شریعت در شمار است و صیانت و نگاهبانی آن از هر گونه تحریف بر مسلمین واجب کفایی است از این روست که عالمان بزرگ با تهیه و تدوین کتابهای مختلفی در زمینه حدیث ادای وظیفه کرده‌اند.

کتاب حاضر تاریخ تدوین حدیث و سیر تطوّر و تحوّل آن و علل منع تدوین حدیث در برخی از مقاطع تاریخ اسلام را بررسی کرده و در موضوع خود کتابی سودمند است.

### \* فقه \*

۳ - الاعتصام بالکتاب و السنّة، استاد جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق - علیه السلام -، ۱۴۱۴ ق، ۳۸۴ صفحه، وزیری.

مؤلف محترم در این کتاب به مسائل مورد اختلاف بین فقهای شیعه و سایر مذاهب

پرداخته است و در این تحقیق، مَشی علامه بزرگوار مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین عاملی - در کتاب معروف وی، مسائل فقهیه، - را دنبال کرده؛ برخی از مباحث مطرح شده عبارتند از: مسح یا شستن پاها در وضو، خمس در کتاب و سنت، ازدواج موقت، سوگند بر طلاق، ارث مسلمان از کافر و تقیه در کتاب و سنت و حُسن ختام کتاب، بحثی است در باره مصادرات تشریح نزد شیعه و احادیث ائمه اطهار - علیهم السلام -.

شایان ذکر است که اثر حاضر، حاصل درسهای استاد، در دوره آموزش عمومی تربیت مبلغ ویژه اهل سنت است که به همت «دفتر نماینده مقام معظم رهبری در امور اهل سنت سیستان و بلوچستان» دایر گردیده.

### \*فلسفه\*

۴ - ترجمه و شرح نهایة الحکمة، علامه طباطبائی، ترجمه علی شیروانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ش، جلد دوم، ۳۵۸ صفحه، وزیری.

این مجلد شامل ترجمه بخشی دیگر (مرحله هشتم تا پایان مرحله دهم) از کتاب نهایة الحکمة، اثر ارزشمند و جاودانه حضرت علامه طباطبائی (ره) است. عناوین

کلی بحثهای ترجمه شده عبارتند از: علت و معلول، قوه و فعل، سبق و لحوق و قدم و حدوث.

۵ - معرفت شناسی از دیدگاه فلاسفه اسلامی و غربی، سید حسین ابراهیمیان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ۲۴۴ صفحه، وزیری.

این اثر که به عنوان «پایان نامه» مؤلف تحریر شده، در واقع رساله‌ای است تلفیقی بین نظریات قدما و معاصرین از فلاسفه اسلامی در باره شناخت شناسی که در آن دیدگاهها و آراء فلاسفه اسلامی و غربی تطبیق و مقایسه و نقد و بررسی شده است؛ به گونه‌ای که ضعف و ناتوانی تفکر فلسفی غرب و استحکام و استواری فلاسفه اسلامی بخوبی روشن می‌شود.

عناوین فصول به ترتیب، عبارتند از: ۱ - بحثهای مقدماتی شناخت ۲ - تعریف شناخت ۳ - امکان شناخت ۴ - ریشه‌های اصلی شناخت ۵ - علم حصولی ۶ - اقسام مفاهیم کلی یا معقولات اولی و ثانیه ۷ - گرایش پوزیتیویسم یا «اصالت حس» ۸ - اصالت حس یا عقل (نظریه حسیون، عقلیون و فلاسفه اسلامی و بررسی آنها) ۹ - ابزار شناخت ۱۰ - ارزش شناخت.



## \*اندیشه سیاسی\*

۶ - استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام، سید احمد موثقی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ش، دو جلد: ۳۷۶+۴۶۸ صفحه، وزیری.

مؤلف، «استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام» را در طی سه مجلد بررسی کرده است.

جلد اول که با مقدمه‌ای از استاد محمد تقی جعفری شروع می‌شود عهده‌دار این عناوین است: فصل ۱ - وحدت اسلامی در منابع اصیل اسلامی؛ فصل ۲ - زمینه و سابقه تاریخی وحدت و تفرقه در جهان اسلام؛ فصل ۳ - سید جمال الدین حسینی، بزرگ منادی وحدت مسلمین و یکپارچگی جهان اسلام.

در جلد دوم، وحدت اسلامی به عنوان یک اندیشه، آرمان و استراتژی مصلحین و رجال دینی - سیاسی در جهان اسلام، نهضت‌های اسلامی و دوران معاصر، در دو فصل: ۱ - در مصر، سوریه و حجاز؛ ۲ - در عراق و لبنان بررسی شده است.

در جلد سوم که هنوز به چاپ نرسیده،

همین موضوع در هند و پاکستان و ایران دنبال شده است.

## \*اخلاق\*

۷ - گوهر وقت، سید حسن مطلبی، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ش، ۲۱۳ صفحه، وزیری.

این اثر - چنانکه مؤلف در پیشگفتار آورده است - «به انگیزه ارج نهادن به اوقات گرانبها و بی بدیل عمر، که سرمایه تجارت دنیا و آخرت در آن نهفته» در هفت فصل تألیف شده است: فصل نخست: ۱ - هشدارهایی از قرآن کریم؛ ۲ - در آینه روایات؛ ۳ - علل تضييع وقت؛ ۴ - کلیاتی در باره ارزش و اهمیت وقت؛ ۵ - گفتارهایی از دانشمندان خارجی؛ ۶ - سیری در تراجم علما و دانشمندان، این فصل مروری است بر گوشه‌هایی از زندگی عالمان و بزرگانی که در سودای عمر، فضیلت خریده‌اند و از لحظه‌های عمر خویش بهره‌ها برده‌اند؛ ۷ - عمر در آینه شعر و ادب.

شایان ذکر است که مقدمه ناشر - در این چاپ - به غلط، مقدمه مؤلف چاپ شده است.

## \*سیره و شرح حال\*

۸ - از ظهور تا عروج، به کوشش محمد تقدیری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ۸۷ صفحه، رقعی.

یادواره‌ای است در سوک امام امت - قدس سره - ویژه مریدان که در مقدمه (ص ۷) آن آمده است: در سالگرد عروج آن «سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست» بر آن شدیم تا با «سیری» در سیره تربیتی آن مرید بزرگ نمی از دریای اخلاق و تربیت او برگرفته و با ارائه سوگنامه و یادواره‌ای، به سهم خود، اشکی فرهنگی بر این ماتم عظمی بر مزارش تقدیم کنیم. ضمناً این ویژه نامه جهت مریدان محترم بوده تا با ارائه مطالب خود در قالبهای مورد پسند دانش آموزان، در انتقال میراث آن امام بزرگوار به نسل آینده قدمی در بزرگداشت و تداوم راه آن امام راحل بردارند لیکن مطالب به گونه‌ای است که برای همه عاشقان روح الله در هر سطح فکری قابل استفاده است.

۹ - تذکرة القبور به ضمیمه اشعار و مثنویات، حاج شیخ عبدالکریم گزی اصفهانی، به کوشش ناصر باقری بیدهندی. قم، کتابخانه آیت الله العظمی

مرعشی نجفی (ره)، ۱۳۷۱ ش، ۱۶۰ صفحه، وزیری.

این کتاب ارزشمند، حاوی شرح حال یکصد نفر از عالمان بزرگ و عارفان بلند مرتبه و شاعران معروف و مدفون در اصفهان و توابع آن است و تاکنون چند بار به نامها و گونه‌های مختلف چاپ شده است. چاپ حاضر همراه با مقدمه، ویرایش، حواشی و فهرست کتب، کسان، ارجاعات و فهرست مطالب است.

۱۰ - سالهای اسارت یا خوشه‌های خاطره، قاسم جعفری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ۲۳۲ صفحه، رقعی.

مجموعه‌ای است از خاطرات یک روحانی آزاده که سالها طعم اسارت را چشیده است.

۱۱ - شیخ اعظم انصاری و فقه و فقاهت از دیدگاه امام خمینی قدس سره، محمد حسن انصاری، اهواز، ناشر: مؤلف، ۱۳۶۹ ش، ۱۱۴ صفحه، وزیری.

پیشتر، کتابی جامع در ابعاد مختلف شخصیت و زندگانی شیخ انصاری - قدس سره - به نام «زندگانی و شخصیت شیخ انصاری» به چاپ رسیده است و اثر حاضر که از نوادگان مرحوم شیخ است به گونه‌ای دیگر به معرفی این ستاره تابناک آسمان علم

و فقاہت پرداخته است.

۱۲ - فرازهای برجسته از سیره امامان شیعه، محمد تقی عبدوس، [تهیه و تنظیم: محمد محمدی اشتهاردی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ش، دو جلد، ۳۱۲+۳۱۲ ص، رقی.

این کتاب در دو مجلد سامان یافته و گزیده و بخشی از خطبه‌های امام جمعه محترم کرج است که در باره سیره پر فروغ امامان شیعه - علیهم السلام - ایراد شده و مطالب آن تحلیل گونه است و بر زوایایی از زندگانی معصومین (ع) پرداخته شده که سیره نویسان تاکنون کمتر بدان پرداخته‌اند.

### \* کلیات \*

۱۳ - سرزمین اسلام (شناخت اجمالی کشورها و نواحی مسلمان نشین جهان)، غلامرضا گلی زواره، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ۶۵۲ صفحه، وزیری. در این اثر سودمند - به اجمال و اختصار - جنبه‌های تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی و مسائل اجتماعی و جمعیتی کلیه کشورهای اسلامی و سرزمینهای مسلمان نشین، در هفت فصل بررسی شده است؛ عناوین فصلها به ترتیب عبارتند از: ۱ - جهان اسلام تازه‌های کتاب

از دیدگاه امام خمینی و مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای؛ ۲ - کلیاتی در باره جهان اسلام؛ ۳ - مسلمانان قاره آسیا؛ ۴ - آفریقا، قاره‌ای اسلامی؛ ۵ - اسلام در اروپا؛ ۶ - نفوذ اسلام در آمریکا؛ ۷ - پیشرفت اسلام در قاره اقیانوسیه و استرالیا.

۱۴ - کتابنامه حضرت فاطمه زهرا (س)، ناصرالدین انصاری قمی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ۱۹۲ صفحه، رقی.

این اثر در دو بخش تدوین شده، بخش اول که ۵۶ صفحه آن را در بر می‌گیرد شامل شرح حالی از مرحوم حاج شیخ محمد علی انصاری همراه با اشعار اوست و در بخش دوم به موضوع اصلی، پرداخته شده است.

۱۵ - مجموعه مقالات اولین سمینار کامپیوتر و علوم اسلامی، همراه با گزارشی از برگزاری سمینار، تنظیم و نشر: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، قم، ۱۳۷۲ ش، ۶۳۵ صفحه، وزیری.

ضرورت حتمی به کارگیری کامپیوتر در تحقیقات اسلامی و نیز چگونگی استخدام هر چه بیشتر و مطلوبتر آن، توجه بسیاری از محققان و دانش پژوهان را به خود جلب کرده و بر اساس همین ضرورت پروژه‌های

## \*تاریخ و فرهنگ معاصر

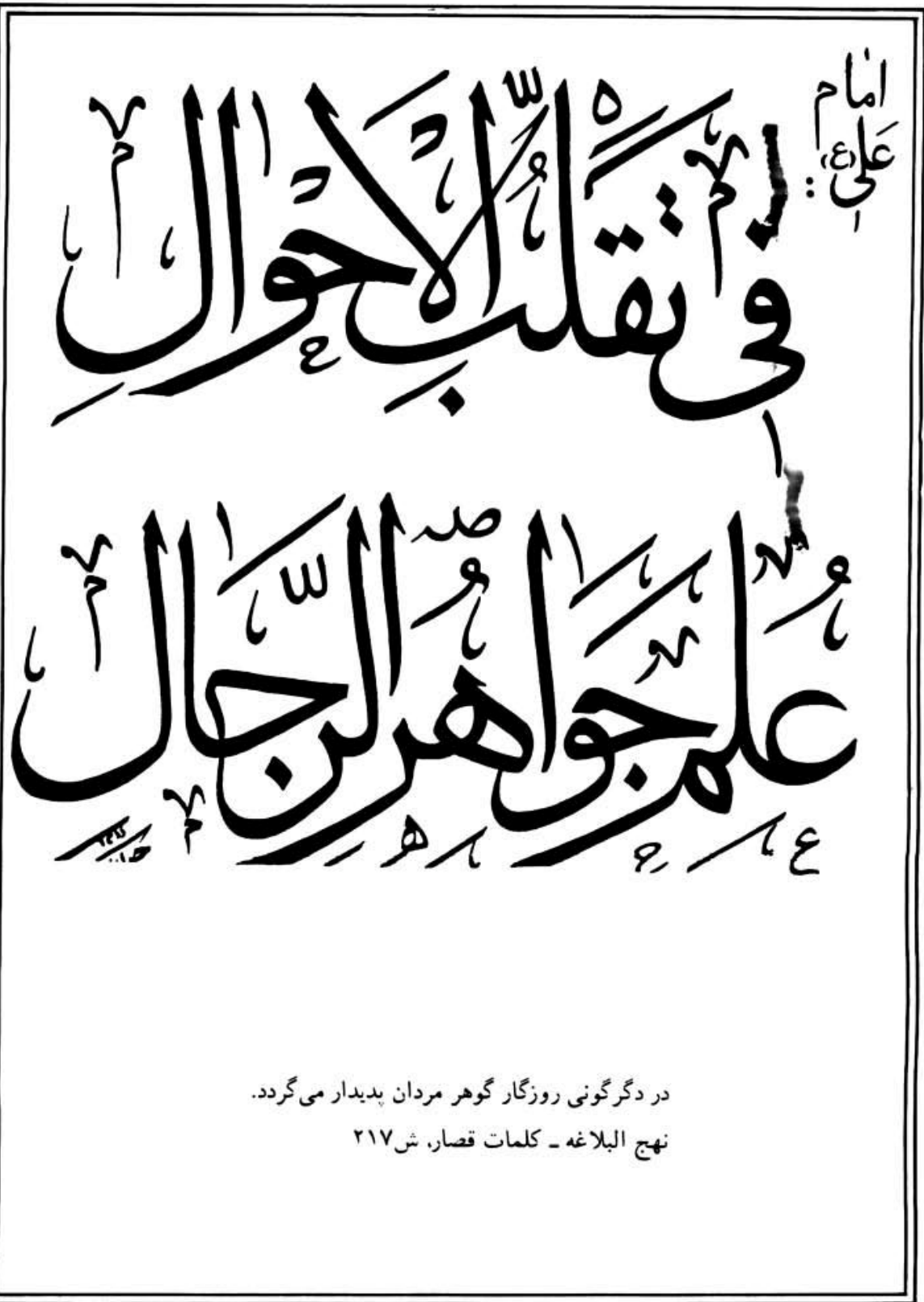
فصلنامه مرکز بررسیهای اسلامی - گروه تاریخ، سال دوم، شماره ششم و هفتم (در يك مجلد).

این دو شماره - در ۴۰۰ صفحه - ویژه نامه مرحوم آیت الله کاشانی است، عناوین برخی از مقالات چنین اند: مجاهدات آیت الله کاشانی، آیت الله کاشانی در پیشگاه قضاوت تاریخ، آیت الله کاشانی و مسأله فلسطین، امام خمینی و آیت الله کاشانی، آیت الله کاشانی و علامه شرف الدین، تصمیم ملت برای ملی کردن صنعت نفت، ماجرای قتل بختیار.

مطالعاتی و تحقیقاتی متنوعی در این عرصه آغاز شده و برخی نیز به انجام رسیده که قابل طرح و بررسی است. با عنایت به لزوم اطلاع رسانی به دست اندرکاران و پژوهندگان رشته‌های مختلف علوم اسلامی «مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی» اولین سمینار «کامپیوتر و علوم اسلامی» را برگزار کرد، نوشتار حاضر گزارشی اجمالی از کیفیت برگزاری این سمینار است. (مقدمه، ص ۷ - ۸).

عناوین برخی از مقالات چنین است: «ضرورت کامپیوتر در تحقیقات اسلامی»، «نقش کامپیوتر در اجتهاد»، «معجم الفاظ در نظام اطلاع رسانی معارف اسلامی»، «تقسیم بندی آیات قرآن کریم».





در دگرگونی روزگار گوهر مردان پدیدار می گردد.  
نهج البلاغه - کلمات قصار، ش ۲۱۷

## نحوه اشتراك مجله نور علم

علاقه‌مندان دریافت این نشریه می‌توانند وجه اشتراك را در سراسر کشور به حساب ۸۰۰ بانك صادرات شعبه ۱۲۳۹ شلاي قم واریز و رسید آن را به همراه فرم تکمیل شده ذیل (یا تصویر آن) به آدرس قم، صندوق پستی ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵، مجله نورعلم، ارسال کنند.

- \* وجه اشتراك در داخل کشور برای دوازده شماره ۵۰۰ تومان است و برای خارج از کشور هزینه پستی اضافه می‌شود.
- \* همچنین هر شش شماره به صورت مجلد زرکوب به بهای ۳۰۰ تومان عرضه می‌شود.

### برگ درخواست اشتراك

نام خانوادگی	نام
شهرستان	آدرس دقیق = استان:
صندوق پستی	کد پستی
از شماره	خیابان
تلفن	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقام معظم رهبری

حضرت آیت الله خامنه‌ای (ادام الله ظلّه):

امروز خداوند متعال به فضل و لطف خویش حضرت آیت الله العظمی اراکی را که از ذخایر الهی در حوزه علمیه قم محسوب می‌شود در معرض تقلید مردم قرار داده است.

این مرد کهن و برخوردار از بنیه نیرومند معنوی و دینی استوانه‌ای مهم و محکم در فقه و حوزه هستند که در طول عمر خود به زهد و ورع و تقوی معروف بودند.

خدای متعال ایشان را عمر طولانی داده حواس او را حفظ کرد و به این ذخیره الهی قوت معنوی، علمی و روحی بخشید و امروز حوزه‌های علمیه در نتیجه کار فقهای بزرگ سرشار از چنین ذخایری است.

۷۲/۱۰/۶

قال النبي

انَّ مِثْلَ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ  
كَمِثْلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ



آيت الله العظمى ميرزا هاشم آملی

حكيم ميرزا ابوالحسن جلوه